

دانشنامه روابط سیاسی حضرت علی علیه السلام با خلفا

به اهتمام: علی لبّاف

* دورنمای مطالب

بخش یکم

گفتار یکم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

دسته‌بندی شبهات سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

دسته یکم: شبهاتی که مدعی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» می‌باشند

دسته دوم: شبهاتی که مدعی «کناره‌گیری امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خلافت» می‌باشند

دسته سوم: شبهاتی که مدعی «عدم طرح حق خلافت و امامت» می‌باشند

آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلافت را واگذار و از حق خویش صرف‌نظر نمودند؟

تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قبال غضب خلافت

تفسیر صحیح از سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خودداری شدید از انجام بیعت با ابوبکر

امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اعلان عدم مشروعیت خلافت

قضاوت نهایی درباره معنای سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا چه اندازه قائل به حفظ سکوت بودند؟

آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام از طرح مباحث امامت امتناع فرمودند؟

آیا شیعه باید از طرح مباحث خلافت خودداری نماید؟

آیا شیعه باید از طرح امامت خودداری نماید؟

نکته دیگر

گفتار دوم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

آیا صرف مشاوره برای احراز حُسن روابط کافی است؟

تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس بررسی آماری

بررسی‌های آماری چه چیز را نشان می‌دهد؟

الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام

ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام

آیا خلیفه همواره با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می‌کرد و آیا همواره نظر ایشان را برمی‌گرفت؟

ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام

از بررسی‌های آماری چه نتایجی گرفته می‌شود؟

تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

تذکر کلامی

چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه مشورت‌های صورت گرفته وجود دارد؟

گفتار سوم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام با حکومت خلفا

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

اسناد و مدارک تاریخی چه می‌گویند؟

نتیجه‌گیری

تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا

هدف خلفا از ارائه مسئولیت‌های حکومتی به امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟

آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام مسئولیت حکومتی واگذار شد؟

بخش الف) تحلیل مسئولیت‌پذیری حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص

بخش ب) تحلیل مسئولیت‌سپاری به حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحات عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟

آیا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟

نتیجه‌گیری

شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان و پاسخ بدان

نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به فتوحات

شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا

مقدمه

نقد و بررسی

بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات و حکومت خلفا

آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟

مشارکت‌های اجباری امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حکومت خلفا

آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می‌شدند؟

تحریف در نقل از منابع شیعه

گفتار چهارم: نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

گروه یکم

گروه دوم

بخش الف) روابط متقابل خلیفه اول و خاندان وحی علیهم‌السلام

تذکر تاریخی

نمونه‌هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا علیها‌السلام بر ابوبکر

هدف امیرالمؤمنین علیه‌السلام از سرپرستی محمد بن ابی‌بکر چه بود؟

بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی علیهم‌السلام

نگاهی به اسناد تاریخی

جمع‌بندی

آیا خلیفه دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از خود بود؟

بررسی شبهه ازدواج ام‌کلتوم با خلیفه دوم

آیا صرف ازدواج با بنی هاشم دلیل دوستی با آنان است؟

نقد و بررسی

دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه

علت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟

دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه

نظر استاد سید علی حسینی میلانی

امیرالمؤمنین علیه السلام چند دختر به نام ام‌کلثوم داشته‌اند؟

دیدگاه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره

تحلیل دیگری از ازدواج عمر با ام‌کلثوم

بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی علیهم السلام

نگاهی به اسناد تاریخی

گفتار پنجم: بررسی‌های پراکنده درباره روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

الف) انتقادات امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا

ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام در مدح خلفا صحّت دارد؟

بخش الف: روایات مندرج در کتب اهل سنت

بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات

دیدگاه محقق شوشتری

ج) آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده‌اند؟

متن نامه به معاویه به نقل از کتاب «وقعة صفین»

جمع‌بندی

د) چرا امیرالمؤمنین علیه السلام نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند؟

دیدگاهی دیگر درباره این نامگذاری‌ها

نتیجه پایانی: شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه نیست

بخش دوم

دسته‌بندی شبهات بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر

اسناد تاریخی

جمع‌بندی

معنای سکوت چیست؟

معنای بیعت چیست؟

نتیجه‌گیری

تذکر

تباين سکوت با بیعت

شرایط تحقق بیعت چیست؟

گفتار دوم: چگونه تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله

انگیزه دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام

نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت

واقدی (متوفی ۲۰۷)

سند شماره ۱

نصرین مزاجیم (متوفی ۲۱۲)

سند شماره ۲

سند شماره ۳

سند شماره ۴

ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶)

سند شماره ۵

بلاذری (متوفی ۲۷۹)

سند شماره ۶

سند شماره ۷

محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰)

سند شماره ۸

سند شماره ۹

ابن عبد ربّه (متوفی ۳۲۸)

سند شماره ۱۰

ابن اثیر (متوفی ۶۳۰)

سند شماره ۱۱

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳)

سند شماره ۱۲

سند شماره ۱۳

نتیجه گیری

تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام به کجا انجامید؟

سند شماره ۱

سند شماره ۲

سند شماره ۳

سند شماره ۴

سند شماره ۵

سند شماره ۶

سند شماره ۷

اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می کنند؟

سند شماره ۸

جمع بندی اسناد هشت گانه

تذکر

جمع‌بندی نهایی

نتیجه‌گیری نهایی

گفتار سوم: عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر

اسناد تاریخی

نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر

سند شماره (۱)

سند شماره (۲)

سند شماره (۳)

سند شماره (۴)

سند شماره (۵)

سند شماره (۶)

سند شماره (۷)

سند شماره (۸)

سند شماره (۹)

سند شماره (۱۰)

سند شماره (۱۱)

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت زهر اعلیها السلام

تبیین شبهه

نقش این شبهه در هدم غضب حضرت زهر اعلیها السلام بر ابوبکر

انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟

اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می‌کنند؟

نقد نقل‌های سه‌گانه اهل سنت درباره بیعت مختارانه

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)

نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی‌باشد

الف) بررسی اعتبار این نقل

بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

نتیجه

ب) بررسی دلالت این نقل

ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

نتیجه

نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب

نتیجه‌گیری

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب

در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب

تذکر پایانی

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام (گونه دوم)

الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه

الف - ۱) تذکری درباره کتاب الغارات

الف - ۲) تذکری درباره وجوه مشترک نقل‌های ابن قتیبه و تقی کوفی

ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه

ب - ۱) جمع‌بندی

ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند

ج - ۱) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»

ج - ۲) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق

د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

در حاشیه بررسی نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر (گونه سوم)

نقل شماره ۱)

نقل شماره ۲)

نکات شگفتی‌آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل می‌باشد

الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر!

ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر!

ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود!

د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه وآله!

ه) پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند!

تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل‌های دروغین

تاریخ چه می‌گوید؟

سند شماره ۱)

سند شماره ۲)

سند شماره ۳)

سند شماره ۴)

جمع‌بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه

fatimatalib.com

* آغاز مطالب

بخش یکم

گفتار یکم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

دسته‌بندی شبهات سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

تحلیل‌های انحرافی از سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

دسته یکم: شبهاتی که مدعی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» می‌باشند

یکی از مهم‌ترین تبعات انحرافی این شبهات، خروج حکومت ابوبکر از حصار غصب و القای مشروعیت خلافت او می‌باشد.

این رویکرد، در میان منابع اهل سنت، از پشتوانه‌هایی دروغین مبنی بر «بیعت فوری» حضرت امیر علیه‌السلام با ابوبکر برخوردار می‌باشد.

به همین دلیل، گاهی به جای ادعای واهی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» از «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر» -

آن هم در روزهای آغازین خلافت او - سخن به میان می‌آید!؟

روش نقد شبهات دسته یکم

ادعای واهی «واگذاری رضایتمندانه خلافت» را می‌توان با استناد به دو دسته از اسناد معتبر تاریخی به نقد کشید:^۱

۱ - به گفتارهای یکم و دوم از بخش دوم همین مجموعه مراجعه فرمایید.

(الف)

اسناد حاکی از «تلاش‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام جهت سرنگون ساختن خلافت غاصبانه ابوبکر».

(ب)

اسناد حاکی از «مطالبه زورمندان بیعت» و «امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پذیرش آن».

(اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه علیها‌السلام)

دسته دوم: شبهاتی که مدعی «کناره‌گیری امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خلافت و صرفنظر از آن، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر»

می‌باشند

یکی از مهم‌ترین تالی فاسدهای این شبهات، به فراموشی سپردن اسناد تاریخی هجوم به بیت فاطمه علیها‌السلام می‌باشد.

زیرا در این رویکرد انحرافی، که از بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر - البته پس از طی «چندین ماه» - سخن به میان می‌آید؛

«التاکننده شبهه» به آرامی و با زیرکی، از کنار رویدادهای تلخ روزهای آغازین خلافت ابوبکر می‌گذرد و در نتیجه، آن فجایع شوم تا

حد «کدورتی جزئی» تقلیل می‌یابند!؟

همچنین، از دیگر تبعات انحرافی این شبهه، شکل‌گیری بستر مناسبی برای القای شبهات «حُسن روابط امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلفا»

می‌باشد که این سنخ از شبهات نیز به نوبه خود، سعی در به فراموشی سپردن جنایات شوم روزهای نخستین خلافت ابوبکر دارند!؟

روش نقد شبهات دسته دوم

ادعای واهی «کناره‌گیری تدریجی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خلافت و صرفنظر از آن» البته پس از طی چندین ماه از خلافت ابوبکر، را

می‌توان با دو روش زیر به نقد کشید:

(الف)

نقد و بررسی «نقل‌های دروغین بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر».^۲

(ب)

نقد و بررسی «شبهات حاکی از همکاری امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلفا».^۳

دسته سوم: شبهاتی که مدعی «عدم طرح حق خلافت و امتناع از تبیین مکتب امامت» می‌باشند

این شبهات، گاهی به صورت غیر مستقیم و در ضمن «شبهات دو دسته پیشین» و گاه نیز در قالب شبهه «امتناع از تبیین ولایت و امامت علوی» القا می‌گردند.

هدف از القای این قبیل شبهات، «دعوت شیعیان به خاموشی گزیدن از طرح مباحث مربوط به خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام» می‌باشد.

روش نقد شبهات دسته سوم

ادعای واهی «امتناع امیرالمؤمنین علیه‌السلام از طرح حق خلافت و خاموشی گزیدن ایشان از تبیین مکتب امامت» را با استناد به

«احتجاج‌های امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام» به‌ویژه با استناد به «سخنان آن حضرت علیه‌السلام» در جریان تلاش‌های سرسختانه ایشان جهت اعاده حق به تاراج رفته‌شان می‌توان به نقد کشید.^۴

۲ - به گفتار چهارم از بخش دوم همین مجموعه مراجعه فرمایید.

۳ - در گفتارهای بعدی از همین نوشتار، به نقد و بررسی این سنخ از شبهات خواهیم پرداخت.

۴ - علاوه بر نقد ضمنی شبهه «عدم طرح حق خلافت» در کنار نقدهای مربوط به «شبهات دسته یکم و دوم»، شبهه «امتناع امیرالمؤمنین علیه‌السلام از تبیین مقام ولایت و امامتشان» را به صورت مستقل نیز پاسخ خواهیم داد.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام خلافت را واگذار و از حق خویش صرفنظر نمودند؟

از جمله تحلیل‌های وحدت‌طلبانه درباره مواضع سیاسی و اجتماعی حضرت امیر علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، ارائه

تفسیرهای غیر واقعی از برخی عملکردهای ایشان می‌باشد که از آن‌ها به «سکوت» تعبیر می‌شود.

نخستین هدف القانندگان شبهه سکوت این است که مواضع آن حضرت علیه السلام را به واگذاری حق خویش و دست شستن از اقامه آن

تفسیر کنند!؟ به گونه‌ای که مخاطب تصور کند که آن حضرت علیه السلام نه تنها در قبال غضب خلافت، هیچ گونه ابراز مخالفت و یا

عکس‌عملی نشان ندادند؛ بلکه، گمان نماید که آن حضرت علیه السلام، حتی از اقدامات دیگران در این زمینه نیز به شدت جلوگیری

نمودند!؟

دامنه این شبهات تا آنجا گسترش یافته است که با سوء استفاده از معنای لغوی واژه سکوت، با شبهه «خاموشی گزیدن

امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح حق خلافتشان» مواجه می‌گردیم.

چنانچه ابراز شده:

«اولین قضیه، قضیه خلافت بود که امام علی (ع) در قبال این مسأله سکوت اختیار کرد. ایشان به هیچ کس اجازه نداد تا با ارائه مکتب

خلافت، به تفرقه میان مردم دامن بزند و نقشه‌های خودشان را پیاده کنند.»^۵

جهت بررسی و تحلیل این شبهه، ابتدا لازم است تا بدانیم که القانکننده آن، با سوء برداشت از کدام حادثه تاریخی قائل به این تحلیل

انحرافی شده است که:

«امام علیه السلام به هیچ کس اجازه ارائه مکتب خلافت را نمی‌دهند.»!

بررسی حوادث تاریخی پیش آمده پس از سقیفه بنی ساعده نشان می‌دهد:

«وقتی ابوسفیان از جریان سقیفه و بیعت ابوبکر مطلع شد، با انگیزه‌های قومی و نژادی فریاد زد ... و سپس به علی علیه السلام گفت:

دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم و به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را برایت پر از مردان جنگی و اسب خواهم کرد ... علی بن

ایطالب علیه السلام با ردّ این پیشنهاد نشان داد که در مکتب سیاسی او صحیح نیست که جهت رسیدن به هدف، از هر وسیله‌ای استفاده

نماید. علی علیه السلام در این تردید نداشت که حق از آن اوست ولی رسیدن به آن را از هر جا جایز نمی‌دانست و لذا با پی بردن به نیت

ابوسفیان صریحاً به وی جواب رد داد، چرا که قصد ابوسفیان ایجاد اختلاف و فساد و فتنه انگیزی در میان مسلمانان بود و لذا

علی علیه السلام این عمل ابوسفیان را به عنوان فتنه انگیزی یاد می‌نماید.»^۶

با توجه به این که این واقعه، مشهورترین موردی است که امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت از خلافتشان را رد نموده‌اند؛ چنین به نظر می

رسد که القاکننده شبهه به همین واقعه نظر داشته و واکنش امام علیه السلام را دلیلی بر صحت ادعای خود گرفته است. در حالی که واکنش

امیرالمؤمنین علیه السلام تنها در مقابل حمایت نظامی ابوسفیان و خنثی‌سازی اهداف او (یعنی: ربودن قدرت - آن هم به‌طور کامل - و یا

اخذ سهمی از آن برای حزب بنی‌امیه) بوده است.^۷

بنابراین: تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال غضب خلافت را نمی‌توان از این قبیل ماجراها به دست آورد.

تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال غضب خلافت

اما اگر دلیل پاسخ منفی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوسفیان، خاموشی گزیدن در قبال غضب خلافتشان بود، چرا در مقابل حمایت‌های

۶ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۲.

۷ - جهت آشنایی دقیق‌تر با انگیزه ابوسفیان و اهداف او در این زمینه، به کتاب «تحلیل نیم قرن سیاست‌های تبلیغی امویان در شام»، ص

۴۸ - ۵۰، تألیف: فهیمه فرهمندپور؛ و یا به بخش پایانی مقاله «واقع‌بینی در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام و موضع‌گیری دشمنان»، تألیف:

عبدالرضا خلیلی، مندرج در روزنامه جام‌جم، مورخ ۴ آذر ۱۳۸۱، مراجعه فرمایید.

یاران، هیچ عکس‌العمل منفی (شبهه آن‌چه در این شبهه ادعا شده است) نشان ندادند و بلکه فراتر از آن، اگر امام‌علیه‌السلام قصد سکوت و عدم موضع‌گیری در قبال غصب خلافت را داشتند، اقدامات خود آن حضرت علیه‌السلام جهت اعاده حق غصب‌شده‌شان - که با طرح حق خلافت نیز همراه بود - چه معنایی می‌دهد؟

«علی‌علیه‌السلام بیعت ابوسفیان را نپذیرفت ... از جانب دیگر به شدت از بیعت با حاکمیت جدید (ابوبکر) هم پرهیز کرد و به این وسیله مخالفت خود را نشان داد.»^۸

«فراهم کردن نیرو و متحد کردن یارانش، از اقدامات دیگر او بود. علی‌علیه‌السلام هنگامی که با ابی‌بکر بیعت شد به تلاش در جمع‌آوری یاران و انسجام آنان پرداخت، و در این راه شخصیت معنوی و روحی همسرش فاطمه‌علیها‌السلام - دختر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز با او همراه بود.»^۹

«از این مرحله به بعد است که مبارزه حضرت به صورت جدی‌تر در مقابل حاکمیت جدید پدیدار می‌گردد و حالتی ویژه به خود می‌گیرد و طبعاً خانه فاطمه دختر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان کانون این مخالفت در می‌آید و فاطمه‌علیها‌السلام در این کشمکش نقش پشتمانه پر قدرت علی‌علیه‌السلام را ایفا می‌کند و حتی در بعضی موارد پیشنهاد ابراز مخالفت می‌شود تا جائی که از درگیر شدن با دشمن نیز نهراسید.»^{۱۰}

«علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام جهت اعاده حق خویش حتی مردم را به بیعت خود فرا می‌خواند.»

از جمله این حرکت‌ها رفتن حضرت علی‌علیه‌السلام و حضرت فاطمه‌علیها‌السلام به مجالس انصار است که از آنها طلب یاری می

۸ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی‌علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۴۳.

۹ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۸۳.

۱۰ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی‌علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۴۴.

کردند.»^{۱۱}

«امام علی علیه السلام برای آنکه بر مسلمین اتمام حجت شود تا بعدها کسی سکوت امام را دلیل بر انصراف ایشان از رهبری اسلامی تلقی ننماید و نیز برای اعتراض به دستگاه حاکم به در خانه‌های مسلمانان مدینه آمد و آنها را به یاد سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله در

زمینه خلافت بعد از خود انداخت و از آنها برای ارجاع رهبری به مسیر اصلی‌اش کمک خواست.»^{۱۲}

«آن حضرت ... در همان روزهای نخست، دست زن و فرزندان خود را گرفت و به خانه‌های انصار رفت تا حق از دست رفته خود را

بازیابد. این اصرار در حدی بود که او را متهم کردند که حریص بر خلافت است.»^{۱۳}

«بنابراین مسلم است که امیرمؤمنان علیه السلام، به مقابله با جنبش ارتجاعی و بازگشت جاهلی برخاست.»^{۱۴}

«اگر فعالیت‌های امام علیه السلام در این باره نبود، چه بسا آیندگان درباره خلیفه بلافصل بودن امیرمؤمنان علیه السلام شک می‌کردند، و این

احتمال قوت می‌گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار خود بر خلافت امیرمؤمنان علیه السلام را نسخ کرده است.»^{۱۵}

«او به نیکی دریافته بود که سکوت مطلق ممکن است با توجه به حجم گسترده تبلیغات دستگاه کودتا در افکار عمومی به عنوان تأیید

حادثه سقیفه قلمداد شود و برای مردم آن روزگار و همیشه تاریخ دلیلی بر حقانیت حاکمان کودتا شمرده شود. پس می‌بایست سکوت را

شکست.»^{۱۶}

«در این مسئله یاران نزدیک حضرت او را همراهی می‌کردند و بعضی از صحابه نزدیک پیامبر چون ابوذر، سلمان، خالد بن سعید،

۱۱ - همان منبع، ص ۴۵.

۱۲ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۷۹ - ۸۰.

۱۳ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۱۸.

۱۴ - مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربوده، ص ۸۹.

۱۵ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۴۶.

۱۶ - حشمت‌الله قنبری همدانی: اسرار و آثار سقیفه بنی‌ساعده، ص ۸۵.

ابوایوب انصاری، عثمان بن حنیف، براء بن عازب در مسجد مدینه رسماً حمایت گسترده‌ای از حقّ علی ابن ابیطالب علیه‌السلام کردند.^{۱۷}

«سخنان آنان به‌گونه‌ای صریح و گویا بود که ابوبکر سه روز از خانه بیرون نیامد، تا سرانجام در روز سوم، شماری بسیار از

هواخواهانش با شمشیر کشیده او را از خانه بیرون آوردند و به منبر نشاندند و دیگران را با شمشیر تهدید کردند که دیگر حق ندارند

مانند آن سخنان را به زبان آورند.

پس از آن بود که احدی جرئت نکرد سخن بگوید.^{۱۸}

تمام شواهد تاریخی حاکی از آن است که آن حضرت علیه‌السلام جهت اعاده حقّ غضب‌شده خویش، از انجام هرگونه اقدامی که برای

ایشان امکان‌پذیر بود و شرایط زمانی اجازه آن را می‌داد، کوتاهی نفرمودند؛ چه رسد به این که بخواهند هیچ سخنی از حقّ خلافتشان به

میان نیاید؟! شواهد تاریخی حاکی از احتجاج‌های کوبنده ایشان می‌باشد:

«ابوبکر در همان روزهای نخست خلافت، برای امام علیه‌السلام پیام فرستاد که خواسته‌خليفة رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای بیعت

اجابت‌کند.

امام علیه‌السلام به قاصد فرمود: چه زود به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید؛ او و اطرافیان‌ش خوب می‌دانند که خدا و رسولش جز

مرا خلیفه نکرد.^{۱۹}

چون امام علیه‌السلام را به مسجد بردند، در ابتدای برخورد با ابوبکر به وی فرمود: ... آیا دیروز به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله با من

بیعت نکردی؟^{۲۰}

۱۷ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۴۳ - ۴۴.

۱۸ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه‌السلام، ج ۸، ص ۴۵۸؛ به نقل از: احتجاج طبرسی، ج ۱، ص

۱۸۶ - ۱۹۹.

۱۹ - به نقل از: کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۳.

۲۰ - به نقل از: همان منبع، ج ۲، ص ۸۶۵.

امام علیه السلام خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد، همه آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرموده بود، یادآور شد و آنان را به خدا سوگند داد که آیا آن سخنان را شنیده‌اند یا نه.

حاضران جواب مثبت دادند و حتی ابوبکر نیز تأیید کرد.^{۲۱}

برابر گفته زیدبن ارقم، دوازده بدری به صحت سخن امام علیه السلام گواهی دادند و بحث در مسجد بالا گرفت و سر و صدا بلند شد. عمر

از ترس این که مردم به امام علیه السلام متمایل شوند، مجلس را برهم زد و مردم از مسجد رفتند.^{۲۲} «^{۲۳}

این سندهای تاریخی نشان می‌دهند که آن حضرت علیه السلام در سخت‌ترین شرایط، یعنی در زمانی که می‌خواستند ایشان را با تهدید به

قتل، وادار به انجام بیعت با ابوبکر نمایند، به نصوص خلافت خویش استناد جسته و با طرح مباحث امامت و ارائه مکتب خلافت حقه

علوی، سعی در بازگرداندن حق غصب‌شده خویش داشته‌اند.

«علی علیه السلام پیوسته در دوران خلافت خلفا از بیان این مطلب که خلافت، حق طلق اوست خودداری نمی‌کرد.»^{۲۴}

«علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از رباندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد

اسلامی را مانع آن قرار نداد.»^{۲۵}

«این که علی بن ابی طالب علیه السلام از حقانیت خود هیچ نگفته باشد نظری بر خلاف واقعیت تاریخی است.»^{۲۶}

دقت و توجه در نقل‌های مطرح شده به وضوح ثابت می‌کند که آن حضرت علیه السلام هرگز از حق خود نمی‌گذرند و هیچ‌گاه از آن

۲۱ - به نقل از: همان منبع، ج ۲، ص ۵۸۹.

۲۲ - به نقل از: احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲۳ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۶.

۲۴ - استاد مرتضی مطهری: سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۲۲.

۲۵ - همان منبع، ص ۲۰.

۲۶ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۱.

صرف نظر نمی‌کنند و به هیچ روی آن را به خلفا واگذار نمی‌نمایند؛ چه رسد به آن که خاموشی گزینند؟! هر چند که متأسفانه، حتی شاهد تحریف در احتجاج‌های عمومی آن حضرت **علیه‌السلام** در بین مسلمین هستیم؛ چنانچه ابراز شده:

«البته در دوران خلفا چند نوبت! در شوراها و در میان صحابه خاص به عنوان احتجاج آن را مطرح فرمود و نه در بین عامه مسلمین! که خوف فتنه و تحریک علیه دستگاه خلافت می‌رفت و به همین خاطر به تشخیص من و به اعتراف برخی از محققین در داستان غدیر خم، حق الهی ولایت اهل بیت در بین عامه مردم به سکوت برگزار شد.»^{۲۷}

براساس این شبهه، اولاً:

اقدامات علنی و احتجاج‌های عمومی و همگانی آن حضرت **علیه‌السلام**، خصوصی و محدود تلقی می‌شوند؛ گویا آن حضرت **علیه‌السلام** بنایی بر بیدارسازی عمومی نداشته‌اند!

ثانیاً:

علت عدم افشاگری‌های آشکار و فراگیر امام **علیه‌السلام**، پرهیز از تحریک آفرینی علیه دستگاه خلافت و تلاشی در جهت ایجاد آرامش خیال برای خلفا محسوب می‌شود!

آری، این شبهه در نهایت این تصویر را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند که امام **علیه‌السلام** نسبت به اعلام عمومی حق الهی ولایت خود سکوت نموده‌اند؟!

حال آن که اگر شاهد بیدارسازی‌های پیاپی و مکرر از سوی امام **علیه‌السلام** نمی‌باشیم، دلایل آن را در جای دیگری (غیر از سکوت در برابر غضب خلافت) باید جست.

به راستی باید پرسید:

«آیا مردمان آن روزگار، همه آن‌چه رسول خدا **صلی‌الله‌علیه‌وآله** در منزلت پسر عمویش **علی‌علیه‌السلام** بیان فرموده بود، یکسر فراموش

کرده بودند تا انتظار رود علی علیه السلام یکایک آنان را به رعایت حق خویش بیدار سازد؟

کناره گیری آنها از علی بن ابی طالب علیه السلام از بی اطلاعی کامل ایشان به مرتبه معنوی آن جناب نبود تا با سخنانی و اظهار مظلومیت، هوشیار شوند و به طرفداری از او قیام نمایند.

رسالت او مانند وظیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوایل بعثت نبود که ناچار باشد به منظور زمینه سازی برای بعثت و نشر اسلام در جستجوی یاور باشد.

در روزگار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آن که می خواست علی بن ابی طالب علیه السلام را پیشوای خود قرار دهد، به قدر لازم او را می شناخت و آن که پیرو دیگری بود چنان نبود که با اندرز علی علیه السلام یکباره به حمایت از وی برخیزد و از انگیزه های مخالفتش کاسته گردد.^{۲۸}

جمع بندی

تفسیر سکوت حضرت علی علیه السلام به رویکردهایی از قبیل «صرف نظر کردن از خلافت، واگذاری آن توأم با رضایت و نیز عدم طرح حق خلافت»، برخلاف اسناد و واقعیت های تاریخی است و استناد به حفظ وحدت اسلامی نیز نمی تواند سربوشی جهت اعمال این قبیل تحریفات در تحلیل حوادث تاریخی باشد؛ هر چند که ادعا شود:

«امام به تعبیر خویش دست خود نگاه می دارد و از حق خود کریمانه درمی گذرد! چرا که مصلحت و منفعت دین در گرو سکوت دردآلود او و واگذاری! حقی است که شایستگی آن را چه در نظر خود و چه در نظر دیگران داراست.»^{۲۹}

«آنگاه که جمعی حق مسلم علی بن ابی طالب (ع) را غصب کردند، با آنکه می توانست قیام به شمشیر کند، تنها به خاطر مصالح کلی اسلام

۲۸ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۴.

۲۹ - مرکز پژوهش های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۲، آذر ۸۰، ص ۳۵.

و حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمین و اینکه تازه مسلمانها از دینشان برنگردند و دشمنان اسلام از فرصت استفاده نکرده از هر سو بر آن نتازند و اسلام نوظهور را در نطفه خفه نکنند، از حقّ مسلم خود صرفنظر! کرد.»^{۳۰}

«علی(ع) برای حفظ وحدت مسلمین، از حقّ خود و همسرش گذشت! ناکامی‌ها و ناروایی‌ها را تحمّل کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شوون خویش مقدم می‌داشت.»^{۳۱}

«و بدین ترتیب از نصّ جانشینی خود که یاران و نزدیکانش به آن تمسک می‌جستند، گذشت.»^{۳۲}

«آنان ضمن پافشاری بر حقّ خود، به هنگام، از آن صرفنظر! می‌کردند.»^{۳۳}

تفسیر صحیح از سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به جهت انجام وظایفی که در جایگاه تصدّی مقام امامت و در مسیر حفظ دین، از جانب خدای متعال بر دوش داشتند^{۳۴}، نوع و شیوه خاصی از برخورد با غضب خلافت و

۳۰ - زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص ۸۷ - ۸۸.

۳۱ - سیّد جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۱؛ مقاله مندرج در مجلّه مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۴۱.

۳۲ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمّدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه‌السلام در آئینه تاریخ (چاپ اوّل ۱۳۷۹)، ص ۳۵.

۳۳ - محمّد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۳۴ - «عزالذین ابوحامد معتزلی [ابن ابی‌الحدید] می‌نویسد: روزی پیامبر خدا بر شانه علی زد و گریست و فرمود: برای کینه‌هایی می‌گیرم

که در دل قومی است و برای تو آشکار نمی‌کنند مگر پس از آنکه مرا از دست بدهند. و نیز ابن‌عساکر می‌نویسد: پس از بیان این جمله،

علی پرسید: ای رسول خدا، وظیفه من در آن هنگام چیست؟ پیامبر فرمود: صبر کن. علی گفت: اگر نتوانستم صبر کنم چه می‌شود؟ حضرت

فرمود: به زحمت خواهی افتاد.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۶۰؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق،

غاصبان آن را - به ویژه پس از هجوم به بیت فاطمه علیها السلام -^{۳۵} در پیش گرفتند که اصطلاحاً بدان «سکوت» گفته می‌شود.

سکوت امام علی‌ه السلام نه به معنای واگذاری حق خویش به خلفا و گذشتن از آن؛ و نه به معنای عدم طرح خلافت و صرف نظر نمودن از

آن، بلکه تنها و تنها به معنای انصراف از «قیام به سیف» در مقابل غاصبین خلافت - آن هم (حدوداً) پس از بیست روز مقاومت

سرسختانه در مقابل غصب خلافت و تلاش گسترده برای براندازی حکومت نامشروع ابوبکر - می‌باشد.

«به هر سان، امام علی‌ه السلام برای بازگرداندن خلافت به جایگاه راستینش بسیار کوشید، اما کوتاهی مسلمانان سبب شد که حضرت

نتواند به موفقیت دست یابد.

اگر حضرت به مخالفت خود ادامه می‌داد، نه تنها کنار زدن ابوبکر امکان نداشت، بلکه جان خود را به خطر می‌انداخت.»^{۳۶}

«نکته سوم نیز وجود داشت و آن جوّ وحشتی بود که دستگاه حاکم بر جامعه اسلامی مسلط ساخته بود.»^{۳۷}

برای مثال:

«در پی بیعت سقیفه نشینان با ابوبکر، برخی به مخالفت برخاستند. با اشاره عمر، گروهی حباب بن منذر را به زیر لگد گرفتند و در

دهانش خاک ریختند و بینی او را شکستند.

سعد [بن عباد] را تا آستانه مرگ کتک زدند.

هر کس فریادی برمی‌آورد، دهانش را پُر از خاک می‌کردند.

در مسیر بازگشت مهاجران به سوی مسجد، یاران عمر هر که را می‌یافتند پیش می‌کشیدند و دستش را به نشانه بیعت به دست ابوبکر می

مالیدند و روانه‌اش می‌کردند.

۳۵ - این حادثه در سومین هفته خلافت ابوبکر رخ داده است.

۳۶ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی‌ه السلام، ج ۸، ص ۴۴۹.

۳۷ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی‌ه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۹ - ۵۰.

در آن معرکه، بادیه نشینان قبیله أسلم وارد مدینه شدند و چون سرکرده مهاجران از قبل به ایشان وعده داده بود که اگر ما را یاری کنید به شما آذوقه فراوان می‌دهیم، با چماق بر سر و روی مردم می‌زدند تا به اجبار با خلیفه جدید بیعت کنند. عمر بارها می‌گفت: زمانی به پیروزی اطمینان یافتیم که أسلمیان وارد مدینه شدند.

آنها با مهاجران پیوند داشتند و جمعیت ایشان چنان انبوه بود که راه کوچه‌ها برای عبور تنگ آمد.^{۳۸}

«حقیقت آن است که کوشش‌های آمیخته با خشونت برخی صحابی‌ان سالخورده و سرشناس برای عهده داری جانشینی

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، گویای تصمیمی عمیق بر کنارگذاری خاندان پیامبر از حکومت بود و داماد پیامبر، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، از این حقیقت به خوبی آگاه بود و شاید همین امر وی را از دفاع جدی از حق خود بازداشت... زیرا ریاست خواهی مخالفان خود را در اوج می‌دید و کمترین دفاع، آنان را به رفتارهایی به مراتب پرخشونت‌تر و مخاطره‌انگیزتر وامی‌داشت.»^{۳۹}

بنابراین:

«حضرت با در نظر گرفتن واقعیت‌های سیاسی موجود در جامعه مسلمین، صبر پیشه کردن را جایز دانسته چرا که برای هر اقدامی نیاز به نیروهای کارآمد و معتقدی داشت که او در آن هنگام از آن بی‌بهره بود.»^{۴۰}

«حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وقوع چنین ایامی را به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام خبر داده بود و به وی گفته بود که: ...امت پس از من به تو خیانت می‌کند. اگر بارانی یافتی قیام کن و گرنه سکوت اختیار کن.»^{۴۱}

«مقصود ما از سکوت امام علیه‌السلام، ترک مبارزه مسلحانه است و گرنه حضرت هرگز از ادعای خود که حکومت اسلامی حقّ قطعی

۳۸ - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۳۴ - ۳۵.

۳۹ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۱ - ۱۹۲.

۴۰ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۴۹.

۴۱ - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۶۵.

وی بوده، دست برنداشته و در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن نیز دائماً به آن اشاره می‌کند.^{۴۲}

«شک نیست که اگر فرزند ابوطالب بیش از آنچه کرد، مردم را به دفاع از خویش فرامی‌خواند، مخالفان وی، در پایمال کردن حق او و

خاندان نبوی بیشتر می‌کوشیدند.»^{۴۳}

در شرایطی که ترسیم گردید، هرگونه جهاد مسلحانه، جز کشته شدن امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و پایمال شدن خون آن حضرت **علیه‌السلام**، حاصلی در پی نداشت.

بدیهی است که وقوع چنین حادثه‌ای، بهترین فرصت برای تحقق آمال صحابیان سالخورده! و پیشکسوتی! بود که سالیان متمادی،

«ریاکارانه و منافقانه» گرد رسول خدا **صلی‌الله‌علیه‌وآله‌حلقه زده بودند.**

در پی شهادت فرزند ابوطالب **علیه‌السلام** - که به شهادت رسیدن معدود یاران با وفای ایشان را نیز به همراه داشت -، مهاجرین منافق که

با نقابی از تقدس، چهره واقعی خود را پنهان می‌داشتند، نه تنها قادر بودند تا با «عوام‌فریبی»، خون امام **علیه‌السلام** را پایمال کنند؛ بلکه

از آن پس، به راحتی می‌توانستند دین مبین اسلام را از محتوای واقعی آن تهی ساخته و مرحله تحریف دین را با سرعتی هرچه تمام‌تر

طی نمایند؛ به گونه‌ای که پس از اندک زمانی، هیچ اثری از تعالیم حقیقی اسلام باقی نمی‌ماند.

از سوی دیگر، حزب بنی‌امیه به رهبری ابوسفیان، با مشاهده جای خالی حامی اصلی دین اسلام (علی بن ابی‌طالب **علیه‌السلام**) و شیعیان

باوفایش، برای تصاحب دوباره قدرت، آغازگر جنگی خانمان‌سوز می‌گردید و در نهایت، پس از تصاحب حکومت، جامعه مسلمانان را

به راحتی به سرمنزل ارتداد و بت‌پرستی فرود می‌آورد.

به عبارت دیگر، با گذشت اندک زمانی از شهادت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام**، دین اسلام به‌طور کامل «محو و نابود» می‌گردید.

لذا، با یک نگاه واقع‌بینانه به شرایط حساس آن مقطع از تاریخ، در خواهیم یافت که «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» منوط به

۴۲ - علی محمد میرجلیلی: امام علی **علیه‌السلام** و زمامداران، ص ۱۶۰.

۴۳ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.

«حفظ جان امیرالمؤمنین علیه السلام» گردیده بود.

دلیل پرهیز امام علیه السلام از جهادِ شهادت طلبانه، سرّ حمایت‌ها و دفاع خون‌بار حضرت زهرا علیها السلام از جان امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز پیشتازی حضرت زهرا علیها السلام در عرصه مبارزه با طاغوتِ حاکم را در همین نکته می‌توان جستجو نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام و خودداری شدید از انجام بیعت با ابوبکر

عدم سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل غضب خلافت و میزان صحت ادّعی «واگذاری کریمانه حقّ خود به خلفا» را می‌توان در ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و شدت استنکاف آن حضرت علیه السلام نسبت به قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود.^{۴۴}

«ابوبکر و عمر با آگاهی کامل از حقّ علی علیه السلام و احترام خاصی که وی در گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و ترس اینکه عکس العمل جدی از طرف او و یارانش صورت گیرد، آنان را برای بیعت به مسجد فرا می‌خواندند، ولی حضرت صریحاً از آمدن سرباز زدند و در جواب فرمودند:

من به خلافت حقّ بیشتری دارم؛ با شما بیعت نمی‌کنم و شما به بیعت کردن با من اولی‌تر اید...

ولی عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت که تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد. در این میان بیشترین تلاش را عمر صورت می‌داد تا جائی که علی علیه السلام به او فرمود: شیری را بدوش که بخشی از آن متعلّق به توست و امروز در تقویت ابوبکر تلاش کن که فردا خلافت بتو برسد. سپس هرگونه بیعت با حاکمیت مسلط را رد می‌کند...»^{۴۵}

هرچند ادّعا شود:

«علی با علو طبع و فداکاری همیشگی خود نسبت به این دین و با نگرانی بسیار از این که کوچکترین اختلافی در میان اصحاب آموزگار

۴۴ - به بخش دوم از همین مجموعه مراجعه فرمایید.

بروز نکند، بی‌درنگ! با ابوبکر بیعت کرد! ... علی در پاسخ گفت... اگر ابوبکر را شایسته این کار نمی‌دانستیم! هرگز خلافت را به او

واگذار! نمی‌کردیم... حضرت علی در اولین یا دومین روز رحلت پیامبر بیعت کرد! و صحیح هم همین است...»^{۴۶}

«در پی مخالفت‌های علی علیه‌السلام و یاران وی و اجتماع در خانه فاطمه علیها‌السلام، عمر که پیرو سیاست شمشیر برنده و زور بود به

ابوبکر توصیه کرد که وی سریعاً و قبل از اینکه اوضاع برگردد وارد عمل شود و لذا با گروه مسلحی به طرف خانه علی علیه‌السلام رفت

و خانه حضرت را محاصره کرده و تهدید کرد که اگر وی و هوادارانش از خانه خارج نشوند و با خلیفه بیعت نکنند آن را به آتش

خواهند کشید و این مطلب مؤید این حقیقت است که مخالفت علی علیه‌السلام برای حاکمیت جدید چقدر بحران‌زا بوده است.

عمر در راستای تهدید خویش مقدمات کار را نیز فراهم کرد و دستور داد هیزم جهت این کار جمع کنند و وقتیکه تصمیم گرفت درب

خانه را به آتش بکشد به عمر گفته شد که فاطمه علیها‌السلام در خانه است، وی گفت: اگر چه...

ولی هیچ‌کدام از اینها باعث نشد که علی علیه‌السلام جهت بیعت بیرون آید و نشان داد که در مقابل غضب حاکمیت مقاومت خواهد کرد.

... عمر مُصرّانه تلاش می‌کرد که به ابوبکر توصیه کند به هر ترتیب شده باید بیعت علی علیه‌السلام را به دست آورد، لذا ابوبکر مجدداً

علی علیه‌السلام را به بیعت فراخواند ولی علی علیه‌السلام در پاسخ اینکه خلیفه رسول خدا شما را فرامی‌خواند، فرمودند چه سریع بر

رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید.

ولی عمر دست بردار نبود و مجدداً به ابوبکر تأکید کرد که نباید به علی علیه‌السلام مهلت داد و ابوبکر نیز مجدداً درخواست بیعت کرد

ولی علی علیه‌السلام قاطعانه آن را رد کرد و فرمود: چیزی را ادعا می‌کند که از آن او نیست. تحمل این وضع برای عمر قابل قبول نبود و

لذا با تکیه بر سیاست زور و شمشیر برنده به خانه علی علیه‌السلام هجوم می‌برد و از وی می‌خواهد که بیعت کند وگرنه گردنش را

خواهد زد و نهایتاً او را با تهدید و زور و اهانت به مسجد کشاندند...

این جریان به خوبی بیان کننده عمق مقاومت علی علیه السلام در مقابل مخالفان خود و غضب خلافت می باشد.^{۴۷}

با وجود این، باید پرسید: آیا اگر چنانچه ادعا شده:

«او خلافت را به خاطر وحدت مسلمین به ابوبکر و عمر واگذار نمود.»^{۴۸}

«در برابر مصلحت مسلمانان و قاعده دنیوی تسکین فتنه و جلب قلوب عموم مسلمانان، خلافت را به ابوبکر واگذار نمودند.»^{۴۹}

«علی با اراده خود - و نه تسلیم در برابر زور - در کنار خلافت ابوبکر قرار گرفت، و تأیید کامل! خود را برای فایق آمدن بر چالشهای

آن مرحله دشوار در اختیار خلیفه قرار داد.»^{۵۰}

پس دیگر مقاومت شدید ایشان در خودداری از انجام بیعت با ابوبکر برای چیست؟ و هجوم نظامی، اعمال زور، آتش افروزی و تهدید به

قتل برای اخذ بیعت از ایشان - که به شهادت حضرت زهرا علیها السلام و حضرت محسن علیه السلام انجامید - چه معنایی دارد؟

آیا چنین ادعاهایی که هیچ ریشه معتبر تاریخی ندارند، تلاشی جهت بیرون کشیدن حکومت خلفا از حصار غضب و به فراموشی سپردن

جنايات آنان نسبت به خاندان وحی عليهم السلام نمی باشد؟

ظاهراً چنین است؛ زیرا علیرغم شواهدی که تاریخ آن‌ها را ثبت نموده، ادعا شده است که:

«علی با سکوت چندین ساله خود، مهر تأیید بر خلافت سه خلیفه دیگر نهاد.»^{۵۱}

امیرالمؤمنین علیه السلام و اعلان عدم مشروعیت خلافت

۴۷ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۶ - ۴۷.

۴۸ - فاروق صفی‌زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.

۴۹ - همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.

۵۰ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیین تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۷.

۵۱ - فاروق صفی‌زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.

جهت احراز میزان اعتبار شبهه اخیر کافی است از یاد نبریم که پاسخ امام‌علیه‌السَّلَام در مقابل پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف در «شورای شش نفره تعیین خلیفه پس از عمر» چه بود.

«با همه احتیاطی که امام‌علیه‌السَّلَام داشت، در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبدالرحمان بن عوف برای قبول خلافت

نشد... این رد آشکاری از امام‌علیه‌السَّلَام نسبت به روش و سیره شیخین (ابوبکر و عمر) بود.»^{۵۲}

«این مطلب بیانگر آن است که علی‌علیه‌السَّلَام هیچ مشروعیت دینی و عقیدتی برای دو خلیفه قبل از خود قایل نبوده و به عبارتی،

مخالفت خویش را با سیاستها و روشهای حکومتی آن دو اعلام می‌کرد.»^{۵۳}

همچنین پس از واقعه قتل عثمان و بیعت عمومی با حضرت علی‌علیه‌السَّلَام، شاهد آن هستیم که:

«یک نفر نیز اصرار داشت تا علاوه بر کتاب خدا و سنت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، سیره شیخین را جزو شروط بیعت آورد؛ اما امام

پذیرفت و فرمود:

حتی اگر ابوبکر و عمر به چیزی جز کتاب خدا و سنت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل نکنند، بر حق نیستند.»^{۵۴}

بنابراین حتی پس از گذشت چندین سال، نه تنها امیرالمؤمنین‌علیه‌السَّلَام بر حکومت آن‌ها مهر تأیید نمی‌گذارد، بلکه با صراحت کامل بر

غاصبانه بودن حکومت خلفا انگشت می‌نهد و آن را از اساس باطل اعلام می‌فرماید؛ هر چند که ادعا شود:

«بسیاری از کارهای عمر را با روش خود منطبق می‌دید.»^{۵۵}

«روشهای آن دو^{۵۶} به اندازه‌ای به هم نزدیک و همسو شده بود که در جهت دادن به سیاست کلی دولت، مکمل یکدیگر بودند.»^{۵۷}

۵۲ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السَّلَام، ص ۱۸.

۵۳ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السَّلَام، ص ۱۲۷.

۵۴ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السَّلَام، ص ۲۹؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۶.

۵۵ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی‌علیه‌السَّلَام در آیین تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۴.

۵۶ - [منظور، امیرالمؤمنین‌علیه‌السَّلَام و عمر است.]

قضاوت نهایی درباره معنای سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

شاید در یک نگاه ابتدایی، چنین تصوّر شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال غصب خلافت، هیچ واکنش و عکس‌العملی از خود نشان ندادند و به هیچ اقدامی علیه حکومت غاصبانه ابوبکر دست نیازیدند.

در حالی که شواهد تاریخی گویای آن است که آن حضرت علیه السلام موضع‌گیری‌های خود علیه ارتجاع حاکم را از احتجاج‌های کوبنده و رسواگر - آن هم در مسجدالنبی - آغاز نمودند.

این سخنرانی‌های کوبنده در روزهای دوشنبه و سه‌شنبه (روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فردای آن، یعنی نخستین روز حکومت غاصبانه ابوبکر) و با هدف اعاده حقّ به یغما رفته خلافت، ایراد گردید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن این احتجاج‌های کوبنده، به صراحت از حقّ خلافت خویش سخن به میان آورده و بر غاصبانه بودن خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن، تأکید ورزیدند.

به دنبال تلاش نظام حاکم جهت اخذ بیعت اجباری از ساکنین شهر مدینه که با حمایت چماق به دستان قبیله أسلم و در نخستین روز حکومت ابوبکر (سه‌شنبه) صورت گرفت؛ منزل مسکونی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام (بیت فاطمه علیها السلام) به کانون تحصّن و اجتماع برخی از مخالفین خلافت ابوبکر تبدیل گردید. مخالفینی که به تصریح برخی اسناد تاریخی، سلاح به همراه داشتند.

رفت و آمد «مخالفین خلافت ابوبکر» به بیت فاطمه علیها السلام و تحصّن آنان در این مکان شریف، از چشم خلیفه و هواداران او پنهان نبود.

حتّی برخی اسناد تاریخی حاکی از نفوذ عناصر هوادار خلیفه در جمع متحصّنین می‌باشد و از حضور خطرآفرین افرادی چون طلحه و سعد بن ابی وقاص یاد می‌کند.

سرانجام، این تحصن با هجوم نظامی هواداران خلیفه و تهدید عمر مبنی بر به آتش کشیدن بیت فاطمه **علیها السلام**، به شکست انجامید.

با توجه به برخی قرائن می توان گفت: این تحصن، حداکثر سه روز به طول انجامید که در نهایت، با هجوم مسلحانه هواداران خلیفه و

ضرب و شتم شدید متحصنین، در روز جمعه (چهارمین روز پس از رحلت رسول خدا **صلی الله علیه وآله**) پایان یافت و تنها

امیرالمؤمنین **علیه السلام** بود که با توجه به حمایت خاص حضرت زهرا **علیها السلام** از ایشان، از گزند این هجوم مصون ماند.

هرچند شکست این تحصن - که با تهدیدهای عمر بن خطاب مبنی بر احراق بیت فاطمه **علیها السلام** همراه بود -، اجتماع «اندک مخالفین

بیعت با ابوبکر» را پراکنده ساخت؛ اما این حادثه ناگوار هیچ خللی در عزم راسخ امیرالمؤمنین **علیه السلام** و حضرت زهرا **علیها السلام**

جهت سرنگون ساختن طاغوت حاکم وارد نیاورد.

شهر مدینه در پنجمین روز پس از رحلت رسول خدا **صلی الله علیه وآله** شاهد اقدامات جدیدی از سوی امیرالمؤمنین و حضرت

زهرا **علیها السلام** گردید.

نخستین حادثه مهم در این ایام (روزهای پنجم تا هفتم پس از رحلت رسول خدا **صلی الله علیه وآله**) استنصارهای شبانه می باشد.

مطابق برخی اسناد معتبر تاریخی، امیرالمؤمنین **علیه السلام** با اتکا به همراهی و مساعدت حضرت زهرا **علیها السلام**، در سه شب متوالی به

در خانه های مهاجرین و انصار مراجعه فرمودند و از آنان برای سرنگون ساختن خلافت ابوبکر طلب یاری نمودند.

به موازات این استنصارهای شبانه - که در حقیقت دعوت به جهاد بود - حضرت زهرا **علیها السلام** از طریق مطالبه حقوق مالی غصب شده

شان، به رسواسازی نظام حاکم و آشکار ساختن چهره واقعی خلیفه اقدام فرمودند.

این مطالبات مالی - که با حمایت و پشتیبانی حضرت علی **علیه السلام** و در چندین روز متوالی صورت یافت -، نخست شامل مطالبه

میراث و سهم ذی القربا بود. دادخواست های مالی حضرت زهرا **علیها السلام** - که همچون پُتکی بر سر نظام خلافت فرود می آمد -

سرانجام در دهمین روز پس از رحلت رسول خدا **صلی الله علیه وآله**، با ایراد خطبه آتشین حضرت زهرا **علیها السلام** در مسجدالنبی (خطبه

فدک) به نقطه اوج خود رسید.

همچنین مطابق برخی شواهد تاریخی، حضرت امیر **علیه السلام** نیز در نهمین روز پس از رحلت رسول خدا **صلی الله علیه وآله** به ایراد

سخنرانی پرداخته و در شامگاه همان روز، برای چهارمین بار از مهاجرین و انصار طلب یاری نمودند تا با مساعدت آنان، ابوبکر را از مسند خلافت ساقط گردانند.

البته این استنصار نیز همچون دفعات قبل، بی پاسخ باقی ماند و از کوتاهی صحابه در یاری رساندن به وصی بر حق رسول خداصلی الله علیه وآله حکایت داشت.

این سستی و رخوت در یاری رساندن به امیرالمؤمنین علیه السلام آنچنان تلخ و رنج آور بود که حضرت زهراعلیها السلام بخشی از خطابه خود در مسجدالنبی را به سرزنش انصار اختصاص دادند و با قرائت آیه شریفه **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ**^{۵۸} بار دیگر آنان را به جهاد علیه ارتجاع حاکم فرا خواندند.

به جرأت می توان روزهای دهم (پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله) به بعد را روزهای اوج غربت، تنهایی و مظلومیت خاندان وحیعلیهم السلام نامگذاری کرد.

از جمله حوادث ناگوار در این ایام، ماجرای غم انگیز مصادره و غصب باغ فدک می باشد که به احتمال زیاد، در پانزدهمین روز پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله به وقوع پیوسته است.

از آنجایی که امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام (با توجه به برخی سخنان عمر بن خطاب) از تصمیم خلیفه مبنی بر غصب فدک بی اطلاع نبودند؛ لذا، حضرت زهراعلیها السلام بلافاصله پس از رسواسازی ابوبکر در ماجرای میراث، اقدام به طرح و اثبات مالکیت خود بر باغ فدک نموده و سرانجام طی چندین نوبت متوالی، استرداد فدک را خواستار گردیدند.

پشتیبانی و حمایت های گسترده حضرت علی علیه السلام از مطالبات مالی حضرت زهراعلیها السلام از یک سو، و نیز ترس و وحشت نظام حاکم از بیداری افکار عمومی و خارج شدن ابوبکر از گردونه قدرت - به ویژه پس از سخنرانی دوازده تن از یاران

امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجدالنبی - موجب گردید تا خلیفه و اطرافیان در اندیشه شوم «هجوم اصلی» به بیت فاطمه علیها السلام و

اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام فرو روند.

لذا، دار و دسته خلیفه در روزهای پایانی دومین هفته خلافت ابوبکر و به قصد سرکوب امیرالمؤمنین علیه السلام، حمله نظامی ددمنشانه‌ای را تدارک دیدند که با نظارت و دستور مستقیم خلیفه آغاز گردید و با دفاع خون‌بار حضرت زهرا علیها السلام از جان

امیرالمؤمنین علیه السلام پایان یافت.

آن‌چه در این ماجرا قابل تأمل فراوان است، شدت استنکاف امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر - علیرغم رفتارهای خشونت‌آمیز هواداران خلافت - می‌باشد.

امتناع شدید حضرت علی علیه السلام از قبول پیشنهاد مهاجمین و پایداری در مقابل درخواست آنان - که با دفاع خون‌بار حضرت

زهرا علیها السلام از مقاومت و ایستادگی ایشان همراه بود -؛ از اوج مخالفت اهل بیت علیهم السلام با دستگاه حاکم حکایت دارد.

نکته ظریفی که در روند حوادث مذکور حائز اهمیت می‌باشد، ناامیدی امیرالمؤمنین علیه السلام از امکان سرنگون ساختن خلافت غاصبانه

ابوبکر، به‌ویژه در روزهای دهم به بعد (پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله) می‌باشد. چرا که در طول این ده روز، استنصارهای

مکرر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام بی‌پاسخ مانده بود و همین امر، امکان ثمربخشی «قیام به سیف» را منتفی می‌ساخت.

بار دیگر خاطر نشان می‌گردد:

جهاد مسلحانه جهت سرنگون ساختن خلافت ابوبکر، در صورتی حکیمانه بود که آن حضرت علیه السلام از نیروهای کافی برای درافتادن

با نظام حاکم برخوردار بودند.

زیرا هدف از «قیام به سیف» صرفاً مبارزه با ارتجاع حاکم نبود؛ بلکه این مبارزه باید به سقوط طاغوت حاکم و به‌ویژه، تسلط

امیرالمؤمنین علیه السلام بر اوضاع و احوال آشفته‌ای که بر اثر این مبارزه پدید می‌آمد، می‌انجامید.

لذا، هرگونه اقدام نظامی که به «سرنگونی ابوبکر و تسلط حضرت علی علیه السلام بر امور» منجر نمی‌گردید - اعم از این که حضرت

علی علیه السلام و یارانش در این قیام به شهادت می‌رسیدند و یا قوت و انسجام آنان به قدری به ضعف می‌گرایید که قادر به اداره امور

نبودند -، هیچ حاصلی جز «تحریف و نابودی اسلام» در پی نداشت.

همان‌طور که گفتیم، اگر در این قیام، حضرت علی‌علیه‌السلام به علت تعداد اندک یارانشان به شهادت می‌رسیدند؛ صحابی‌ان سالخورده پیامبر - که چهره‌های مقدسی را از خود به نمایش گذاشته بودند -، به راحتی در مسیر تثبیت پایه‌های قدرت خود، اسلام را از حقایق آن تهی می‌ساختند و برای همیشه تاریخ جای حق و باطل را عوض می‌کردند؛ به گونه‌ای که با گذشت مدت زمان اندکی از حکومت آنان، هیچ اثر و نشانه‌ای از اسلام راستین و دین مورد رضایت خدای متعال (= تشیع) باقی نمی‌ماند.

البته این احتمال هم می‌رفت که پس از شهادت حضرت امیر‌المؤمنین علیه‌السلام و یاران اندکش، حزب بنی‌امیه به رهبری ابوسفیان، به طمع به چنگ آوردن قدرت از دست‌رفته‌شان، نبردی خونین را آغاز نمایند و در نتیجه، به دنبال دست‌یابی به قدرت، اسلام را به‌طور کامل محو و نابود ساخته و مردم را به دوران بت‌پرستی و جاهلیت باز گردانند.

همچنین یادآور می‌شویم که اگر در این قیام، از یاران امیر‌المؤمنین علیه‌السلام به قدری کشته می‌شدند که علیرغم سرنگونی ابوبکر و پراکنده شدن هواداران او، آن حضرت علیه‌السلام توان سامان‌دهی امور جامعه را نداشته و نمی‌توانستند (به سرعت) بر اوضاع و احوال آشفته‌ای که پدید آمده بود مسلط گردند، باز هم خطر جنگ‌افروزی ابوسفیان و کشته شدن حضرت علی‌علیه‌السلام توسط حزب بنی‌امیه و تبعات شوم به قدرت رسیدن آنان، به قوت خود باقی بود.

به عبارت دیگر، کوتاهی صحابه در حمایت و یاری رساندن به امیر‌المؤمنین علیه‌السلام از یک سو، و تشدید تمایل نظام خلافت به سرکوب امیر‌المؤمنین علیه‌السلام از سوی دیگر، اوضاع را به‌گونه‌ای دگرگون ساخت که در آن شرایط بحرانی و حساس، به‌ویژه پس از آغاز دومین هفته حکومت ابوبکر، پیوند میان «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» و «حفظ جان امیر‌المؤمنین علیه‌السلام» روز به روز ظهور بیشتری می‌یافت.

به همین دلیل، از هفته دوم به بعد است که از تلاش‌های امیر‌المؤمنین علیه‌السلام برای سرنگون ساختن خلافت ابوبکر کاسته شده و اقدامات آن حضرت علیه‌السلام به پشتیبانی و حمایت قاطع از افشاگری‌های حضرت زهرا علیها‌السلام معطوف می‌گردد. (به عبارت دیگر، پس از گذشت یک هفته از خلافت ابوبکر، حضرت زهرا علیها‌السلام پیش‌تاز عرصه مبارزه با نظام حاکم می‌گردند.)

بنابراین، پس از تثبیت و استمرار کوتاهی صحابه در یاری رساندن به امیر‌المؤمنین علیه‌السلام و تقارن آن با تشدید تمایل هواداران

خلافت به سرکوب آن حضرت **علیه السلام**، شکل و شیوه مواجهه حضرت **علی علیه السلام** با نظام خلافت، تغییر محسوسی یافته و در

نهایت، مطابق بخش دوم از وصیت رسول خدا **صلی الله علیه وآله**، گونه دیگری به خود می‌گیرد که از آن به «صبر» تعبیر می‌نماییم.

بدیهی است که التزام رفتاری - و نه اعتقادی - به «صبر» به هیچ روی با «قیام به سیف» آن هم بدون همراهی یارانِ کافی، قابل جمع

نیست؛ اما این امر (صبر) به هیچ روی مستلزم «واگذاری خلافت» یا «امتناع از طرح حق خلافت و اجتناب از تبیین مکتب امامت»

نبوده و هیچ مجالی را برای طرح این قبیل تحلیل‌های انحرافی فراهم نمی‌آورد.

در مجموع می‌توان گفت:

پیوند میان «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» با «محفوظ ماندن جان امیرالمؤمنین **علیه السلام**»، از آغاز خلافت ابوبکر شکل گرفته

بود.

با این تفاوت که در روزهای نخست، امیرالمؤمنین **علیه السلام** «پیشتاز» مخالفت با ابوبکر بوده و حضرت زهرا **علیها السلام** در مقام «حامی

و حافظ جان ایشان» عمل می‌فرمود؛ ولی با گذشت یک هفته و تثبیت و استمرار کوتاهی صحابه از یک سو، و نیز بروز تمایل شدید

هواداران ابوبکر به سرکوب ایشان (= بروز نشانه‌های آغاز دوران صبر و سکوت)، حضرت زهرا **علیها السلام**، علاوه بر عهده‌داری

«مسئولیت خطیر حفاظت از جان امیرالمؤمنین **علیه السلام**»، در مقام «پیشتاز» مخالفت با ارتجاع حاکم نیز قرار گرفته و از آن پس،

حضرت **علی علیه السلام**، عمدتاً در مقام «پشتیبان»، از اقدامات ایشان **علیها السلام**، «حمایت و جانبداری» می‌نمود و این نوع از مقاومت

و ایستادگی امیرالمؤمنین **علیه السلام** حتی برای لحظه‌ای به سردی نگرایید.

تحلیل‌های فوق با استفاده از اسناد مندرج در مآخذ ذیل ارائه گردیده است:

۱ - علامه محمد باقر مجلسی: بحار الأنوار (جلد ۲۸ و ۲۹).

۲ - شیخ عبدالزهره مهدی: دراسة و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه **علیها السلام**.

۳ - شیخ عباس قمی: بیت الأحران فی مصائب سیدة النسوان **علیها السلام**.

۴ - سیّد محمد باقر موسوی: الکوثر فی أحوال فاطمة بنت النبیّ الأطهر علیها السلام (جلد ۵ و ۶).

۵ - سیّد جعفر مرتضی عاملی: مأساة الزهراء علیها السلام (جلد ۲).

۶ - سیّد مهدی هاشمی: فاطمه زهرا علیها السلام در کلام اهل سنت (جلد ۲).

۷ - عدنان درخشان: عبور از تاریکی.

۸ - مسعود پور سیّدآقایی: حور در آتش.

۹ - محمد دشتی: تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا علیها السلام.

امیرالمؤمنین علیه السلام تا چه اندازه قائل به حفظ سکوت بودند؟

البته باید توجه داشت که سکوت امام علیه السلام (به همان معنای صحیحی که ارائه شد) نیز سقف معینی داشت که خلفا نیز از آن به خوبی

مطلع بوده و می دانستند که اگر فراتر از آن میزان حرکت کنند، آن حضرت علیه السلام دست به شمشیر خواهند بُرد.

اسناد تاریخی نشان می دهد که:

«روزی عمر بن خطاب در میان جمع چنین گفت: اگر شما را به سوی آن چه آن را انکار می کنید (دوره جاهلیت و بت پرستی) بازگشت

دهیم، چه خواهید کرد؟

راوی می گوید: همگان ساکت بودند و خلیفه این جمله را تا سه بار تکرار کرد. در این شرایط امیرالمؤمنین علیه السلام به پا خاست و فرمود:

ای عمر! در این صورت تو را توبه می دهیم و اگر توبه کردی، از تو قبول می کنیم.

خلیفه گفت: و چنانچه توبه نکردم؟!!

امام علیه السلام فرمودند: در این صورت گردنت را خواهم زد.»^{۵۹}

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح مباحث امامت امتناع فرمودند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای تحلیل سیره عملی و مواضع آن حضرت علیه السلام در رابطه با حکومت خلفا مطرح گردیده و می توان آن را بیان جدیدی از شبهه سکوت برشمرد، ادعای خاموشی گزیدن آن حضرت علیه السلام در قبال طرح مباحث امامت و ولایت ایشان می باشد. چنانچه ابراز شده:

«علی (ع) از اظهار نظر و بزرگ کردن اختلاف مردم درباره امامت او پرهیز دارد و این همان چیزی است که در موضع گیری آن حضرت در برابر خلفا چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آنان در هنگام خلافت خودش... کاملاً نمایان است.»^{۶۰}

واقعاً جای بسی شگفتی است که مطابق ادعای فوق، آن حضرت علیه السلام دیگران را از انجام کاری منع می نمایند که خود بدان اقدام می فرمودند.

تاریخ گویای آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام عملکردی مغایر با آنچه در این شبهه به ایشان نسبت داده شده، داشته اند.

«به طوری که منابع نشان می دهند، علی بن ابی طالب علیه السلام به محض از دست رفتن حق خود، سکوت و انزوا اتخاذ نکرد.

او بر اساس آنچه که معتقد بود جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله به مثابه حق طبیعی و الهی، براساس نص خدا و

رسول صلی الله علیه و آله از آن اوست، هر فرصتی که می یافت، با مخالفان به احتجاج و استدلال پرداخته، حقایق خویش را به مردم

گوشزد می کرد و بر یاران و دوستانش اتمام حجت می کرد؛ تا آیندگان چنین به قضاوت نشینند که اگر او را حقی در حکومت بود،

۶۰ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰.

[این مقاله، با اضافاتی بسیار جزئی، در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام (چاپ اول ۱۳۸۱)، ج ۲» نیز به چاپ رسیده

چرا به دنبال آن، برنخاست، و چون هیچ تلاشی در این خصوص انجام نداد، پس خود به وصایت خویش اعتقادی نداشت.»^{۶۱}

«شماری از یاران امیرمؤمنان علیه السلام نیز به نصوص استناد کرده‌اند. چند تن از مهاجران و انصار، در همان آغاز خلافت ابوبکر به

مسجد رفتند و هرکدام جداگانه ایستادند و او را برای غصب خلافت، سرزنش و نصیحت کردند و دلایل خود را بر حَقانیت

امیرمؤمنان علیه السلام بیان کردند... که به وجود نص صراحت دارند.»^{۶۲}

قصد ما در این بخش روشن ساختن گوشه‌ای از تلاش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در احقاق حق غصب‌شده و احیای ولایت و امامت

فراموش شده خویش، از میان سخنان خود آن حضرت علیه السلام است؛ تا در نهایت به نقد پندارهای عده‌ای پردازیم که معتقداند:

امام علیه السلام به محض از دست رفتن حق خود، انزوا برگزید و دیگران را نیز از دفاع از حریم امامت و ولایت الهیه خود منع فرمود!!

«امام علی علیه السلام در موارد زیادی^{۶۳} واقعه غدیر خم را یادآور می‌شود؛^{۶۴} روزی که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به عنوان

رهبر بعد از خود نصب کردند.

امام علیه السلام در میان جمعی از اصحاب پیامبر که خلفا نیز در بین آنها بودند، جریان غدیر را یادآور شده و فرمودند:

لِذَلِكَ أَقَامَنِي لَهُمْ إِمَامًا وَ أَخْبِرَهُمْ بِهٖ بِغَدِيرِ خُمٍّ

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مرا رهبر و امام مردم معین نمود.

وای! وای بر آن کس که در قیامت خدا را در حالی که دامنش آلوده به ظلم به من باشد، ملاقات کند.

هنگامی که خواستند به زور از امام علیه السلام برای ابی‌بکر بیعت بگیرند، جریان غدیر را یادآور شد و در این باره از مردم اعتراف گرفت،

۶۱ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۸۲.

۶۲ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۷.

۶۳ - [ر.ک: محمد باقر انصاری: چهارده قرن با غدیر (اتمام حجتها، بحثهای علمی، مناظرات...)]، ص ۳۹ - ۶۱]

۶۴ - [در کتاب «چهارده قرن با غدیر» ۳۱ مورد اتمام حجّت حضرت امیر علیه السلام با استناد به حدیث غدیر جمع‌آوری گردیده است.]

همانگونه که در جریان شورائی که از طرف عمر برای جانشینی بعد از وی تشکیل شد و نیز در زمان عثمان به حدیث غدیر استدلال فرمود.

ایشان در نهج البلاغه می‌فرماید: **و فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ.**

وصیت رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** درباره آنان (اهل بیت پیامبر) می‌باشد. مراد از وصیت در این خطبه چیست؟

آیا مراد این است که پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** اهل بیت خویش را وصی قرار داده یا اینکه در مورد رعایت حال اهل بیت به مردم توصیه کرده و یا اینکه مراد، سفارش پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** به رهبری امام علی **عَلَيْهِ السَّلَام** بعد از خود می‌باشد؟ با دقت در همین خطبه می‌توان به مطلب بالا پی برد. در جملات قبلی، امام **عَلَيْهِ السَّلَام** اهل بیت را بر تمام امت برتری داده و رهبری را حق ایشان دانسته و تنها آنها را شایسته رهبری امت اسلام می‌داند.

در جمله بعدی می‌فرماید: الان حق به اهلش برگشته و به جایگاه اصلی‌اش که از آن خارج شده بود، بازگردید.

این خطبه در زمان حکومت امام **عَلَيْهِ السَّلَام**، پس از دوران خلفا بیان گردیده است. امام **عَلَيْهِ السَّلَام** در این خطبه و نیز در موارد دیگر حکومت اسلامی را حق مسلم و بالفعل خود می‌داند و تأکید می‌کند که خلفای قبلی حق قطعی وی را ربوده‌اند.

زمانی حکومت اسلامی حق امام **عَلَيْهِ السَّلَام** است که از ناحیه پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** نصی در زمینه رهبری ایشان وجود داشته باشد.^{۶۵}

در اینجا به برخی از سخنان حضرت علی **عَلَيْهِ السَّلَام** که رهبری پس از پیامبر **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** را حق بالفعل خود دانسته و غضب آن را ظلم به خویش می‌داند اشاره می‌کنیم:

... از زمان رحلت رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** همواره حق مسلم من، از من سلب شده است.^{۶۶}

۶۵ - [با توجه به این که حق امام **عَلَيْهِ السَّلَام** در خلافت، حقی ذاتی و ناشی از نص الهی بوده است و نه حق اولویت و برخاسته از

شایستگی‌های اکتسابی، لذا احقاق این حق، در واقع احیای آن نصوص می‌باشد؛ زیرا طرح آن در جامعه مبتنی بر درک پیشین مردم از

مسئله وصایت آن حضرت **عَلَيْهِ السَّلَام** است.]

شخصی در حضور جمعی به امام علیه السلام گفت: ای پسر ابوطالب! تو بر امر خلافت حریصی! حضرت در جواب فرمود: بلکه شما از من به خلافت حریص‌ترید در حالی که از نظر شرایط و موقعیت بسیار از آن دورترید و من برای خلافت سزاوارتر و نزدیک‌ترم. من حق خود را می‌طلبم که شما میان من و آن مانع هستید و می‌خواهید مرا از آن منصرف سازید.^{۶۷}

... درذیل همین خطبه، امام علیه السلام از قریش به درگاه ایزد متعال شکوه برده و می‌فرماید: ... با هم اتفاق نمودند تا علیه امری که حق خاص من است، قیام کنند.

همچنین در روز شوری امام علیه السلام به حاضرین گوشزد نمود: حکومت اسلامی حق من است که اگر به من واگذار شود خواهم گرفت...

پس امام علیه السلام خلافت را حق مسلم خود دانسته و حکومت خلفای ثلاثه را غصب حق قطعی خود می‌داند...

امام علیه السلام خلافت را حق بالفعل خود دانسته، بطوری که رد رهبری خود را ظلم قریش به ایشان برشمرده و غصب حق خویش قلمداد می‌نماید...

سخن امام علیه السلام این نیست که چرا مرا با تمام شایستگی کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند؛ بلکه سخن این است که حق قطعی و مسلم مرا ربوده‌اند. این مطلب کاملاً از سخنان امام علیه السلام که علیه خلفا به حدیث غدیر تمسک می‌نمود، مشهود و معلوم است.

امام علیه السلام خود و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را پرچمدار حق می‌داند، حقی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنان باقی گذارده و هرگونه سبقت بر اهل بیت یا جدائی از آنان را سبب خروج از دین و انحراف از آن قلمداد می‌کند^{۶۸} «...»^{۶۹}

۶۶ - سید رضی: نهج البلاغه، خطبه ۶.

۶۷ - همان منبع، خطبه ۱۷۲.

۶۸ - همان منبع، خطبه ۱۰۰.

۶۹ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۸۳ - ۸۷.

با نگاهی به این روایات، نکته‌ای مهم را می‌توان دریافت: امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** تنها خود را برای خلافت سزاوار می‌داند و حکومت را از آن خود و حق خود قلمداد می‌کند و تکیه زدن دیگران بر آن مسند را چیزی جز غضب نمی‌شمارد، چرا که خلافت حقی است که از جانب خداوند متعال در اختیار و بر عهده ایشان قرار گرفته است. چنین حکومتی نه تنها برای امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** ارزشمند است بلکه فراتر از آن، تمام تلاش ایشان را برای در اختیار گرفتن این نوع حکومت - که منشأ الهی دارد - به خود اختصاص می‌دهد.

امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در برخی دیگر از سخنانشان خود را برای خلافت «احق» و «اولی» معرفی فرموده‌اند، چنانچه در نهج البلاغه آمده است: «أَنَا أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي»^{۷۰} و یا فرموده‌اند: «أَنْتُمْ أَوْلَىٰ بِالْبَيْعَةِ لِي»^{۷۱}

نکته مهم در فهم این عبارات آن است که دو واژه «احق» و «اولی» در کتب لغت دارای دو معنا می‌باشند. در کتاب «مصباح المنیر» به این دو معنا چنین اشاره شده است: «قَوْلُهُمْ هُوَ أَحَقُّ بِكَذَا» در دو معنا به کار می‌رود. یکی اختصاص چیزی به کسی بدون مشارکت دیگری در آن؛ مانند عبارت «زَيْدٌ أَحَقُّ بِمَالِهِ» یعنی جز زید کسی در مال او حق ندارد، و دوم به معنای «أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ» یعنی به معنای وجود مشارکت با غیر است و بر ترجیح نسبت به غیر دلالت دارد.^{۷۲}

بنابراین واژه «احق» و «اولی» مشترک لفظی‌اند و برای تعیین هریک از دو معنا باید به قرینه‌ها نگریست. وقتی به قرینه‌های متصل و منفصل در کلمات حضرت امیر **علیه‌السلام** می‌نگریم، در می‌یابیم که منظور آن حضرت **علیه‌السلام** از این دو کلمه «حق در مقابل باطل» است.

تعدد و فراوانی این قبیل سخنان حضرت **علیه‌السلام** در مسیر احیای ولایت و امامت حقه الهیه و اقدامات آن حضرت **علیه‌السلام** جهت یادآوری خاطره غدیر و نصوص وصایت و خلافت، تا آنجا پیش رفت که می‌توان گفت:

۷۰ - سید رضی: نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

۷۱ - ابن‌قتیبه: الامامة و السياسة، ص ۲۰۶.

۷۲ - دانشنامه امام علی **علیه‌السلام**، ج ۵، ص ۱۶۲؛ به نقل از: مقرئ فیومی: المصباح المنیر، ص ۱۹۸.

«اقدامات خود امام علی علیه السلام برای ترویج نظریه «امامت الهی»، از دلایل عمده رواج تشیع در دوران خلافت آن حضرت به بعد است.»^{۷۳}

«در خور توجه است که امیرمؤمنان علیه السلام در اوایل، به شایستگی خویش بیش از نصوص استناد می کرده است که این کار به ادله زیر بوده است:

- گذشت که وقتی پیروان امام علیه السلام به نصوص احتجاج کردند، ابوبکر نتوانست از عهده پاسخ برآید و اطرافیانش با شمشیر دیگران را تهدید کردند که دیگر از این سخنان بر زبان نیاورند و این تهدید مؤثر افتاد. از سوی دیگر، امیرمؤمنان نیز بارها تهدید به قتل شد...
- فاصله میان دو حادثه غدیر و سقیفه حدود دو ماه است و زمانی پافشاری بر نص درست است که مخاطبان - اعم از حاکمان و مردم - نصوص را نشنیده یا به دلیل فاصله زیاد فراموش کرده باشند، اما آن مردمان، خود، شاهد سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم بودند.

از این رو، امام علیه السلام به نصوص کمتر استناد می کرد و بیشتر شایستگی های خود را بر می شمرد؛ اما پس از گذشت چندین سال و با درگذشت بسیاری از شاهدان، می بینیم که حضرت بر نصوص بیشتر تأکید می کند.

- بهترین روش استدلال، بهره گیری از شیوه الزام است؛ یعنی چیزی مبنای احتجاج قرار گیرد که طرف مقابل آن را پذیرفته است. مدعیان خلافت در برابر انصار به خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان فضایل خود استناد می کردند، امام علیه السلام نیز به همان شیوه با آنان احتجاج می فرمود.

- گاه بیان شایستگی های فردی بایسته می نمود... این بدان دلیل بوده که کسی از امام علیه السلام پرسیده است: چگونه شما را با این که شایسته تر بودید، به کنار نهادند؟^{۷۴}

۷۳ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۳۴.

۷۴ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۹ - ۴۶۰.

جالب است که در شرایطی سیره ثابت امام علیه السلام خاموشی گزیدن و به فراموشی کشاندن مباحث اعتقادی در باب امامت و ولایت قلمداد شده است که شاهد هستیم:

توجه امام علیه السلام به ترویج امامت شیعی تا بدان حد زیاد بوده است که؛ «امام علیه السلام در نامه مفصلی که به معاویه نوشته‌اند به تفصیل درباره این مسأله توضیح داده‌اند. نامه مزبور نکات جالبی را درباره سهم امام علیه السلام در نشر اندیشه ولایت شیعی نشان می‌دهد...»^{۷۵}

به هر حال شدت تأکیدهای انجام شده از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حق خلافت و امامت خود تا اندازه‌ای است که حتی الفاکندگان این قبیل شبهات را هم به یک قدم عقب‌نشینی واداشته و آن‌ها را مجبور ساخته تا ضمن اعتراف ضمنی به این گونه اقدامات امام علیه السلام، سعی در انحراف افکار عمومی در فهم و تفسیر دقیق و صحیح این بیانات داشته باشند و معنای سخنان آن حضرت علیه السلام را از اقامه یک حق معین شخصی و مبتنی بر نص الهی (که به ناحق و توسط افراد معینی غصب شده است) تغییر دهند و به یک مفهوم مبهم کلی که در آن نه سخنی از مصداق صاحب این حق و نه سخنی از غاصبان آن می‌رود، تبدیل سازند. به گونه‌ای که در این تأویل وحدت‌طلبانه، امام علیه السلام درباره این که اسلام حکومت و خلافتی دارد (که تابع شرایط و ضوابط خاصی است) سخن می‌گویند، ولی هرگز درباره این که مصداق عهده دارنده این امر خود ایشان‌اند و خلافت حق متعلق به آن حضرت علیه السلام می‌باشد، سخنی به میان نمی‌آورند؛ چه رسد به آن که درباره غصب خلافت و غاصبین آن سخنی بگویند؛ چنانچه ابراز شده:

«آیا علی (ع) در حالی که از مطالبه حق شخصی خود به خاطر وحدت مسلمین و حفظ اسلام صرف‌نظر کرد، انتظار دارید از بیان رکن عظیم اسلام که ضامن کیان اسلام است سکوت می‌کرد؟!»^{۷۶}

«این سخنان را نباید بر دفاع از حق شخصی و نقل یک اتفاق تاریخی حمل کرد، خیر باید آنها را حامل یک پیام الهی و افشای یک حق

۷۵ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۱۳۵؛ به نقل از: الغارات، ج ۱، ص ۱۹۵ - ۲۰۴

۷۶ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۰ - ۲۱.

ضایع شده دانست تا در تاریخ باقی بماند.»^{۷۷}

«علی (ع) بنا به وظیفه الهی، می‌خواست رکنی از ارکان اسلام را که برای اسلام و مسلمین سرنوشت ساز است و حقی از حقوق الهی را

که ضایع و فراموش شده برملا کند... بدون ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین.»^{۷۸}

این شبهات به قدری ظریف، پیچیده و در کنار هم ترسیم گردیده که در مرحله نخست، خواننده را در این سرگردانی نگه می‌دارد که آیا

نویسنده از ادعاهای نخستین خود دست برداشته است؟!

ولی باید گفت: این قبیل اظهارات، هم‌راستا با همان شبهه قبلی بوده و تنها به عنوان سرپوشی بر شواهد فراوان تاریخی (که همگی بر

ارائه مباحث ولایت و امامت و طرح حقّ غضب‌شده امیرالمؤمنین علیه‌السلام از سوی خود آن حضرت علیه‌السلام دلالت دارند) مطرح

گردیده است.

چنین طرحی خواننده را چنان در حیرانی نگه می‌دارد که در نمی‌یابد امیرالمؤمنین علیه‌السلام دقیقاً به دنبال احیای چه موضوعی بوده‌اند؟!

یک خلافت کلی و مبهم که در چنگ نمی‌آید...

و یا حقی شخصی و معین که هم مصداق دارنده آن معرفی شده و هم غاصبان آن رسوا شده‌اند...

البته بایستی به خاطر داشت که علت ارائه چنین تحلیل‌های ناروایی از سیره امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از اعتقادی پیشینی مبتنی بر

تفکیک «اصل وجود حکومت در اسلام» از «حقیقت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عنوان خلیفه بر حق و بلافصل رسول

الله صلی الله علیه و آله» برخوردار می‌باشد.

چنانچه ابراز شده:

«به نظر من کسانی که امروزه می‌گویند در اسلام سیاست و حکومت نیست، انحرافشان از اسلام بیشتر از کسانی است که می‌گویند مثلاً

۷۷ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۱.

۷۸ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۳.

علی خلیفه بلافضل نبوده است، برای این که این مسئله نسبت به آن مسئله، فرعی است و آنها دارند اساساً دین را از سیاست جدا می کنند، که کاری است بسیار خطرناک و انحرافش هم بیشتر است؛ یعنی می شود گفت که اینان یک امر ضروری را انکار کرده اند، ولی در مورد منکران خلافت بلافضل علی (ع) نمی شود گفت که آنان انکار ضروری اسلام کرده اند...»^{۷۹}

جالب است که در راستای القای تفکیک میان مقام خلافت و امامت و نیز سرپوش نهادن بر همین مباحث مطرح شده از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام ادعا شده است:

«امام بجای تأکید بر خلافت اهل بیت، بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی آنان تأکید دارد.»^{۸۰}

این در حالی است که اظهارکننده این جملات، خود در یک تناقض گویی آشکار مدعی است:

«امام مردم را از تندروی درباره خود و اینکه برخلاف نظر عمومی، مقام و منزلتی برای او قایل شوند، جز آن چه مردم می پندارند، به شدت منع فرموده است.»^{۸۱}

و این نه تنها تعارضی آشکار میان بیانات گوینده است، بلکه برخلاف ادعای مطرح شده درباره عملکرد آن حضرت علیه السلام نیز می باشد؛ چرا که اولاً:

سخنان آن حضرت علیه السلام درباره مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام برخلاف نظر عمومی درباره مقام و منزلت ایشان است! زیرا خود گوینده معترف است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله،

«اکثریت راه انتخاب را برگزیدند و امام و هواخواهانش بر نص تأکید داشتند.»^{۸۲}

۷۹ - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۵.

۸۰ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۲.

۸۱ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۱۳.

۸۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۱۰.

بنابراین اعتراف، عموم مردم قائل به جایگاه ویژه‌ای برای امام‌علیه‌السلام نبودند و در واقع باید گفت منکر و غفلت‌زده از منزلت شناخته شده ایشان به سر می‌بردند؛ بر مبنای تصریح نویسنده مقاله، تأکید بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی امام‌علیه‌السلام در چنین شرایطی، قائل شدن به مقام و منزلتی بر خلاف نظر عمومی برای ایشان و تندروی درباره آن حضرت‌علیه‌السلام می‌باشد!

ثانیاً باید توجه داشت که:

اقدامات امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام جهت احیای مرجعیت علمی فراموش شده اهل بیت‌علیهم‌السلام^{۸۳} در راستای تأکید بر حق خلافت انحصاری ایشان صورت می‌پذیرفت، نه به قصد انصراف افکار عمومی از خلافت علوی.

این اقدامات، خود دلیلی بر انحصار شایستگی خلافت در آن حضرت‌علیه‌السلام می‌باشد؛ تا نزد همگان به خوبی روشن گردد:

«علوم و معارف ایشان از یک منبع الهی سرچشمه می‌گیرد و سایر انسانها قابل مقایسه با آنان نیستند، لذا دیگران باید از اهل بیت تبعیت کنند.

حضرت علی‌علیه‌السلام اهل بیت را چنین معرفی می‌کند:

اهل بیت جایگاه راز خدا، پناهگاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او، گنجینه کتابهای او و کوههای دین اویند.

خداوند به وسیله اهل بیت پشت دین را راست کرده و تزلزلش را رفع نمود.

هیچ یک از امت اسلامی با آل محمد‌علیهم‌السلام قابل قیاس نیست.

کسانی که از نعمت اهل بیت برخوردارند با خود آنها نتوان برابر دانست.

آنها ستون دین و پایه یقین هستند. تندروها باید به سوی آنها برگشته و دست از تندروی بردارند و کندروها باید خود را به آنها برسانند.

شرایط رهبری مسلمین در آنها جمع است.

۸۳ - «زمانی که مردم در شناخت سنت نبوی یا ویژگی‌های رسول الله صلی الله علیه و آله دچار تردید می‌شدند به جای پرسش از علی‌علیه‌السلام

به سوی عایشه می‌شتافتند و او آنچه می‌گفت - درست یا نادرست - می‌پذیرفتند.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۱)

امام علیه السلام هنگامی که به خلافت رسید می‌فرماید: الان حکومت به اهلش بازگشته است.^{۸۴}

آیا شیعه باید از طرح مباحث خلافت خودداری نماید؟

یکی از شبهاتی که به طور غیر مستقیم با شبهه سکوت مرتبط است، دعوت به خاموشی گزیدن مطلق شیعیان از طرح مباحث امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و پرهیز از اظهار غاصبانه بودن خلافت خلفا و عدم افشای جنایات آنان به بهانه نهی از افشای اسرار آل محمد علیهم السلام می‌باشد.

همان طور که در بخش یکم از کتاب «درسنامه قرائت‌های وحدت اسلامی» اشاره نمودیم، این شبهات در واقع بیانی نو از دعوت به سکوت (و فراموش‌کاری همیشگی در طرح اختلافات علمی میان دو مکتب) می‌باشد؛ که پاسخ‌هایی هم در این زمینه ارائه گردید و خلاصه آن «توجه به وجود تفاوت میان اسرار علمی و اسرار سیاسی اهل بیت علیهم السلام» می‌باشد.

آن چه در این نوشتار به تبیین آن می‌پردازیم بیان یک نکته جدید در پاسخ به این شبهه است.

«سِرّ و اسرار» به حقیقتی پوشیده و پنهان از افراد اطلاق می‌گردد؛ اعم از این که دقت و ظرافت‌هایی که برای فهم و کشف آن موضوع لازم است، موجب پنهانی آن گردیده و یا به دلیل عوامل بیرونی و دست‌های خارجی از نظرها مستور مانده و یا به مصلحتی دیگر پنهان نگاه داشته شده است.

در هر حال، آن چه مسلم است این که: حقیقتی که می‌تواند آشکارا و علنی در معرض کشف افراد قرار گیرد، وقتی به هر دلیلی پنهان و پوشیده می‌گردد، به یک راز و سِرّ تبدیل می‌شود.

در عین حال هیچ لزومی ندارد که اگر موضوعی به هر دلیلی (ذاتی، خارجی یا مصلحتی) از نظرها پنهان و پوشیده ماند، حفظ این موقعیت در رابطه با آن موضوع، همواره واجب و لازم باشد، به گونه‌ای که هرگز نباید از آن رازگشایی کرد.

به عبارت دیگر، تکلیف به حفظ موقعیت سِرّی یک موضوع، چیزی است که از صرف اطلاق سِرّ به آن اثبات نمی‌گردد، زیرا یک حقیقت به معانی و دلایل مختلفی به سِرّ تبدیل می‌شود و تکلیف به افشاگری یا استمرار پوشیده نگاه داشتن آن را باید با توجه به دلایل پوشیده ماندن آن دریافت.

در واقع، بین پوشیده بودن و استمرار پوشیده ماندن یک مطلب، هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد، مگر آن که دلیلی بر ضرورت این ملازمه اقامه گردد.

بنابراین، پوشیده بودن لزوماً به معنای محرمانه بودن نیست، لذا پنهان نگاه داشتن هر سِرّی واجب نمی‌باشد.

بسیاری از حقایق اند که لازم است همگان از آن مطلع و باخبر باشند، اما دست زورگویی عوامل مسلط بر جامعه با ارباب و سرکوب و

تحریف، از رسیدن آن حقایق به نسل‌های بعدی جلوگیری می‌کند؛ به گونه‌ای که پس از مدتی همان حقایق آشکار و عیان به دلیل محدود شدن دایره مطلعان از آن، به یک راز تبدیل می‌شود و سِرّ نام می‌گیرد.

بدیهی است که نه تنها پنهان داشتن این حقیقت واجب نیست، بلکه پوشیده نگه داشتن آن، همکاری با عواملی است که سعی در محدود

نگهداشتن این اطلاعات داشته‌اند؛ به‌ویژه اگر این حقایق و اطلاع از آن، با سعادت اخروی و تفکیک راه ضلالت از هدایت در ارتباط مستقیم باشد.

حال برمی‌گردیم به مطالبی که از آن به «اسرار آل محمد علیهم‌السلام» تعبیر می‌گردد. این واژه که در واقع به احادیث کتاب سلیم بن قیس

هلالی اطلاق شده مربوط به وقایع و حوادثی است که در صدر اسلام و جهت غضب خلافت و تصاحب حکومت پس از آن

حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داده است.

اما سؤال اساسی این است که چرا و به چه معنا به این حقایق اسرار می‌گویند؟

آیا این وقایع به خودی خود پنهان بودند یا این‌که آن‌ها را پنهان کرده‌اند؟ و آیا مصلحتی برای عدم افشای آن وجود دارد؟

در پاسخ می‌گوییم:

آن حوادثی که در سطح جامعه و در منظر افراد آن عصر رخ داده است، با دخالت زمامداران غاصب و به جهت حفظ حکومت غاصبانه

شان به سرّ تبدیل شده است. زیرا پس از هر کودتایی، به قدرت رسیدگان سعی و تلاش خود را جهت سرپوش نهادن و پنهان داشتن اعمال و رفتار زشت خود به کار خواهند بست و نقل و ثبت آن حوادث تلخ را برای نسل‌های آینده جرم خواهند شمرد.

لذا اطلاق اسرار به این‌گونه اطلاعات، تنها دلالت دارد که این مطالب در شرایطی بیان گردیده که (به دلیل فشارهای شدید زورمندان حاکم بر جامعه) برای همگان قابل دسترس نبوده است و راه نقل این اخبار در طول نسل‌ها مسدود؛ و امکان تبادل آن از نسلی به نسل دیگر از میان رفته است؛ به گونه‌ای که دیگر پس از گذشت ده‌ها سال همگان از آن حوادث آشکار مطلع نمی‌باشند.

پس، از آن‌رو به مطالب مندرج در کتاب سلیم «اسرار» گفته‌اند که در این کتاب از حقایق ناب و ویژه^{۸۵} سخن می‌رود که عوامل خارجی و حاکم بر جامعه آن را به صورت محرمانه درآورده‌اند و لذا خواننده کتاب سلیم از حقایق ریشه‌ای و اساسی درباره تاریخ خلفا مطلع می‌گردد که در شرایط عادی و برای سایر افراد جامعه قابل دسترس نمی‌باشند.

این نوع محرمانه شدن، نمی‌تواند معنای درستی در تفسیر کلمه «اسرار» باشد؛ چرا که دیگر امروز فشار حکومت‌های جور از میان رفته است.

البته باید گفت برخی مباحث کتاب سلیم را در شرایط مکانی و زمانی خاصی نباید به صورت صریح بازگو کرد، ولی این حکم تنها به مطالب این کتاب اختصاص ندارد و اگر بر این کتاب اطلاق «اسرار» نیز نمی‌گردید، باز بایستی در شرایطی این دقت به کار می‌رفت.

لذا کلمه اسرار را نمی‌توان به محرمانه بودن همیشگی همه مطالب کتاب سلیم تفسیر نمود.

به‌راستی، اگر اطلاعات مهمی تنها به دلیل جوّ خفقان حاکم بر قرن‌های قبل، محدود به افراد خاصی گردیده، این محدودیت اجباری، چگونه بر وجوب پنهان نگاهداشتن آن از نسل امروز دلالت می‌نماید؟! این سؤالی است که از الفاکندگان این شبهه باید پرسید که ادّعا می‌کنند:

۸۵ - با مراجعه به کتب لغت همچون تاج العروس و قاموس مشخص می‌گردد که «سرّ» در لغت تنها به معنای «ما یکتّم» نمی‌باشد؛

بلکه معنای «خالص کُلّ شیء - الأصل - جَوْفُ کُلّ شیء و لُبّه» را نیز می‌دهد.

«این نگارنده، براساس آنچه از سیره اهل بیت(ع) دریافته است نقل بسیاری از روایات موجب بروز فتنه و بلوا و سوء استفاده دشمن و

راه انداختن جنگ سنی و شیعه و ریختن خون مسلمانان از شیعه و سنی و مشمول تقیّه و نهی ائمه اطهار(ع) از افشای اسرار آل

محمد(ص) دانست و بر آن دلیل و شاهد واضح و روشن اقامه کرد.»^{۸۶}

چنانچه گفته شد تنها با اطلاق واژه اسرار به برخی از روایات تاریخی، نمی‌توان نهی ائمه‌علیهم‌السلام از افشای آن را استنباط کرد؛ بلکه

تکلیف شیعه در بازگویی یا عدم آن حوادث را باید با ادله مستقلّ از دلالت کلمه «اسرار» و از مباحث فقهی به دست آورد.

هر چند که به برخی مصادیق صحیح آن در همین شبهه اشاره گردیده است؛ اما باید دقت داشت که چون افشای این اسرار لزوماً به

عواقب ناگوار فوق نمی‌انجامد، دلیلی ندارد که همه این حقایق جزء اسرار مصلحتی باشند.

در فقه نیز حکم افشای اسرار کاملاً به شرایط زمانی و مکانی و نحوه بازگویی آن بستگی دارد و مستقلّ از اطلاق سرّ به آن حوادث،

بررسی می‌گردد. زیرا هر مطلب سرّی (یعنی پنهان مانده از کشف ناظران) به معنای محرمانه بودن آن (یعنی لزوم عدم حضور ثالث) نمی

باشد و چه بسا اساساً دلایل دیگری در میان باشد که برخی ثابت و برخی تابع شرایط زمان و مکان و در نتیجه متغیر اند.

ابراز کننده این شبهه، هر سرّی را محرمانه دانسته و علّت محرمانه بودن آن را نیز تنها عواقب ناگوار افشای آن برشمرده است تا بتواند

در صورت اطلاق واژه اسرار به هر موضوعی، نهی از افشاگری آن حادثه را استنباط کند؛ و بدین ترتیب از بازگویی بسیاری حقایق

تاریخی (که اولاً طرح آن در شرایط فعلی ضروری است و ثانیاً با رعایت شیوه‌های علمی در طرح آن‌ها هیچ عوارض ناگواری هم

ایجاد نخواهد شد) پرهیز دهد.

به هر روی حتّی اگر بپذیریم که برخی از اخبار و اطلاعات مربوط به حوادث صدر اسلام و اختلاف امت در امر خلافت، چون اسرار

نامیده شده، محرمانه هم می‌باشند؛ هنوز این سؤال باقی می‌ماند که اگر جزئیات همین حوادث و یا کلیّات آن، در کتب اهل سنت یافت

گردد و با استناد به آن‌ها قابل کشف، اثبات و دفاع باشد، آیا باز هم باید آن‌ها را پنهان داشت؟!

در شرایطی که کتابخانه‌های عمومی جهان مجموعه آثار حدیثی و تاریخی تألیف شده توسط دانشمندان اهل سنت را گردآوری کرده‌اند و به راحتی می‌توان رد پای بسیاری از وقایع تلخ دوران صدر اسلام را در این کتب یافت، جایی برای استناد به کلمه «اسرار» وجود ندارد. همچنین در عصر حاضر که تاریخ و تحلیل‌های تاریخی به صورت یک دانش در آمده و محققان و پژوهشگران بی‌شماری در دانشگاه‌های سراسر جهان به گذشته اقوام و ملت‌ها می‌پردازند، چگونه می‌توان مسلمانان را از تحلیل حوادث صدر اسلام محروم داشت. اگر ادعا می‌شود که هتک حرمت خانه وحی و احراق آن، سقط حضرت محسن **علیه السلام**، تهدید امیرالمؤمنین **علیه السلام** به قتل جهت اخذ بیعت از ایشان، هم‌دستی عده‌ای از مهاجرین منافق و تبانی آنان با برخی از انصار جهت نرسیدن حکومت به امام **علیه السلام**، همگی جزو اسرار محرمانه شیعه است و به حکم سر بودن هرگز نباید فاش گردد؟!

در پاسخ می‌گوییم: در شرایط فعلی هیچ‌کدام از این موضوعات جزو اسرار محرمانه به حساب نمی‌آیند، زیرا که عین وقایع مورد نظر و یا کلیاتی از آن حوادث را به وضوح می‌توان در کتب اهل سنت مشاهده نمود و وقوع آن‌ها را با استناد به مندرجات این کتاب‌ها اثبات کرد.

علاقمندان را به مطالعه کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه **علیها السلام**» تألیف دانشمند محقق عبدالزهره مهدی دعوت می‌نماییم. وی در این کتاب مدارک و مآخذ صحیحی که در کتب معتبر عامه وجود دارد را جمع‌آوری نموده و اسناد تاریخی وقایع و رخدادهای پس از سقیفه را در معرض افکار حق‌جویان قرار داده است.

همچنین مستشرقانی چون ویلفرد مادلونگ با اجتهاد دلاورانه در تاریخ توانسته‌اند سری‌ترین موضوع مربوط به حوادث آن دوران یعنی هم‌پیمانی برخی مهاجرین و انصار (اصحاب صحیفه ملعونه) را با دقت در حوادث و بازبایی شواهد تاریخی به اثبات برسانند.

«ویلفرد مادلونگ، مستشرق آلمانی الاصل، در کتاب خود،^{۸۷} ابتدا نظریه لامنس^{۸۸} (Lammens) را درباره مثلث قدرت (ابوبکر، عمر،

۸۷ - [جانشینى حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله.]

۸۸ - [مستشرق بلژیکی.]

ابوعبیده جراح) مطرح می‌کند و از قول کایتانی^{۸۹} (caetani) تصریح می‌کند که در این مثلث، الهام بخش اصلی عمر بوده است...
مادلونگ معتقد است که ابوبکر طالب خلافت بود و بی‌تردید پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفته بود که آن خلیفه خود
او باشد، ... لذا تصمیم گرفت برای رسیدن به این آرزو مخالفان قدرتمند خود را که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند از میان
بردارد و به انتظار فرصت نشست...

بدین ترتیب مادلونگ نیز بر وجود نقشه و طرحی قبلی برای رسیدن به خلافت از جانب ابوبکر تأکید دارد؛ منتها بروز و ظهور این
تصمیم را در سقیفه امری اتفاقی می‌داند و همیاری چند تن دیگر از مردان قریش را در این کار، در گردن نهادن اکثریت قریش و انصار
به خلافت ابوبکر مؤثر می‌شمارد...^{۹۰}

به هر روی اعترافات شخص خلیفه دوم، پرده از محرمانه‌ترین سر مندرج در کتاب سلیم بن قیس هلالی برداشته و آن را به حقیقتی
آشکار تبدیل ساخته است، آن جا که:

«در جریان سفر عمر به شام وقتی به منطقه سرع رسید به او خبر دادند در شام بیماری وبا شیوع دارد و روزانه گروهی را از بین می‌برد.
عمر می‌گوید: اگر من بمیرم و ابوعبیده زنده باشد او را جانشین خواهم ساخت و اگر ابوعبیده فوت کرده باشد، معاذ بن جبل^{۹۱} را خلیفه
خواهم ساخت.

این سخن هنگامی که با جریان سقیفه کنار هم گذاشته شود بوی تبانی می‌دهد؛ زیرا مهم‌ترین افرادی که در جریان سقیفه و پس از آن، از
نامزدی ابابکر برای خلافت حمایت می‌کردند، عبارت‌اند از عمر، ابوعبیده جراح، سالم و معاذ بن جبل.^{۹۲}

۸۹ - [مستشرق ایتالیایی].

۹۰ - علامه عسکری: سقیفه، ص ۱۱ - ۱۳، پیشگفتار به قلم دکتر مهدی دشتی.

۹۱ - [او از انصار بود].

۹۲ - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۵۸؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷.

«وی نه تنها معاذ، بلکه سالم را نیز برای رهبری شایسته دانست و گفت: اگر سالم^{۹۳} زنده بود وی را انتخاب می‌کردم.»^{۹۴}

بنابراین جز در مواردی که فقه جعفری معین می‌نماید، هر موضوعی که از نظر وحدت‌طلبان افراطی پوشیده نگه داشتن آن لازم است، اگر اصل آن واقعه در منابع اهل سنت ذکر گردیده و یا نشانه‌ها و شواهد وقوع آن در کتب اهل سنت قابل بازیافت باشد، افشای آن را با مصلحت‌اندیشی‌های وحدت‌طلبانه نمی‌توان ممنوع اعلام کرد.

آنچه در کتب شیعه به طور دقیق و جزئی درباره خلفا، هویت و اقدامات آن‌ها آمده است، حداقل زمانی سر (ولو به معنای محرمانه) تلقی می‌گردد که ردّ پایی در کتب سنی‌ها نداشته و با استناد به این کتاب‌ها قابل اثبات نباشد.

حال باید دانست موضوعی به نام «تقیّه مداراتی» در این زمان چه معنایی می‌دهد؟

به طور قطع، معنای آن سکوت از طرح مباحث علمی اختلاف برانگیز که بر مبنای پژوهش و تحقیق استوار است، نمی‌باشد و هرگز شامل طرح این نوع از اختلاف نمی‌گردد؛ هرچند ابراز شود:

«امام صادق (ع) توصیه به وحدت می‌کنند و در جنب مسأله تقیّه اضطراری که در برابر ستمگران است، تقیّه مداراتی را مطرح می‌کنند که این مخصوص برادران اهل تشیع و اهل تسنن است که می‌فرمایند مسلمانان باید تقوا داشته باشند و تقیه و پرهیز کنند از ایجاد هر نوع! اختلاف.»^{۹۵}

به هر حال بررسی منطقی حوادث تاریخی مربوط به صدر اسلام، یکی از نیازهای فعلی جامعه اسلامی و نسل جوان ما است و خود یکی از پایه‌های تقریب به معنای صحیح آن می‌باشد.

۹۳ - [او از فارس بود.]

۹۴ - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه‌السلام و زمامداران، ص ۵۹؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷.

[نکته قابل توجه این است که خلیفه در شرایطی از جانشینی معاذ و سالم سخن می‌راند که پیش از آن، در سقیفه بنی‌ساعده به بهانه

«خلافت از آن قریش است» گوی قدرت از انصار ربوده شد.]

۹۵ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: پیام تقریب، ص ۸۰.

آیا شیعه باید از طرح مباحث امامت خودداری نماید؟

همان طور که تاکنون ملاحظه فرمودید، آنچه وحدت‌طلبان افراطی سعی در به فراموشی سپردن آن می‌نمودند، به هویت و عملکرد خلفای غاصب بازمی‌گشت؛ در حالی که اخیراً دایره دعوت به سکوت، آن هم به بهانه حفظ اسرار افزوده شده و شامل مباحث مربوط به امامت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام نیز گردیده است. نظریه‌ای که از شبهات قبلی فراتر رفته و متأسفانه سعی در خاموش کردن حقایق تشیع و تحریف معارف امامیه در مبحث ولایت علوی دارد؛ چنانچه ابراز شده:

«من انکار نمی‌کنم که در دل رازدار علی(ع) اسراری بوده که مصلحت نمی‌دیده آنها را اظهار کند، حال اگر گاهی به طور خصوصی آن اسرار را فاش می‌کرده، ما نیز باید به پیروی مولی، راز دار آن حضرت باشیم و اسرار او را فاش نکنیم و آنچه را او از نزدیک‌ترین خویشان و یارانش پنهان می‌داشتند، آن را سر هر کوچه و بازار و نزد خودی و بیگانه فاش نکنیم.»^{۹۶}

در تجزیه و تحلیل این شبهه، ابتدا باید دید که از نظر مطرح‌کننده آن، اسراری که حضرت امیرعلیه‌السلام اظهار آن را مصلحت نمی‌دیده اند، چه بوده است؟

نگاهی به مقاله (امام علی علیه‌السلام و وحدت)^{۹۷} نشان می‌دهد که منظور از اسراری که (مطابق این ادعا) بایستی از افشای آن پرهیز نمود، «مقامات معنوی امامان یعنی شأن ولایت، امامت و هدایت ایشان» می‌باشد؛ چنانچه ابراز شده:

«پذیرش مقامات معنوی امامان، نیاز به طول زمان و طرح مراحل از معرفت و شناخت دارد، علی(ع) قبل و بعد از خلافت در آغاز، مسئله خلافت را مطرح می‌کرد، ولی هنوز در مردم آن آمادگی و رشد لازم را برای افشای سر ولایت نمی‌دید، تدریجاً که در کوفه مستقر گردید و عده‌ای از اصحاب خاص و صاحبان سر دور او جمع شدند و به افشا و کشف این سر مکتوم برای آنان پرداخت. این قبیل

۹۶ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۴.

۹۷ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲ - ۳۱.

سخنان غالباً در کوفه و برای خود شیعیان ایراد گردیده است و در گذشته جز همان افراد انگشت شمار از قبیل سلمان و ابوذر و عمار و

مقداد، دیگران از این سر آگاه نبودند... عده صاحبان سر، قبل از خلافت انگشت شمار و مأمور به کتمان آن بودند.^{۹۸}

این ادعا در حالی مطرح می‌شود که با تحقیق در کتب اهل سنت می‌توان شواهد فراوانی جهت اثبات مقام معنوی و فضایل خدادادی

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دست آورد؛ همان مقاماتی که در این شبهه از آن، به «سر مکتوم ولایت» تعبیر شده است.

همچنین می‌توان نصوص امامت و ولایت آن حضرت علیه‌السلام را نیز از آن منابع استخراج نمود؛ زیرا که تاریخ رسالت

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از تاریخ تبلیغ این تعالیم جدایی‌ناپذیر است.

تلاش‌های علمی علامه مجاهد شیخ عبدالحسین امینی قدس سره در کتاب گرانقدر «الغدیر فی الکتاب و السنّة و الادب»، اثر ارزشمند

علامه میرحامد حسین هندی قدس سره به نام «عقب‌الانوار»، تألیف گرانقدر قاضی نورالله شوشتری به نام «احقاق الحق» و مکاتبات

عالمانه علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین قدس سره در «المراجعات»، به روشنی اثبات می‌کند که آن چه شیعه به عنوان «مکتب امامت و

خلافت علوی و مقامات معنوی امامان علیهم‌السلام» بدان معتقد است و از آن در این دوران دفاع می‌کند، همگی با استفاده از کتب

مخالفان این مکتب قابل دفاع و اثبات می‌باشد، و این خود مؤید آن است که این مباحث هرگز جنبه محرمانه نداشته‌اند.

اگر حضرت امیر علیه‌السلام به افشاگری در این باره نمی‌پرداختند، تنها به آن سبب بود که با توجه به اقدامات بیست و سه ساله

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از یوم الانذار تا غدیر خم، برای آن حضرت علیه‌السلام وظیفه ویژه‌ای همچون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در ابلاغ،

دفاع و ترویج این مقامات وجود نداشت؛ زیرا جامعه مسلمان آن زمان به اندازه کافی در این باره مطلع و آگاه بود.

لذا آن حضرت علیه‌السلام جز اتمام حجّت با منکران و تنبّه غافلان، کار دیگری انجام ندادند؛ چرا که دیگر در این مرحله، امت اسلامی

است که وظیفه دارد به امام و حجّت الهی رجوع نماید.

از این رو افشاگری محدود و خصوصی امام علیه‌السلام در آن دوران، دلیلی بر محرمانه بودن این معارف و نیز دلیلی بر عدم رشد و

آمدگی مخاطبان آن نمی‌باشد؛ بلکه خود نشانگر جوّ خفقان عمومی و سلطه استبدادی خلفا بر جامعه است که بیش از این به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اجازه تبلیغ علنی داده نمی‌شد.

به راستی باید پرسید: آن حضرت علیه‌السلام از کدام مقام معنوی می‌خواست سخن بگوید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به حکم وظیفه ابلاغ هدایت، جامعه اسلامی را از آن آگاه نکرده بودند؟

آیا مقامات معنوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را «سرّ مکتوم» تلقی کردن، معنایی جز فراموش نمودن و زیر سؤال بردن تبلیغات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در دوران نبوت دارد؟!

به راستی کدام مقام معنوی است که جامعه اسلامی برای پیمودن راه هدایت نیازمند به آگاهی یافتن از آن باشد و شیعه نتواند اصول آن را از کتاب‌های اهل سنت اثبات کند؟

نکته دیگر

با توجه به تضاد آشکار شبهه مذکور با ادعای دیگر ابرازکننده آن مبنی بر این که:

«امام بجای تأکید بر خلافت اهل بیت، بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی آنان تأکید دارد.»^{۹۹}

و تأکید این نظریه پرداز وحدت اسلامی به تداوم این شیوه در این زمان، چنانچه مطرح کرده:

«فرق بین مسأله خلافت و امامت یکی از پایه‌های محکم تقریب است.»^{۱۰۰}

این سؤال مطرح می‌شود:

هدف از این تناقض‌گویی‌ها در این قبیل اظهارات چیست؟

۹۹ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۲.

۱۰۰ - همو: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۵۶.

پاسخی که می‌توان دریافت این است:

به زعم این افراد، مقامات معنوی اهل بیت **علیهم‌السلام** تا آنجایی قابلیت طرح عمومی را دارند که شنونده را به این نتیجه نرساند که حقّ شخصی امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** غصب گردیده و آن حضرت **علیه‌السلام** از این حقّ شخصی خدادادی محروم گشته و خلفای ثلاث میراث آن حضرت **علیه‌السلام** را به تاراج برده‌اند.

به زعم این افراد، هر کجا که طرح مقامات معنوی اهل بیت **علیهم‌السلام** به مطرح شدن غصب حقّ شخصی حضرت امیر **علیه‌السلام** از سوی خلفا بیانجامد، دیگر این مطالب از اسرار مکتوم محسوب خواهد شد؟!

لذا هرگاه تأکید بر خلافت و یا تأکید بر مقامات معنوی و مرجعیّت علمی اهل بیت **علیهم‌السلام** بخواهد به طرح مباحث فوق منجر گردد و یا سؤالاتی را در این زمینه پدید آورد، به دلیل آن که از محدوده اثبات وجود حکومت در اسلام فراتر رفته و در پی شناخت خلیفه حق و معرفی خلیفه غاصب می‌باشد؛ بایستی به بهانه اسرار بودن آن‌ها، به فراموشی سپرده شود و یا فراتر از آن، به دلیل مطرح کردن غصب حقّ شخصی امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** توسط خلفا، از اعتبار ساقط گردد؛ چنانچه با تأکید بر این که:

«این سخنان را نباید بر دفاع از حقّ شخصی... حمل کرد.»^{۱۰۱}

ابراز شده:

«در باره مسائل مربوط به خلافت از قول علی(ع) در تواریخ و احادیث، مطالب زیادی دیده می‌شود که هیچگاه با یک میزان و معیار علمی، همساز و همخوان با شیوه آن حضرت و با هدف او از طرح این مسئله ارزیابی نگردیده است و اگر چنین ارزیابی شوند، بسیاری از آن مطالب با منش و روش و رفتار علی(ع) با خلفا سازگار نیست...»

اگر همین را معیار برای تشخیص صحّت و سقم منقولات از آن حضرت در مورد خلافت قرار دهیم، خواهیم دید بخش مهمی از آنها از

جمله فقراتی از کتاب معروف «سلیم بن قیس» با این معیار همخوانی ندارد!^{۱۰۲}

حال باید پرسید: روش امیرالمؤمنین علیه السلام در رفتار با خلفا چگونه و از کجا تشخیص داده می‌شود؟

آیا کشف این سیره جز از طریق مراجعه به آنچه در تواریخ و احادیث (از اقوال و افعال امام علیه السلام) به ثبت رسیده است، امکان پذیر می‌باشد؟

دقت فرمایید: معیار و ملاک برای دست‌یابی به سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با خلافت و خلفا، رجوع به اخبار و اطلاعات مندرج در کتب تاریخ و حدیث است.^{۱۰۳}

لذا هرگز منطقی نمی‌نماید که قبل از مراجعه به منابع فوق و تنها بر اساس ساخته‌های ذهنی خود، معیاری برای عملکردهای حضرت امیر علیه السلام بسازیم و سپس آن را پایه و معیاری برای تشخیص صحت و سقم اسناد تاریخی و احادیث مربوط به عملکردهای آن حضرت علیه السلام با خلفا قرار دهیم.

به عبارت دیگر، کشف سیره حضرت امیر علیه السلام در رابطه با خلافت و خلفا، از بررسی مطالب مندرج در تواریخ و احادیث به دست می‌آید و در واقع فرع بر مراجعه به این روایات و منقولات و نتیجه حاصل شده از مطالعه آنها است، حال چگونه می‌توان همین ثمره و مکشوف را به‌طور کاذب از جایی دیگر به دست آورد و آن را در جهت تشخیص صحت و سقم منبع واقعی و اصیل کشف این نتیجه گیری‌ها به کار برد و حاکم قرار داد؟!

این معیار باطلی است که به کار بردن آن جز بر تلاش همه جانبه ابراز کننده آن برای فراموشی غصب حق شخصی

امیرالمؤمنین علیه السلام و مطاعن خلفا، دلیل دیگری ندارد؛ زیرا که بر هر پژوهش‌گری مبرهن است که فهم رفتار علوی از مراجعه به

۱۰۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۳.

۱۰۳ - البته تشخیص صحت این روایات شیوه‌های خاص خود را دارد که در کتاب‌های مربوط به این موضوع مندرج است؛ ولی تنها

همین ضوابطاند که بر تعیین صحت این احادیث حاکم می‌باشند.

تاریخ و احادیث مربوط به سیره ایشان به دست می‌آید و تا بدین منابع رجوع نگردد، سخن گفتن از سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام در هر موردی بی‌معنی خواهد بود.

ادّعی پرهیز امام علیه‌السلام از تأکید بر حقّ شخصی غصب شده خود توسط خلفا از کجا به دست آمده است که بخواهد به عنوان

معیاری معتبر و علمی جهت زیر سؤال بردن مندرجات کتب تاریخ و احادیث شیعه عنوان گردد؟!

این چنین منش در مشی علمی، معنایی جز تأویل متون و برگرفتن مؤید، و رد کردن آنچه بر خلاف نظر شخصی و از پیش طرّاحی شده محقّق است، ندارد.

در واقع در چنین روشی، فرد به دنبال کشف واقعیت نمی‌باشد؛ بلکه سعی دارد تا آنچه را خود از پیش به عنوان واقعیت مسلم پذیرفته و پسندیده است، با توسّل به شواهدی چند و ردّ سایر مدارک، به کرسی بنشانند!!

گفتار دوم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه‌السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

یکی از تحلیل‌های ناسره تاریخی که از سوی برخی وحدت‌طلبان افراطی و جهت‌انکار هرگونه اختلافات اساسی میان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خلفا ابراز گردیده، مربوط به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه‌السلام و مراجعه آنان به ایشان می‌باشد.

چنانچه ادّعا شده:

«او^{۱۰۴} پاسخ مشکلات خویش را نزد علی می‌جست و مسائلی را که برایش روشن نبود از علی سؤال می‌نمود و فتاوی قضایی علی را

اجرا می‌کرد و علی نیز چون معشوق مهربان! عاشق خویش! را هدایت و راهنمایی می‌کرد و از هیچ‌گونه خیرخواهی و کوششی دریغ نمی‌ورزید که به سیره عملی آن حضرت در عهد خلافت عمر نیز می‌پردازیم تا حُسن روابط! این دو شخصیت بزرگ تاریخ اسلام روشن گردد.»^{۱۰۵}

آیا صرف مشاوره برای احراز حُسن روابط کافی است؟

در بخش‌های بعدی به طور مشروح به نقد و بررسی نظریه «حُسن روابط» می‌پردازیم و شواهد تاریخی مختلفی را جهت نقض این دیدگاه می‌آوریم؛ اما آن چه هم‌اکنون در صدد ارزیابی آن هستیم پاسخ به این سؤال است که آیا صرف ارائه مشورت و رایزنی در مسائل مختلفی که گریبان‌گیر خلفای غاصب گردیده و آثار سوء عجز یا انحراف آن‌ها در حلّ و فصل این مسائل، پایه‌های دین اسلام را هدف قرار داده است، می‌تواند دلیلی برای روابط «عاشق و معشوقی»! میان طرفین این مشاوره قلمداد شود؟

یا این که:

«باید اذعان داشت که اگر امام‌علیه‌السّلام در این موارد به کمک خلفا نمی‌شتافت، مسلمانان دچار سرگشتگی بزرگی می‌شدند و ممکن بود بسیاری از آنها دست از اسلام بردارند، به ویژه با توجّه به این که گاهی سؤال‌کننده هنگام دریافت نکردن پاسخ، اصل اسلام را زیر سؤال برده و آن را دین باطل اعلام می‌کرد.»^{۱۰۶}

پاسخ به این سؤال نیازمند به پژوهشی گسترده در موارد مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین‌علیه‌السّلام و ارائه تحلیل و تفسیر صحیح از آن‌ها می‌باشد. اما نخست، تنها به عنوان یک پاسخ نقض، به بیان این نکته می‌پردازیم که با مطالعه تاریخ می‌توان به مواردی نظیر نظرخواهی معاویه از حضرت امیرعلیه‌السّلام نیز دست یافت.

۱۰۵ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۹۵.

۱۰۶ - علی محمد میر جلیلی: امام علی‌علیه‌السّلام و زمامداران، ص ۱۷۵.

جدول زیر نمایشگر موارد مراجعه معاویہ بہ حضرت علی علیہ السلام می باشد کہ از کتاب ارزشمند «علی علیہ السلام و الخلفاء» تألیف

محقق معاصر شیخ نجم الدین عسکری اقتباس شدہ است.

| | | | |
|--|------|---|--|
| (القسم الخامس) بعض مراجعات معاویة بن أبي سفيان إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام | | ۳۴۹ | |
| موضوع | ردیف | مراجعات معاویة بن أبي سفيان إلى أمير المؤمنين عليه السلام التي أوردها علماء السنة | |
| | | ۳۵۱ | |
| احکام شرعی | ۱ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم نباش للقبور ۳۵۲ | |
| احکام شرعی | ۲ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من وجد رجلاً... فقتله ۳۵۲ | |
| احکام شرعی | ۳ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجلين تنازعا في ثوب ۳۵۴ | |
| احکام شرعی | ۴ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل تزوج بنت فزف إليها غيرها ۳۵۴ | |
| پرسش علمی - مذہبی | ۵ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب مسائل ابن الأصفر ۳۵۵ | |
| پرسش علمی - مذہبی | ۶ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب مسائل ملك الروم ۳۵۷ | |

| | | | |
|-----|--|---|-------------------|
| ۳۵۸ | مراجعة أخرى له فی جواب مسائل ملک الروم | ۷ | پرسش علمی - مذهبی |
|-----|--|---|-------------------|

بر هیچ پژوهشگر آگاهی پوشیده نیست که روابط معاویه و امیرالمؤمنین **علیه السلام** هرگز دوستانه نبوده و این مراجعات و کسب مشورت ها، هیچ گاه بر حُسن روابط طرفین این رایزنی‌ها دلالت ندارد. مگر این که بخواهیم در تیره بودن روابط امام **علیه السلام** با معاویه نیز احتیاط به خرج داده و جهت حفظ وحدت اسلامی تنها به این مقدار اکتفا کنیم که:

«اما اینکه معاویه را مورد مؤاخذه قرار داد بدین جهت بود که... کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت...»^{۱۰۷}

تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین **علیه السلام** بر اساس بررسی آماری

بنابراین صرف انجام مشورت، بیانگر انگیزه طرفین آن نمی‌باشد و برای دست‌یابی به تحلیل صحیحی از مراجعات خلفا به حضرت

امیر **علیه السلام** لازم است تا تک تک موارد این مراجعات را به طور دقیق مورد بررسی قرار داده، در هر یک، موضوع و نحوه مراجعه را معین نموده و آن گاه بر اساس اطلاعات آماری و دقت نظرهای علمی به نتیجه‌گیری بپردازیم.

لذا با مراجعه به کتاب «من نور علی، الجزء الثانی، علی و الخلفاء»^{۱۰۸} تألیف شیخ نجم الدین عسکری، جدولی تنظیم شده است که علاوه بر ارائه فهرست مراجعات درج شده در این کتاب، موضوع و نحوه هر مراجعه نیز در آن مشخص می‌باشد.

۱۰۷ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۳۰.

۱۰۸ - دار الزهراء، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۴.

| نحوه مراجعه | موضوع | ردیف | (القسم الثاني) بعض مراجعات أبي بكر إلى أمير المؤمنين عليه السلام ٧٣ |
|--|-------------------|------|---|
| ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام عليه السلام | پرسش علمی - مذهبی | ١ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب اليهود ٧٥ |
| ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام عليه السلام | پرسش علمی - مذهبی | ٢ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب الجاثليق ٧٦ |
| ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند | احکام شرعی | ٣ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل كان ينجح كما... ٧٧ |
| ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام عليه السلام نظر خواهی شده است | امور نظامی | ٤ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في غزو الروم ٧٨ |
| رجوع مستقیم به امام عليه السلام | احکام شرعی | ٥ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم شارب الخمر ادعى أنه شربه مع الجهل بالحرمة ٧٨ |
| نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام عليه السلام حاضر بوده و پاسخ فرموده اند | احکام شرعی | ٦ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل تزوج... فولدت في يومها ٨١ |

| | | | |
|---|-------------------|----|---|
| ابتدا از صحابه سؤال شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند | پرسش علمی - مذهبی | ۷ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في بناء مسجد على ساحل البحر لم يتمكنوا من بنائه ۸۲ |
| ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام | پرسش علمی - مذهبی | ۸ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب سؤال النصرانيين ۸۳ |
| به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند | پرسش علمی - مذهبی | ۹ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب رسول ملك الروم ۸۵ |
| خود سؤال کننده به امام علیه السلام مراجعه کرده است | پرسش علمی - مذهبی | ۱۰ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب رأس الجالوت ۸۶ |
| به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند | پرسش علمی - مذهبی | ۱۱ | سئل أبو بكر عن معنى قوله تعالى: (وفاكهة و أبا) فلم يعرف معنى أبا ۸۸ |
| به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند | پرسش علمی - مذهبی | ۱۲ | سؤال أبي بكر عن معنى الكلاله و عدم معرفته معناه ۹۳ |
| سؤال کننده با امام علیه السلام مواجه می شود | پرسش علمی - مذهبی | ۱۳ | سؤال أبي بكر عن مكان الله و جوابه بجواب لم يقبله الحبر اليهودي ۹۴ |

| | | |
|--|--------------------------|---|
| <p>نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام علیه السلام حاضر بوده و پاسخ فرموده اند</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>۱۴</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من قال لرجل... ۹۷</p> |
| <p>نحوه مراجعه</p> | <p>موضوع</p> | <p>القسم الثالث) بعض مراجعات عمرين الخطاب إلى أمير المؤمنين عليه السلام ۹۹</p> |
| <p>رجوع مستقیم به امام علیه السلام</p> | <p>پرسش علمی - مذهبی</p> | <p>۱</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في معرفة رجل ميت كان عليه أكفان منسوجة بالذهب ۱۰۱</p> |
| <p>ابتدا امام علیه السلام مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>۲</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم زوج أم الغلام ۱۰۲</p> |
| <p>ابتدا امام علیه السلام مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>۳</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم زوجة عبد عقبه ۱۰۲</p> |
| <p>ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام علیه السلام نظر خواهی شده است</p> | <p>امور مالی</p> | <p>۴</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم ما فضل من بيت مال المسلمين ۱۰۳</p> |

| | | | |
|--|----|------------|--|
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين مقدار ما يجوز أخذه من بيت المال له و لعياله</p> <p>۱۰۶</p> | ۵ | امور مالی | ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام عليه السلام نظر خواهی شده است |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في ترك بيع حلى الكعبة أو تقسيمه</p> <p>۱۰۷</p> | ۶ | امور مالی | رجوع مستقیم به امام عليه السلام |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين حد الشارب للخمر</p> <p>۱۰۹</p> | ۷ | احکام شرعی | ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم من شرب الخمر مدعیاً جواز شربه له</p> <p>۱۱۰</p> | ۸ | احکام شرعی | ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم جماعة شربوا الخمر في الشام</p> <p>۱۱۳</p> | ۹ | احکام شرعی | ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام عليه السلام نظر خواهی شده است |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم قدامة لما شرب الخمر</p> <p>۱۱۵</p> | ۱۰ | احکام شرعی | به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده اند |

| | | | |
|---|----|------------|--|
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امام رأى رجلاً و امرأة علي... ۱۱۹</p> | ۱۱ | احكام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أنه ليس لأحد أن يصرف الناس إلى الجاهليه ۱۲۰</p> | ۱۲ | احكام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجلين أودعا عند امرأة وديعه ۱۲۱</p> | ۱۳ | احكام شرعی | به درخواست طرفین به امام عليه السلام ارجاع شده است |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أن المملوك له أن يتزوج ۱۲۳</p> | ۱۴ | احكام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام نظر خواهی شده است |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مقدار طلاق الأمه ۱۲۴</p> | ۱۵ | احكام شرعی | رجوع مستقیم به امام عليه السلام |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجلين اختصما معه ۱۲۷</p> | ۱۶ | احكام شرعی | ارجاع مستقیم طرفین به امام عليه السلام |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في اعرابي اشتری إبله ۱۲۸</p> | ۱۷ | احكام شرعی | ارجاع مستقیم طرفین به امام عليه السلام |

| | | |
|--|--------------------------|---|
| <p>امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>۱۸</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من بقرته قتلت جمل غيره</p> <p>۱۲۹</p> |
| <p>امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>۱۹</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في لزوم الغسل عند... ۱۳۰</p> |
| <p>امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند</p> | <p>پرسش علمی - مذهبی</p> | <p>۲۰</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أن الحجر الأسود يضر و ينفع ۱۳۳</p> |
| <p>رجوع مستقیم به امام علیه السلام</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>۲۱</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في محرمين أكلوا بيض نعامه ۱۳۹</p> |
| <p>رجوع مستقیم به امام علیه السلام</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>۲۲</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مقتول عشر عليه في الكعبة لم يعرف قاتله</p> <p>۱۴۱</p> |
| <p>رجوع مستقیم به امام علیه السلام</p> | <p>پرسش علمی - مذهبی</p> | <p>۲۳</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين زمان الفتنه ۱۴۶</p> |
| <p>برخورد اتفاقی با امام علیه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله</p> | <p>پرسش علمی - مذهبی</p> | <p>۲۴</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل من الصحابه قال أحب الفتنه</p> <p>۱۴۷</p> |

| | | | |
|---|----|-------------------|---|
| <p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في فتح بيت المقدس ١٥٥</p> | ٢٥ | امور نظامی | ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند |
| <p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في قضية معن ابن زائدة ١٥٩</p> | ٢٦ | احکام شرعی | ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام عليه السلام نظرخواهی شده است |
| <p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في الرجل الذي أمره أمير المؤمنين عليه السلام أن يمسك عن امرأته ١٦١</p> | ٢٧ | احکام شرعی | ابتدا امام عليه السلام مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است |
| <p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام لإجابة غلام يهودي ١٦١</p> | ٢٨ | پرسش علمی - مذهبی | ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام عليه السلام |
| <p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب قيصر ملك الروم ١٦٨</p> | ٢٩ | پرسش علمی - مذهبی | رجوع مستقیم به امام عليه السلام |
| <p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب مسائل ملك الروم ١٧٥</p> | ٣٠ | پرسش علمی - مذهبی | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| <p>مراجعته إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب أخبار اليهود ١٧٩</p> | ٣١ | پرسش علمی - مذهبی | به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده اند |

| | | | |
|--|-------------------|----|--|
| ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام | پرسش علمی - مذهبی | ۳۲ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب كعب الأخبار ۱۸۹ |
| رجوع مستقيم به امام عليه السلام | پرسش علمی - مذهبی | ۳۳ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب أسقف نجران ۱۹۷ |
| ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام | پرسش علمی - مذهبی | ۳۴ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب اليهوديين صديقى النبي صلى الله عليه وآله ۲۰۱ |
| ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام | پرسش علمی - مذهبی | ۳۵ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب قوم من اليهود ۲۰۳ |
| حضور اتفاقی امام عليه السلام و پاسخ آن حضرت به مسأله | پرسش علمی - مذهبی | ۳۶ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب كعب بن الأشرف و مالك بن صيفى ۲۰۵ |
| ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام | پرسش علمی - مذهبی | ۳۷ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب النسوة الأربعين ۲۰۶ |
| به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده اند | احكام شرعى | ۳۸ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة التى... ۲۱۱ |
| با توجه به نقلها، مراجعه مستقيم صورت نگرفته است | احكام شرعى | ۳۹ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة ولدت لستة أشهر ۲۱۴ |

| | | | |
|---|----|------------|---|
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة... و هي مضطرة ۲۲۱</p> | ۴۰ | احکام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة... المجنونه ۲۲۴</p> | ۴۱ | احکام شرعی | برخورد اتفاقی با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة الحامل التي اعترفت... ۲۳۰</p> | ۴۲ | احکام شرعی | برخورد اتفاقی با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في ترك الحد عن أبي بكره ۲۳۵</p> | ۴۳ | احکام شرعی | امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امر امرأة ولدت ولداً له بدنان ۲۴۰</p> | ۴۴ | احکام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حرة و أم ولد تنازعتا في ولد و بنت ۲۴۲</p> | ۴۵ | احکام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |

| | | | |
|----|--|-------------------|---|
| ۴۶ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في دية الجنين الذي اسقطته أمه خوفاً من عمر ۲۴۷ | احكام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| ۴۷ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من... و هو صائم ۲۵۰ | احكام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| ۴۸ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من طلق امرأته بغير لفظ الطلاق ۲۵۱ | احكام شرعی | ارجاع مستقیم طرفین به امام عليه السلام |
| ۴۹ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في كيفية بيع بنات الملوك ۲۶۱ | احكام شرعی | امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند |
| ۵۰ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أخذ الجزية ۲۶۲ | احكام شرعی | امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند |
| ۵۱ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين ميقات المعتمر ۲۶۴ | احكام شرعی | ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام عليه السلام |
| ۵۲ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في معنى الحمد لله ۲۶۵ | پرسش علمی - مذهبی | رجوع مستقیم به امام عليه السلام |

| | | | |
|--|----|-------------------|--|
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في قضية القطف (فراش كسرى) ٢٦٥ | ٥٣ | احكام شرعى | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تقسيم سواد الكوفة (أراضيها) ٢٦٧ | ٥٤ | احكام شرعى | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين ابتداء التاريخ (الهجرى) ٢٦٨ | ٥٥ | پرسش علمى - مذهبى | ابتدا از صحابه سؤال شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في محاربة الفرس ٢٧٠ | ٥٦ | امور نظامى | ابتدا با صحابه مشورت شده و امام عليه السلام نظرشان را فرموده اند |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في إرث الجد ٢٧٥ | ٥٧ | احكام شرعى | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة أنكرت ولدها ٢٧٧ | ٥٨ | احكام شرعى | برخورد اتفاقى با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله |

| | | | |
|---|----|-------------------|--|
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة ولدت ولداً أحمر و هي سوداء ٢٨٢ | ٥٩ | پرسش علمی - مذهبی | رجوع مستقیم به امام عليه السلام |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة اتهمت الرجل الأنصاري ٢٨٣ | ٦٠ | پرسش علمی - مذهبی | امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في سارق قطع إحدى رجله و إحدى يديه ٢٨٦ | ٦١ | احکام شرعی | امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل ضرب قاتل أخيه حتى ظن أنه قتل فبريء فأراد قتله ثانياً ٢٨٧ | ٦٢ | احکام شرعی | در دو نقل مراجعه غیر مستقیم بوده است |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة تزوجت بشيخ فمات الشيخ... ٢٨٩ | ٦٣ | احکام شرعی | برخورد اتفاقاً با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله |
| مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة تشبهت بأمة رجل ٢٩١ | ٦٤ | احکام شرعی | ارجاع مستقیم به امام عليه السلام |

| | | | |
|----|--|------------|--|
| ۶۵ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل... ۲۹۱ | احکام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| ۶۶ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم يتيمه... ۲۹۲ | احکام شرعی | ارجاع مستقیم به امام عليه السلام |
| ۶۷ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجلين تتازعا في ثمانية دراهم ۲۹۵ | احکام شرعی | ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام عليه السلام سؤال شده است |
| ۶۸ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل مقتول وجدوه في المحراب و عليه لباس النساء ۲۹۹ | احکام شرعی | رجوع مستقیم به امام عليه السلام |
| ۶۹ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأتين تتازعتا في ولد ۳۰۷ | احکام شرعی | رجوع مستقیم به امام عليه السلام |
| ۷۰ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في الشاب المقدسى المجبوب ۳۰۷ | احکام شرعی | امام عليه السلام در صحنه حاضر شده و مداخله فرموده است |
| ۷۱ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل قال لزوجته... ۳۱۲ | احکام شرعی | امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده است |

| | | |
|--|-------------------|--|
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في خمسة أخذوا</p> <p>۷۲</p> <p>۳۱۳ فی الزنا</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و</p> <p>مداخله فرموده است</p> |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مولود له</p> <p>۷۳</p> <p>۳۱۴ رأسان و...</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از</p> <p>امام عليه السلام سؤال شده است</p> |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مقدار دية</p> <p>۷۴</p> <p>رجل ضربه آخر فقطع قطعة من لسانه</p> <p>۳۲۰</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و</p> <p>مداخله فرموده اند</p> |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل أراد</p> <p>۷۵</p> <p>قتل قاتل أخيه مرة ثانية</p> <p>۳۲۰</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>در دو نقل مراجعه غیر مستقیم بوده است</p> |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم عبد</p> <p>۷۶</p> <p>قتل سيده و مولاه ۳۲۳</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و</p> <p>مداخله فرموده اند</p> |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل</p> <p>۷۷</p> <p>طلق امرأته مرة في حال الكفر و مرتين في الاسلام</p> <p>۳۲۴</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>رجوع مستقیم به امام عليه السلام</p> |
| <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل...</p> <p>۷۸</p> <p>۳۲۴</p> | <p>احکام شرعی</p> | <p>امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و</p> <p>مداخله فرموده اند</p> |

| | | | | | |
|---|---|---|---|--|--|
| <p>ارجاع مستقيم سؤال كنده به امام عليه السلام</p> <p>پرسش علمی - مذهبی</p> <p>۷۹</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب النسوة اللاتي سألن عن...</p> <p>۳۲۵</p> | <p>برخورد اتفاقى با امام عليه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله</p> <p>احكام شرعى</p> <p>۸۰</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في توريث ولد مال أبيه بعد حرمانه منه</p> <p>۳۲۶</p> | <p>امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند</p> <p>احكام شرعى</p> <p>۸۱</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة...</p> <p>۳۲۷</p> | <p>رجوع مستقيم به امام عليه السلام</p> <p>احكام شرعى</p> <p>۸۲</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة المفقود عنها زوجها</p> <p>۳۲۸</p> | <p>امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده اند</p> <p>احكام شرعى</p> <p>۸۳</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المجوس أهم أهل كتاب أم كفار</p> <p>۳۲۸</p> | <p>رجوع مستقيم به امام عليه السلام</p> <p>پرسش علمی - مذهبی</p> <p>۸۴</p> <p>مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أمور ثلاثة نسي أن يسألها رسول الله صلى الله عليه وآله</p> <p>۳۲۹</p> |
|---|---|---|---|--|--|

| | | | |
|--|-------------------|-----|---|
| امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند | پرسش علمی - مذهبی | ۸۵ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين مكان الله لما سئل عنه ۳۳۳ |
| نحوه مراجعه | موضوع | ۳۳۵ | (القسم الرابع) بعض مراجعات عثمان بن عفان إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في القضايا المشكلة |
| به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند | احکام شرعی | ۱ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة ولدت لستة أشهر ۳۳۷ |
| امام عليه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند | احکام شرعی | ۲ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في شيخ تزوج... ۳۳۸ |
| ارجاع مستقیم طرفین به امام عليه السلام | احکام شرعی | ۳ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل كانت له... ۳۳۹ |
| نحوه رجوع در نقلها متفاوت است | احکام شرعی | ۴ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة انصارية مات زوجها ۳۴۰ |
| به امام عليه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند | احکام شرعی | ۵ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم صيد صاده المحل هل يجوز للمحرم أكله ۳۴۲ |

| | | | |
|---|------------|---|---|
| امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند | احکام شرعی | ۶ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل... ۳۴۴ |
| رجوع مستقیم به امام علیه السلام | احکام شرعی | ۷ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مكاتبه... ۳۴۴ |
| ارجاع طرفین به امام علیه السلام | احکام شرعی | ۸ | مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم مولى لطم عين رجل من قيس فنزل فيها الماء فلم يبصر ۳۴۵ |

بررسی‌های آماری چه چیز را نشان می‌دهد؟

الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام

نتایجی که از بررسی این جدول در رابطه با مراجعات خلیفه اول به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می‌شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۱۴ مورد مراجعه جمع‌آوری گردیده که به ترتیب شامل:

پرسش‌های علمی - مذهبی، ۹ مورد؛ احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوت‌ها)، ۴ مورد و امور نظامی، تنها ۱

مورد می‌باشد و در امور مالی نیز هیچ مراجعه‌ای در این کتاب ثبت نگردیده است.

نکته قابل توجه در این موارد، نحوه مراجعه خلیفه اول به امیرالمؤمنین علیه السلام است که تنها در ۴ مورد به امام علیه السلام مراجعه

مستقیم و ابتدایی صورت گرفته است که ۳ مورد آن مربوط به پرسش‌های علمی - مذهبی و ۱ مورد آن مربوط به احکام شرعی می

باشد.

در سایر موارد، تنها در ۱ مورد دیگر (نظامی) پس از مشاوره با صحابه از ایشان نیز نظرخواهی شده است. به عبارت دیگر در ۹ مورد

باقی‌مانده، امکان مراجعه به امام علیه السلام و یا حضور ایشان در صحنه نادیده انگاشته شده و در واقع هیچ مراجعه‌ای از سوی خلیفه به

امیرالمؤمنین علیه السلام صورت نگرفته است؛ بلکه این خود امام علیه السلام بوده‌اند که علیرغم این بی‌توجهی‌ها در ۲ مورد پس از مشاوره خلیفه با صحابه نظرشان را مطرح کرده؛ در ۲ مورد به علت حضور در صحنه، خودشان اقدام به مداخله نموده‌اند؛ در ۳ مورد نیز چون به امام علیه السلام خبر رسیده، اقدام فرموده‌اند؛ و در نهایت، در ۲ مورد هم خود سؤال‌کننده به ایشان مراجعه داشته است.

با این اوصاف، قضاوت درباره این قبیل اظهار نظرها را به عهده خواننده فرهیخته می‌نهیم؛ اظهاراتی که با استناد به ردیف ۳ مندرج در جدول مدعی است:

«و اینچنین ابوبکر خلیفه اول، مسائل مشکل و قضایای دشوار را از امام علی (ع) استفتاء می‌کرد.»^{۱۰۹}

و یا گفته‌اند:

«ابوبکر در مدت خلافت خود در کارهای مهم با علی (ع) مشورت می‌کرد.»^{۱۱۰}

در ناروا بودن ادعای اخیر کافی است بدانید که ابوبکر در پایان حیات خود، عمر را به جانشینی‌اش منصوب کرد.

«ابوبکر با در نظر گرفتن مخالفت‌هایی که بعداً خواهد شد ابتدا عبدالرحمان بن عوف را فراخواند و تصمیم خود را با وی در میان گذاشت و پس از امتناع وی، اجازه وی را به چنگ آورد.

شخص دومی را که ابوبکر از تصمیمش باخبر ساخت عثمان بن عفان بود.

مطلب قابل ذکر در اینجا این است که وقتی ابوبکر با هر دوی آنها صحبت کرد، به آنها گفت که جریان گفتگوها را با کسی در میان نگذارند...

به هر حال مضاف بر اینکه نفس جریان سؤال برانگیز است، این مسئله نیز وجود دارد که چرا ابوبکر، فقط با این دو مشورت کرد و

دیگران از جمله صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را دخیل نکرد؟

۱۰۹ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۶، ص ۱۴.

۱۱۰ - همو: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۸.

جالب توجه است که عبدالرحمان بن عوف از قبیله بنی زهره و عثمان بن عفان از قبیله بنی امیه هر دو از دوستان قدیمی ابوبکر بودند و توسط او نیز مسلمان شده بودند و جزء گروه ابوبکر و عمر بوده و بعدها نیز دیده می شود که جزء شورای شش نفره عمر درمی آیند.

به هر حال در صورتی هم که ابوبکر واقعاً نظر مشورتی داشته است، متأسفانه با علی علیه السلام که به قول دکتر نوری جعفر - نویسنده

مصری - ^{۱۱۱} اولی به رعایت و حساب از دیگران بود، مشورت نکرد و این مشخص ترین حق کشی مجدد، در این جریان بود. ^{۱۱۲}

ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه دوم به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۸۵ مورد مراجعه گردآوری گردیده که به ترتیب شامل:

احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوتها)، ۵۹ مورد؛ پرسش های علمی - مذهبی، ۲۱ مورد؛ امور مالی، ۳ مورد و امور نظامی، ۲ مورد می باشد.

جالب است که در مجموع این ۸۵ مورد، تنها در ۲۷ مورد به امام علیه السلام مراجعه ابتدایی و مستقیم صورت گرفته که ۱۳ مورد آن در

احکام شرعی، ۱۳ مورد دیگر در پرسش های علمی - مذهبی و ۱ مورد هم در امور مالی است؛ در حالی که عوام فریبانه ادعا شده:

«حضرت عمر پیوسته! در مشکلات و گرفتاریها به حضرت علی (ع) مراجعه می کرد.» ^{۱۱۳}

دقت در این موارد به وضوح ثابت می کند که خلیفه تنها در مواردی که گمان می کرده سایر صحابه از گره گشایی در کار او ناتوانند، به

امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کرده است؛ چرا که در ۱۳ مورد دیگر - که باز هم مربوط به احکام شرعی و قضایی است - ابتدا از

صحابه سؤال گردیده و ابتدا آنان طرف مشورت خلیفه بوده اند و سپس نظر امام علیه السلام پرسیده شده است.

۱۱۱ - [رک: علی و مناوئوه، مطبوعات النجاح، قاهره ۱۳۹۶ هـ - ۱۹۷۶ م.]

۱۱۲ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۳.

۱۱۳ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۴.

همچنین خلیفه در ۲ مورد باقی مانده از امور مالی و نیز ۱ مورد مواجهه با پرسش‌های علمی - مذهبی، باز هم ابتدا به صحابه مراجعه کرده و سپس نظر آن حضرت **علیه‌السلام** را جویا شده است.

بنابراین، آمار علمی نشان می‌دهد در ۴۲ مورد دیگر، هیچ‌گونه مراجعه‌ای از جانب خلیفه دوم به امام **علیه‌السلام** صورت نپذیرفته و امکان دسترسی به ایشان و بالاتر از آن، حضور امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در صحنه نادیده انگاشته شده و خلیفه به واسطه اتکا به رأی خود یا نظر دیگران، خود را از مراجعه به امام **علیه‌السلام** بی‌نیاز دانسته است؛ به نحوی که آن حضرت **علیه‌السلام** جهت جلوگیری از ایجاد انحراف و بدعت - خود اقدام به مداخله فرموده‌اند.

هر چند که با تحلیل غلط از همین اقدامات امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** ادعا می‌شود:

«علی (ع) حضور گسترده و بالایی در دوران عمر می‌یابد، و در میان صحابه جایگاه صدارت! را به دست می‌آورد.»^{۱۱۴}

اینک با عنایت به وجود ۴۲ مورد بی‌توجهی خلیفه نسبت به امکان مراجعه به امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و نادیده انگاشتن آن از سوی خلیفه دوم، نظر شما را به نقل دیگری در این زمینه جلب می‌کنیم:

آیا خلیفه دوم همواره با امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** مشورت می‌کرد و آیا همواره نظر ایشان را برمی‌گرفت؟

در منابع تاریخی چنین ثبت شده است که از عمر درباره مسأله‌ای در باب احکام ازدواج و طلاق سؤال گردید و خلیفه در این زمینه حکمی داد که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** درباره‌اش چنین فرمودند:

«این مطلب را نوشت در حالیکه من حاضر بودم ولی با من مشورت نکرد و از من سؤال نمود، گویی خود را با علمش از من مستغنی

می‌دید. خواستم او را نهی کنم ولی با خود گفتم: باکی ندارم تا خدا رسوایش کند. ولی مردم بر او عیب نگرفتند، بلکه تحسینش کردند و

آن را سنت قرار دادند و از او قبول کردند و آن را عمل درست حساب کردند، در حالیکه قضاوتی کرد که اگر دیوانه‌ای حکم می‌کرد بر

۱۱۴ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی **علیه‌السلام** در آیین تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۲

او ایراد می‌گرفتند که چرا چنین قضاوتی کرده است^{۱۱۵}»^{۱۱۶}

همچنین سندهایی حاکی از استنکاف خلیفه دوم از قبول مشاوره‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد که ارائه می‌گردد:

«در سال پانزدهم هجرت عمرین خطاب با علی علیه‌السلام مشورت کرد و علی علیه‌السلام به او گفت شخصاً به بیت المقدس نرود، ولی

عمر نپذیرفت. می‌گویند که علی علیه‌السلام را به جای خود در مدینه مستقر کرد و خود به جابیه شام و فلسطین رفت.

و باز در همین سال با علی علیه‌السلام مشورت کرد که عایدی عراق و سایر دیار مفتوحه را چه باید کرد؟ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت:

آنچه عاید شود، باید هر ساله میان مقاتلین و مجاهدین همان دیار تقسیم گردد. ولی عمر نپذیرفت و عایدی را خزانه کرد و با صوابدید

دیگران به تدوین دواوین پرداخت و حقوق ماهیانه و سالیانه مقرر کرد، آن‌چنان که در ایران باستان مرسوم بود.^{۱۱۷}

ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاصل می‌شود، بدین قرار است:

در مجموع، ۸ مورد مراجعه جمع‌آوری گردیده که تنها شامل احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، نحوه اجرای حدود و قضاوت‌ها) است

و در سایر موارد هیچ مراجعه‌ای ثبت نشده است که البته خود نشانگر مشاوره خلیفه با دیگران و عدم توجه او به حضور امام علیه‌السلام

در جامعه و امکان بهره‌گیری از هدایت‌ها و رهنمودهای ایشان می‌باشد.

با کمال تأسف مشاهده می‌کنیم که در این موارد اندک هم تنها در ۳ مورد رجوع مستقیم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام صورت پذیرفته و در

سایر موارد (به واسطه حضور امام علیه‌السلام در صحنه یا خبر دار شدن) خود ایشان علیه‌السلام اقدام به مداخله فرموده‌اند.

۱۱۵ - در نسخه دیگری آمده است: «در حالی که این حکمی بود که اگر دیوانه‌ای می‌خواست درباره آن قضاوت کند، بیش از این نمی

گفت.»

۱۱۶ - رک: محمد اسماعیل انصاری زنجانی: ترجمه اسرار آل محمد علیهم‌السلام، ص ۳۴۰.

۱۱۷ - محمد باقر بهبودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص ۴۱؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۰۸ و ج ۴، ص ۲۰۹.

جالب‌تر این که در یکی از همین معدود موارد (ردیف ۵ جدول) عثمان با این جمله امام‌علیه‌السلام را مورد خطاب قرار می‌دهد که:

«أَنْتَ لَكثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا؛ تو بسیار با ما مخالفت می‌کنی.»^{۱۱۸}

دقت در این عبارات حاکی از اوج حُسن روابطی است که می‌توان در بحث مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بدان قائل

شد!

چرا که:

«از سخن عثمان که به امام‌علیه‌السلام می‌گوید: «أَنْتَ لَكثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا» به خوبی می‌توان استفاده کرد که امام‌علیه‌السلام در موارد مختلفی با عثمان درگیر می‌شده است.

البته معلوم است که مخالفت امام‌علیه‌السلام با وی از روی عناد و هوای نفس و خودخواهی نبوده است؛ بلکه هنگامی که امام‌علیه‌السلام می‌بیند خلیفه با حکمی از احکام الهی مخالفت نموده و بدعتی را پایه‌ریزی می‌نماید با وی به مخالفت می‌پردازد و این مطلب از تتبع موارد درگیری امام‌علیه‌السلام با عثمان کاملاً روشن می‌گردد.

مثلاً در مورد خوردن از گوشت صیدی که دیگری به انسان هدیه کرده است، عثمان در حال احرام آن را تناول می‌کند و هنگامی که امام‌علیه‌السلام آیه قرآن را که می‌فرماید حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا^{۱۱۹} تلاوت می‌کند، بجای آنکه به اشتباه خود اعتراف نماید با ناراحتی تمام می‌گوید:

این غذا را بر ما تلخ کردی!^{۱۲۰}

در حالی که در راستای تحلیل‌های وحدت‌طلبانه ابراز شده:

۱۱۸ - علی محمد میرجلیلی: امام‌علی‌علیه‌السلام و زمامداران، ص ۲۸۹؛ به نقل از: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۰.

۱۱۹ - مائده: ۹۶.

۱۲۰ - همان منبع، ص ۲۹۰؛ به نقل از: وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۴ - ۴۶.

«اوضاع در دوران عثمان بن عفان نیز به مانند خلیفه پیشین بود که او در بسیاری! از مسائل اعتقادی و فقهی به شکلی که کتب حدیث و

فقه و تاریخ آن را نگاشته‌اند، به آن حضرت رجوع می‌کردند.»^{۱۲۱}

جهت درک اعتبار علمی ادّعی فوق به این سند تاریخی نیز توجّه نمایید:

«عثمان با امام علیّه السلام در نحوه برخورد با فرزند عمر مشورت نمود. حضرت نظر داد که وی را قصاص نموده و اعدام نماید زیرا

دستش به خون مسلمان بی‌گناهی آلوده شده است.

البته عثمان نظر امام علیّه السلام را نپذیرفت.»^{۱۲۲}

بدین ترتیب در این ماجرا^{۱۲۳}؛

«عثمان سخن عمرو بن العاص را بر سخن امام علی علیّه السلام و مهاجرین و انصار ترجیح داد.»^{۱۲۴}

از بررسی‌های آماری چه نتایجی گرفته می‌شود؟

نتیجه الف) از مجموع ۱۰۷ مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، تنها ۳ مورد مربوط به امور مالی و ۳ مورد نیز مربوط به امور

نظامی می‌باشد که در هیچ‌کدام از این موارد اندک نیز امیرالمؤمنین علیّه السلام قبل از نظرخواهی عمومی یا خصوصی خلیفه، آغاز به ارائه

مشورت نفرموده‌اند.

حال این سؤال مطرح است که در طول دوران ۲۵ ساله حکومت خلفا، تنها با استناد به وجود ۶ نوبت مداخله غیر ابتدائی امام علیّه السلام

۱۲۱ - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۲.

۱۲۲ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیّه السلام و زمامداران، ص ۱۷۴؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴.

۱۲۳ - همان منبع، ص ۲۶۴ - ۲۶۹.

۱۲۴ - همان منبع، ص ۲۶۹.

در امور مالی و نظامی (که در واقع مربوط به امور دولتی و فعالیت‌های سیاسی و جهادی می‌شود) چگونه می‌توان گفت:

«آن حضرت در تمام! صحنه‌های سیاسی و جهادی آن دوران در نقش عالیت‌ترین مشاور امین و صدیق خلفا، حضور فعال! داشت.»^{۱۲۵}

آیا تمام صحنه‌های سیاسی و جهادی در آن دوران ۲۵ ساله، در همین ۶ مورد اندک خلاصه می‌شود؟!

تاریخ نشان می‌دهد که این گونه موارد در هر حکومتی بیش از این تعداد است.

با کمی تأمل «به صراحت می‌توان گفت که با حاکم شدن گروه ابوبکر و عمر، دوران انزوای سیاسی حضرت علی علیه‌السلام شروع شد و

این دوران ۲۵ سال بطول انجامید.»^{۱۲۶}

نتیجه ب) از مجموع ۱۰۷ مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، ۷۱ مورد مربوط به مراجعه در مسائل فقهی و احکام قضایی و

۳۰ مورد مربوط به مراجعه در پرسش‌های علمی و مذهبی می‌باشد که در مجموع ۱۰۱ مورد را تشکیل می‌دهند.

توقع ما از مطالعه تحلیل‌های وحدت‌طلبان افراطی آن است که با توجه به ادعاهایی از قبیل:

«عمر نیز کاری را بدون مشورت او انجام نمی‌داد.»^{۱۲۷}

«خلیفه دوم می‌گفت: ... ما از جانب پیامبر ما موریم که با علی مشورت کنیم.»^{۱۲۸}

«خلیفه دوم معمولاً نظر آن حضرت را بر نظر سایر صحابه مقدم می‌داشت.»^{۱۲۹}

«قبل از وی ابوبکر و بعد از وی عثمان نیز همواره! از علی مشورت می‌کردند.»^{۱۳۰}

۱۲۵ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۷۹.

۱۲۶ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۵۱.

۱۲۷ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۸.

۱۲۸ - همو: سیمای امام متقین، ج ۶، ص ۶.

۱۲۹ - همو: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶.

۱۳۰ - همو: سیمای امام متقین، ج ۲، ص ۷.

«مضاف بر نقشی که حضرت علی(ع) در بیست و پنج سال حکومت خلفای راشدین داشت که تماماً نقش مشاوره و راهنمایی بود.»^{۱۳۱}

«آنها نیز او را بعنوان مشاور در کلیه امور مورد توجه قرار داده‌اند.»^{۱۳۲}

در تمامی این ۱۰۱ مورد و یا حداقل در اکثر این موارد، خلفا به طور مستقیم و بی‌واسطه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراجعه نمایند؛ در حالی که (در طول ۲۵ سال) ارقام تنها ۱۷ مورد مراجعه مستقیم در مسائل و احکام فقهی - قضایی و ۱۶ مورد مراجعه مستقیم در مسائل علمی - مذهبی را نشان می‌دهد که در مجموع شامل ۳۳ مورد از ۱۰۱ مورد بوده و کمتر از یک سوم موارد ثبت شده است. به عبارت دیگر در ۶۸ مورد باقی‌مانده یا از سوی خلیفه هیچ توجهی به حضور امام علیه‌السلام صورت نگرفته (۴۲ مورد) و یا به هر دلیلی؟! خلیفه وقت نخواست است تا به امام علیه‌السلام رجوع نماید. لذا ابتدا نظر سایرین را جویا شده و سپس از امام علیه‌السلام سؤال کرده است (۱۶ مورد).

در مواردی هم، چون خلیفه حضور ایشان را نادیده انگاشته، امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود به عنوان یکی از افراد حاضر در جمعیت نظرشان را بیان فرموده‌اند (۱۰ مورد). البته کشف دلایل این بی‌توجهی‌ها چندان هم دشوار نمی‌باشد؛ کافی است سیاست‌های خلفا در هدف قرار دادن امامت را از یاد نبریم. در یک جمله می‌توان گفت که خلفا،

«از هر نوع عمل و حتی سخنی که به تقویت اعتبار اجتماعی او بیانجامد احتراز می‌کردند.»^{۱۳۳}

تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۱۳۱ - محمد جواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۱۳۲ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۶ - ۳۷.

۱۳۳ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۵۱.

«این طور نبوده است که خلفا از آن حضرت به عنوان مشاور و وزیر دعوت به شرکت در اداره حکومت کنند و آن حضرت نیز بپذیرند و سپس این مطلب نشانی بر موافقت و همدلی حضرت با خلفا دانسته شود. بلکه خلفا این مقدار نیز انصاف و دلسوزی برای امت نشان ندادند و مردم را از تدبیر و درایت امیرالمؤمنین محروم کردند و آن حضرت در انزوای سیاسی و اجتماعی به کشاورزی و حفر چاه مشغول گشتند.

و اگر گهگاه برای حل مشکلات به سراغ آن حضرت می‌رفتند، از این جهت بود که برای باز شدن گره‌ها چاره‌ای جز این نداشتند. و اگر تحسین و تمجیدی از جانب آنها در حق امیرالمؤمنین در تاریخ به چشم می‌خورد برای آن است که انکار فضایل آن بزرگوار ممکن نبوده است.»^{۱۳۴}

خلفا براساس نیازشان به عدم رسوایی و به علت جهل در شناخت اسلام^{۱۳۵} و قوانین شرعی حکومت داری - به ویژه در امور قضایی - تنها گاهی به ایشان علیه‌السلام مراجعاتی داشته‌اند که خود دلیلی بر عدم لیاقت و کاردانی آنها «به عنوان تکیه‌زننده بر جای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله» در امر خلافت می‌باشد. در مقابل نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ۴۲ مورد نادیده انگاشتن آن حضرت علیه‌السلام از سوی خلفا، با مداخله خود در حل و فصل این مسائل، ضمن جلوگیری از برخی بدعت‌ها و انحرافات، عدم شایستگی آنان در رهبری امت را اعلان و اثبات فرموده‌اند؛ به گونه‌ای که صفحات تاریخ شاهد ثبت موارد فراوانی از اعترافات خلیفه دوم به عجز علمی خود و برتری امام علیه‌السلام می‌باشد. البته این قبیل اعتراف‌ها هرگز دلیل بر همیاری، حسن روابط و نظر مساعد امام علیه‌السلام به آنان نمی‌

۱۳۴ - دکتر سید محمد تقی نبوی: جزوه بر آستانه غدیر (گفتارهایی با موضوع غدیر و امامت، مقاله موضع امیرالمؤمنین در عصر خلفا - مؤسسه فرهنگی اعراف نور - زمستان ۸۰)، ص ۱۹.

این جزوه در سال ۱۳۸۲ با ویرایش جدید و به صورت کتاب به چاپ رسیده است.

۱۳۵ - «خلیفه دوم به دلیل همین ضعف بنیه علمی بود که چندان از بحث و جدل دینی خشنود نبود.» (عبدالله خاتقلی همدانی: سیاست

امام علی و حسنین علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۹۷)

باشد، چرا که معاویه نیز در مواردی به منزلت والای امام علیه السلام اعتراف می‌کند^{۱۳۶} و بدیهی است که اگر صرف این قبیل اعترافات بتواند به عنوان نشانه‌ای بر وجود روابط حسنه تلقی شود، باید قائل به وجود این رابطه دوستانه میان معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بشویم؟!!

همان طور که گفتیم یکی از دلایل مداخله امام علیه السلام در حلّ پاره‌ای مسائل مطرح شده در عصر خلفا، اعلان و اثبات عدم لیاقت خلفا در رهبری جامعه اسلامی بود؛ شواهد تاریخی نشان می‌دهد که خلیفه دوم در عصر خویش درباره یکی از مسائل و احکام ارث (که از آن به «عَوْل» تعبیر می‌شود) قانونی وضع کرد که تاکنون مورد قبول پیروان او باقی مانده است.^{۱۳۷}

امام علیه السلام حکم عمر در این زمینه را بدعتی می‌دانست که ناشی از جهل وی به احکام خدای متعال است؛ آن حضرت علیه السلام ضمن مخالفت با خلیفه در این مسئله، امت اسلامی را نیز مورد مؤاخذه قرار داده و می‌فرماید:

«سبب بروز این بدعتها آن است که رهبری جامعه اسلامی را به افرادی که لیاقت آن را نداشتند سپردید. اگر قدرت حکومت در دست کسی که خداوند او را مشخص کرده است بود، مسئله عَوْل مطرح نمی‌شد و هیچگاه اختلاف در احکام خدا پیش نمی‌آمد؛ زیرا علم تمام این امور نزد علی وجود دارد.»^{۱۳۸}

همچنین به هنگام مواجهه با جملاتی نظیر «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود» به یاد داشته باشید که:

«عمر این جمله را درباره کسی بکار بُرد که خود با قریش همدست شده و حقّ او را غصب کردند.»^{۱۳۹}

نکته مهمی که در تحلیل اعترافات خلفا نباید از یاد بُرد، این است که این قبیل ادعاها در یک افق دیگر، به جهت توجیه و سرپوش نهادن

۱۳۶ - رک: همان منبع، ص ۱۹۱ - ۲۲۰.

۱۳۷ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۷۳ - ۲۷۶.

۱۳۸ - همان منبع، ص ۲۷۶؛ به نقل از: وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۲۶.

۱۳۹ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۵.

بر غضب حکومت حقّه و الهیّه امام علیه السلام عنوان گردیده است.

لذا ادّعی مشورت همیشگی با امیرالمؤمنین علیه السلام آن هم در تمامی امور کشوری و لشکری، در واقع مغالطه‌ای بود که در پاسخ به

اعتراض‌کنندگان همچون ابن عباس مطرح می‌شد.

به این سند تاریخی دقت نمایید:

«عمر در دوران خلافتش به ابن عباس گفت: علی برای حکومت از من و ابی‌بکر سزاوارتر بود.

ابن عباس بلافاصله پرسید: چرا با اعتراف به این مطلب، وی را کنار زدید؟

عمر فوراً پاسخ داد: بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی‌گیریم!»^{۱۴۰}

و بدین ترتیب راه اعتراض را بر هرگونه مخالفتی با حکومت غاصبانه خود، مسدود کرد.

همچنین اقدامات خلفا جهت کسب مشورت از صحابه را می‌توان به نوعی سیاستمداری نیز تحلیل کرد که به واسطه آن، صحابه احساس

مشارکت در امور مملکتی و اداره جامعه را نموده و به مقدار زیادی از اعتراضات آنان کاسته می‌شد؛ به‌ویژه آن که ابوبکر در سقیفه با

همین شگرد انصار را ساکت ساخت.

همچنین شواهد تاریخی نشانگر آن است که خلیفه دوم در برخورد با برخی صحابه (که به کار گماردن آنان در پست‌های حکومتی به

مصلحتش نبود) پیشنهاد مشاور بودن را می‌داده است؛ برای مثال:

«خلیفه از یک طرف در تلاش بود تا از خاندان عباس در مسائل حکومتی بهره بگیرد، لیکن همواره از اینکه آنان با کسب قدرت به

حکومت دست یابند در هراس بود، و لذا از این امر منصرف می‌شد. هنگامی که عامل و حاکم حُصص^{۱۴۱} مُرد، خلیفه نزد عبدالله بن عباس

۱۴۰ - رک: علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۶۷؛ به نقل از: محاضرات الادب، ج ۴، ص ۴۷۸.

آمد و نظر او را نسبت به حکومت حمص جویا شد؛ ولی قبل از هر چیز نگرانی خود را با وی بی‌پرده مطرح ساخت...^{۱۴۲}

ابن عباس نیز در جواب خلیفه گفت: نمی‌خواهم عامل تو شوم... عمر سرانجام به عبدالله گفت: پس به من مشورت بده...^{۱۴۳}

به نظر می‌رسد عمر بن خطاب این سیاست را در سقیفه بنی‌ساعده و از ابن‌ابی‌قحافه آموخته بود؛ زیرا همان‌طور که گفتیم ابوبکر با همین

شگرد توانست انصار را وادار به سکوت کند:

«ابوبکر در پایان به آنها اطمینان داد که در صورت پذیرفتن زمامداری مهاجران، گروه انصار معاون ایشان خواهند بود و هیچ کاری بدون

مشورت آنها صورت نمی‌گیرد.»^{۱۴۴}

این سیاست در قبال امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز پی‌گیری می‌شد تا به دیگران - تا بدین زمان -، چنین القا شود:

«امامت و مرجعیت علمی امام علی (ع) حتی برای خلفا کاملاً شناخته شده و مورد قبولشان بوده است.»^{۱۴۵}

از سوی دیگر خلفا همواره برای کسب مشروعیت خود در تلاش بودند تا به هر نحوی که با توجه به شرایط زمانی امکان‌پذیر بود، نظر

امام علیه‌السلام را به سوی خود جلب کرده و یا دست کم در انظار عمومی چنین وانمود کنند که میان آنها و امیرالمؤمنین علیه‌السلام

تفاهم برقرار می‌باشد. بنابراین از هیچ‌گونه تلاش عملی جهت دست‌یابی به این هدف کوتاهی نمی‌کردند؛ چه رسد به اعترافات زبانی و

ادعاهای آن‌چنانی که برای دستگاه خلافت نه تنها هیچ هزینه‌ای دربرداشت، بلکه در جهت فریب افکار عمومی و سرپوش نهادن بر

نقاط ضعف خودشان نیز کارآمد و مؤثر بود.

۱۴۲ - «به عبدالله پیشنهاد کرد فرماندار حمص شود به شرط آنکه از موقعیت خود برای خلافت علی علیه‌السلام پس از خلیفه استفاده

نکند.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۱)

۱۴۳ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۱۲۰.

۱۴۴ - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۲۷؛ به نقل از: الکامل، ج ۲، ص ۳۲۹؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲،

ص ۲۴۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲.

۱۴۵ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۵۶.

زیرا هرگاه مداخله امیرالمؤمنین علیه السلام در حلّ مسائل پیچیده قضایی یا پاسخ به سؤالات غامض مذهبی، این سؤال را در ذهن

ناظران مطرح سازد که:

«چرا باید فردی با این همه توانایی علمی، عهده‌دار مسئولیت مهمی چون خلافت اسلامی نگردیده و به جای او فردی سرپرستی جامعه

را بر عهده داشته باشد که از تمام این قابلیت‌های خدادادی محروم است؟»

در پاسخ او، خلیفه به واسطه اعترافات شگفت‌انگیزش، همراه و در کنار عالم‌ترین فرد امت جلوه داده می‌شود؛ چنانچه ابراز شده:

«برحسب نقل فریقین خلیفه دوم که می‌گفت لولا علی لهلك عمر و خطاب به حضرت علی(ع) می‌گفت انت مولای، مُشعر بر روابط

متقابل حسنه‌ای است که میان او و امام علی(ع) وجود داشته است.»^{۱۴۶}

گویی امام علیه السلام برای او در نقش یک مشاور و وزیر، ایفای وظیفه می‌نماید؟!!

و با حضور خود در کنار خلیفه، حکومت او را از حصار بی‌لیاقتی بیرون می‌کشاند و عهده‌دار جبران ضعف‌ها و نقص‌های آن می‌شود؟!!

چنانچه ابراز گردیده:

«خلفا در بسیاری از مسائل از آن حضرت نظرخواهی و مشورت می‌کردند و حضرت بر کار زمامداران نظارت و آنان را نصیحت و

راهنمایی می‌فرمود.»^{۱۴۷}

«عمر در زمان خلافتش بارها! با علی بن ابی طالب مشورت می‌کند و یا بدون درخواست او، علی(ع) نظر خود را بیان می‌کند و عمر

تصدیق می‌نماید.»^{۱۴۸}

۱۴۶ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۱۴۷ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۵.

۱۴۸ - سیّد جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

«عمر در بدترین شرایط از حضرت علی(ع) مساعدت خواسته و با راهنمایی‌های آن بزرگوار، مشکلاتش حل و فصل گردیده است.»^{۱۴۹}

«از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی دینی و فرهنگی بود، بیش از مبارزه مسلحانه، نیاز به مبارزه علمی و فرهنگی داشت. امام علی(ع)

بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام، به این امر مهم پرداخت.»^{۱۵۰}

«به این ترتیب امام همچنان خواستار حفظ موقعیت پیشین خود در جامعه به عنوان یک مشاور و وزیر ارزنده و نیکخواه برای حاکمان و

یک مرجع و مأخذ معتبر برای مؤمنین و مسلمین در سیره و سنت اسلامی پیامبر اکرم(ص) بود.»^{۱۵۱}

«امام علی(ع) در عین حال از ارائه هرگونه مشورتی به خلفای راشدین دریغ نمی‌ورزید.»^{۱۵۲}

«امام علی(ع) بعد از رحلت پیامبر(ص) در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود و بار

انقلاب فرهنگی را به عهده داشت و به حفظ وحدت مسلمین و دادن رهنمود به مردم و خلفا پرداخت.»^{۱۵۳}

نکته‌ای که در تبیین و تحلیل فعالیت‌های علمی - اعتقادی و قضاوت‌های فقهی - قضایی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهما السلام

بایستی بدان توجه نمود این است که زمانی اقدامات امام علیه السلام (مواردی که جدول آن ترسیم شد) هویت اصلی خود را آشکار می

نماید که قبل از آن، به حرکت تخریبی و اسلام‌زدایانه خلفا نظر نماییم.

برای مثال در زمان خلیفه دوم،

«انبوه قضاوت‌هایی که از علی علیه السلام در این دوران بر جای مانده، حیرت‌انگیز است. همه اینها پس از زمانی بوده است که خلیفه

۱۴۹ - فاروق صفی‌زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۱.

۱۵۰ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶.

۱۵۱ - مرکز پژوهش‌های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۲، آذر ۸۰، ص ۳۷.

۱۵۲ - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۴.

۱۵۳ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۸.

حکمی خلاف می‌داده و علی‌علیه‌السلام آن را اصلاح می‌کرده است.»^{۱۵۴}

در این صورت است که تمامی رفتارهای حضرت علی‌علیه‌السلام را تنها در راستای زدودن غبار تحریف و تخریب از چهره تعالیم واقعی اسلام و جلوگیری از بدعت‌ها و خلاف شرع‌های واقع شده در مسائل فقهی و قضایی و در نهایت تبلیغ و تبیین مبانی دین اسلام می‌یابیم؛ نه رابطه دوستی، همراهی، همکاری و همیاری فرهنگی با جوّ حاکم و همراه با سایر سیاست‌های نظامی - اقتصادی به اجرا درآمده در

دوران غصب خلافت؟!

چنانچه ابراز شده:

«رفتار حضرت علی(ع) در دوران ۲۵ ساله زمامداری خلفای ثلاث آکنده! است از همکاری و معاضدت، ارشاد و نصیحت، جلوگیری از

انحرافات و اشتباهات خلفا و ممانعت از هرگونه عملی که به اقتدار و محوریت آنان لطمه وارد آورد. آیا اینها دشمنی است؟»^{۱۵۵}

«از دیگر موارد همراهی! و وحدت‌طلبی علی(ع) مسئله همکاری! و همفکری! و رایزنی و طرف شور قرار گرفتن آن حضرت با خلفای

قبل از خود بود، چه در مسائل پیچیده سیاسی، نظامی و چه در مسائل غامض و پیچیده قضایی و اجتماعی و حتی شخصی.»^{۱۵۶}

«در دوران عمر نیز، حضرت با ورود فعالتر و بیشتر در صحنه حیات فکری - اجتماعی جامعه اسلامی، در ادامه و استمرار خط مشی

همساز گرایانه خود! طرف شور و راهنمایی خلیفه وقت قرار می‌گرفت و عمر در زمان خلافتش بارها! با آن حضرت مشورت می‌نمود یا

بدون درخواست او، حضرت نظر خود را بیان کرده^{۱۵۷} و او تصدیق می‌نمود.»^{۱۵۸}

۱۵۴ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ص ۱۲۵.

۱۵۵ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۱۵۶ - سید احمد موقّعی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

۱۵۷ - [مواردی که امام‌علیه‌السلام نظر خود را «قبل از آن‌که رأی خلیفه دوم اعمال شود» ابراز فرموده‌اند، تنها شامل ۸ مورد از مجموع

۸۵ مورد مراجعه ثبت شده در جدول می‌باشد.]

۱۵۸ - همو: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

«در این جا گوشه‌ای از همکاری سیدنا علی با سیدنا عمر را یادآور می‌شویم و به بیان رابطه و دوستی مخلصانه و صمیمیت زایدالوصف!

آنها با یکدیگر و همکاری در کارهای خیر و پیشبرد اهداف خلافت! و خیرخواهی آنها می‌پردازیم.»^{۱۵۹}

«علی مرتضی‌ترین مشاور و خیرخواه صمیمی! سیدنا عمر... بود.»^{۱۶۰}

«حضرت علی... همواره! در طول خلافت ابوبکر یاور مخلص و مشاور دلسوز او بود.»^{۱۶۱}

تذکر کلامی

یکی از مهم‌ترین موارد کاربرد اعترافات خلفا (در اثبات حقایق عقاید شیعه در مبحث امامت) نقض ادعای افضلیت خلفا و در نتیجه زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت آن دو می‌باشد.

باید دانست که اهل سنت در شرایط خلیفه اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای مانند فضل‌بن‌روزبهان افضلیت را از شرایط خلافت نمی‌دانند؛ لیکن برخی دیگر همچون ابن تیمیّه ضمن قبول این شرط، تمام سعی خود را در اثبات افضلیت خلفا و تکذیب کردن تمام ادله‌ای که امامیه بر افضلیت مطلق امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقامه می‌نماید، به کار برده‌اند.^{۱۶۲}

چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمینه مشورت‌های صورت گرفته وجود دارد؟

در یک نگاه کلی می‌توان خط مشی خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بدین گونه تفکیک نمود:

۱۵۹ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۱۶۰ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۱۶۱ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.

۱۶۲ - ر.ک: سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تهیه و تنظیم: محمد رضا کریمی)، ص ۱۶۰.

«علی‌علیه‌السلام، در عهد خلافت ابوبکر و در عهد خلافت عمر نیز در هیچ کاری راه خلاف نبودید. او در کارهای سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کرد. گویا مصالحه‌ای صورت گرفته بود که آنان از سر علی‌علیه‌السلام و خاندان مبارکش دست بردارند و علی‌علیه‌السلام از کارهای سیاسی دست بشوید، مگر آنکه خلیفه خود صلاح بداند که از فکر و درایت و دانش او کمک بگیرد.»^{۱۶۳}

«عمر در اموری که اهمیت فوق‌العاده داشت و خود توان تصمیم‌گیری فردی نداشت با افرادی چون علی‌علیه‌السلام مشورت می‌کرد.»^{۱۶۴}

زیرا «یکی از ویژگی‌های فکری عمده خلیفه دوم آن است که برای خود بعنوان حاکم جامعه اختیارات گسترده‌ای قائل بود، او نه تنها در محدوده امور سیاسی و اجرایی، بلکه درباره تشریح و قانونگذاری، حق خاصی برای خود قائل بود. وی در دوره خلافت خود با اتکا به همین اختیارات، به ابداع (به تعبیر مذهبی‌تر یعنی بدعت) و ابتکار پرداخته و به هیچ روی خود را مقید به چیزی جز شناخت کلی خود از قرآن و شرع نمی‌کرد. در مواردی نیز که خود را عاجز می‌دید، دست به مشورت زده و با رایزنی صحابه (از جمله علی‌علیه‌السلام) کارها را به پیش می‌برد.»^{۱۶۵}

«... بعید است که ما جز عمر و عثمان که اختیارات خود را در حدّ تشریح و دخالت در عبادات نیز می‌دانستند، خلیفه دیگری را پیدا کنیم...»

چنین آزاد منشی در امور عبادی، در بخش امور غیر عبادی می‌توانست ادعای تصرف بیشتری را نیز به همراه داشته باشد. خلیفه از نوآوری پرهیز نداشت، توسعه یکباره کشور اسلامی در عهد وی او را با مسائل زیادی روبرو کرد و لذا اغلب می‌کوشید حتی اگر با مشورت صحابه نیز شده، راه حلی برای آن بیابد. مجموعه این راه‌ها که از یک سو بر پایه میراث رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله^{۱۶۶} و از

۱۶۳ - محمد باقر بهبودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص ۴۱.

۱۶۴ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی‌علیه‌السلام در قبال مخالفین، ص ۵۵.

۱۶۵ - عبدالله خاتلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین‌علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۹۷.

۱۶۶ - «البته اگر چیزی به ذهنش نمی‌رسید، در پی سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌بود.» (همان منبع، ص ۹۹)

سوی دیگر مشورت با صحابه و از ناحیه سوم معلول ابتکارات خود خلیفه بود،^{۱۶۷} به وسعت

دامنه تشکیلات حکومتی انجامید.»^{۱۶۸}

و در مقابل،

«به وضوح دیده می‌شود همکاری و راهنمایی حضرت بخاطر رفع اشتباهات بی‌شمار خلیفه بوده است تا بدین ترتیب جامعه مسلمین را از خطر سقوط نجات دهد و اساس اسلام از بین نرود... اگر حضرت **علیه‌السلام** در خصوص مسائل مذهبی، سیاسی دخالت و همکاری نمی‌کردند، به منزله انحراف اسلام از مسیر حقیقی و ایجاد چالش‌های عظیم در آئین و دستورات آن به حساب می‌آمد، **علی‌علیه‌السلام** هرگز نمی‌خواست چنین چیزی اتفاق بیفتد.»^{۱۶۹}

لذا آن‌چه مورد اعتقاد قلبی امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** بود، حفظ اسلام از خطر نابودی و تحریف کامل می‌باشد و در این میان خلیفه و نظام خلافت هیچ جایگاهی نزد ایشان نداشت؛ هرچند که جهت وارونه نمودن حقایق اظهار شود:

«آیا همکاری حضرت **علی** (ع) با خلفای ثلاث در مدت ۲۵ سال که تا آخرین لحظه حیات خلیفه سوم ادامه داشت، بدون اعتقاد قلبی!

به لزوم و وجوب این همکاری‌ها و مساعدت‌ها و مشاورت‌ها در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی بوده است؟!»^{۱۷۰}

«البته این نکته را نباید فراموش کرد که او [حضرت **علی‌علیه‌السلام**] تا مرحله‌ای وارد میدان فعالیت و دخالت در بعضی از امور، آن هم تا حد مشورت می‌شد؛ که دستگاه خلافت در مسیر تقویت خود، از همگامی و همراهی او به نفع خویش بهره‌نگیرد و مشروعیت دینی به کار خود ندهد، زیرا او می‌دانست که امت اسلامی، بین مقبولیت و اعتبار سیاسی برشدگان خلافت با مشروعیت دینی خویش

۱۶۷ - «اینها اجتهادات شخصی خلیفه بود که نوعاً براساس «مصلح» مورد نظر او صورت می‌گرفت.» (همان منبع، ص ۹۹)

۱۶۸ - همان منبع، ص ۹۸ - ۹۹.

۱۶۹ - همان منبع، ص ۵۶.

۱۷۰ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

(علی‌علیه‌السلام) تفاوت می‌نهند و تمام تلاش دستگاه خلافت نیز این بود که بتواند با همگام و همراه ساختن علی‌علیه‌السلام، مشروعیت

دینی را با مقبولیت سیاسی و عرفی به دست آمده از طریق سقیفه همدوش و تکمیل کند؛ که موفق نشدند و سرانجام علی‌علیه‌السلام با

انگشت نهادن بر عدم مشروعیت دینی ایشان، مقبولیت عرفی سیاسی پذیرفته شده آنان از سوی مردم را برای حفظ مصلحت علیایی دین

پذیرفت^{۱۷۱} و این شکست بزرگی برای خلافت بود.

آنان تا آخر کار نیز افسوس می‌خوردند که نتوانستند این دو را با هم توأمان کنند.^{۱۷۲}

«علی‌علیه‌السلام هرگاه در مسائل سیاسی، فرهنگی و قضایی جامعه، با نوعی خلأ سوء مدیریت و کجروی از سوی طبقه حاکم روبه رو

می‌شد که این نواقص به طور مستقیم در سرنوشت اسلام و مردم مسلمان و حدود و احکام الهی تأثیر داشت، خود را [موظف] به دخالت

در آن امور و هدایت افکار خواص و عوام می‌دید؛ تا از خسارات و زیانهای جانی و مالی مترتب بر آن جلوگیری کند. در اینجا، او که

بر سر یک دو راهی اجتناب‌ناپذیر قرار می‌گرفت هر جایی که احساس خطر می‌کرد، وارد عمل می‌شد.»^{۱۷۳} لذا «در هیچ یک از منابع

دیده نشده است که خلیفه از او نظری مشاورانه خواسته و او ارائه نکرده باشد، چرا که او حتی به عنوان یک فرد دلسوز و فداکار در

جامعه اسلامی و کسی که سالها برای اعتلای اسلام در تلاش و ایثار و از جان گذشتگی بود، نمی‌توانست نسبت به جان و مال مسلمانان

و آنچه در جامعه می‌گذشت، بی‌تفاوت بماند. و می‌بینیم که هرگاه خلیفه از او در این خصوص و یا در هر موردی نظری مشاورانه می

خواست با وجود آنکه حق خویش را پایمال شده می‌دید، به هیچ وجه دریغ نمی‌داشت.»^{۱۷۴}

۱۷۱ - [این فراز نیاز به تصحیح دارد و عبارت «عدم قیام به سیف» جایگزین مناسب‌تری می‌باشد؛ به نظر می‌رسد که مؤلف آن، سعی

در ارائه تحلیلی نو درباره بیعت آن حضرت علی‌علیه‌السلام با خلفا داشته است (رفتاری که تا حدودی شبیه به رفتار بیعت‌کنندگان می‌باشد) و

آن را پذیرش رعایت مقبولیت عرفی سیاسی خلافت (و نه اعتبار آن) دانسته است که به طریق اولی فاقد مشروعیت دینی هم می‌باشد.]

۱۷۲ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علی‌علیه‌السلام، ص ۹۷ - ۹۸.

۱۷۳ - همان منبع، ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

۱۷۴ - همان منبع، ص ۱۰۹.

گفتار سوم

نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با حکومت خلفا

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

از دیگر تحلیل‌های تاریخی مطرح شده درباره مواضع سیاسی و سیره عملی امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در رابطه با خلفا، مسأله مشارکت و همکاری آن حضرت **علیه‌السلام** با دستگاه خلافت و قبول پُست و مناصب لشکری و کشوری از جانب ایشان و برخی از یارانشان می‌باشد.

تلاش افراطی وحدت‌طلبان جهت اثبات حُسن روابط میان امام **علیه‌السلام** و خلفا، موجب تفسیرهای ناسره و انحرافی از برخی رویدادهای تاریخی گردیده که با نادیده گرفتن برخی سندهای تاریخی دیگر قرین شده و در نهایت خواننده را به این نتیجه غلط می‌رساند که:

میان امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و یارانش با خلفا، نوعی همکاری و همیاری متقابل در امر خلافت و اداره حکومت برقرار بوده است که وجود این نوع همکاری‌ها به نفع هرگونه شکاف میان این دو جناح مخالف می‌انجامد.

چنانچه ادعا شده:

«اگر او ۲۵ سال با خلفا همکاری کرد و... اگر او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد و... شما هم در مواردی چنین کنید... و از

سیره آن حضرت (ع) در مورد خلفا پیروی کنیم.»^{۱۷۵}

«آن حضرت در هیچ لحظه‌ای از حضرت ابوبکر کناره نگرفت.»^{۱۷۶}

«وقتی آن حضرت با ابوبکر بیعت کرد، در پذیرش هر مأموریتی که به وی داده می‌شد، درنگ نمی‌کرد و این حالت بر روابط او با خلیفه نیز حاکم بود.»^{۱۷۷}

«اما همکاری و همپاری و همسازگاری امام علی(ع) و یارانشان با عمر، به همفکری صرف و مشورتها و رایزنی‌ها محدود نمی‌شد، بلکه آنها عملاً نیز در این راه گام نهاده و حتی از قبول پستهای حکومتی و شرکت در جنگها نیز پرهیز نمی‌نمودند.»^{۱۷۸}

«در دوران خلیفه دوم، حضرت علی همواره به حل مشکلات عقیدتی و مسائل پیچیده فقهی و غیره که خلافت با آن مواجه می‌شد می‌پرداخت. در برخوردها و مسائل جنگ... به دور از هرگونه حساسیت فردی و احساسات منفی گرایانه مشارکت می‌فرمود.»^{۱۷۹}

اسناد و مدارک تاریخی چه می‌گویند؟

جهت پاسخ به چنین تحریف‌هایی در تحلیل وقایع تاریخی، نخست به ارائه چند سند تاریخی نقض‌کننده می‌پردازیم که از آن‌ها به صراحت به دست می‌آید:

حضرت امیرعلیه‌السلام از قبول مطلق و همیشگی پست‌های حکومتی در زمان حکومت خلفا خودداری می‌ورزید؛ و بلکه فراتر از آن، خلفا نیز از این نوع موضع‌گیری امام‌علیه‌السلام در مقابل آنان به خوبی اطلاع داشتند.

در ارتباط با همکاری امام‌علیه‌السلام با خلیفه اول می‌توان گفت:

۱۷۶ - فریدون اسلام‌نیا: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۴۰.

۱۷۷ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی‌علیه‌السلام در آیین تاریخی (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۸.

۱۷۸ - سید احمد موقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۸.

۱۷۹ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۴.

سند الف) هنگامی که برخی نظیر اسود عنسی و مسیلمه و سجاح، ادّعی پیامبری کردند و ابوبکر لشکری برای جنگ با آنها آماده کرد، برای انتخاب فرمانده سپاه با «عمرو بن عاص» مشورت کرد و نظرش را در مورد حضرت امیرعلیه‌السلام پرسید. عمرو عاص جواب داد: علی با تو همکاری نخواهد نمود؛^{۱۸۰} از این رو ابوبکر از فرماندهی آن حضرت علیّه‌السلام منصرف گردید.^{۱۸۱}

سند ب) همچنین خلیفه تلاش داشت تا آن حضرت علیّه‌السلام را برای سرکوبی قبایل کِنده اعزام کند، ولی عمر ضمن تأیید تلاش ابوبکر، آن را بیهوده دانست.^{۱۸۲}

تنها موردی که ادّعا می‌شود ابوبکر مسئولیتی حکومتی را به حضرت امیرعلیه‌السلام واگذار کرد، حفاظت از گذرگاه‌های اصلی مدینه در زمانی است که لشکر مرتدّین خود را برای حمله به شهر آماده ساخته و تا نزدیکی مدینه پیش آمده بودند.

شایان ذکر است که این نقل تنها در منابع اهل سنت مطرح گردیده و تردیدهای جدّی نیز در صحّت آن عنوان شده است^{۱۸۳} که به یک نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

«ابن اثیر در آن قسمت از تاریخ خود که اختصاص به مبارزه خلیفه اوّل با پیامبران دروغین... داده است، ذکر می‌کند که: ابوبکر... علی و زبیر و عبدالله بن مسعود و طلحه را بر راههای کوهستانی (اطراف مدینه) گماشت...»

حضرت علی علیّه‌السلام اصل مسأله خلافت را که اهمیّتش بیشتر از درگیری با شخصی که ادّعی نبوت کرده است را نپذیرفته است و در

۱۸۰ - تاریخ، در آینده (جنگ صفین) نشان داد که علّت مراجعه ابوبکر به عمرو عاص، شناخت عمیق او از شخصیت امیرالمؤمنین علیّه‌السلام

بوده است. غدیریه او که به قصیده جُلجُلّیه معروف است حاکی از شناخت عمیق این دشمن مکار حضرت امیرعلیه‌السلام نسبت به ایشان می‌باشد.

۱۸۱ - یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱۸۲ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیّه‌السلام (چاپ اوّل)، ص ۱۹۸؛ به نقل از: فتوح ابن‌اعثم،

ج ۱، ص ۷۲.

۱۸۳ - ر.ک: علی لبّاف: پژوهش‌هایی در نیم‌قرن نخستین خلافت، بخش یکم، ص ۱۴۳ - ۱۴۴.

موارد بیشماری مسأله خلافت ابوبکر را زیر سؤال برده...

آیا صحیح است که بعد از آن بیاید و در یک نزاع و درگیری موردی شرکت کند؟

آیا از فرمایشی که ابن‌اثیر دارد این مسأله استنباط نمی‌شود که وی و دیگر همفکرانش تلاش دارند که علی‌علیه‌السلام را به عنوان یکی

از کارگزاران خلیفه اول معرفی کنند، ولو به قیمت اینکه نام حضرت را در موردی جزئی نقل کنند!»^{۱۸۴}

با توجه به این که:

«عقیده شیعه و سنی درباره این همکاری امام‌علیه‌السلام یکسان نیست.»^{۱۸۵}؛ «لازم به ذکر است بر فرض این که اصل چنین موضوعی

صحت داشته باشد، جنگیدن با مدعیان نبوت (که مسئله بسیار مهمی است) چیزی نیست که نیاز به اذن خلیفه غاصب داشته باشد؛ بلکه

به عکس، هم امت و هم غاصب حق خلافت موظفند که به فرمان امام معصوم با این مدعیان مبارزه کنند، مضافاً بر این که این مسئله بر

خود امام‌علیه‌السلام نیز فرض می‌باشد.»^{۱۸۶}

لذا بر خلاف ادعای مطرح شده درباره همراهی دائمی امام‌علیه‌السلام با ابوبکر باید اذعان کرد:

«روابط امام‌علیه‌السلام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره‌ای باقی نمانده است.»^{۱۸۷}

در ارتباط با همکاری امام‌علیه‌السلام با خلیفه دوم می‌توان گفت:

«خلیفه دوم نیز از سربچی امام‌علیه‌السلام از فرمان وی گله‌مند بود، و چه بسا کسانی را واسطه می‌ساخت تا امام‌علیه‌السلام را به

۱۸۴ - عبدالله خاتقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین‌علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۸۴ - ۸۵.

۱۸۵ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۲۵.

۱۸۶ - عبدالله خاتقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین‌علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۸۵.

۱۸۷ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ص ۱۶.

همکاری با حکومت و دارند؛ اما امیرمؤمنان جز به مصلحت اسلام نمی‌اندیشید و در صورت نیاز، از ارائه نظرهای کارشناسانه دریغ نمی

ورزید، ولی همچنان درخواست خلفا را برای همکاری همه‌جانبه با آنان، نادیده می‌گرفت.^{۱۸۸}

سند الف) «البته این چنین نبود که همواره امام‌علیه‌السَّلَام مسئولیتهای محوِّله خلفا را بپذیرد، چنانچه در جریان سفر عمر به شام، خلیفه

از امام‌علیه‌السَّلَام خواست به همراه ایشان حرکت کند؛ ولی امام‌علیه‌السَّلَام نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن‌عباس شکوه کرد و گفت:

من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید؛ ولی نپذیرفت...

سند ب) همچنین در جریان جنگ قادسیه که مبارزین مسلمان از عمر طلب کمک نمودند...

خلیفه از امام‌علیه‌السَّلَام خواست که به عنوان فرمانده جنگ به سوی جبهه جنگ با ایرانیان حرکت کند، ولی امام‌علیه‌السَّلَام

نپذیرفت.^{۱۸۹}

از این رو خلیفه سعد بن ابی‌وقاص را اعزام کرد.^{۱۹۰}

متأسفانه با وجود آن‌که در این موارد به صراحت ذکر شده است که امام‌علیه‌السَّلَام از همراهی خلیفه در سفر شام و قبول فرماندهی جنگ خودداری ورزیده‌اند؛ باز هم شاهد این‌گونه ادعاها هستیم:

«بدین ترتیب علی(ع) همواره! در کنار عمر بود.»^{۱۹۱}

۱۸۸ - حسن یوسفیان: مقاله «امام‌علیه‌السَّلَام و مخالفان»، مندرج در دانشنامه امام‌علیه‌السَّلَام، ج ۶، ص ۲۱۶.

۱۸۹ - علی محمد میرجلیلی: امام‌علیه‌السَّلَام و زمامداران، ص ۲۲۷؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸ -

۷۹ و به نقل از: فتوح البلدان بلاذری، ص ۲۶۴.

۱۹۰ - مسعودی نیز در کتاب «مروج الذهب» (ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰) بر این مطلب تصریح کرده است که عثمان واسطه این مذاکره

شد و حضرت امیر‌علیه‌السَّلَام این فرماندهی را خوش نداشت و رد کرد.

۱۹۱ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام‌علیه‌السَّلَام در آیین تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۳

«هنگامی که عمر از حضرت علی (ع) خواست که شخصاً فرماندهی لشکر مسلمانان را برای فتح ایران در اختیار بگیرد، امام می

پذیرد.»^{۱۹۲}

دقت و تأمل در این موارد که حاکی از «عدم قبول همراهی و مسئولیت‌پذیری» همیشگی است، هر پژوهشگر و محقق را در این اندیشه

فرو می‌برد که وقتی آن حضرت **علیه‌السلام** همواره و بدون هیچ قید و شرطی در صدد همکاری با نظام خلافت نبوده‌اند، پس حتماً

همکاری و مسئولیت‌پذیری ایشان به انتخاب و صلاح‌دید خود امام **علیه‌السلام** بستگی داشته و در واقع مقید به ضوابطی بوده است؛ به

گونه‌ای که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** اهداف و مقاصد معینی را در قبول یا ردّ این موارد تعقیب می‌نموده‌اند.

لذا در مرحله نخست، این اسناد تاریخی بر این تصور خطّ بطلان می‌کشد که آن حضرت **علیه‌السلام** «همواره» به همکاری و همراهی با

نظام خلافت پرداخته‌اند؛ و در مرحله دوم نشان می‌دهد که آن حضرت **علیه‌السلام** در مواردی نیز دست‌رد به سینه حاکمان زده و از

همکاری با آنان در پاره‌ای امور دولتی و نظامی «خودداری» ورزیده‌اند.

نتیجه‌گیری

عملکرد آن حضرت **علیه‌السلام** در قبول یا ردّ همکاری با حکومت، برگرفته از نگرش خاص و ویژه‌ای بوده است که درک آن می‌تواند ما

را به کشف تفسیر صحیح از این نوع ارتباط با خلفا رهنمون گرداند.

درک این بینش امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** به ما کمک خواهد کرد تا هدف و انگیزه خلفا از اعطای این پست‌ها و مسئولیت‌ها را دریافته، در

نهایت با دستیابی به انگیزه طرفین این همکاری‌ها، به تحلیل جامعی از این مناسبات برسیم.

در واقع پس از اثبات این نکته که امام **علیه‌السلام** از اقدام به پذیرش بی‌قید و شرط هرگونه همکاری با نظام خلافت خودداری می‌نمودند

و تنها تحت شرایط ویژه‌ای اقدام به قبول مسئولیت می‌فرمودند، این دو سؤال جدی مطرح می‌شود که:

اولاً: هدف و انگیزه امیرالمؤمنین علیه السلام از انجام همکاری با خلفا یا استتکاف از قبول آن، چه بوده است؟

ثانیاً: خلفا بر اساس چه سیاستی به دعوت آن حضرت علیه السلام جهت تصدی برخی پست‌های دولتی یا نظامی اقدام می‌نمودند؟

در ادامه این گفتار به سؤالات فوق پاسخ خواهیم داد.

تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا

«بررسی برخوردهای امام علیه السلام با خلفا نشان می‌دهد، حضرت در مواردی که همکاری با آنها به نفع جامعه اسلامی و پیشبرد اسلام

بود، با آنها همکاری می‌نمود؛ ولی در مواردی که یاری دادن آنها سبب تأیید شخص خلفا به حساب می‌آمد، خود را کنار می‌کشید و

بدین وسیله اعتراض خود را اعلام می‌کرد؛ مخصوصاً در اوایل حکومت ابابکر که آغاز انحراف رهبری از مسیر خود می‌باشد و دوران

اصطکاک حضرت با آنهاست، کمتر حضرت را در بین همکاران حکومت می‌بینیم.»^{۱۹۳}

«البته در این مرحله هم او از پذیرفتن هر نوع منصبی که به تحکیم و تثبیت و یا تأیید حاکمیت انحرافی بیانجامد احتراز می‌کرد.

اما با وجود این در مواردی که از وی درخواست می‌شده و مصحلت اسلام اقتضا می‌کرد، از همکاری با خلیفه ابانداشت.»^{۱۹۴}

«این همکاری بدین صورت موجود بود، چرا که تحت آن شرایط خاص اجتماعی - سیاسی که اسلام با آن روبرو بود، علی علیه السلام

این نکته را مورد توجه قرار می‌داد که همبستگی و امنیت جامعه در گرو همکاری او با گروههای مخالف است، وی واقعیت‌های موجود

زمان را درک می‌کرد و آنچه را برای بقای اسلام ضروری بود، پذیرفت؛ هر چند برای شخص او بسیار تلخ بود ولی همان‌طور که تذکر

دادیم این باعث نشد که مؤید کلیه اعمال حاکمیت موجود باشد و عدم شایستگی آنها در زمینه خلافت را بدست فراموشی بسپارد.

آنها هم از این موضعگیری علی علیه السلام بخوبی مطلع بودند.»^{۱۹۵}

۱۹۳ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۲۵.

۱۹۴ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۰.

«این نکته را باید افزود که برای او نمی‌توانست قابل قبول باشد که از سوی همان کسانی که حق جانشینی او را به خود اختصاص داده اند، به مأموریت‌های چنین گمارده شود.»^{۱۹۶}

«به هر روی زندگی منزویانه امام‌علیه‌السَّلَام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام‌علیه‌السَّلَام و هم خلفا می‌دانستند که نمی‌توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او به ویژه در امر خلافت باشد.»^{۱۹۷}

«کمترین تردیدی وجود ندارد که امام‌علیه‌السَّلَام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت‌هایی که در برخی امور قضایی و محدودتر از آن در مسائل سیاسی در کار بوده، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته است. به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام‌علی‌علیه‌السَّلَام عضویتی نداشته و توان گفت که دورادور رهبری حزب مخالف را عهده‌دار بوده است.»^{۱۹۸}

هدف خلفا از ارائه مسئولیت‌های حکومتی به امیرالمؤمنین‌علیه‌السَّلَام چه بود؟

براساس آن چه بیان شد می‌توان سیاست خلفا در اعطای این گونه مسئولیت‌ها به امیرالمؤمنین‌علیه‌السَّلَام را چنین ترسیم کرد:

«برای آنان خیلی بهتر بود که مردم علی‌علیه‌السَّلَام را به عنوان یک فرمانده نظامی تحت امر حکومت بشناسند، تا اینکه رقیبی توانا و قدرتمند که با گفته‌های رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله با آنان مواجه و استدلال می‌کند.»^{۱۹۹}

«آیا می‌توان پذیرفت که خلیفه‌ای که خالدبن سعیدبن عاص را از فرماندهی سپاه عزل کرد به این خاطر که او به علی‌علیه‌السَّلَام تمایل

۱۹۵ - همان منبع، ص ۵۱.

۱۹۶ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السَّلَام، ص ۱۰۴.

۱۹۷ - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۶۰.

۱۹۸ - همان منبع، ص ۶۱.

۱۹۹ - سید جعفر مرتضی‌عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی‌علیه‌السَّلَام، ص ۱۹۹.

دارد، می‌خواهد که علی‌علیه‌السلام در این پست فرمانده باشد؟! مگر اینکه بگوییم: آن‌ها برنامه‌ای داشتند که فرماندهی سپاه را به علی‌علیه‌السلام پیشنهاد کنند، اگر پذیرفت، در حکم تأیید خلافت آنان است، و پس از آن وی را عزل نمایند و به مردم بگویند که علی‌علیه‌السلام کفایت این مقام را نداشت و در هر دو حال برنده خواهند بود.»^{۲۰۰}

همچنین نظام خلافت سعی داشت تا از این طریق علاوه بر جلب نظر طرفداران امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، صدای معترضین به غصب خلافت را توسط خود آن حضرت علی‌علیه‌السلام خاموش سازد؛ برای نمونه:

«قبایل کنده، از جمله حضرموت، از حامیان علی‌علیه‌السلام بودند و آنان از اینکه خلافت از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منحرف شده است، دست به اعتراض و عصیان زدند.

به نظر می‌رسد دستگاه خلافت و به‌ویژه ابوبکر، در این پیشنهاد و اقدام - تلاش برای فرستادن علی‌علیه‌السلام به جنگ با آنها - می‌کوشیدند تا نظر این قبایل را جلب کنند و از نام علی‌علیه‌السلام و حضور او در دستگاه خلافت، جهت آرام ساختن عصیان آنان استفاده کنند.»^{۲۰۱}

در مجموع می‌توان گفت:

«خلیفه در تلاش بود تا علی‌علیه‌السلام را در این مسأله وارد سازد و بدین مناسبت با عمر مشورت کرد... عمر ضمن تأیید نظر خلیفه در مورد فضایل علی بن ابی‌طالب علی‌علیه‌السلام، بیم و نگرانی خود را از این عمل چنین بیان کرد که علی در این کار بسیار محتاط است (در برخورد با مرتدان، بی‌میل است) و اگر او به جنگ این عده رغبت نکند، در اسلام توقّفی پدید می‌آید که هیچ‌احدی رغبت نبرد و جنگ با ایشان را نخواهد کرد...

این گفت و گو علاوه بر اینکه بیانگر ترس عمر از عدم رسمیت شناختن جنگ با مرتدان از سوی علی‌علیه‌السلام است، نمایانگر

۲۰۰ - همان منبع، ص ۱۹۹؛ به نقل از: شیخ علی احمدی میانجی.

۲۰۱ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علی‌علیه‌السلام، ص ۱۰۲.

جایگاه فکری و معنوی علی علیه السلام در میان امت اسلامی است که اگر او این نبرد را به رسمیت نشناخته و تأیید نکند، هرگز کسی حاضر به شرکت در این نبرد نخواهد شد؛ لذا با توجه به همین ترس و نگرانی است که ابوبکر در برخورد با علی علیه السلام در این مورد، بسیار محتاطانه وارد عمل شده است.»^{۲۰۲}

«البته عمر ترس دیگری نیز داشت و نمی‌خواست که در حضرموت یمن جبهه دیگری علیه خلافت گشوده شود.

اگر چه علی علیه السلام به جنگ آنها نمی‌رفت، ولی دستگاه خلافت حتی قبل از خواستن رأی علی علیه السلام از این مسأله ترسیده، عکرمه را فرستادند.»^{۲۰۳}

از این رو می‌توان گفت:

خلفا نیز در هر شرایطی مایل به اعطای پست و مقام‌های حکومتی به حضرت امیر علیه السلام نبودند و این عدم تمایل به همکاری مستمر، متقابل بوده است.

به عبارت دیگر، تمام سعی خلفا در این بود که از این گونه موقعیت‌ها تنها جهت تثبیت پایه‌های حکومت خود بهره‌برند؛ در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در همکاری‌های خود مسیری مخالف این اهداف را می‌پیمودند.

به هر حال این‌گونه تلاش‌ها پس از اقدام خلفا به کشورگشایی نیز همچنان ادامه یافت، چرا که:

«خلیفه و یارانش در این برهه حساس نمی‌توانست از نیروی کارآمدی همچون او بی‌نیاز و غافل باشد. نقش تعیین‌کننده او [حضرت

علی علیه السلام] در جنگهای دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله... از او یک مرد جنگی تمام عیار و بلامنازع ساخته بود که این نکته برای بسیاری از کسانی که او را می‌شناختند و شجاعت‌های وی را از نزدیک ملاحظه کرده بودند، مسأله کم‌اهمیتی نبود.

خلیفه و یارانش نیز از کسانی نبودند که به این امر واقف نباشند و یا نسبت به آن بی‌تفاوتی گزینند.

۲۰۲ - همان منبع، ص ۱۰۲.

۲۰۳ - همان منبع، ص ۱۰۲، پاورقی ۰۳.

از یک طرف دیگر، عدم شرکت او در فتوحات و انزوای وی می‌توانست در جامعه سؤال‌انگیز باشد...

لذا خلیفه و یارانش می‌کوشیدند با ورود و شرکت دادن علی‌علیه‌السلام در فتوحات، از یک طرف میدانی برای طرح چنین ابهامی فراهم نساخته و از طرف دیگر، با ورود او به عرصه فتوحات، اعتبار و مشروعیت چنین اقدامی را در اذهان بسیاری از هواخواهان وی و به ویژه بنی‌هاشم مستحکم سازند.^{۲۰۴}

«علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در قبال فتوحات این دوران، تنها همان موضعی را اتخاذ کرد که در دوران خلیفه اول در پیش گرفته بود... خلیفه نمی‌توانست از راهنماییها و همکاریهای او در این زمینه غافل باشد. او که... می‌دانست علی علیه‌السلام به طور مستقیم حاضر به همکاری و شرکت در فتوحات نیست، لاف در تلاش بود تا از مشاورت وی بهره بگیرد و علی علیه‌السلام نیز از آنجا که نسبت به سرنوشت مسلمانان و اسلام نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد، تنها در قالب مشورت و ارائه نظرات خویش، آنان را یاری می‌رسانده است... به نظر می‌رسد علی علیه‌السلام اکراه داشته است تا به طور مستقیم در این خصوص مسؤلیتی بپذیرد، که ناخودآگاه با این اقدام مؤید خلفا باشد.»^{۲۰۵}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود سعی دستگاه خلافت بر آن بود تا به هر طریقی، از ارتباط امام علیه‌السلام با حکومت بهره بگیرد.

حال که همکاری مستقیم امکان‌پذیر نبود، خلیفه ایجاد یک ارتباط غیرمستقیم (از طریق مشاوره) را دنبال می‌کرد.

او قبل از این، در زمان خلافت ابوبکر هم این پیشنهاد را مطرح ساخته بود. آن گاه که ابوبکر درباره فرماندهی سپاهیان جهت جنگ با

اشعث بن قیس، با عمر مشورت کرد؛ عمر پس از ابراز نگرانی خود مبنی بر امکان عدم مسؤلیت‌پذیری امیرالمؤمنین علیه‌السلام و

برشمردن آثار سوء آن برای دستگاه خلافت، به ابوبکر پیشنهاد داد:

«نظر من این است که علی علیه‌السلام را در کنارت در مدینه نگهداری؛ چه از او بی‌نیاز نیستی و لازم است در امور مملکت با وی

۲۰۴ - همان منبع، ص ۱۰۳.

۲۰۵ - همان منبع، ص ۱۰۹.

مشورت کنی.»^{۲۰۶}

به راستی، خلیفه چه نیازی به مشورت با امام **علیه السلام** و همراهی با ایشان داشت؟

چرا عمر نسبت به رعایت آن به خلیفه تذکر می داد؟

پاسخ این سؤال را از نگرانی‌های عمر نسبت به ردّ پیشنهاد فرماندهی سپاه از طرف امیرالمؤمنین **علیه السلام** می توان دریافت، آن گاه که گفت:

«می ترسم علی از جنگ با این قوم خودداری کند و با آنان جهاد نکند که اگر چنین کرد، هیچ کس به طرف آنان حرکت نخواهد نمود، مگر از روی اکراه و اجبار.»^{۲۰۷}

حال باید پرسید:

چگونه می توان جهت القای حُسن روابط میان امام **علیه السلام** و خلفا و نیز اثبات فعال بودن مقام ولایت در زمان حکومت آن دو، ادعا کرد که:

«خلیفه اول با اینکه در میدانهای جنگ نیاز فراوان به شجاعت و دلاوریهای وی داشت، همواره در مدینه منوره پایتخت دولت جدید! از رأی و حکمت و علم و حسن بصیرت آن حضرت در امور استفاده می کرد.»^{۲۰۸}

آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین **علیه السلام** مسئولیت حکومتی واگذار شد؟

۲۰۶ - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی **علیه السلام**، ص ۱۹۹؛ به نقل از: فتوح ابن اعمش، ج ۱، ص

۲۰۷ - همان منبع، ص ۱۹۹؛ به نقل از: فتوح ابن اعمش، ج ۱، ص ۰۷۲.

۲۰۸ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّقی، ج ۴، ص ۰۱۷.

پس از این بررسی‌ها، تنها موردی که نیاز به تحلیل و تفسیر دارد، این ادعا است که:

«حضرت علی در طول دوران خلافت حضرت عمر به هنگام خروج خلیفه از مدینه به جانشینی منصوب می‌شده است و اداره امور را به دست می‌گرفته است.»^{۲۰۹}

پاسخ به این شبهه را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف) تحلیل مسئولیت‌پذیری حضرت علی علیه‌السلام در چند مورد خاص

«براساس منابع اهل سنت، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در طول خلافت عمر بن خطاب، سه بار به جانشینی وی در مدینه و اداره این شهر منصوب شده است... البته به نظر نمی‌رسد که علی علیه‌السلام با توجه به اینکه خلیفه را غاصب حق خویش می‌دانسته و در همه جا بارها افضلیت و حقایق خویش را بر خلافت تأکید داشته، پذیرفته باشد تا از سوی همان کسی که حق او را گرفته، به جانشینی وی در اداره مدینه پردازد.

باید قدری در این گونه روایات احتیاط کرد. مورخان شیعه نیز این مسأله را نقل نکرده‌اند...

البته بیشتر به نظر می‌رسد جانشینی علی علیه‌السلام در این دوران، جانشینی قضایی و فتوایی و نه سیاسی و حکومتی بوده...^{۲۱۰}

«کتاب‌های شیعه، این جانشینی علی علیه‌السلام را چندان تأیید نمی‌کنند.

به نظر می‌رسد که امام علی علیه‌السلام در زمان حکمرانی عمر فقط عهده‌دار امور قضایی و رسیدگی به مشکلات مردم بوده است و هرگز منصب سیاسی و حکومتی را بر عهده نگرفته است.»^{۲۱۱}

«اساساً سؤال این است که چرا باید امام علی علیه‌السلام جانشینی خلیفه دوم را پذیرفته باشد، مگر نه این است که حضرت برای اصل

۲۰۹ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.

۲۱۰ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲۱۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۲.

مسئله خلافت و حاکمیت وی مشروعیتی قائل نبوده است، پس چرا باید چنین عنوانی را از ناحیه عمر پذیرفته باشد؟

پاسخی که می‌توان داد این است که اگر چنانچه نقل طبری و ابن‌اثیر با عقاید شیعه سازگار باشد، همانگونه که اصل مسئله خلافت عمر

از دیدگاه حضرت مشروعیت ندارد، پستهای حساس و کلیدی که به افراد واگذار می‌کند نیز به طریق اولی مشروعیت نخواهد داشت.

پس بنابراین پذیرش چنین مسئولیت‌هایی در واقع زمینه را برای واگذاری آن به افراد غیر صاحب صلاحیت مسدود خواهد کرد، زیرا در

صورتی که مناصب به غیر اهلس و اگذار شود اقدامی خلاف موازین الهی و ارزشی اسلام صورت گرفته است و علی‌علیه‌السّلام نیک می

داند در جایی که قدرت دارد و می‌تواند جلوی چنین خلفایی را بگیرد، باید چنین کند؛ پس حضرت علی‌علیه‌السّلام کسی نیست که موارد

مخالفت با شرع را مشاهده کند و آرام بنشیند.»^{۲۱۲}

بخش ب) تحلیل مسئولیت‌سپاری به حضرت علی‌علیه‌السّلام در چند مورد خاص

«در این دوره علی‌علیه‌السّلام همچنان از صحنه سیاست و رزم دور بود. وی همان‌طور که در زمامداری ابوبکر مسندی را به عهده

نگرفت، در زمان عمر نیز چنین کرد و حتی پیشنهاد فرماندهی سپاه را در حمله به ایران نپذیرفت.

تنها مورد استثناء در این باره این بود که هنگام سفر عمر به فلسطین که وی همه اصحاب عمده پیامبر را برای تأیید مقررات فتح و

پیروزی با خود برد، علی‌علیه‌السّلام مسئولیت اداره مدینه را عهده دار شد.

البته شایان ذکر است که عمر به شدت با خروج بنی‌هاشم از مدینه مخالفت به عمل می‌آورد تا بدین ترتیب یا از نفوذ آنها در مناطق

دیگر بکاهد و یا از خطر ایجاد تشکلهای مخالف نظامی که از ناحیه آنها احساس می‌کرد جلوگیری کند.»^{۲۱۳}

با تمام این احوال باید از عملکردهای خلیفه دوم تعجب کرد که چگونه از یک سو - بنابر نقل‌های اهل سنت - امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السّلام را

در سه نوبت به عنوان جانشین خود در مدینه قرار می‌دهد و از سویی دیگر در جریان شورای شش نفره، جایگاه ارزشمندی را برای

۲۱۲ - عبدالله خاتلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم‌السّلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۰۱.

۲۱۳ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی‌علیه‌السّلام در قبال مخالفین، ص ۵۴.

ایشان تعیین نمی‌کند؟!

به راستی سیاست خلیفه دوم در واگذاری این گونه مسئولیت‌ها به حضرت امیر علیه السلام چه بود؟

در پایان برای درک عمیق‌تر از نوع روابط حکومتی خلفا با آن حضرت علیه السلام به یک سند تاریخی دیگر اشاره می‌کنیم:

«چون محمد فرزند ابوبکر در بی‌نامه‌ای، معاویه را به نافرمانی از امام علی علیه السلام سخت نکوهش کرد، معاویه در پاسخ به وی نامه

ای نگاشت که به صراحت در آن می‌گوید آن چه او پیش گرفته است به پیروی از دو زمامدار نخست بوده است.

معاویه می‌نویسد... هرگز این دو نفر او را در کارهای خود شرکت نمی‌دادند و در امور محرمانه، وی را آگاه نمی‌کردند...»^{۲۱۴}

از این نامه می‌توان به روشنی دریافت که خلفا هرگز خواستار همکاری و مشورت با امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند و در مواردی هم که

اقدام به برقراری این گونه مناسبات می‌نمودند، اهداف و اغراض خاصی را در نظر می‌پروراندند که (برخلاف انگیزه‌های امام علیه السلام

در قبول این همکاری‌ها) هرگز در جهت حفظ اسلام و وحدت اسلامی نبود.

در حالی که ادعا شده است:

«روابط متقابل! علی (ع) و خلفای ثلاثه و سیره و روش آنها! در جهت حفظ بیضه اسلام و وحدت اسلامی بود.»^{۲۱۵}

سعی ما در این بررسی‌ها بر آن بود که اهداف و انگیزه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا را در خصوص همکاری‌های نظامی - دولتی

آن حضرت علیه السلام با حکومت وقت تبیین و تشریح کنیم؛ تا خواننده گرامی ملاحظه نماید که بین مصلحت‌سنجی‌های طرفین این

مناسبات، چه اختلافات ریشه‌ای و ماهوی‌ای وجود دارد؛ به گونه‌ای که هرگز نمی‌توان با استناد به دیدگاه‌های حضرت امیر علیه السلام و

جهت‌گیری‌های آن حضرت علیه السلام در این قبیل موارد، از توجه به سیاست‌بازی‌های خلفا غفلت نمود و اظهار داشت:

۲۱۴ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۳۶ - ۱۳۷؛ به نقل از: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱ - ۲۲؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۱

و ص ۳۹۳ - ۳۹۷.

۲۱۵ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۰.

«تا دوران روی کار آمدن معاویه... با درایت و صبر و تحمل وصی و جانشین رسول خدا(ص)، یعنی امام علی(ع) و مودت و دوستی و مشورت و همکاری متقابل! آن حضرت و خلفای سه گانه قبل از ایشان، روابط و مناسبات میان مسلمین، علیرغم انتقادات و ایراد و اشکالهایی که... از طرف امام علی(ع) ابراز می‌شد، بر مبنای دیانت و اخلاق و تعهد اسلامی بود.»^{۲۱۶}

آری! دیانت، اخلاق، تعهد اسلامی و تلاش جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین، انگیزه‌های همکاری‌های محدود و کنترل‌شده امام‌علیه‌السلام با خلفا را تشکیل می‌دادند، اما آیا مبنای درخواست‌های حکومت و پیشنهادهای آن‌ها به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز بر همین امور استوار بود؟

تورق صفحات تاریخ حکایت‌گر آن است که:

«حکومت انتظار داشت که امام‌علیه‌السلام، همان طور که بیعت کرده،^{۲۱۷} دست از ادعای حقانیت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه‌های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنگد. امام‌علیه‌السلام این درخواست را رد کرد. با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می‌کرد. این سیاست می‌توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بیانجامد.»^{۲۱۸}

همچنین:

«از انتقادهای امام‌علیه‌السلام بر خلفا آن است که آنها سعی در خرد کردن شخصیت و منزلت حضرت داشتند؛ شخصیتی که در زمان

۲۱۶ - همو: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲۱۷ - [درباره بیعت، به بخش دوم از همین مجموعه مراجعه فرمایید.]

مؤلف کتاب «پس از غروب» می‌نویسد: «هر چند بیعت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام با ابوبکر در بسیج لشکر علیه شورشیان مؤثر بود، نباید از نظر دور داشت که انگیزه حکومت ابوبکر در نبرد با شورشیان مورد تأیید حضرت نبود.» (یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۷۱)

۲۱۸ - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان بالاترین منزلت را نزد مسلمین داشت.»^{۲۱۹}

حال با این وصف چطور می توان ادعا نمود:

«آنچه این نگارنده ادعا و اثبات می کند این است که روابط حضرت علی (ع) و خلفای ثلاث دوستانه بوده...»^{۲۲۰}

برخی نمونه های سیاست تحقیر امیرالمؤمنین علیه السلام عبارت اند از:

«عمر برای شکستن علی علیه السلام، ابن عباس را بزرگ می کرد. این یک سیاست بود که ابن عباس حدیث روایت کند و تفسیر

بگوید.»^{۲۲۱}

«عمر در زمانی که شش نفر را برگزید، هر یک از آنان را متهم به صفتی کرد. در این میان، صفتی به امام علیه السلام نسبت داد که بی

اندازه بی پایه بود و در عین حال خرد کننده. عمر امام علیه السلام را متهم کرد که فرد شوخی است.»^{۲۲۲}

در مجموع می توان گفت:

«شیخین او را از چشم مردم ساقط کرده و حرمت او را در میان مردم شکسته بودند.»^{۲۲۳}

«جندب بن عبدالله می گوید: زمانی پس از بیعت با عثمان به عراق رفتم، در آنجا برای مردم فضایل علی علیه السلام را نقل می کردم.

بهترین پاسخی که از مردم می شنیدم این بود که این حرفها را کنار بگذار، به چیزی فکر کن که نفعی برایت داشته باشد.

من می گفتم: این مطالب، چیزهایی است که برای هر دوی ما سودمند است، اما طرف برمی خاست و می رفت.»^{۲۲۴}

۲۱۹ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۲۲۰ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۲۲۱ - علامه عسکری: سقیفه، ص ۷۳.

۲۲۲ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۴.

۲۲۳ - همان منبع، ص ۱۵.

۲۲۴ - همان منبع، ص ۱۴ - ۱۵.

«درست به دلیل همین فراموشی امام علیه السلام در جامعه مسلمانان بود که آن حضرت در دوره خلافت، می‌کوشید تا از هر فرصتی برای

معرفی خود و تلاشهایش برای اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخن بگوید.»^{۲۲۵}

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحاتِ عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟

همان‌طور که می‌دانید یکی از وقایع تاریخی که در ابعاد گوناگون مورد توجه برخی از نظریه‌پردازان وحدت اسلامی قرار گرفته، فتوحات

اسلامی در عصر خلفا (به ویژه فتوحات خلیفه دوم) می‌باشد.

چنانچه اظهار شده:

«متأسفانه یکی از اشکالات ما این است که اصلاً برای فتوحات اسلامی ارزش قائل نیستیم... ببینید علی چقدر از این جنگ‌ها حمایت

می‌کرد.»^{۲۲۶}

جهت بررسی این ادعا شما را به مطالعه تحلیل‌های استاد ارجمند علامه جعفر مرتضی عاملی در ترجمه کتاب او به نام «تحلیلی از

زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام» (ویرایش دوم)، صفحات ۱۷۰ - ۲۰۰ دعوت می‌نماییم که در اصل، جهت نقض شبهه

شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات دوران خلفا تدوین یافته است.^{۲۲۷}

اما آنچه در این بخش متذکر می‌گردیم، بررسی و نقد مستند ساختن این قبیل فتوحات به همیاری و همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام و

یارانش در امور حکومتی خلفا است که همانند اصل شبهه مشارکت، سعی در یکی ساختن اهداف و انگیزه‌های طرفین این مناسبات

۲۲۵ - همان منبع، ص ۱۶.

۲۲۶ - محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۳۴.

۲۲۷ - همانند این ادعا که: «فرزند برومندش امام مجتبی علیه السلام را نیز در زمره فرماندهان ارتش اسلام به مناطق جنگی اعزام می‌فرمود.»!

(زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص ۸۸)

دارد؛ چنانچه ابراز شده:

«اگر این وحدت و آرامش از ناحیه آن حضرت حفظ نمی‌شد و آن رفق و مسالمت و تفاهم و همسازگری و همیاری و همکاری در امور

مسلمین میان خلفای راشدین نبود، محال بود آن همه فتوحات در مدتی بسیار کوتاه نصیب مسلمانان گردد.»^{۲۲۸}

در حالی که نباید از خاطر بُرد که در تمام این گونه امور، میان انگیزه‌های امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و سیاست‌های نظام خلافت شکافی

عمیق وجود دارد که همگون دانستن و متقابل تلقی کردن آن‌ها، یکی از آشکارترین خطاها در تحلیل و تفسیر مواضع امام

علی‌علیه‌السلام می‌باشد.

«ما عقیده داریم که پیشوایان حق، شرکت در این فتوحات و حتی خود آن را به مصلحت اسلام و مسلمانان نمی‌دیدند...

ائمّه - بدون شک - میل داشتند که دامنه نفوذ اسلام گسترش یابد و اسلام در سراسر گیتی منتشر شود، اما آنطور که نصوص تاریخی بیان

می‌کند، راه و روشی را که خلفا برای انجام آن در پیش گرفته بودند، اشتباه و خطرناک می‌دانستند.»^{۲۲۹}

«بر این اساس اگر هم ما اصل فتوحات و عملیات نظامی خلفا را بپذیریم، این واقعیت را نمی‌توانیم انکار کنیم که بسیاری از شیوه‌های

کارگزاران خلفا نه تنها با اصول اخلاقی جنگاوران غیرتمند مسلمان زمان رسول **الله صلی‌الله‌علیه‌وآله** منطبق نبوده است، بلکه در برخی

موارد نیز مغایرت داشته است، لذا با این وضع، موضع امام **علی‌علیه‌السلام** و به تبع آن **حسنین علیهما‌السلام** در برابر این فتوحات مشخص

است... پر واضح است که وقتی امام **علی** و **حسنین علیهم‌السلام**، اصل مسئله خلافت خلفا را قبول نداشته باشند، بطریق اولی، سیاست و

حکومت و جنگهای آنان را هم قبول نخواهد داشت.»^{۲۳۰}

لذا هر چند:

۲۲۸ - سید احمد موّقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲۲۹ - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

۲۳۰ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام **علی** و **حسنین علیهم‌السلام** در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۵۸ - ۵۹.

«آنان می‌خواستند علی علیه‌السلام با آنها همراه باشد، خود حضرت از آن امتناع می‌ورزید.»^{۲۳۱}

بنابراین نه تنها هیچ اقدام ابتدایی درباره فتوحات از جانب آن حضرت علیه‌السلام صورت نپذیرفت؛ بلکه،

«ما در منابع تاریخی شیعه موردی را سراغ نداریم که حاکی از حضور عینی و فیزیکی امام علی علیه‌السلام و حسنین علیهما‌السلام در

فتوحات خلفا باشد، بلکه در تاریخ اهل سنت نیز نقلی که بیانگر شرکت مستقیم امام علی علیه‌السلام در جنگهای خلفا باشد، نیست.»^{۲۳۲}

«ما ضمن اینکه حضور آن بزرگواران در فتوحات خلفا را انکار می‌کنیم، حداکثر نقشی که برای ایشان قائلیم، نقش مشاورانه آنان است

(آن هم بدان دلیل که درصد اشتباه خلفا و یارانشان را کاهش داده باشند) و معتقدیم ابدأً قولی و یا فعلی از ناحیه ایشان صادر نشده است

که مؤید سیاست و حکومتشان باشد.»^{۲۳۳}

هر چند که ادعا شده:

«پر واضح است که اگر حضرت علی نسبت به حضرت عمر سوءنیتی می‌داشت یا قلباً از او ناراضی بود و او را غاصب حقّ خود می

دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده حقّ خود می‌شد و برای از بین بردن غاصب حقّ خود... او را راهنمایی می‌کرد که شخصاً به

میدان نبرد برود و در آنجا کشته شود.»^{۲۳۴}

«یکی از روشن‌ترین دلایل اخلاص و صداقت علی با ابوبکر... و حمایت از خلافت! ... موضع او در مورد خروج ابوبکر... و به عهده

گرفتن فرماندهی سپاه اسلام بود... اگر حضرت علی خدای ناکرده از حضرت ابوبکر دل خوشی نداشت و با اکراه بیعت کرده بود یا از در

تقیه وارد شده بود، این یک فرصت طلایی بود که به نفع وی می‌انجامید و نباید از رفتن او به میدان نبرد ممانعت می‌کرد.»^{۲۳۵}

۲۳۱ - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه‌السلام، ص ۱۹۷.

۲۳۲ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهم‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۲۴.

۲۳۳ - همان منبع، ص ۱۳۰.

۲۳۴ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

۲۳۵ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱ و ص ۱۲.

از این رو می‌توان گفت:

تنها زمانی که خلفا آغاز به کشورگشایی کردند و در ضمن این لشکرکشی‌های نظامی، حوادثی پیش آمده که دخالت

امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** - آن هم تنها در حد مشاوره - مانع قتل و غارت بیشتر و یا حافظ اساس اسلام و مسلمین بود، شاهد انجام

اقداماتی از جانب آن حضرت **علیه‌السلام** می‌باشیم؛ در حالی که انگیزه خلفا از این فتوحات و تلاش آن‌ها برای جلب نظر امام **علیه‌السلام**

به آن، با انگیزه‌های آن حضرت **علیه‌السلام** کاملاً متفاوت می‌باشد.

در این جا به یکی از این اهداف سیاسی اشاره می‌کنیم:

«راه اندازی جبهه‌های جنگ با نام جهاد در راه خدا، بهترین وسیله برای جلوگیری از اختلافات داخلی و مخالفت‌های اصولی بود. در آن

موقعیت اگر کسی می‌خواست برای ارجمندترین حق پایمال شده خود، دادخواهی کند، هر چند شریف‌ترین مردم باشد، فردی دنیا دوست

یا ریاست طلب معرفی می‌شد.

بنابراین، آن دوره برای حکومتیان بهترین زمان برای نیل به اهداف سیاسی و تثبیت موقعیت شناخته می‌شد.»^{۲۳۶}

آیا یاران امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در استمرار تحلیل‌های ناسره از مشارکت و همکاری‌های امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با خلفا و شرکت ایشان در

امور حکومتی مطرح می‌باشد، همانندسازی میان عملکرد صحابه و یاران خاص امام **علیه‌السلام** با مواضع خود آن حضرت **علیه‌السلام** در

ارتباط با خلفا می‌باشد؛

به گونه‌ای که در نهایت، این بزرگان را تحت فرمان خلیفه قرار می‌دهد؛ چنانچه ابراز شده:

«صحابه و یاران خاص علی (ع) در این خصوص در رفتار و گفتار از مولای خود پیروی می‌کردند، و مانند او با خلفای پیش از او چه

در هنگام خلافت آنان و چه پس از آن رفتار می‌کردند. از سوی خلیفه دوم، سلمان فارسی به استانداری مداین و عمار یاسر به حکومت

کوفه و دیگران به فرمان خلیفه! به میدان‌های جنگ می‌روند...»^{۲۳۷}

جهت آشنایی با دلایل شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حکومت خلفا، شما را به مطالعه بررسی و تحلیل‌های استاد ارجمند سید

جعفر مرتضی عاملی، مندرج در ترجمه کتاب وی به نام «سلمان فارسی» (چاپ جدید^{۲۳۸}، صفحات ۶۷ - ۷۶) دعوت نموده و در این

بخش تنها به ذکر برخی نکات دیگر اکتفا می‌کنیم.

نکته اول این‌که تمام تحلیل‌هایی که در خصوص انگیزه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به قبول این مشارکت‌ها به اثبات رسید، عیناً برای

یاران آن حضرت علیه‌السلام نیز صادق است؛ یعنی حضور غیررسمی و محتاطانه در صحنه به جهت حفظ دین؛ با این تفاوت که:

«علی علیه‌السلام در عمل نیز همین روش را دارد. از طرفی شخصاً هیچ پستی را از هیچ یک از خلفا نمی‌پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه

حکومت یک استان و نه اماره‌الْحَاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را.

زیرا قبول یکی از این پست‌ها به معنی صرفنظر کردن او از حق مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی

و حفظ وحدت اسلامی است.

اما در عین حال که خود پستی نمی‌پذیرفت، مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی‌گشت، زیرا قبول آنها صرفاً

همکاری و همگامی است و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی‌شود.»^{۲۳۹}

«نکته مهم دیگری که در این مبحث باید بدان پرداخت، عدم تمایل دستگاه خلافت برای بهره‌گیری تام از یاران و پیروان علی علیه‌السلام

در مسائل حکومتی جز در موارد معدود است.

۲۳۷ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۴ - ۲۵.

۲۳۸ - این کتاب در سال ۱۳۸۲ توسط شرکت چاپ و نشر بین‌الملل تجدید چاپ شده است.

۲۳۹ - استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۲۰ - ۲۱.

در این دوران، از یاران علی علیه السلام - از صحابه بزرگ - در کارهای سیاسی و حکومتی کمتر بهره گرفته شده است.

خلیفه اول علت و انگیزه این عمل را اغلب به کار نیالودن آنان ذکر کرده است... خلیفه دوم نیز انگیزه خود از عدم استفاده از یاران

علی علیه السلام و اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله را جلوگیری از خروج صحابه از مدینه ذکر می‌کرد...

شاید خلیفه از این موضوع نگرانی و هراس داشته که ایشان از مدینه خارج شده، کم کم محور مستقلی شوند، آن گاه تسلط بر آنان دیگر

ممکن نباشد و بدیهی است، این امر می‌توانست در دسر فراوانی برای خلیفه فراهم آورد.^{۲۴۰}

همچنین «در دوره هر سه زمامدار، هیچ یک از بنی هاشم به کاری گماشته نشد.»^{۲۴۱}

بنابراین زمانی می‌توان در این گونه موارد، از همکاری متقابل سخن گفت که تمایل به تشریک مساعی در هر دو طرف مشاهده گردد.

در غیر این صورت، باید به دنبال کشف سیاست‌های پنهان خلفا در این قبیل موارد بود.

«ابن شهر آشوب در این باره می‌گوید: عمر، سلمان را به عنوان امیر به مدائن فرستاد. هدف او این بود که سلمان مرتکب اشتباهی شود و

آن را دستاویزی برای کوبیدن او قرار دهد. اما سلمان پیش از اجازه گرفتن از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن را نپذیرفت.

او به مدائن رفت و تا زمانی که در قید حیات بود، در آنجا ماند. در عبایی هیزم جمع می‌کرد که نصف آن زیراندازش بود و نصف دیگر

روانداز او.»^{۲۴۲}

با توجه به این نوع عملکرد فریبنده و سیاسی دستگاه حکومت می‌توان گفت:

«در مورد اینکه بعضی از بزرگان و مخلصین صحابه در این فتوحات شرکت داشته‌اند باید متذکر شد که ظاهراً از حقیقت امر غافل بوده

اند و منظورشان خدمت به دین خدا و یاری اسلام و مسلمین بوده است و از طرفی آن طور که برمی‌آید، از نظر پیشوایان معصوم درباره

۲۴۰ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۱۸.

۲۴۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۲.

۲۴۲ - سید جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص ۸۵؛ به نقل از: الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۵.

این فتوحات بی اطلاع بوده‌اند، زیرا همان‌طور که دیدیم آشکارا تلاش می‌شد تا مردم نظر علی‌علیه‌السلام را در این باره ندانند و چه بسا که هیأت حاکمه آنان را با اعمال فشار در چنین کارهای مهمی اعزام می‌کردند.^{۲۴۳}

همچنین:

«لازم به ذکر است که حضور یاران و پیروان علی‌علیه‌السلام در فتوحات، نه به منزله تأیید حکومت و خلافت، بلکه به علت تمایل و علاقه آنان جهت گسترش و اعتلای اسلام در خارج از مرزها است. ایشان، خالصانه، نه برای سرازیر ساختن غنایم و به دست آوردن زمینها و اقطاع^{۲۴۴}، بلکه تنها برای رضای خدا و اعتلای اسلام، در این فتوحات شرکت جستند.»^{۲۴۵}

«تردیدی نیست که علی بن ابی طالب علیه‌السلام و فرزندانش در هیچ یک از این کشورگشایی‌ها شرکت نجسته‌اند و مردم نیز می‌دانستند که با توجه به سابقه دلاوری و شهامت آن جناب، این سیاست نه به دلیل انزوا و بی‌تفاوتی ایشان پیش گرفته شده است و نه به موجب ترس از مرگ.

تنها علت آن بود که وی نمی‌خواست خود را در خدمت کسانی قرار دهد که آنان را غصب‌کننده حق خود می‌دانست. این همکاری، دور از شأن او و تأیید‌کننده سیاست خلیفه و نامود می‌شد و به رفتار خلیفه و سپاهیان در این جنگها اعتبار و مشروعیت می‌بخشید. جز اینها، اطلاع ایشان از انگیزه این کشورگشایی‌ها مانع از آن بود که وی بدین آسانی، در آن نبردها شرکت جوید.

آنچه برای امام علی‌علیه‌السلام روا بود و از آن جلوگیری نمی‌کرد، شرکت یاران و پیروانش در آن نبردها بود. حضور آنان... از رخ دادن بسیاری رفتارهای غیر اسلامی سربازان جلوگیری می‌کرد.»^{۲۴۶}

۲۴۳ - همان منبع، ص ۲۰۰.

۲۴۴ - [اقطاع به معنای قطعه زمینی است که در قدیم از طرف پادشاه به کسی واگذار می‌شد تا فرد از درآمد آن امرار معاش کند.]

۲۴۵ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۱۱۶.

۲۴۶ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۹۰.

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی کلی درباره حضور برخی یاران خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام در فتوحات می‌توان گفت:

۱-

برخی از این بزرگان جهت کاستن از عمق فجایی که در این کشورگشایی‌ها رخ داد و به دنبال دستیابی به اهداف و مقاصدی که از سوی امامشان ترسیم شده بود؛ عازم این فتوحات شدند.

۲-

برخی دیگر از این بزرگان تحت فشار دستگاه خلافت و در راستای اهداف مرموزی که خلفا از فرستادن این افراد به جبهه‌های نبرد دنبال می‌کردند؛ به اجبار عازم این فتوحات شده و در واقع تبعید گردیدند. تبعیدیانی که امید می‌رفت هرگز از کارزار نبرد زنده بازنگردند.

۳-

دست خیانتگر تحریف‌گران و وارونه‌نویسان حقایق تاریخی جهت خارج ساختن حکومت خلفا از حصار غصب و مشروعیت بخشیدن به نظام خلافت سقیفه‌ای، نام این افراد را به فهرست لشکریان خلفا اضافه کرده است.

با توجه به این که عمده فهرست‌هایی که در این باب به رُخ کشیده می‌شود برگرفته از منابع سنّیان است، شاید این تحلیل، از همه تحلیل‌ها به واقع نزدیک‌تر باشد.

شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان^{۲۴۷} و پاسخ بدان

۲۴۷ - از آنجایی که پاسخ‌گویی به این شبهه نیازمند مقدماتی است که در فصل دوم و سوم این نوشتار بدان‌ها پرداختیم، شایسته است

این شبهه که با استناد به مواردی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز ارائه تحلیل‌های ناسره از مشارکت حضرت امیر علیه السلام و یارانش در حکومت خلفا، سعی دارد تا به دفاع از فتوحات صورت گرفته در عصر خلفا بپردازد، چنین آغاز می‌شود:

«ما بررسی کوتاه خود را از جنگ‌های دوران خلفا با سه پرسش در این باره انجام می‌دهیم:

پرسش یکم: شما با این دیدگاه، کمک‌های علی(ع) به خلفا در انبوهی از رخدادهای و راهنمایی‌های سرنوشت ساز او به آنان در هنگامه‌های بحرانی - به ویژه در چند جنگ مهم که اکنون مورد کاوش ماست - را و نیز شرکت حسنین(ع) و چند تن از خوب‌ترین اصحاب رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) در برخی از جنگ‌های خلفا را و نیز مسئولیت‌پذیری اینان در حکومت خلفا را چگونه توجیه می‌کنید؟»^{۲۴۸}

در ادامه این پرسش، سه نمونه از سوی نویسنده آن مطرح می‌شود که یکی مربوط به مشاوره ابوبکر در سال اول خلافت خود با امیرالمؤمنین علیه السلام درباره جنگ با مردم کُنده است.

آن حضرت علیه السلام در این مورد ابوبکر را از این کار بازداشته و فرمودند بهتر است دیگران را بفرستد و خود در مدینه بماند. دو مورد دیگر هم مربوط به مشاوره عمر با آن حضرت علیه السلام در جنگ با رومیان و ایرانیان است که امام علیه السلام خلیفه را از حضور مستقیم در این جنگ‌ها پرهیز دادند. سپس مؤلف مقاله از این چند نمونه - که تنها منحصر به همین موارد هم می‌باشد^{۲۴۹} - چنین نتیجه می‌گیرد:

«خدا را، آیا اگر علی(ع) دیدگاه شما... را درباره جنگ‌های خلفا داشت، نمی‌توانست از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت ساز،

که خواننده گرامی مبانی مطرح شده در این دو فصل را هنگام مطالعه پاسخ ما به این شبهه به یاد داشته باشد.

۲۴۸ - سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۵.

۲۴۹ - رک: جدول مندرج در فصل دوم.

خودداری ورزد؟! آیا او ناچار به گفتن بود، آن هم گفتار خوب و سازنده؟!^{۲۵۰}

مؤلف مقاله در ادامه پرسش یکم به نمونه‌های دیگری درباره رایزنی خلفا با حضرت امیرعلیه‌السلام اشاره کرده و می‌افزاید:

«امیرالمؤمنین(ع) بارها! به هنگام نبود عمر در مدینه - که به بازدید جبهه‌های جنگ می‌رفت و یک بار نیز برای امضای عهدنامه با مردم

بیت المقدس به آن سرزمین رفت - جانشینی او را در مدینه پذیرفت.»^{۲۵۱}

وی در ادامه این سه مورد منحصر به فرد (که نمی‌دانیم چرا عوام‌فریبانه از آن به «بارها» تعبیر می‌کند) به مواردی که دلالت بر شرکت

یاران امام‌علیه‌السلام در فتوحات دارند، اشاره نموده و نتیجه می‌گیرد:

«راستی با این نمونه‌ها... همچنان باید بر این ایده پای فشرده جنگ‌های خلفا، گونه‌ای سرگرمی برای مردم بوده است و سد و مانع، در

راه انتشار اسلام؟! راه انتشار اسلام؟!»

آیا پذیرفتنی است که درباره همکاری بزرگمردانی چون سلمان و عمار و حجر بن عدی و عدی بن حاتم و دیگران، گفته شود که اینان به

حقایق امور و به رأی ائمه(ع) آگاه نبوده‌اند؟!^{۲۵۲}

وی در ادامه نوشتار خود و متأثر از آنچه بدان‌ها اشاره شد، نتیجه می‌گیرد:

«ائمه اهل‌البیت(ع) به جنگ‌های خارجی مسلمین - به صورت کلی - به دید مثبت می‌نگریسته‌اند. برخی از پشتوانه‌های این برداشت

دلایلی است که در زیر می‌آوریم:

(الف)

دلواپسی‌های امیرالمؤمنین(ع) درباره جنگ‌های مسلمانان در روزگار خلفا و دلبستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها و نیز گره

۲۵۰ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۶.

۲۵۱ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۸.

۲۵۲ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۹.

گشایی‌های او از کار خلفا که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند.

(ب)

شرکت حسنین (ع) در برخی از جنگ‌ها.

(ج)

شرکت برخی از اصحاب بلند آوازه رسول اکرم و ائمه (ع) چونان سلمان و عمار و حُجربن عدی در فتوحات و اداره مناطق فتح شده که بی‌تردید این اقدام از چنین نخبگانی، بدون موافقت امام معصوم (ع) نبوده است...^{۲۵۳} «^{۲۵۴}

با توجه به نقل‌هایی که ارائه گردید، عمده دلایل ابرازکننده آن‌ها در دفاع از فتوحات عصر خلفا و این ادعا که ائمه‌علیهم‌السلام به جنگ‌های خارجی مسلمین به دید مثبت می‌نگریسته‌اند، عبارت‌اند از:

ردیف ۱ - کمک‌های حضرت علی‌علیه‌السلام به خلفا در انبوهی از رخدادها و گره‌گشایی از کار خلفایی که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند!

ردیف ۲ - مشاوره و راهنمایی‌های سرنوشت ساز حضرت علی‌علیه‌السلام به خلفا در هنگامه‌های بحرانی به ویژه چند جنگ مهم و عدم خودداری آن حضرت علی‌علیه‌السلام از ارائه رهنمودهای سودبخش و سرنوشت‌ساز و ابراز گفتار خوب و سازنده!

ردیف ۳ - دلواپسی‌های حضرت علی‌علیه‌السلام درباره جنگ‌های مسلمانان در روزگار خلفا و دل‌بستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها!

ردیف ۴ - بارها جانشینی حضرت علی‌علیه‌السلام به جای عمر در مدینه، آن هم در زمان فتوحات!

ردیف ۵ - شرکت حسنین علیهما‌السلام در برخی از جنگ‌های خلفا!

ردیف ۶ - شرکت یاران حضرت علی‌علیه‌السلام در برخی از جنگ‌های خلفا با مفروض دانستن اطلاع آنان از نظر امام

۲۵۳ - [دلایل مؤلف ادامه دارد!]

معصوم علیه السلام!

ردیف ۷ - مسئولیت‌پذیری یاران حضرت علی علیه السلام در حکومت خلفا و شرکت در اداره مناطق فتح شده، آن هم با موافقت امام

معصوم علیه السلام!

نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به فتوحات^{۲۵۵}

یک مرور اجمالی بر مباحثی که تاکنون درباره آن سخن گفتیم، ضعف استدلال‌ها و بی‌ارتباط بودن آن‌ها با ادعای:

«مثبت بودن نگاه ائمه علیهم السلام به فتوحات!» را به روشنی به اثبات می‌رساند. زیرا این گونه نتیجه‌گیری‌ها مبتنی بر مقدماتی است که

همه آن‌ها را در بخش‌های پیشین این نوشتار مورد نقد و نقض قرار دادیم.

اگر نتایج به دست آمده درباره ارائه مشاوره به خلفا از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام را به خاطر بیاورید و بررسی‌های آماری در این باره

را دوباره مرور نمایید؛ به روشنی به مغالطه استنادکنندگان به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه السلام پی خواهید بُرد. چرا که آمار و ارقام

نشان می‌دهد که تحلیل این قبیل نویسندگان از مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام، تنها مبتنی بر ساخته‌های فکری آنان بوده و

ربطی به واقعیات تاریخی ندارد.

همچنین استناد به این گونه راهنمایی‌ها (که حکمت‌های آن را برشمردیم) و ارتباط دادن آن با فتوحات، آن هم تنها به این دلیل که طرف

این مشاوره‌ها، هم‌زمان زمامدار جنگ‌ها نیز بوده است، کاملاً نامربوط و غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

زیرا اگر قرار باشد که ارائه مشاوره به خلفا دلیلی برای دید مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به اموری محسوب شود که خلفا در حین وقوع

مشاوره زمامدار آن نیز بوده‌اند، قبل از هر چیز شامل غصب مقام خلافت آن حضرت علیه السلام می‌گردد، زیرا خلفا در لحظه انجام

مشاوره زمامدار خلافت نیز بوده‌اند؟!

همچنین در همین بررسی‌ها دریافتیم که مشاوره‌های نظامی آن حضرت **علیه‌السلام** با خلفا، تنها محدود به ۳ مورد بوده و از دقت در محتوای آن، علت ارائه این مشورت‌ها هم به خوبی آشکار می‌گردد و ثابت می‌شود که هیچ ربطی به شخص خلیفه یا اصل فتوحات نداشته است.

آنچه در این گونه موارد برای امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** مهم بوده است جلوگیری از وقوع اشتباهاتی در این جنگ‌ها است که می‌توانسته به محو و نابودی کامل اسلام و غلبه کفار بر مسلمین منتهی گردد.

لذا در این قبیل رایزنی‌ها، به هیچ روی شخص خلیفه و یا فلسفه فتوحات مد نظر آن حضرت **علیه‌السلام** نبوده است که بخواهیم از آن‌ها «دید مثبت ائمه‌علیهم‌السلام نسبت به فتوحات» را نتیجه بگیریم.

بدیهی است در شرایطی که حفظ اسلام و جلوگیری از نابودی ظاهری و کامل آن توسط کفار، با موضع‌گیری و عملکرد خلیفه در جنگ‌ها ارتباط مستقیم و ناگسستگی پیدا می‌کند، حضرت **علی‌علیه‌السلام** در این امور مداخله خواهند فرمود؛ اما از یاد نبریم که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در شرایطی به ارائه گفتار خوب و سازنده درباره فتوحات می‌پردازند که خلیفه مصمم به انجام لشکرکشی گردیده و در واقع بدون مشورت و خودسرانه، به اقدام نظامی دست زده است.

بدیهی است در چنین شرایطی که امکان جلوگیری از لشکرکشی وجود ندارد، حکیمانه است که در برخی اقدامات، اصلاحاتی صورت پذیرد؛ تا آنچه قرار است اتفاق بیافتد و گریزی از وقوع آن نیست، در نهایت به یک خطر و ضرر عظیم و بنیان‌افکن برای اسلام و مسلمین تبدیل نشود.

دلواپسی‌های حضرت امیر **علیه‌السلام** تنها به همین معنا است و هرگز دلیلی بر تأیید فتوحات محسوب نمی‌گردد.

به عبارت دیگر، آن‌گاه که تصمیم‌گیری‌های نابردانه خلفا در مسائل نظامی موجب می‌شده تا جان خلیفه با حفظ اسلام گره بخورد، جهت مصون نگه‌داشتن اسلام از خطر محو و نابودی توسط کفار، چاره‌ای جز ارائه رهنمودهایی سودبخش و سرنوشت‌ساز به خلیفه در این موضوع نبوده است. در مقابل آن‌جا هم که بقای خلیفه و حیات او با بازگشت امت اسلام به دوران شرک و بت‌پرستی عجین گشته، امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** هیچ ارزشی برای جان خلیفه قائل نبوده‌اند؛ چنان‌که آن حضرت **علیه‌السلام** در پاسخ به نظرسنجی خلیفه دوم در

این باره فرمودند: اگر خلیفه توبه نکند و از بازگرداندن مردم به دوره جاهلیت منصرف نشود، سرش را از تن جدا خواهم نمود.^{۲۵۶}

جمع میان این دو برخورد و موضع‌گیری‌های متفاوت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در این دو مورد نشان می‌دهد که در شرایط عادی، جان خلیفه به تنهایی و تا آن زمان که با حفظ اسلام گره نخورده باشد، نه تنها هیچ اهمیتی برای آن حضرت **علیه‌السلام** ندارد، بلکه برعکس،

اگر موجبات ایجاد شرک و بت پرستی یعنی نابودی اسلام را در جامعه فراهم آورد، بی‌ارزش و ستاندنی نیز خواهد شد.

لذا رایزنی‌های نظامی امام **علیه‌السلام** در دوران خلفا، نه دلیلی بر حُسن روابط متقابل بوده و نه تأییدی بر عملکردهای نظامی آنان به شمار می‌آید؛ چه رسد به آن که بخواهیم آن را کوششی جهت تحکیم مبانی قدرت و حکومت خلیفه تلقی کنیم.

چنانچه ابراز شده:

«استنباط درست! از موضعی که حضرت علی(ع) در مدت ۲۵ سال خلافت خلفای ثلاث و نیز دوران نزدیک به ۵ سال حکومت خودش

داشت، به وضوح و بدون کمترین تردید و شبهه‌ای نشان می‌دهد که آن حضرت(ع)... از هیچ‌گونه کوششی برای تحکیم مبانی قدرت و

حاکم مسلمین دریغ نمی‌ورزید...»!^{۲۵۷}

به هر حال دوباره یادآور می‌شویم که اگر حضرت امیر **علیه‌السلام** نسبت به فتوحات نظر مثبتی داشتند و آن را جهاد در راه خدا می

دانستند، پس چرا از شرکت مستقیم در آن‌ها خودداری فرمودند و بلکه فراتر از آن، چرا پیشنهاد فرماندهی نظامی در این جنگ‌ها را با

قاطعیت کامل رد نمودند؟

اما در مورد ادعای عوام‌فریبانه «بارها»! جانشینی حضرت علی **علیه‌السلام** به جای عمر در مدینه که (با توجه به تقارن آن با ایام

فتوحات) دلیلی بر دید مثبت ائمه **علیهم‌السلام** نسبت به فتوحات تلقی شده است، کافی است شواهد تاریخی و تحلیل‌های ارائه شده در

این زمینه را دوباره به یاد آوریم تا میزان صحّت و اعتبار علمی سخنان نویسنده مقاله معلوم گردد.

۲۵۶ - رک: نجم الدین عسکری: علی و الخلفاء، ص ۱۲۰؛ به نقل از: مناقب خوارزمی، ص ۵۹.

۲۵۷ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

درباره شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا، علامه جعفر مرتضی در کتاب خود که به نام «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ویرایش جدید» ترجمه گردیده بحث مبسوطی را ارائه داده‌اند. ضمن تأکید بر لزوم مطالعه دیدگاه‌های استاد، توجه شما را به نقدهای دیگری در این زمینه جلب می‌نماییم:

مقدمه

«قبل از ورود به اصل بحث (سیاست حسنین علیهما السلام در ارتباط با حکومت و فتوحات خلفا) در این خصوص، باید به چند نکته توجه کرد:

۱ - هیچ محققى حق ندارد که قبل از تطبیق منابع و متون تاریخی چیزی را بپذیرد و یا انکار کند، زیرا پرواضح است که برخی از کتب تحت تأثیر عامل قدرت یا عامل تعصب (که نتیجه هر دو جعل و تحریف و افتراست) نگارش یافته است و از این جهت ابداً نباید آنها را سند قرار داد، این نه سخنی است که فقط اعتقاد ما باشد، بلکه می‌نگریم که شیخ شلتوت مفتی اخیر مصر و رئیس اسبق «جامع الازهر» که خود با نوع مؤلفان ملل و نحل هم مذهب است، چنین می‌گوید:

بیشتر کسانی که درباره فرق و مذاهب اسلامی کتاب نوشته‌اند تحت تأثیر روح پلید تعصب بوده‌اند. از این رو، تألیفشان همواره آتش دشمنی و کینه را در میان فرزندان یک امت، دامن زده است. هر یک از این ملل و نحل نویسان، تنها و تنها از یک زاویه، به مخالفان خویش می‌نگریسته‌اند: رأی مذهب مخالف را سخیف شمردن و عقیده طرف مقابل را به سفاهت منسوب داشتن، آن هم با اسلوبی که شر و زیانش بسی بیشتر است تا خیر و سودش، از این جهت است که هر کس که اهل انصاف باشد، نباید از روی این کتابها، درباره مذاهب

اسلامی اظهار نظر کند، بلکه باید درباره هر فرقه‌ای به کتابها و مأخذ مخصوص آن فرقه رجوع کند، تا بدینوسیله به حق نزدیک شود و از خطا دور ماند.^{۲۵۹} بنابراین، جای تأسف است در دانشگاه‌های ما نیز این کتب را مستند قرار می‌دهند و معلومات خود را از آنها می‌گیرند و به شاگردان (جوانان سرزمینهایی که باید حقیقت تشیع را نیک فراگیرند) می‌آموزند، بی‌داشتن تخصص و بی‌مراجعه به مأخذی که به نقد اینگونه کتب پرداخته‌اند، مانند جلد سوم الغدیر.

۲- اصولاً باید به این نکته توجه داشت که اقوال تاریخی مانند مواد خامی هستند که در دسترس ما قرار گرفته است و مورخ در این راستا بیش از یک عنصر اطلاع رسان و وظیفه دیگری ندارد، آنچه مهم است عقل ماست که در هنگام خردورزی و انجام عملیات یا کنار یکدیگر قرار دادن منابع و متون تاریخی و تدوین آن می‌تواند به صحت و سقم قضیه‌ای پی ببرد.^{۲۶۰، ۲۶۱}

نقد و بررسی

همان‌طور که می‌دانید، در منابع شیعه و سنی هیچ گزارشی مبنی بر شرکت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در فتوحات خلفا وجود ندارد؛ همچنین هیچ منبع شیعه‌ای از شرکت حسنین علیهما‌السلام در کشورگشایی‌های عصر خلفا سخن نگفته است که این، خود محل تأمل و دقت می‌باشد.

اما برخی از مورّخین اهل سنت از حضور امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام در این فتوحات خبر داده‌اند که به تدریج موجب شهرت یافتن این مسأله و در نتیجه راه یافتن گزارش‌های آنان در آثار مورّخان معاصر شیعه^{۲۶۲} و حتی برخی از علما و فقها^{۲۶۳} گردیده است.

۲۵۹ - به نقل از: اسد حیدر: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۶، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.

۲۶۰ - و نیز اگر چنانچه تحلیلی هم انجام داد، در صورتیکه تحلیلش با موازین عقلی و علمی سازگار نباشد، ملزم به پذیرش آن نخواهیم

بود.

۲۶۱ - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما‌السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

۲۶۲ - رک: باقر شریف القرشی: حیاة الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۰۱ - ۲۰۲؛ هاشم معروف حسینی: سیرة الائمة الاثنی

از آن جایی که بسیاری از نویسندگان اهل سنت - همانند ابن اثیر و ابن کثیر - به نقل طبری (متوفی ۳۱۰) در این باره استناد کرده و گزارش‌هایی شبیه به عبارات طبری را در آثار خود به ثبت رسانده‌اند؛ در این نوشتار تنها به بررسی و نقد همین مأخذ اکتفا می‌کنیم. طبری در کتاب تاریخش به نام «تاریخ الامم و الملوک» در این باره می‌نویسد:

«در سال سی‌ام سعیدبن عاص با تنی چند از صحابه هم‌چون حسن، حسین و... به همراه سپاهی از کوفه به قصد خراسان به راه افتادند...»^{۲۶۴}!

خبر فوق که نقل اول طبری می‌باشد؛ گذشته از ضعف‌هایی که در سلسله روایان خود دارد^{۲۶۵}، حاوی نکته دیگری است که پذیرش حضور حسنین علیهما السلام در آن فتوحات را سخت دچار مشکل می‌گرداند.

طبری در ادامه همین گزارش درباره چگونگی و نحوه فتح یکی از شهرهای طبرستان (گرگان) به نام «طَمِيسَه» می‌نویسد:

«سعیدبن عاص^{۲۶۶} به مردم شهر امان داد به شرط آن که حتی یک تن از آنان کشته نشوند، اما حصار شهر را که گشود، به جز یک تن، همه آنان را به قتل رساند.»^{۲۶۷}

افزون بر این، نقل دوم طبری نیز از همان روایان نقل اول اخذ شده است؛ با این تفاوت که ضمن تکرار نام بعضی از افراد شرکت‌کننده در فتح طبرستان، نامی از حسنین علیهما السلام در این فهرست به چشم نمی‌خورد.

عشر، ج ۱، ص ۴۸۲ - ۴۸۳ و ج ۲، ص ۱۵ - ۱۶.

۲۶۳ - ر.ک: حسین مدرسی طباطبایی: زمین در فقه اسلامی.

۲۶۴ - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲۶۵ - برای مثال: کتاب‌های رجال اهل سنت از علی‌بن مجاهد (یکی از روایان این خبر) با عنوان کذاب و جاعل حدیث یاد کرده‌اند.

ر.ک: مزی: تهذیب الکمال، ص ۱۱۸ - ۱۱۹؛ ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۷۲.

۲۶۶ - [یعنی فرمانده همان لشکری که حسنین علیهما السلام تحت فرمان او بودند].

۲۶۷ - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۲۴.

نکته جالب دیگری که از گزارش مورّخین اهل سنت در این باره استنباط می‌گردد، مربوط به سال شرکت آن دو امام همام **علیهما السلام** در فتوحات است؛ یعنی **سال سی‌ام هجری** که مصادف با ایّام زمامداری خلیفه سوم می‌باشد.

به عبارت دیگر، آن دسته از نقل‌های تاریخی که متعزّض سال شرکت **حسنین علیهما السلام** در فتوحات شده‌اند، حاکی از حضور ایشان در فتوحات عصر عثمان می‌باشند. یعنی همان دورانی که امیرالمؤمنین **علیه السلام** حتّی از ارائه مشاوره درباره فتوحات نیز اجتناب می‌نمودند؛ تا چه رسد به این که فرزندان خود را به همراه لشکریان عثمان و تحت فرمان بنی‌امیه به جبهه نبرد در طبرستان گسیل دارند. جالب‌تر آن که طبری نقل می‌کند که امیرالمؤمنین **علیه السلام** - جهت حفظ جان **حسنین علیهما السلام** - از شرکت آن‌ها در معرکه صفین ممانعت به عمل می‌آوردند.^{۲۶۸}

حال چگونه می‌توان پذیرفت که آن حضرت **علیه السلام** آن دو یادگار فاطمه **علیهم السلام** را تحت فرماندهی بنی‌امیه به طبرستان گسیل دارند؟!

بنابراین، با توجّه به وجود چنین اشکال‌های سندی و محتوایی و نیز انضمام این موارد به تحلیل‌های علامه جعفر مرتضی، حضور **حسنین علیهما السلام** در فتوحات عصر خلفا، مورد پذیرش نمی‌باشد.

بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین **علیه السلام** در فتوحات و حکومت خلفا^{۲۶۹}

با توجّه به ابراز تعجّب نویسنده مقاله از عدم اطلاع برخی از صحابه نسبت به حقایق امور و رأی ائمه **علیهم السلام** درباره فتوحات، بیان می‌داریم که این تحلیل به عنوان علّت منحصر به فرد شرکت برخی از یاران امام **علیه السلام** در فتوحات مطرح نشده، بلکه تنها به صورت یک احتمال در کنار سایر دلایلی مطرح گردیده‌است که متأسّفانه از توجّه به آن‌ها غفلت شده‌است.

۲۶۸ - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۴۴.

۲۶۹ - بررسی ردیف ۶ - ۷ شبهه.

لذا عدم قبول این احتمال، هیچ تأییدی برای فتوحات خلفا به دنبال خود نمی‌آورد، زیرا بر فرض که همه یاران امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با کسب موافقت ایشان در فتوحات خلفا شرکت جسته و تحت فشار نبوده و یا به علت خوش بینی، «به خیال جهاد» در سپاه خلیفه حضور نیافته باشند و نیز بفرض که آن حضرت **علیه‌السلام** هم می‌توانسته در آن شرایط خاص، نظر خود را به صراحت به همه آنانی که به ایشان رجوع کرده‌اند (بر فرض رجوع)، بازگو نمایند؛ باز هیچ دلیلی وجود ندارد که موافقت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با شرکت یارانش در فتوحات، تنها به دلیل دید مثبت ایشان به فتوحات خلفا باشد و به زعم مؤلف مقاله هیچ دلیل دیگری هم نداشته باشد؟! در حالی که می‌توان گفت آنان به دلایل سازنده دیگری در این فتوحات شرکت جسته‌اند که نه تنها دلیل بر تأیید فتوحات نبوده، بلکه خود نشان‌دهنده انحرافی است که در اصل این اقدامات نظامی وجود داشته و حال که امکان جلوگیری از وقوع آن میسر نیست، به انجام برخی اصلاحات اکتفا گردیده است تا عمق فاجعه از آن چه می‌توانسته باشد، کمتر گردد و از شدت قتل و غارت‌های سپاهیان خلیفه کاسته شود و حضور یاران امام **علیه‌السلام** به عنوان اهرم‌های کنترل نظامی و رعایت موازین شرعی و اخلاق انسانی مؤثر واقع گردد. با توجه به آنچه گذشت، باید گفت که متأسفانه تحلیل‌های صورت گرفته از مسئولیت‌پذیری‌های یاران آن حضرت **علیه‌السلام** در حکومت خلفا و سرزمین‌های فتح شده نیز ناروا بوده و به غلط، حمل بر موافقت آن حضرت **علیه‌السلام** با اصل فتوحات شده است. در این مورد نیز، بر فرض که بپذیریم این مشارکت‌ها و مسئولیت‌پذیری‌ها در همه موارد و نسبت به همه اصحاب، توأم با موافقت امام **علیه‌السلام** بوده است؛ این موافقت می‌تواند به دلایل و حکمت‌های متعددی صورت گیرد که در تحلیل علامه جعفر مرتضی به برخی از آنها اشاره گردید.

حال باید پرسید: به چه دلیل فلسفه این همکاری‌ها تنها در تأیید فتوحات منحصر گردیده است؟ و چرا از کنار سایر دلایل به سادگی و غافلانه گذر شده است؟

در حالی که قبول این دیدگاه (یعنی نگاه مثبت حضرت علی **علیه‌السلام** به فتوحات) در تعارض آشکار با این فرموده ایشان است که:

«لَا يَخْرُجُ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا يُؤْمِنُ عَلَى الْحُكْمِ وَلَا يُنْفِذُ فِي الْفِيءِ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»

فَإِنَّهُ إِنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَانَ مُعِينًا لِعَدُوِّنَا فِي حَبْسِ حَقِّنَا وَالْإِشَاطَةِ بِدِمَائِنَا وَمِيتَتِهِ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.^{۲۷۰}

مسلمان نباید در رکاب کسی که به حکم خدا ایمان ندارد و فرمان خداوند را درباره غنایم جنگی اجرا نمی‌کند، به جهاد برود.

که اگر برود و کشته شود، دشمن ما را در حبس حقوق ما و ریختن خون‌های ما یاری نموده و مرگش همچون مرگ دوران جاهلیت

است.»

آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟

الفاکتنده این شبهه در ادامه دفاع خود از فتوحات خلفا، در پاسخ به این ایراد که در زمره فرماندهان این نبردها افرادی چون خالد بن ولید

بوده‌اند، این سؤال را مطرح می‌کند که:

«با مأموریت‌های همین خالد بن ولید از سوی شخص رسول اکرم (ص) چه می‌کنید.»^{۲۷۱}

و سپس نمونه‌هایی از فرماندهی او در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را برمی‌شمارد^{۲۷۲} و بدین ترتیب سعی دارد تا از عملکرد سپاه اسلام

در فتوحات خلفا دفاع نماید؛ چنانچه می‌نویسد:

«عملکرد مسلمانان در جنگ‌ها و فتوحات به خوبی قابل دفاع است و با نادیده گرفتن لغزش‌هایی اندک! که مانند آن در هر درگیری

۲۷۰ - شیخ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴.

۲۷۱ - سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۹.

۲۷۲ - بر فرض که صحت این فرماندهی‌ها از نظر تاریخی به اثبات برسد (که خود اول کلام است) می‌توان گفت:

انتصاب خالد بن ولید (جنگ‌آور معروف قریش که روزگاری فرماندهی سپاه کفار و مشرکین مکه در جنگ احد را بر عهده داشت) نشان‌دهنده

تسلیم قریش در مقابل قدرت اسلام و شدت نفوذ آن بود.

این انتصاب تأثیر عمیقی در به زانو درآوردن قبایلی داشت که در تنظیم موضع‌گیری‌های خود نسبت به اسلام و مسلمین، چشم به عملکرد

مکّیان دوخته بودند.

دیگری نیز به چشم می‌خورد، می‌توان از مجموعه جنگ‌های مسلمانان - و نه هر آنچه در آن جنگ‌ها گذشته است مو به مو - دفاع

کرد.»^{۲۷۳}

وی در ادامه، با این بیان که:

«در جنگ‌های خود رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) نیز تخلفات قابل ملاحظه‌ای! از جانب سربازان و افراد تحت

امر سر می‌زده است.»^{۲۷۴}

به ذکر برخی از این نمونه‌ها پرداخته و چنین نتیجه می‌گیرد:

«وقتی یک گروه هشت یا دوازده نفره به سرکردگی عموزاده رسول خدا(ص) به مأموریت می‌رود و دست به کاری ناخواسته و ناشایست

مانند کشتن دو نفر در ماه حرام بدون دستور فرماندهی کل، بلکه با نافرمانی از دستور بازدارنده او می‌زند...

وقتی فرمانده‌ای از به کار بستن دستور پیامبر(ص) سرپیچی می‌کند و شماری از مردم بی‌گناه - و احتمالاً مسلمان - را با ناجوانمردی و

سنگدلی، به خاک و خون می‌کشد؛

وقتی سربازان تحت امر فرماندهی چونان علی(ع)، بی‌باکانه! به بیت‌المال دست درازی می‌کنند...

شما از فرماندهان و سربازان شرکت کننده در جنگ‌ها و فتوحات اسلامی که گاهی عدد آنان به شصت هزار نفر می‌رسیده است، چه

انتظاری دارید؟

... آیا با همه این ملاحظات باز هم می‌توان گفت:

حقیقت این است که شیوه جنگ‌های پیامبر(ص) با این کشورگشایی‌ها کاملاً متفاوت بوده است؟»^{۲۷۵}

۲۷۳ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۳۵.

۲۷۴ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۱.

۲۷۵ - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این بخش سعی شده است تا ثابت گردد شیوه جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با فتوحات خلفا و عملکردهای نظامی آنان، همانند و یکسان است و هیچ تفاوتی در این زمینه وجود ندارد؛ چرا که اگر در زمان خلفا افرادی چون خالد بن ولید به مأموریت‌های نظامی گماشته شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خالد بن ولید را به مأموریت‌های نظامی اعزام فرموده‌اند و اگر در زمان خلفا از خالد و امثال او خلاف‌هایی سر زده، امثال این تخلفات در جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و از سوی سربازان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام نیز قابل مشاهده است؟!

در پاسخ باید گفت بر فرض که صحت و اعتبار تاریخی حوادثی که وقوع آن به عصر رسالت نسبت داده شده را بپذیریم، اولاً: میان عملکردهای نظامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با رفتارهای جنگی خلفا، یک تفاوت اصلی و ماهوی وجود دارد و آن «اذن خدای متعال» می‌باشد؛ که درباره غاصبان خلافت الهیه هرگز چنین اذنی وجود ندارد؛

«بنابراین، کسانی که بدون داشتن صلاحیت اذن و فرمان الهی، خود را جانشین حضرت داعی الی الله - علیه و علی آله صلوات الله و سلامه - قلمداد کرده‌اند، از نظر قرآن، مُفتریان کذاب و ستمگرترین افراد بشر به حساب می‌آیند و لزوماً مستحق سخت‌ترین کیفرها و شدیدترین عذابها می‌باشند؛ اگر چه از مواضع منبر و محراب غصبی، با قیافه‌های زاهدنمای سالوسی، ندای ارشاد و هدایت سر داده، مردم را به خداپرستی و صدق و صفا و امانت و تقوی دعوت کرده باشند و با جنگیدن با کفار و سرکوب کردن آنان، دامنه حکومت - به نام - اسلامی را گسترش داده و مملکتهایی را به زیر پرچم قرآن آورده باشند.»^{۲۷۶}

ثانیاً:

آن‌چه در این مغلطه‌ها ساده‌انگارانه از توجّه بدان غفلت شده است، عدم بررسی نحوه عکس‌العمل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت به تخلفات مأموران و زیردستان خود و عدم توجّه به تفاوت آشکار آن با عملکردها و موضع‌گیری‌های خلفا در شبیه این موارد می‌باشد.

به‌راستی، چرا در متن شبهات به فرماندهی خالد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار او با مردم قبیله بنی جَدیمه اشاره شده^{۲۷۷}، ولی

هیچ ذکری از عکس‌العمل پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه به میان نیامده است؟

در حالی که شواهد تاریخی نشان می‌دهد آن‌گاه که:

«خبر جنایات خالد به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت سخت ناراحت شد و برآشفت. دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا از آن‌چه خالد کرده است، به نزد تو بیزاری می‌جویم.

چون خالد به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت بر او خشمگین بود.

بلافاصله به علی علیه السلام مأموریت داد که نزد قبیله بنی جَدیمه رود و خسارتها و خونبهای افراد را بپردازد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: نزد بنی جَدیمه برو، کارهای دوره جاهلی را زیر پا بنه و آن‌چه را که خالد از میان برده است، فدیة اش را پرداخت کن.

علی علیه السلام دیه کشتگان آنها را پرداخت و غرامت هر خسارتی را که به ایشان رسیده بود، داد؛ حتی قیمت ظرفهایی را که برای سگها

آب و غذا در آن می‌ریختند و همراهان خالد برده بودند، پرداخت. سپس از آنان پرسید که آیا خونی بی‌دیه یا مالی بی‌غرامت مانده

است؟ و چون گفتند دیگر چیزی نمانده است، مالی را هم که باقی مانده بود، به عنوان احتیاط و برای آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله

خشنود باشند، به آنان پرداخت و گفت: این مقدار را هم به عنوان احتیاط از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می‌پردازم که اگر

چیزی مانده است که شما اکنون از آن اطلاعی ندارید، ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بری شده باشد.

سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و گزارش کار خود را به آن حضرت داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب کردی، من به خالد فرمان جنگ نداده بودم، بلکه به او فرمان داده بودم تا آنها را به اسلام

فراخواند.

و نیز روایت شده است که حضرت دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار گفت:

خدایا از آنچه خالد کرده است، نزد تو بیزاری می‌جویم.»^{۲۷۸}

متأسفانه نه تنها از ذکر این عکس‌العمل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجتناب شده بلکه معلوم نمی‌باشد که چرا آن‌جا هم که مؤلف در متن مقاله اش پس از یادآوری عملکرد ناشایست عموزاده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ناراحتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و توبیخ فرستادگان توسط ایشان اشاره کرده است، از توجه دادن به این عکس‌العمل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله - که حتی منجر شد آن حضرت به غنائم آنان دست نزنند - غفلت ورزیده و در آن دقت نکرده است؟

همچنین آن‌جا که از دست‌درازی سربازان تحت امر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به بیت‌المال سخن به میان آورده، مؤلف مقاله از توجه دادن و دقت به این نکته که این اعمال زشت در غیاب آن حضرت علیه‌السلام صورت پذیرفته و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از این کردار، سخت برآشفتند و جامه‌ها را از تن آنان درآوردند، غفلت کرده است؛ حال آن‌که خود نیز در ضمن نقل این حادثه، همه موارد فوق را نگاشته است.^{۲۷۹}

به هر حال غفلت از توجه به این نکات و عدم دقت در آن‌ها از یکسو و نادیده انگاشتن عکس‌العمل‌های خلفا در برخورد با تخلفات زیردستان حکومتی خود از سوی دیگر، منجر به دفاع نامعقول از فتوحات خلفا گردیده است. گویا القاکننده این مطالب از یاد برده است که خالد بن ولید در زمان خلافت ابوبکر با مالک بن نویره و قبیله او - که تنها حکومت ابوبکر را مشروع نمی‌دانستند - چه کرد؟!

۲۷۸ - مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربوده، ص ۱۷۱ - ۱۷۲؛ به نقل از: المغازی، ج ۲، ص ۸۷۵ - ۸۸۲؛ سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۵۳ - ۵۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۷ - ۱۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۶ - ۶۸؛ الکامل فی التاریخ، ص ۲۵۵ - ۲۵۶؛ سیره ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.

۲۷۹ - رک: سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۴

آن‌گاه که:

«خالد، مالک را در حالی که می‌گفت: من مسلمانم کشت و سر او را پایه دیگ غذا قرار داد و در همان شب با زن او...»^{۲۸۰}

پس از این جنایت فجیع، که توسط خالد - فرمانده و فرستاده خلیفه اول - صورت پذیرفت؛

«ابوبکر گفت: من او را سنگسار نمی‌کنم، او اجتهاد کرده و در اجتهاد خود به خطا رفته است... من شمشیری را که خدا از نیام کشیده در

غلاف نخواهم کرد»^{۲۸۱، ۲۸۲}

البته عکس‌العمل خلیفه اول به همین مورد منحصر نبود؛ بلکه آن‌گونه که «طبری می‌نویسد: ابوبکر هرگز گماشتگان و سپاهیان خود را

قصاص نمی‌کرد. گویا وی در سیاست خود اعتقادی به مجازات کارگزاران و سپاهیان نداشت است.»^{۲۸۳}

خلیفه دوم نیز شبیه همین سیاست را نسبت به اطرافیان و هواداران خود اجرا می‌کرد، یکی از این افراد مُغیره بن شُعبه بود که در زمان

خلافت عمر فرماندار بصره گشت. تلاش عمر جهت رهانیدن مغیره از مجازات شرعی سنگسار، نمونه بارزی از نحوه برخورد خلیفه با

خلاف‌کاری‌های گماردگان حکومتی و طرفدارانش بود.

خلیفه دوم نه تنها چهارمین شاهد را از ادای شهادت شرعی علیه او بازداشت، بلکه به دست خود مغیره بر سه شاهد نخست نیز حد

جاری ساخت؟!^{۲۸۴}

حال با توجه به این دو نمونه بر اهمیت، چگونه می‌توان انتظار داشت که خلفا به جنایات جنگی سربازان خود در فتوحات اهمیتی

بدهند، چه رسد که بخواهند به آن‌ها رسیدگی هم بکنند؟!

۲۸۰ - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۶، ص ۴۴.

۲۸۱ - [ر.ک: البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۲۲].

۲۸۲ - همان منبع، ج ۱۶، ص ۴۵.

۲۸۳ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۲۹.

۲۸۴ - ر.ک: سید عبدالحسین شرف‌الدین: اجتهاد در مقابل نصّ (ترجمه علی دوانی)، ص ۳۴۰ - ۳۴۵.

این تفاوت بارز و آشکاری است که میان عملکردهای نظامی در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا وجود دارد و نمی‌دانیم به چه دلیل و انگیزه‌ای از سوی نویسندگان مقاله نادیده انگاشته شده است؟!

شاید به این دلیل که ابرازکننده این دیدگاه قائل به نادیده گرفتن لغزش‌هایی اندک! که مانند آن در هر درگیری دیگری به چشم می‌خورد! می‌باشد؟! مانند آنچه به نام اسلام و حکومت اسلامی بر سر مالک بن نویره و همسرش آمد!^{۲۸۵}

اما پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز لغزش سربازان و فرماندهانش را کوچک نشمرد و از عملکردهای زشت آنان دفاع نکرد و آنها را توجیه نمود و سعی در رهنیدن متخلفان از مجازات‌های شرعی نمود. بلکه برعکس در عین قبول مسئولیت و جبران آن، از اعمال و رفتارهای غلط آنان نیز ابراز بی‌زاری و تنفر فرمود؛ در حالی که خلیفه اول و دوم، نه تنها از رفتار فرماندهان و استانداران خود دفاع می‌کردند و تمام تلاش خود را جهت سرپوش نهادن بر این اقدامات ناشایست به کار می‌بستند، بلکه به نظر می‌رسد:

این قبیل جنایات با اتکا به حمایت‌های بی‌دریغ آنان صورت می‌پذیرفت؛ زیرا بنای خلفا بر حمایت کور از طرفداران سیاسی و نظامی شان بوده است، ولو این هواداران مرتکب فجیع‌ترین جنایات شوند؟!

مشارکت‌های اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا

نکته آخری که باید در خاتمه بحث درباره مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا خاطر نشان کرد این است که در برخی موارد، سیاست دستگاه خلافت به گونه‌ای بود که آن حضرت علیه السلام را ناخواسته مجبور به انجام برخی اقدامات می‌نمود؛ برای مثال یکی از اهرم‌های فشار خلفا جهت تثبیت پایه‌های خلافتشان عبارت بود از:

«اهمیت دادن به لزوم جماعت، محکوم کردن و حتی تکفیر کسانی که در جماعت آنان شرکت نمی‌کردند.

احادیثی که در مذمت ترک جماعت مسلمین و ایجاد تفرقه یا شق عصای مسلمین وارد شده بود، لزوم همراهی با جماعت حق به رهبری

پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام را با خود مطابقت دادند و حتی احادیثی هم در این باره جعل شد...»^{۲۸۶}

در چنین شرایطی نه تنها عدم شرکت امیر المؤمنین علیه السلام در این گونه مراسم، بهانه کافی را برای سرکوب بیشتر ایشان در اختیار حکومت قرار می‌داد^{۲۸۷}؛ بلکه فراتر از آن، امکان هرگونه مداخله امام علیه السلام در امور حکومتی و تلاش برای حفظ دین اسلام را از وی می‌ستاند.

در حالی که امام علیه السلام به دنبال چنین انزوایی از جامعه اسلامی نبودند.

بنابراین همان‌طور که تاکنون به اثبات رسید، هیچ دلیلی وجود ندارد تا در مواردی که برخی همکاری‌ها صورت پذیرفته است، میان انگیزه‌های امیر المؤمنین علیه السلام و مقاصد خلفا همگونی و همسانی برقرار سازیم. بلکه برعکس، با دقت نظر در مطالب مطرح شده می‌توان به تضاد و شکاف عمیقی میان اهداف مورد نظر طرفین این نوع مناسبات سیاسی پی برد.

در سرتاسر این قبیل امور یک اصل اساسی وجود دارد:

امیر المؤمنین علیه السلام هرگز به گونه‌ای رفتار نمی‌فرمودند که عملکرد آن حضرت علیه السلام به تأیید خلافت و سیره خلفا بیانجامد و یا آنان امکان هر نوع سوء استفاده از رفتار ایشان را جهت تأمین مقاصد خود به دست آورند.

آنچه امام علیه السلام در این قبیل موارد به دنبال آن بودند با خط مشی نظام خلافت در جلب نظر و کسب همکاری ایشان کاملاً اختلاف داشت.

۲۸۶ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲۸۷ - چنانچه سعد بن عباده تنها به دلیل عدم بیعت با خلیفه و حاضر نشدن در جماعت ایشان (و نه اقدام براندازانه) محکوم به مرگ گردید و پس از تبعید به شام ترور شد.

درباره عملکرد او نوشته‌اند: «فَكَانَ لَا يُصَلِّي بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا يَجْمَعُ بِجَمَاعَتِهِمْ وَ لَا يَقْضِي بِقَضَائِهِمْ وَ لَوْ وَجَدَ

أَعْوَانًا لَضَارِبَهُمْ.» (ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۰)

این در حالی است که همچنان شاهد برخی تفسیرها و تحلیل‌های بی‌پایه از سیره علوی در آن دوران می‌باشیم.

چنانچه ادعا شده:

«نمونه بارز دیگری از این همسازگری! علی(ع)، شرکت ایشان در نماز جماعت به امامت ابوبکر می‌باشد.»^{۲۸۸}

«بنا به گفتار اندیشمند شیعی دکتر سید محمد باقر حجّتی، امیرالمؤمنین... در نماز جماعت آنها شرکت می‌فرمود تا مردم خلأ وجود آن

حضرت را در اجتماع احساس نکنند و تصور نمایند که امیرالمؤمنین علی در سوی دیگر ره می‌سپرد! و پیوند! خود را از جامعه‌ای که

خلفا، زمامداری و قدرت اجرایی را در میان مردم این جامعه در دست دارند! گسسته است.»^{۲۸۹}

البته تحلیل دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که هیچ‌گونه انگیزه خاصی از این گونه اقدامات امام علیه‌السلام را بر نمی‌تابد، زیرا معتقد

است:

«در عین حال رفت و شد در مسجد... امری معمول بود.»^{۲۹۰}

این تحلیل نیز در نهایت این اقدامات را مؤید خلافت و سیره خلفا نمی‌انگارد.

«حضور امیرمؤمنان علیه‌السلام در مجالس آنان از سرِ عمد و قصد نبوده است. حضرتش بسیاری از وقتیهای خود را در مسجد

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گذراند و همین حضور، شرکت در مجالس آنان را در پی داشت.

بنابراین آن حضرت در مجالس خاص و ویژه آنان شرکت نداشت.

دیگر آن که اگر از سرِ عمد نیز در مجالس ایشان شرکت می‌جست به انگیزه نهدی از منکر بود، زیرا آنان در بسیاری از کارها به حضرتش

۲۸۸ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲۸۹ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۳۰.

۲۹۰ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۲۰.

مراجعه می‌کردند.^{۲۹۱}

بنابراین جهتی صحیح و ارتباطی محکم با امور دین، عامل حضور و روایی شرکت ایشان در محافل آنان بود.^{۲۹۲}

اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد پس از خروج ابوبکر از انزوای سه روزه^{۲۹۳} گفتگوها و درگیری‌هایی رخ داد و سرانجام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام ضمن دعوت یارانش به بازگشت فرمودند:

«فَوَاللَّهِ لَا دَخْلَ الْمَسْجِدِ إِلَّا كَمَا دَخَلَ أَخَوَايَ مُوسَى وَ هَارُونَ، إِذْ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: (فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ)^{۲۹۴}

وَ اللَّهُ لَا دَخْلَ لَهُ إِلَّا لِزِيَارَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ لِقَضِيَّةٍ أَقْضِيهَا...»^{۲۹۵}

این نقل به صراحت حکایت از حضور محدود و تعریف‌شده آن حضرت علیه‌السلام در مسجد دارد.

آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می‌شدند؟

استاد سید علی حسینی میلانی در این زمینه می‌گویند:

«می‌توان ادعا کرد قضیه حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نماز خلفاء از مصادیق بارز: رَبُّ مَشْهُورٍ لَا أَصْلَ لَهُ: چه بسیار مطالب و

قضایای مشهوری که اصل و ریشه درستی ندارند، می‌باشد؛ و علیرغم اینکه حتی بعضی از خواص، این قضیه را بعنوان امر مسلمی اتخاذ

کرده‌اند، ولی ما تاکنون مدرک معتبر و قابل اعتنایی برای تثبیت این مطلب نیافته‌ایم، چه سند معتبر و غیر قابل مناقشه‌ای در دست است

که آن حضرت همواره به نماز خلفاء حاضر می‌شده‌اند؟

۲۹۱ - [بررسی‌های گفتار دوم روشن ساخت که این موارد در مقایسه با ۲۵ سال زمامداری خلفا، اندک بوده است.]

۲۹۲ - سید مرتضی علم‌الهدی: تنزیه الانبیاء (ترجمه امیر سلمانی رحیمی)، ص ۲۲۷.

۲۹۳ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه‌السلام، ج ۸، ص ۴۵۸.

۲۹۴ - مائده: ۲۴.

۲۹۵ - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۰؛ مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۸.

آنچه موجود است مطلبی است که ابوسعد سمعانی در کتاب (الانساب) آورده که در واقع می‌توان آن را از معجزات

امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در ارتباط با رسوا کردن مخالفین محسوب داشت، و ما قضیه را قبلاً نقل کرده‌ایم.

و خود این واقعه شاید حاکی از آن باشد که هنوز امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** با ابوبکر بیعت نکرده بودند و یا عدم رضایتشان بر همگان

معلوم بوده، و الا وجهی برای این نبود که تصمیم به قتل آن حضرت بگیرند.»^{۲۹۶}

ایشان در جای دیگر با اشاره به اصل ماجرا می‌گویند:

«البته ما تاکنون در مصدر معتبری نیافته‌ایم که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** مقید بوده‌اند که در نماز ابوبکر یا غیر او از سایر صحابه حاضر

شوند، ولی برطبق آنچه در انساب سمعانی^{۲۹۷} نقل شده است:

آن حضرت در نماز ابوبکر حاضر شده در حالی که ابوبکر فرمان قتل آن سرور را به خالد داده است، و پس از ندامت، قبل از دادن سلام

نمازش، خالد را از انجام این کار نهی می‌کند.

و چه بسا کسی اصلاً بر این موضوع دست نیابد، زیرا کتاب «الانساب» تألیف سمعانی، کتاب روایت و حدیث نیست تا مظان دسترسی

احادیث مورد نظر باشد.

و این خواست خداست که خبری را صاحبان کتب حدیث نخواستند نقل شود به توسط این کتاب به ما برسد.»^{۲۹۸}

تحریف در نقل از منابع شیعه

یادآور می‌شویم که در مسیر القای حُسن روابط میان امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و خلفا به دو نقل از کتب علمای امامیه استناد شده و تحت

۲۹۶ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۲۹۷ - سمعانی: الانساب، ج ۶، ص ۱۷۰، نشر محمد امین دمج، بیروت، ۱۴۰۰ هـ.ق.

۲۹۸ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۱۴۳.

عنوان «نماز با خلفا» ابراز گردیده:

«شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلوه ص ۵۳۴ از قول امام(ع) نقل می‌کند: پیامبر خدا(ص) با خلفا وصلت کرد و

علی(ع) پشت سر آنها نماز خواند.

و مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب اجوبه مسائل موسی جارالله می‌نویسد:

أَمَّا صَلَاةُ عَلِيٍّ وَرَاءَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَلَيْسَتْ تَقِيَّةً إِذْ حَاشَى الْإِمَامُ أَنْ يَجْعَلَ عِبَادَتَهُ تَقِيَّةً وَيَجُوزُ لِلشَّيْعِيِّ أَنْ يَقْتَدِيَ بِالسُّنِّيِّ.

اما نماز علی(ع) پشت سر ابوبکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و

جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند.^{۲۹۹}»

در پاسخ به این شبهه، ابتدا به بررسی روایت مندرج در کتاب وسائل الشیعه می‌پردازیم و در این زمینه به سه نکته اساسی اشاره می

نماییم:

نکته یکم

عبارت «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ» که ترجمه آن در نقل فوق آمده است، از بیان علت و

کیفیت انجام این اعمال ساکت بوده و برای درک فضای حاکم بر تحقق این عملکردها بایستی به عناوین باب‌هایی که توسط محدثین

شیعه (همانند شیخ حر عاملی قدس سره) تأسیس گردیده و امثال این حدیث در ذیل آن درج شده است دقت نمود.

شیخ حر عاملی قدس سره روایات کتابش را براساس درایت و فهم محتوای احادیث باب‌بندی فرموده و در واقع عناوین این باب‌ها ناشی

از بصیرت وی نسبت به معنای این روایات است.

۲۹۹ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله نهج البلاغه و وحدت اسلامی، مندرج در کتاب «مشعل اتحاد»، ص ۲۶؛ سید احمد موثقی: استراتژی

نکته جالب توجه این است که مرحوم شیخ حرّ عاملی قدس سرّه در کتاب وسائل الشیعه این روایت را ذیل عنوان «باب استحباب حضور

الجماعة خلف من لا يقتدى به للتقية والقيام في الصف الأول معه»

باب استحباب حاضر شدن در نماز جماعت از روی تقیه، پشت سر کسی که اقتدای به او جایز نیست و ایستادن با او در صف اول» آورده‌اند.

همچنین این روایت در کتاب بحار الانوار^{۳۰۰} و مستدرک الوسائل^{۳۰۱} به ترتیب تحت این عناوین آمده است:

«باب نکاح المشرکین و الکفار و المخالفین و النصاب»

باب ازدواج با مشرکان و کفار و اهل سنت و دشمنان اهل بیت علیهم السلام»

«باب جواز مناکحة المستضعفین و الشکاک المظهرین للاسلام، و کراهة تزویج المؤمنة منهم»

باب جایز بودن ازدواج با مستضعفین و اهل شک که به اسلام تظاهر می‌کنند و مکروه بودن این که زن مؤمنه (شیعه) را به عقد ایشان درآورند»

نتایجی که از دقت در این عناوین گرفته می‌شود عبارت‌اند از:

اولاً: امام جماعت در این روایت قابل اقتدا کردن نبوده و در واقع از اوصاف و ویژگی‌های شخصیتی و شرایط فقهی مربوط به امام

جماعت برخوردار نمی‌باشد. به عبارت دیگر میان امام و مأموم در این نماز دوگانگی وجود دارد و نماز خواندن به امامت او، تنها به

موجب «تقیه» جایز بوده و ثوابی هم که برای این عمل ذکر گردیده ناظر به ارزشمندی تقیه است و هیچ ارتباطی با امام جماعت ندارد.

ثانیاً: محدثینی که این روایت را با توجه به بخش مربوط به «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» در مبحث نکاح آورده‌اند، به

صراحت از هویت و شخصیت درونی طرف مقابل (یعنی همسر و امام جماعت) پرده برمی‌دارند و نشان می‌دهند که شرایط نامتعارف و

۳۰۰ - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۵.

۳۰۱ - محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۰.

غیر متداولی بر این فضا حاکم بوده است که از آن به ضرورت و تقیه یاد می‌شود.

نکته دوم

برای فهم فرازی از یک روایت نمی‌توان از عبارات‌های قبلی و یا بعدی مرتبط با آن چشم‌پوشی کرده و روایت را تحریف به نقصان نمود.

بدیهی است که چنین نگاهی به حدیث، ما را به درک‌های متضادی نسبت به معنای واقعی آن می‌رساند؛ لذا متن کامل این روایت را از

کتاب وسائل الشیعه نقل می‌نماییم. در کتاب وسائل الشیعه (چاپ آل‌البیت علیهم‌السلام) متن حدیث چنین است:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، فِي نَوَادِرِهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَ الصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ، فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ شَدِيدٌ لَنْ

تَسْتَطِيعُوا ذَاكَ،^{۳۰۲} قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ.»^{۳۰۳}

در بخش اول حدیث می‌خوانیم:

«این کار سخت و دشواری است که انجام آن از شما خواسته شده است و شما توان قطع رابطه با آنان را ندارید و ناچار به انجام آن

هستید.»

که به روشنی ثابت می‌کند اجبار و اضطراری در میان است که ما را به عدم ترک رابطه با مخالفین وادار می‌سازد.

گویا اصل بر جدا بودن است؛ ولی از روی ناچاری بایستی با آنان همراه بود.

نکته سوم

در صورتی که از ابتدای این حدیث و دلالت آن صرف‌نظر کرده و تنها به همان فرازی که در متن شبهه درج گردیده اکتفا نماییم، بر این

۳۰۲ - آي: لَنْ تَسْتَطِيعُوا مُقَاتَلَتَهُمْ. (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۴)

۳۰۳ - شيخ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۱۰.

نکته تأکید می‌گردد که متن حدیث از بیان کیفیتِ تحقق این رفتارها ساکت بوده و جهت درک فضای حاکم بر آن بایستی به روایات مشابهی که به توضیح این اعمال پرداخته‌اند مراجعه کرد.

این حدیث همچون حدیث نهم همین باب از کتاب وسائل الشیعه می‌باشد که عبارت آن چنین است:

«عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ وَنَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ.»^{۳۰۴}

دقت فرمایید که از متن هیچ‌کدام از این دو روایت (صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ - صَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ) نمی‌توان دریافت که آیا این نمازها به اقتدا بوده و یا فرادا خواندن نماز همراه با جماعت بوده است؟ و در هر کدام از این دو صورت آیا تقیّه بوده و یا شرایط دیگری وجود داشته است؟

لذا باید در جستجوی روایات مبینی بود که می‌توان با دقت در ابواب مربوط به «نماز جماعت همراه با مخالفین مذهب» بدان‌ها دست یافت.

تفاوت بارزی که در کیفیت این نمازها با نماز جماعت به امامت شیعه عادل و واجد شرایط امامت جماعت وجود دارد، به وضوح ثابت می‌کند که نماز جماعت با مخالفین مذهب امامیه (که مورد تأکید هم قرار گرفته است) هرگز به معنای پذیرش عقاید امام جماعت و یا تأیید شخصیت او نمی‌باشد؛ زیرا که شرط عدالت در این موارد ساقط است.

همچنین در کنار این دسته از روایات، حدیث راهگشای دیگری در این زمینه وجود دارد که متن آن چنین است:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقْرَأَانِ خَلْفَ الْإِمَامِ.»^{۳۰۵}

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام در جماعت - با مخالفین - حمد و سوره را خود می‌خواندند.»

۳۰۴ - همان منبع، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۹.

۳۰۵ - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۴۷، ح ۵؛ به نقل از: قرب الاسناد.

این روایت در واقع مبین کیفیت نماز معصومین علیهم السلام به امامت مخالفین می باشد که نه تنها به تشریح شیوه نماز خواندن

حسنین علیهما السلام در روایت مربوط به نماز جماعت به امامت مروان می پردازد؛ بلکه به درک کیفیت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام با

خلفا نیز کمک کرده و کیفیت این نماز را هم معین می نماید.

از سوی دیگر بیان و توضیح علامه مجلسی قدس سره در ذیل این روایت نیز قابل تأمل و توجه است؛ وی می نگارد:

«تَبَيَّنُ: خَلْفَ الْإِمَامِ أَيْ أَيْمَةَ الْجُورِ الَّذِينَ كَانُوا فِي زَمَانِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، كَانَا يُصَلِّيَانِ خَلْفَهُمْ تَقِيَّةً، وَ لَا يَنْوِيَانِ الْاِقْتِدَاءَ بِهِمْ، وَ كَانَا يَقْرَأَانِ وَ يُصَلِّيَانِ لِأَنْفُسِهِمَا.

وَ يَسْتَحِبُّ حُضُورَ جَمَاعَتِهِمْ اسْتِحْبَاباً مُؤَكِّداً كَمَا ذَكَرَهُ الْأَكْثَرُ، وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ، وَ يَجِبُ عِنْدَ التَّقِيَّةِ، لَكِنْ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ

يَأْتِي وَ يُصَلِّي مَعَهُمْ إِنْ أَمَكْنَ وَ إِلا فَيَجِبُ أَنْ يَقْرَأَ لِنَفْسِهِ، وَ لَا تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ عَنْهُ بِالْإِيْتِمَامِ بِهِمْ عَلَى الْمَشْهُورِ، بَلْ قَالَ فِي الْمُنْتَهَى: لَا

نَعْرِفُ فِيهِ خِلَافاً وَ لَا يَجِبُ الْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الْجَهْرِيَّةِ، وَ تَجْزِيَةُ الْفَاتِحَةِ وَ حَذَا مَعَ تَعَدُّرِ قِرَاءَةِ السُّورَةِ، وَ إِنْ قَلْنَا بِوُجُوبِهَا، وَ لَا خِلَافَ فِيهَا ظَاهِراً.

وَ لَوْ رَكَعَ الْإِمَامُ قَبْلَ إِكْمَالِ الْفَاتِحَةِ فَقِيلَ إِنَّهُ يَقْرَأُ فِي رُكُوعِهِ وَ قِيلَ تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ لِلضَّرُورَةِ كَمَا قَطَعَ بِهِ فِي التَّهْذِيبِ، حَتَّى قَالَ: إِنْ

الْإِنْسَانُ إِذَا لَمْ يَلْحَقِ الْقِرَاءَةَ مَعَهُمْ جَازَ لَهُ تَرْكُ الْقِرَاءَةِ، وَ الْإِعْتِدَادُ بِتِلْكَ الصَّلَاةِ، بَعْدَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَذْرَكَ الرُّكُوعَ وَ الْأَخْوَطَ الْإِعَادَةَ حِينَئِذٍ وَ كَذَا لَوْ قَرَأَ فِي النَّفْسِ تَقِيَّةً.

توضیح: مقصود از «پشت سر امام» پیشوایان ستم پیشه‌ای است که در زمان آن بزرگواران بودند، و ایشان از سر تقیه پشت سر آنها نماز می خواندند و نیت اقتدای به آنها را نمی کردند و نمازشان را به صورت فرادا می خواندند و حمد و سوره را هم قرائت می نمودند.

و به استحباب مؤکد مستحب است که در جماعت ایشان حاضر شوند، هم چنان که بیشتر فقها فرموده اند و اخبار بر آن دلالت دارد و به

هنگام تقیه واجب می شود. اما مستحب است که اگر بتواند در خانه اش نماز بخواند، سپس بیاید و با ایشان بخواند و گرنه واجب است که

حمد و سوره را برای خودش بخواند و طبق نظر مشهور با اقتدای به ایشان قرائت ساقط نمی شود، بلکه در کتاب «منتهی» فرموده است:

در این مطلب نظر خلافی سراغ نداریم، و در نمازهای جهریه لازم نیست حمد و سوره بلند خوانده شود و اگر نتوانست سوره را بخواند،

خواندن سوره حمد به تنهایی کافی است؛ هر چند که نظمان به وجوب قرائت سوره در نماز باشد و ظاهراً در این مطلب اختلاف نظری نیست. و اگر امام جماعت قبل از تکمیل شدن فاتحه به رکوع رود، بعضی گفته‌اند: ادامه حمد را در رکوعش بخواند و بعضی گفته‌اند به جهت ناچاری قرائت حمد و سوره ساقط می‌شود، هم‌چنان‌که در کتاب «تهذیب» به طور قطعی این نظر را داده‌اند و همین نماز هم قبول است، تا جایی که فرموده‌اند: اگر نمازگزار به قرائت ایشان نرسید، می‌تواند قرائت را نخواند و چنانچه رکوع را درک کند، نمازش هم صحیح است و احتیاط این است که چنین نمازی را اعاده نماید و نیز اگر حمد و سوره را از سر تقیّه در دل خود بخواند.»

پیام این دیدگاه که در واقع بیانگر نظر عموم فقهای امامیه می‌باشد، از جهات زیادی همانند پاسخ مرحوم علامه شرف‌الدین در کتاب «أَجْوِبَةُ مَسَائِلِ جَارِ اللَّهِ» است که عین عبارت ایشان را خواهیم آورد تا مشخص شود که در نقل از این کتاب نیز ردّ پای تحریف و قربانی کردن حقیقت به پای وحدت از سوی دکتر بی‌آزار شیرازی به وضوح مشاهده می‌شود و نه تنها عبارت‌هایی که به نام مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین در شبهه مذکور آورده شده، در کتاب ایشان مندرج نمی‌باشد، بلکه حتی نقل به مضمون دیدگاه ایشان هم نبوده و نشانگر خیانت آشکاری در نقل از کتب علمای امامیه است.

براساس آنچه مرحوم شرف‌الدین قدس سرّه در کتابش از قول جارالله نقل می‌کند، او معتقد است که:

«أَمَّا التَّقِيَّةُ بِالْعِبَادَةِ بَأَن يَعْملَ الْإِمَامُ عَمَلًا لَمْ يَقْصِدْ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، وَإِنَّمَا آتَاهُ خَوْفًا مِنْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَالتَّقِيَّةُ بِالتَّبْلِيغِ بَأَن يُسْنِدَ الْإِمَامُ إِلَى الشَّارِعِ حُكْمًا لَمْ يَكُنْ مِنَ الشَّارِعِ، فَإِنَّ مِثْلَ هَذِهِ التَّقِيَّةِ لَا تَقَعُ أَبَدًا أَصْلًا مِنْ إِمَامٍ لَهُ دِينٌ، وَ يَمْتَنِعُ صُدُورُهَا مِنْ إِمَامٍ مَعْصُومٍ، وَ حَمْلُ رِوَايَةِ الْإِمَامِ وَ عِبَادَةِ الْإِمَامِ عَلَى التَّقِيَّةِ طَعْنٌ عَنْ عَصْمَتِهِ وَ طَعْنٌ عَلَى دِينِهِ...»^{۳۰۶}

و اما تقیّه در عبادت آن است که امام عملی را انجام دهد بدون آن که در آن عمل عبادی خدا را قصد کند و فقط آن را در ظاهر به جهت ترسی که از سلطان ستمگر دارد انجام دهد.

و تقیّه در تبلیغ دین آن است که امام حکمی را به شارع نسبت دهد که از شارع صادر نشده باشد. البته پر واضح است که مانند این دو

نوع تقیّه هرگز از امامی که دیانت داشته باشد، سر نخواهد زد و انجام آن از سوی امام معصوم امکان‌پذیر نیست و حمل نمودن روایت یا عبادت امام بر تقیّه، طعنی بر عصمت و دینداری وی محسوب می‌شود.»

به عبارت دیگر موسی جارالله در این بیان می‌خواهد در ذهن خوانندگان دیدگاهش چنین القا کند که تقیّه به معنای انجام کاری از سوی امام‌علیه‌السلام است که ایشان این عمل را نه به جهت رضای خداوند متعال و نه به قصد قربت، بلکه تنها به دلیل ترس از سلطان و حاکم ستمگر انجام می‌دهند و چنین رفتاری برازنده امام‌علیه‌السلام نبوده و اگر بخواهیم عبادت امام‌علیه‌السلام را از روی تقیّه بدانیم، ناگزیریم که ورود خدشه بر عصمت و دین امام‌علیه‌السلام را قبول کنیم؟!

جارالله پس از این مقدمه‌چینی‌ها و قرار دادن تقیّه و عصمت در مقابل یکدیگر، با آماده کردن ذهن خواننده (جهت اعتراف به تقیّه نبودن اعمال عبادی امام‌علیه‌السلام) چنین می‌گوید:

«وَعَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ أَوْلَادِهِ السَّلَامُ كَانَ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَوَاتِ وَيُرَاعِي الْأَوْقَاتِ وَيَحْضُرُ الْجَمَاعَاتِ وَيُصَلِّي الْمَكْتُوبَاتِ وَيُصَلِّي صَلَاةَ الْجُمُعَةِ مُقْتَدِيًا خَلْفَ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي وَالثَّلَاثِ كَانَ يَقْصِدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ فَقَطُّ، وَلَمْ يَكُنْ يُصَلِّي صَلَاةً إِلَّا تَقَرُّبًا وَتَقْوَىٰ وَ

أَدَاءً... ٣٠٧

امیرمؤمنان حضرت علی - که درود بر وی و فرزندان او - در مورد نمازها دقیق بود و فضیلت اول وقت را رعایت می‌نمود و در نمازهای جماعت شرکت می‌فرمود و نماز جمعه را پشت سر خلفای ثلاثه با اقتدای به آنان به جای می‌آورد و از این امر فقط خدا را در نظر داشت و او هیچ نمازی را جز برای تقرب و تقوا و ادای فریضه به پای نمی‌داشت.»

بدین ترتیب موسی جارالله می‌خواهد از این بیان به نفع خلفا استفاده کرده و قائل به مشروعیت خلافت و نیز عدالت و مقبولیت شخصیت خلفا، از سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شود.

موسی جارالله از یک سو با تعریف غلطی که از تقیّه ارائه می‌دهد، آن را در ردیف یک عمل ریاکارانه قرار داده و عبادت امام‌علیه‌السلام

بر اساس تقیّه را عملی خارج از دایره عبودیت و فاقد قصد قربت می‌داند و از سوی دیگر به شرکت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نمازهایی که به امامت خلفای ثلاث اقامه شده اشاره نموده و با نفی تقیّه از این حرکت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به دنبال اثبات اهداف خاصّ خود حرکت می‌کند.

علّامه سیّد عبدالحسین شرف‌الدین قدّس سرّه در مقابل چنین جوسازی‌هایی دست به قلم برده و می‌نگارد:

«قُلْتُ: حَاشَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُصَلِّيَ إِلَّا تَقَرُّبًا لِلَّهِ وَ أَدَاءً لِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، وَ صَلَاتُهُ خَلْفَهُمْ مَا كَانَتْ إِلَّا لِلَّهِ خَالِصَةً لِرُجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ قَدْ افْتَدَيْنَا بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبْنَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالصَّلَاةِ خَلْفَ كَثِيرٍ مِنْ أَيْمَةِ جَمَاعَةِ أَهْلِ السُّنَّةِ، مُخْلِصِينَ فِي تِلْكَ الصَّلَوَاتِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ هَذَا جَائِزٌ فِي مَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ يُثَابُ الْمُصَلِّيُّ مِمَّا خَلْفَ الْإِمَامِ السُّنِّيِّ كَمَا يُثَابُ بِالصَّلَاةِ خَلْفَ الشَّيْعِيِّ، وَ الْخَبِيرُ بِمَذْهَبِنَا يَعْلَمُ إِنَّا نَشْتَرِطُ الْعَدَالَهَ فِي إِمَامِ الْجَمَاعَةِ إِذْ كَانَ شَيْعِيًّا، فَلَا يَجُوزُ الْأَيْتِمَامُ بِالْفَاسِقِ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ لَا بِمَجْهُولِ الْحَالِ، أَمَّا السُّنِّيُّ فَقَدْ يَجُوزُ الْأَيْتِمَامُ بِهِ مُطْلَقًا.»^{۳۰۸}

گفتم: حاشا از این که امیرمؤمنان علیه‌السلام جز برای تقرب به خدای متعال و به جا آوردن آن چه خداوند به آن ماورش فرموده است نمازی را بخواند.

و نماز خواندن ایشان پشت سر خلفا فقط برای خدا و خالصانه و به نیت رضای او بود و ما نیز به ایشان علیه‌السلام اقتدا کردیم. بنابراین ما با نمازگزاردن پشت سر بسیاری از امامان جماعت سنی مذهب در حالی که آن نمازها را خالصانه برای خدای تعالی خوانده‌ایم، به ذات اقدسش تقرب جسته‌ایم. و این مسأله در مذهب اهل بیت علیهم‌السلام جایز است و فرد نمازگزاری از شیعه که پشت سر امام جماعت سنی مذهب نماز گزارده، همان گونه ثواب می‌برد که اگر به امام جماعت شیعه مذهب اقتدا می‌نمود.

و فردی که از قوانین شرعی مذهب ما اطلاع داشته باشد می‌داند که ما عدالت را در مورد امام جماعتی که شیعه باشد شرط می‌دانیم؛ بنابراین اقتدا به فرد شیعه فاسق و ناشناس جایز نبوده در حالی که این شرط در امام جماعت سنی وجود ندارد و اقتدا به هر فردی از آنان جایز است.»

از کلام علامه شرف‌الدین به روشنی می‌توان دریافت که وی ابتدا به تصحیح تعریف مطرح شده از سوی جارالله درباره تقیّه پرداخته و با تبیین موضع اختلاف، به جای آن که تقیّه را عملی بدون قصد قربت بداند، آن را یک عمل «تعبدی» دانسته که عمل بدان در حقیقت امتثال امر خدای متعال بوده و تحت پوشش عمل به تعالیم شریعت قرار دارد.

علامه شرف‌الدین در پاسخ خود، تقیّه را هم‌راستا و نه متعارض با تقرّب به خدای متعال و انجام دستور پروردگار دانسته و آن را عملی شرعی و خدایسندانه مطرح کرده است و بدین ترتیب با دیدگاه جارالله که تقیّه را نقطه مقابل و متضادّ قرب خدای متعال قرار داده بود، به مخالفت برخاسته و آن را رد نموده است.

از سوی دیگر برای این که بیان وی حمل بر تأیید عقاید و شخصیت امام جماعت (خلفا) در این گونه نمازها نشود و از شرایط و ویژگی‌هایی که برای تقیّه در مکتب اهل بیت **علیهم‌السلام** ذکر گردیده به نفع شخصیت امام جماعت و کسب مقبولیت و مشروعیت برای او (خلفا) سوءاستفاده نگردد، با صراحت تمام به این نکته اشاره کرده است که «عدالت در امام جماعت غیر شیعه شرط نمی‌باشد.» وی در واقع با این بیان ظریف به تفاوت کیفیت نماز جماعت به امامت فرد شیعه با فرد سنی (خلفا) اشاره نموده و عدالت خلفا را به‌طور صریح نفی می‌نماید؛ تا خواننده با توجه به این اختلاف و دوگانگی به یاد داشته باشد که هرگز نمی‌توان از این عملکرد امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** و شیعیان ایشان تأییدی برای مخالفین امامیه به دست آورد.

به هر حال اولاً؛ باید پاسخ علامه شرف‌الدین را با توجه به سؤال موسی جارالله و فضای حاکم بر کتاب، و نه بر اساس تمایلات شخصی و گرایش‌های فکری خود فهمید و نقل به مضمون نمود.

و ثانیاً؛ باید این پاسخ را به دنبال اشاره به سؤال موسی جارالله آورد و نه به دنبال یک فراز تحریف به نقصان شده از یک روایتی که خود مجمل بوده و به مبین نیازمند می‌باشد؟!

چرا که چنین تلفیقی از عبارات، خواننده را در درک کیفیت عملکرد امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** دچار اشتباه کرده و ناخودآگاه وی را به سوی تفسیری سوق می‌دهد که خواست این طیف از وحدت‌طلبان تحریف‌گرا است؛ چنانچه ابراز شده:

«... حضرت علی همواره با سیدنا ابوبکر بوده و در تمام نمازها پشت سر او حضور داشته است.»! ۳۰۹

«و خود علی(ع) نیز در نماز خلفای راشدین شرکت می‌کرد...»! ۳۱۰

گفتار چهارم

نقد و بررسی تحلیلی‌های مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

آخرین دسته از شبهات وحدت‌طلبانه در زمینه روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مربوط به القای حُسن روابط میان سردمداران

حکومت و خاندان عترت علیهم‌السلام می‌باشد.

در یک نگاه ابتدایی، این شبهات را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

گروه یکم:

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، اقدام به کلی‌گویی کرده و بدون اشاره به موارد معین تاریخی، سعی در اثبات حُسن روابط خلفا با

اهل بیت علیهم‌السلام نموده‌اند.

گروه دوم:

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، به برخی وقایع معین تاریخی استناد کرده و به تحلیل آن اقدام نموده‌اند.

لذا بررسی‌های این گفتار را - به طور مختصر - از گروه یکم آغاز کرده و در ضمن آن به برخی شبهات رایج در گروه دوم نیز پاسخ

۳۰۹ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.

۳۱۰ - محمدجواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۰.

خواهیم داد.

کلی گویی جهت اثبات روابط دوستانه سه خلیفه با خاندان وحی **علیهم السّلام** با چنین بیان‌هایی مطرح می‌شود:

«آن‌چه مسلم است تمام اصحاب پیامبر به ویژه خلفاء راشدین... مانند برادر با یکدیگر رفتار می‌کردند...»^{۳۱۱}

«علی (ع) مدّت ۲۳ سال در حیات پیامبر (ص) و ۲۵ سال بعد از وفات آن حضرت با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک داشت، رابطه

خانوادگی و قرابت سببی داشت...»^{۳۱۲}

«علی (ع) چه در دوران حیات پیامبر (ص) و چه بعد از وفات آن حضرت، با خلفای ثلاثه، رفت و آمد و تماس نزدیک و نیز رابطه

خانوادگی و قرابت سببی داشت...»^{۳۱۳}

جهت تجزیه و تحلیل این ادّعاها، نخست باید روابط هر یک از خلفا با خاندان وحی **علیهم السّلام** را به‌طور جداگانه مورد کنکاش قرار

داده و صحّت این نوع روابط را (در دو مقطع قبل و بعد از رحلت پیامبر **صلی الله علیه و آله**) ارزیابی نماییم.

بخش الف) روابط متقابل خلیفه اوّل و خاندان وحی **علیهم السّلام**

در این زمینه شاهد یک ادّعای کلی هستیم:

«ابوبکر صدیق به خاندان و خویشاوندان رسول ارادت خاص و فوق‌العاده‌ای داشت.»^{۳۱۴}

بررسی این شبهه را از تحلیل روابط ابوبکر با اهل بیت **علیهم السّلام** «در زمان حیات پیامبر **صلی الله علیه و آله**» آغاز می‌کنیم:

۳۱۱ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۶.

۳۱۲ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

۳۱۳ - سید احمد موقّعی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳۱۴ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۵.

«اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خداصلی الله علیه و آله دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می کرده‌اند، باید پذیرفت که میان امام علیه السلام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است. در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره‌ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد. دشمنی‌های عایشه با امام علی علیه السلام که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبرصلی الله علیه و آله وجود داشته، می‌تواند شاهی بر اختلاف آل ابی بکر با آل علی علیه السلام تلقی شود.

گفته‌اند زمانی که فاطمه علیها السلام رحلت کرد، همه زنان پیامبرصلی الله علیه و آله در عزای بنی هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به میزبانی زد و نیامد و حتی برای علی علیه السلام چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود.

هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر و اصرار امام علیه السلام در اثبات حقایق خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.^{۳۱۵}

شاید تنها خاطره به ظاهر دوستانه‌ای که از دوران حیات پیامبرصلی الله علیه و آله باقی مانده است، این ادعا باشد که:

«ابوبکر، حضرت زهرا(س) را برای علی(ع) خواستگاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود.»^{۳۱۶}

«ابوبکر، حضرت زهرا(س) را برای علی(ع) خواستگاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود... این نوع پیوندها و روابط بین صحابه امری رایج بود و در الفت بین مسلمین و تألیف قلوب و وحدت آنها، نقش مؤثری داشت.»^{۳۱۷}

در پاسخ می‌گوییم:

«اولاً: ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام در سال دوم هجری و سالها قبل از ماجرای سقیفه و بروز منازعات

۳۱۵ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۳.

۳۱۶ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.

۳۱۷ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.

مربوط به خلافت صورت پذیرفته، بنابراین استناد به آن در اثبات این موضوع کاملاً غلط و بی‌مورد است.

ثانیاً: در موضوع ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام بسیاری از بزرگان اهل سنت با سند معتبر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

روایت کرده‌اند که فرمود: همانا خداوند متعال مرا فرمان داد که دخترم فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورم.

این در شرایطی است که آنها هر دو قبلاً برای خویش جداگانه به خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام رفته‌اند و پاسخ منفی گرفته

اند... با این تفصیل در امر این ازدواجی که مستقیماً به دستور خداوند متعال صورت پذیرفته است، و آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر

هر دو در تلاش برای خویش در خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ منفی گرفته و مأیوس برگشته‌اند، فکر می‌کنید این دو نفر

یا دیگران در تحقق یا عدم تحقق آن چه نقشی داشته‌اند؟^{۳۱۸}

این در حالی است که برخی منابع شیعی ماجرای این خواستگاری را چنین گزارش می‌دهند:

«روزی ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودند و سخن مزاجت حضرت فاطمه علیها السلام

در میان آوردند... پس ابوبکر با عمر و سعد بن معاذ گفت که برخیزید که به نزد علی برویم و او را تکلیف نمائیم که خواستگاری فاطمه

بکند و اگر تنگدستی او را مانع شد، ما او را در این باب مدد کنیم... پس ایشان به هرگونه بود آن حضرت را راضی کردند... چون ابوبکر

و عمر آن حضرت را «برای امتحان»^{۳۱۹} فرستاده بودند و انتظار بیرون آمدن آن حضرت

را می‌کشیدند، سر راه بر او گرفتند و پرسیدند: چه خبر داری؟ حضرت فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر خود فاطمه را به من

تزویح کرد و مرا خبر داد که حق تعالی در آسمان او را به من تزویج نموده است... چون ایشان این خبر را شنیدند «به ظاهر» اظهار

۳۱۸ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۱ - ۱۷۳.

۳۱۹ - [زیرا هر کسی که به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله - با استناد به امر الهی - به او پاسخ

خشنودی کردند...»^{۳۲۰}

خاطره دیگری که در این دوران از روابط خلیفه اول با امیرالمؤمنین علیه السلام بر جای مانده است، مربوط به هجرت

پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به یثرب و توقف ایشان در قبا می باشد؛ در آن زمان،

«ابوبکر اصرار داشت زودتر وارد مدینه شوند ولی پیامبر فرمود: هرگز داخل مدینه نمی شوم مگر وقتی که برادرم و پسر مادرم

علی علیه السلام و فاطمه دخترم وارد شوند و ابوبکر به تنهایی به مدینه رفت حسداً لعلی.»^{۳۲۱}

منابع تاریخی نوشته اند:

«پیغمبر حدود پانزده روز در قبا ماند تا علی علیه السلام، برسد.

ابوبکر به پیغمبر گفت: شاید علی تا یک ماه دیگر نیاید! مردم مدینه چشم به راه شمایند!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نیست. او به زودی خواهد آمد. من نیز حرکت نخواهم کرد تا عموزاده ام، برادرم و محبوب ترین

خاندانم و کسی که با جان خود، جان مرا پاس داشته است، از راه برسد.

ابوبکر رنجید و پیغمبر را در قبا رها کرد و نزد یکی از دوستانش در محله ای به نام سُحُح رفت.»^{۳۲۲}

لذا در یک جمع بندی کلی می توان گفت:

«روابط امام علیه السلام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره ای باقی نمانده است.»^{۳۲۳}

اکنون با توجه به این که تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ نشانه ای از وجود روابط گرم و صمیمانه میان خلیفه اول با خاندان

۳۲۰ - علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۲۰۲ - ۲۰۸.

۳۲۱ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳۲۲ - محمد حسین رجیبی: مقاله «امام علی علیه السلام در عهد پیامبر»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۱۶۱ - ۱۶۲؛

به نقل از: رسولی محلاتی: زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۷۶.

۳۲۳ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۶.

وحی علیهم السّلام را در اختیار ما نمی‌نهد، به بررسی این ادّعا می‌پردازیم که می‌گوید:

«... در صدد آنیم تا... دوام! آن روابط گرم و صمیمانه! جان نثاران رسول خدا را در دوران خلافت خلیفه اول صدیق اکبر به اثبات

برسانیم.»^{۳۲۴}

جهت بررسی این شبهه، چاره‌ای نداریم تا با مراجعه به تاریخ، رفتار و عملکرد خلیفه اول با خاندان رسول علیهم السّلام را ترسیم نماییم و

میزان ارادت خاص و فوق‌العاده او به اهل بیت علیهم السّلام را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین سازیم.^{۳۲۵}

«بلاذری در کتاب انساب الاشراف می‌نویسد:

چون علی علیه السّلام از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را با خشونت هر چه تمامتر بیاورد...

ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است:

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن

خودداری کردند با آنان جنگ کن...»^{۳۲۶}

لذا می‌توان گفت:

«هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر، اصرار امام علیه السّلام در اثبات حقانیت خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در

روابط آنان شد.

۳۲۴ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۰.

۳۲۵ - جهت آشنایی با سایر اسناد و مدارک هجوم، رک: استادان محقق: سید علی حسینی میلانی: محاضرات فی الاعتقادات، ج ۲، مظلومیّه

الزهراء علیها السّلام؛ آیه الله جعفر سبحانی: الحجّة الغراء علی شهادة الزهراء علیها السّلام؛ عبدالزهراء مهدی: الهجوم علی بیت فاطمه علیها السّلام؛

حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه علیها السّلام (عربی) و نیز: سید محمد حسین سجّاد: آتش به خانه وحی؛ مسعود پور سیدآقایی: حور

در آتش (فارسی).

۳۲۶ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۰۹ - ۱۱۱.

حمله به خانه امام علیه السلام و حالت قهر حضرت فاطمه علیها السلام و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت علیها السلام، اختلاف را عمیق تر کرد.^{۳۲۷}

بنابراین نه تنها در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه وآله نشانه‌ای از وجود روابط گرم و صمیمانه به دست نمی‌آید، بلکه شواهد تاریخی حاکی از اعمال سیاست سرکوب و خشونت در برخورد با خاندان وحی علیهم السلام پس از غصب خلافت توسط ابوبکر می‌باشد؛ حال چگونه می‌توان مدعی شد:

«آیا کسی که چنین ارادت و اعتقادی نسبت به زهرا داشته باشد، حق او را ضایع و تلف می‌نماید؟!»^{۳۲۸}

این شبهه‌ای است که تاریخ پاسخ آن را به روشنی ارائه می‌دهد:

آن گاه که ابوبکر فدک را از تصرف حضرت صدیقه زهرا علیها السلام خارج ساخت و از ایشان که به حکم آیه تطهیر معصوم می‌باشند، جهت اثبات مالکیت فدک شاهد طلب نمود، و سپس با ردّ شهادت شهود و بی‌اعتبار دانستن شهادت شرعی آن‌ها، به طور ضمنی نشان داد که جز شکستن مقام عصمت و پس ندادن فدک هدفی در سر ندارد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به دفاع از حضرت فاطمه علیها السلام می‌پردازند و بین ایشان و ابوبکر سخنانی ردّ و بدل می‌شود که در پایان،

«امام علیه السلام بعد از گفتن این سخنان با ناراحتی به منزل رفتند. هیاهوی عجیبی بین مردم پیدا شد. می‌گفتند: حق با علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است، علی علیه السلام راست می‌گوید.

در این هنگام ابابکر به منبر رفت و برای خاموش کردن مردم گفت: هان ای مردم! این چه سر و صدایی است که ایجاد کرده‌اید و گوش به سخن هر کس می‌دهید. او روباهی است که شاهد او دُم اوست، ماجراجو و برپا کننده فتنه است و مردم را به آشوب دعوت می‌نماید، کمک از ضعفا و یاری از زنان می‌طلبد، او مانند امّ طحال است که عزیزترین نزدیکان وی نزد او افراد فاحشه بودند.

۳۲۷ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ص ۱۳.

۳۲۸ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۵.

خلیفه با استفاده از اهرم قدرت چه جسارتهائی که به ساحت امام علیه السلام نکرد. ما می‌توانیم به میزان ادب و وقار خلیفه پی بریم که چگونه به شخصی که خود به نزول آیه تطهیر درباره وی اعتراف نموده است، توهین می‌نماید...

ابن ابی الحدید که از این همه جسارتهای خلیفه تعجب نموده است از استاد خود جعفر بن یحیی بصری می‌پرسد آیا این همه تعرضات در مورد علی علیه السلام است؟ و جواب می‌شود: ... بله فرزندانم، مسئله سلطنت در کار است...

آری خلفا برای تثبیت حکومت خود از هیچ توهینی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ابا نداشتند.^{۳۲۹}

حال باید پرسید، چگونه می‌توان با استناد به ارادتی ساختگی و دروغین مدعی شد:

«در عصر صدیق و فاروق حقوق خاندان پیامبر بطور کامل به آنان می‌رسید.»^{۳۳۰}

تذکر تاریخی

در پایان خاطر نشان می‌گردد که:

«برخی از طرفداران ابوبکر خبری با مضمون نماز گزاردن ابوبکر بر جنازه آن حضرت را جعل کرده‌اند^{۳۳۱} و خوشبختانه شخصیتی چون

ابن حجر عسقلانی تصریح به دروغ بودن آن خبر نموده است.^{۳۳۲}»^{۳۳۳}

۳۲۹ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص

۲۱۴.

۳۳۰ - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۳.

۳۳۱ - [عبدالعزیز نعمانی در مقاله «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» مندرج در فصلنامه ندای اسلام (شماره ۳، پاییز ۷۹) این

روایت جعلی را به نقل از کتاب «المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک» (تألیف: ابن جوزی)، ج ۴، ص ۹۶، مورد استناد قرار داده است.]

۳۳۲ - به نقل از: لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۳۴.

۳۳۳ - استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمه: مسعود شکوهی)، ص ۱۰۶.

اسناد تاریخی معتبر حاکی از عدم حضور ابوبکر در مراسم تدفین حضرت زهرا علیها السلام می‌باشند؛ چنانچه بخاری و مسلم (دو تن از

حدیث‌نگاران مشهور اهل سنت) در کتاب‌هایشان که به «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» شهرت دارد، تصریح نموده‌اند:

«فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذِنْ بِهَا ابُوبَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا.»^{۳۳۴}

«فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذِنْ بِهَا ابُوبَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ.»^{۳۳۵}

نمونه‌هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

سند شماره (۱)

«فَعَصَيْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرْتُ ابُوبَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ.»^{۳۳۶}

فاطمه دختر رسول خدا بر ابوبکر غضب نموده و با او قطع رابطه کرد. این قهر او با ابوبکر پیوسته ادامه داشت تا از دنیا رفت.

سند شماره (۲)

«فَوَجَدَتْ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ.»^{۳۳۷}

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن

نگفت.

سند شماره (۳)

۳۳۴ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۹۱۳.

۳۳۵ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

۳۳۶ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۸۶۲.

۳۳۷ - همان منبع، حدیث شماره ۳۹۱۳.

«فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى مَاتَ»^{۳۳۸}

فاطمه با ابوبکر قطع رابطه نموده و تا زنده بود با او سخن نگفت.»

سند شماره (۴)

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^{۳۳۹}

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن

نگفت.»

سند شماره (۵)

«فَعَضِبَتْ فَاطِمَةُ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^{۳۴۰}

[در ماجرای مطالبه میراث پیامبر،] فاطمه غضبناک شد و با ابوبکر قطع رابطه کرد و این قهر وی ادامه داشت تا از دنیا رفت.»

سند شماره (۶)

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ»^{۳۴۱}

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خیبر،] فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و بر او غضب نمود.»

هر چند که برخلاف همه اسناد تاریخی اظهار شود:

«به منابع معتبری که اثبات کند حضرت علی(ع) و حضرت زهرا و ائمه اطهار(ع) از خلفای ثلاث تعبیر به دشمن کرده باشند، دست نیافته

۳۳۸ - همان منبع، حدیث شماره ۶۲۳۰.

۳۳۹ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

۳۴۰ - احمد بن حنبل: مسند احمد، حدیث شماره ۲۵.

۳۴۱ - همان منبع، حدیث شماره ۵۲.

ام و از این رو، برآنم که اختلاف میان صحابه پیامبر(ص) پس از وفات آن حضرت، ماهیتاً یک اختلاف میان صحابه رسول خدا(ص) بوده که عملاً توسط حضرت علی(ع) در دوران حکومت خلفا و پس از آن در زمان زمامداری آن حضرت(ع) و پس از آن در زمان ائمه اطهار(ع) در قول و عمل نادیده گرفته شد.^{۳۴۲}!

هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از سرپرستی محمد بن ابی بکر چه بود؟

شبهه دیگری که در راستای روابط متقابل خلیفه اول و امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح گردیده، مربوط به سرپرستی امام علیه السلام از همسر و فرزند ابوبکر پس از مرگ خلیفه می باشد؛ چنانچه ابراز شده:

«آن حضرت نهایت ارادت خویش را به حضرت ابوبکر پس از وفات نشان داد و اسماء بیوه ابوبکر را به زنی گرفت و محمد فرزند ابوبکر را در خانه خویش بزرگ نمود...»^{۳۴۳}!

«محمد فرزند ابوبکر مورد علاقه فراوان حضرت امیر بود و در کنار فرزندان خود، او را بزرگ کرد و هنگام خلافت، وی را به زمامداری مصر نصب فرمودند.»^{۳۴۴}!

جهت بررسی این شبهه ابتدا لازم است تا قدری درباره اسماء بنت عمیس سخن بگوییم:

«این زن گرچه در ظاهر همسر ابوبکر بود، بیشتر اوقات خود را در خانه داماد پیامبر و برادر شوهرش (علی بن ابی طالب علیه السلام) و به خدمت فاطمه علیها السلام می گذراند.»^{۳۴۵}

۳۴۲ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۳۴۳ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۰.

۳۴۴ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۷.

۳۴۵ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۰۱.

لذا می‌توان گفت:

«در اینکه بانو اسماء بنت عمیس، آغازی خوب و فرجامی خوبتر در زندگی خود داشته است، شکی نیست؛ یعنی ابتدا همسر جعفرین ابی‌طالب و در آخر همسر امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بوده و چند سالی که با ابوبکر می‌زیسته توانسته در دامن پاک خود بذری ناپاک را پاک و پاکیزه تربیت کند و محمد بن ابی‌بکر را از فرزندی ابوبکر به فرزندی علی‌علیه‌السلام منتقل نماید و آن از مسلمیات تاریخ است. چه اشکالی دارد که بگوییم بانویی با چنین شرافت، به هنگام مشاهده انحراف مسیر خلافت و ظهور کارهای ناشایست و نفاق گونه از شوهرش، از خانه او بیرون آمده، همدم و انیس حضرت زهرا علیهاالسلام گشته تا با این کار هم برائت خود را از آنان و هم پیوستگی و ولایت خود را به اینان اثبات کند...»^{۳۴۶}

بنابراین آنچه محل تأمل است، ازدواج اسماء و ابوبکر می‌باشد که:

«سبب و انگیزه این ازدواج - با توجه به اختلاف فکری و اخلاقی آن دو زن و شوهر - از نظر تاریخی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.»^{۳۴۷}

لذا دلایل ازدواج امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام با اسماء و سرپرستی فرزندش محمد را باید در ویژگی‌های شخصیتی و منحصر به فرد خود اسماء جست؛ حمایت او از حریم ولایت و امامت علوی را می‌توان از این اقدام اسماء به خوبی دریافت:

«برخوردهای شدید امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، اغتشاش عجیبی در افکار ابوبکر و عمر و مشاورینشان پیش آورده بود؛ بطوری که آنان را وادار به تصمیم‌گیریهای شتابزده‌ای نمود. با آنکه غاصبین به شدت از امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام وحشت داشتند ولی بالاخره تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند... اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر و بانوی صالحه‌ای بود از این توطئه که در خانه ابوبکر صورت گرفت آگاه شد. لذا خدمتکار خود را فرستاد و گفت: نزد فاطمه علیهاالسلام برو و به او سلام برسان و آنگاه که از در وارد می‌شوی این آیه را (به کنایه)

۳۴۶ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیهاالسلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ پاورقی مترجم: دکتر سید حسن افتخار زاده سیزواری،

بخوان، إِنَّ الْمَلَائِئِمَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَسْتَتْلُوكَ فَارْجُ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ^{۳۴۸}

یعنی این گروه توطئه می‌کنند که تو را بکشند. خارج شو که من خیرخواه تو هستم. همچنین اسماء به خادمه‌اش گفت: اگر با خواندن آیه

منظور تو را متوجه نشدند، آن را تکرار کن...»^{۳۴۹}

همچنین میزان ارتباط محمد (فرزند اسماء) با خاندان پدرش ابوبکر را می‌توان از موضع‌گیری او در جنگ جمل، علیه خواهرش عایشه به خوبی مشاهده کرد؛ چرا که در این نبرد، محمد در کنار امام خویش و مقابل خواهرش عایشه دختر ابوبکر شمشیر می‌زد. محمد در پایان جنگ جمل در جمله‌ای خطاب به عایشه خود را چنین معرفی می‌کند:

«نزدیکترین و در عین حال دشمن‌ترین فامیل و خویشاوند تو.»^{۳۵۰}

لذا ازدواج امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اسماء پس از مرگ ابوبکر و سرپرستی محمد فرزند ابوبکر، هیچ ارتباطی به حسن رابطه آن حضرت علیه‌السلام با ابوبکر ندارد، بلکه ارتباط مستقیم با ویژگی‌های روحی خود اسماء داشته است که از او زنی حامی ولایت علوی و دوستدار خاندان وحی علیهم‌السلام ساخته بود، به گونه‌ای که حضرت علی علیه‌السلام نه تنها ایشان را به عنوان همسری شایسته برمی‌گزیند، بلکه فرزند او را که از این مادر به دنیا آمده است تربیت نموده و پرورش می‌دهند، تا محمد (فرزند ابوبکر) به عنوان نمونه‌ای از یک شیعه در تاریخ بدرخشد و در این مقام تا بدان جا رسد که فرزند او قاسم از معتمدان و مخصوصان امام سجاد علیه‌السلام شد^{۳۵۱} و دخترش (امّ فروه) همسر امام باقر علیه‌السلام و مادر امام صادق علیه‌السلام گردید.^{۳۵۲}

۳۴۸ - قصص: ۲۰.

۳۴۹ - محمد باقر انصاری - سید حسین رجایی: اسرار فدک، ص ۵۹ - ۶۰.

۳۵۰ - سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۱۰.

۳۵۱ - علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۸۷۰.

۳۵۲ - امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «مادرم از آنها بود که ایمان آوردند و پرهیزکار و نیکوکار بودند، و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران

را.» (علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۸۷۰)

حال قضاوت به عهده خوانندگان است که این فضایل و ویژگی‌های فردی اسماء بنت عمیس و فرزندش را به حساب ابوبکر بگذارند و یا آن را امری کاملاً مستقل و بی‌ارتباط با شخص خلیفه بدانند.

هر چند که علیرغم تمام این حقایق ابراز شده:

«مگر امام سجاد(ع) نوه دختری خلیفه اول را به زنی نگرفت و مگر جناب ابوبکر نیای مادری امام باقر(ع) و ائمه اطهار بعدی(ع)

نبود...؟ و مگر بین دشمنان می‌تواند این گونه روابط خویشاوندی پدید آید؟!»^{۳۵۳}

«ائمه ما از امام باقر(ع) به بعد همگی از نوادگان دختری جناب ابوبکر هستند. ائمه ما با خلفا نزدیکی خانوادگی داشتند.»^{۳۵۴}

بنابر آنچه ملاحظه فرمودید، دیگر جایی برای این ادعای ساختگی باقی نمی‌ماند که:

«گذشته از همکاری سیدنا علی با حضرت ابوبکر... این دو شاگرد پیامبر (ابوبکر و علی) با هم همانند اعضای یک خانواده، دوست و

صمیمی بودند.»^{۳۵۵}

بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی علیهم‌السلام

در این زمینه شاهد یک ادعای کلی هستیم:

«سیاست حضرت عمر نسبت به اهل بیت ترکیبی بود از محبت و بزرگداشت.»^{۳۵۶}

«عمر به علی نگاه عاشقانه‌ای داشت که با تعظیم و تکریم همراه بود.»^{۳۵۷}

۳۵۳ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۳۵۴ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۳۵۵ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۲.

۳۵۶ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.

۳۵۷ - همو: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۷.

جهت بررسی این شبهه بایستی با مراجعه به تاریخ، به ترسیم رفتار و عملکرد خلیفه دوم در رابطه با خاندان رسول **علیهم السّلام** بپردازیم و میزان محبت و بزرگداشت او نسبت به اهل بیت **علیهم السّلام** و نیز تعظیم و تکریم عاشقانه او نسبت به امیرالمؤمنین **علیه السّلام** را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین کنیم.

نگاهی به اسناد تاریخی

«بلاذری در کتاب انساب الاشراف می نویسد:

... عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه **علیها السّلام** رفت.

فاطمه **علیها السّلام** پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی که می خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟

عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد.

تاریخ طبری نوشته است که:

عمر گفت: به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم یا اینکه جهت بیعت خارج می شوید.

ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است:

... عمر با شعله آتش که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد.

فاطمه **علیها السّلام** گفت: ای پسر خطاب! آتش آورده ای خانه مرا بسوزانی؟

گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید...»^{۳۵۸}

اسناد تاریخی مربوط به برخورد خشونت آمیز خلیفه دوم با خاندان وحی **علیهم السّلام** (جهت اخذ بیعت از امیرالمؤمنین **علیه السّلام**) را می

توانید در سه کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه **علیها السّلام**»، «احراق بیت فاطمه **علیها السّلام**» و «الحجّة الغراء علی شهادة

الزهراء علیها السلام» دنبال فرمایید و با مطالعه شواهد نقل شده از منابع معتبر اهل سنت، به میزان صحت این ادعاها دست یابید که:

«عمر همیشه حضرت علی را قره العین (نور چشمان) می نامید.»^{۳۵۹}

همچنین از سوی دیگر شاهد این ادعا هستیم که:

«اصحاب سقیفه و حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و هواداران آنها تشکیل دولت دادند و حضرت علی هم تا آخر با آنها همکاری داشت

و با آنها اختلاف نظر هم داشت، اما هیچگاه با آنها دشمنی نداشت.»^{۳۶۰}

«با این که حق خود را غصب شده می دانست، همان گونه که در خطبه ششقیفه آمده است، صبر پیشه کرد و این صبر تنها در ظاهر نبود.

او قلباً هم هیچ گاه با صحابه پیغمبر دشمن نبود.»^{۳۶۱}

«روابط خود آن بزرگان روابطی برادرانه و اسلامی همراه با حفظ کیان اسلام و عزت اسلامی بوده است، نه دشمنانه و کینه توزانه و

خصمانه.»^{۳۶۲}

«آیا این سکوت پرمعنی، به معنای آن نیست که آن حضرت تمایل نداشته اند این واقعه بازگو شود»^{۳۶۳} و آتش دشمنی را پیوسته شعله ور

سازد و روابط آن حضرت و خلفای ثلاث را به خصوص در دوران خلیفه دوم که دوران پر حادثه و پرفتوحاتی بود، تحت تأثیر عواطف

شخصی! قرار دهد؟!»^{۳۶۴}

هر چند بررسی عملکردهای خلیفه دوم پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جای هیچ گونه تردیدی را در دشمنی و کینه ورزی گروه

۳۵۹ - فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۱.

۳۶۰ - محمد جواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۳۶۱ - همو: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۳۶۲ - همو: روزنامه اطلاعات، مورخ ۳۰ خرداد ۱۳۷۹.

۳۶۳ - [منظور مؤلف به تصریح او در جملات پیشین، حوادث رخ نموده پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.]

۳۶۴ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

برندگان سقیفه با اهل بیت علیهم السّلام باقی نمی‌گذارد، اما از آن‌جا که سعی شده تا در کنار این شبهات، تصویری دوستانه از سیره و عملکرد امیرالمؤمنین علیهم السّلام با خلفا ترسیم گردد، به چند اعتراف تاریخی از خود خلیفه دوم اشاره می‌کنیم تا با نحوه برخورد و مواجهه امیرالمؤمنین علیهم السّلام با او نیز آشنا شویم.

نمونه نخست حدیثی است که در کتاب صحیح مسلم و تاریخ مدینه ابن‌شبهه نقل شده؛

«در این احادیث، خلیفه دوم به علی علیه السّلام و عباس نسبت می‌دهد که آنان خلیفه اول و دوم را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله‌گر] و یا ستمگر و فاجر می‌دانسته‌اند.»^{۳۶۵}

در نقل صحیح مسلم آمده:

«خلیفه دوم، عباس و علی علیه السّلام را مخاطب قرار داده چنین می‌گوید:

... هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من بعد از پیامبر ولی مسلمانان می‌باشم؛ شما دو نفر (عباس و علی علیه السّلام) آمدید و میراث خود را طلب کردید. تو (عباس) میراث را از پسربرداری و این (علی علیه السّلام) میراث همسرش را از پدرش. پس ابوبکر گفت: پیامبر خدا فرموده است: ما ارث برده نمی‌شویم؛ آنچه به جا گذاریم صدقه است، ولی شما وی را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله‌گر] دانستید...»^{۳۶۶}

متن کلام خلیفه دوم درباره نوع نگاه حضرت علی علیه السّلام به ابوبکر و خودش چنین است:

«فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا، آثِمًا، غَادِرًا، خَائِنًا... وَ أَنَا... وَ لِيُ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا، آثِمًا، غَادِرًا، خَائِنًا...»

همچنین «ابن‌شبهه در تاریخ مدینه... به جای کاذب، آثم، غادر و خائن؛ ظالم و فاجر را نقل کرده است.»^{۳۶۷}

۳۶۵ - رضا سلمانی: روابط متقابل خلفا با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۴۲.

۳۶۶ - همان منبع، ص ۴۱؛ به نقل از: صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفیء، ص ۲۷، ح ۴۹ (۳۳۰۲)، مؤسسه عزالدین

۳۶۷ - همان منبع، ص ۴۱ - ۴۲؛ به نقل از: تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۲۰۴، دارالفکر.

متن اصلی عبارت او چنین است:

«تَزْعَمَانِ أَنْ أَبَاكَرٍ فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ... فَتَزْعَمَانِ أَنِّي فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ...»

در یک جمع بندی می توان گفت:

آنچه «در حقیقت شاهد اصلی در این مبحث می باشد این است که عمر بن خطاب تصریح می نماید که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عموی پیامبر که صرف نظر از هاشمی بودن، دو نفر از صحابه خوش نام و نشان می باشند، شیخین را ظالم و خیانتکار می دانسته اند، پس چطور ممکن است کسی تفوه نماید که در بین اهل بیت و خلفا کمال دوستی و مودت بوده است، با وجودی که اهل بیت به اعتراف خود دشمن، چنین اعتقادی در مورد آنها داشته اند؟

این نصوص بیانگر این مطالب است که... علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس، شیخین را ظالم و خیانتکار، کاذب، آثم، غادر، خائن می دانستند.

اینکه می گویند: در بین خلفا و اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله صمیمیت و دوستی بوده است زمانی صحت می یابد که همدیگر را تصدیق نموده باشند.

پس اگر به بهانه بعضی از روایات جعلی و غیر صادر از اهل بیت علیهم السلام در لابه لای کتب حدیثی می خواهند محبت دشمنان اهل بیت را در میان مردم ضعیف انتشار دهند، باید دانسته باشند که صحت این روایات متفرع بر نبودن دلیلی قوی بر خلاف آنها می باشد، که با بودن آن دلیل مافوق، تمامی این روایات مورد ادعای دشمن از اعتبار ساقط می گردد.

به این نصوص توجه فرمائید: ... ترجمه مختصر این روایات این است که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب در زمان خلافت عمر، اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خیبر و فدک از او مطالبه می نمایند و عمر به آنها می گوید:

شما در زمان خلافت ابوبکر نیز این اموال را مطالبه نمودید و حال آنکه او را دروغگو و معصیت کار و ظالم و خائن می دانستید، و اکنون که خلافت به من رسیده از من نیز این اموال را مطالبه می نمائید و حال آنکه مرا نیز همانند ابوبکر دروغگو و گنهکار و ظالم و خائن می دانید.

با این تصریحات و اقرار بی‌شائبه خلیفه، آن هم در معتبرترین کتاب اهل سنت^{۳۶۸} که هیچ‌گونه تردیدی در اعتبار و صحت آن در نزد عامه نمی‌باشد، دیگر گمان نمی‌رود کسی بدور از تعصب بوده و نپذیرد که نظریه بنی‌هاشم و اهل بیت رسول **علیهم‌السلام** درباره خلفا چگونه بوده است.»^{۳۶۹}

هر چند ادعا شود:

«حضرت علی (ع) نه تنها هیچ‌گاه به خلفای قبل از خود جسارت‌هایی از آن قبیل که در میان پاره‌ای عوام ما متداول بوده و هست، نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد! لب به مدح آنان گشوده است.»^{۳۷۰}

سند تاریخی دیگری گویای آن است که:

«در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام **علیه‌السلام** خواست به همراه ایشان حرکت کند، ولی امام **علیه‌السلام** نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت: من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید ولی نپذیرفت؛ من دائماً او را ناراحت می‌بینم، به نظر تو از چه ناراحت است؟

ابن عباس پاسخ داد: معلوم است، تو خود هم می‌دانی. عمر گفت:

آری، ناخشنودی او به جهت از دست دادن خلافت است...

پس امام **علیه‌السلام** اعتراض و خشم درونی خود از غصب خلافت را به دیگران نشان می‌داد، تا آنجا که خلیفه و مردم به وضوح به آن پی بردند.»^{۳۷۱}

۳۶۸ - صحیح مسلم، رقم ۳۳۰۲.

۳۶۹ - حسین غیب غلامی: علی بن ابی‌طالب **علیه‌السلام** و رمز حدیث فدک، ص ۵۲ - ۵۹.

۳۷۰ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.

۳۷۱ - علی محمد میرجلیلی: امام علی **علیه‌السلام** و زمامداران، ص ۲۲۷؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸ -

متن کلام خلیفه دوم درباره نحوه مواجهه حضرت علی علیه السلام با خودش چنین است:

«وَلَمْ أَزَلْ أَرَاهُ وَاجِدًا، فِيمَ تَنْظُنُّ مُوجِدَتَهُ؟»

وی را پیوسته نسبت به خود در حال غضب می‌یابم، به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟»

با توجه به این دو سند معتبر که هر دو از کتب معتبر اهل سنت اخذ گردیده و در هر یک از آنها نیز با اعتراف شخص خلیفه مواجه

هستیم، قضاوت درباره میزان صحّت و اعتبار علمی این ادّعا را به عهده خود شما می‌نهیم که ابراز می‌دارد:

«رفتار و گفتار آن حضرت (ع) مطابق آنچه در کتب معتبر فریقین آمده است!، نه تنها اشاره‌ای [به] عداوت و امثال اینها ندارد...»^{۳۷۲}

«بنده ادعا و اثبات می‌کنم که حضرت علی (ع) با خلفای ثلاث هیچ گاه دشمن نبوده و با ایشان دشمنی نکرده است.»^{۳۷۳}

«با این خلیفه نیز برخوردی مناسب و گشاده! داشت. وی با این تصمیم، همه اعتراضات خود نسبت به خلیفه جدید را پشت سر

گذاشت.»^{۳۷۴}

«پس شک میان دو طرف از بین رفت و فاصله آنها تا حد به هم پیوستن کم شد و اعتماد عنوان مرحله جدید گشت.»^{۳۷۵}

«اهل بیت رسول خدا در زمان خلفای راشدین برای گسترش اسلام و امنیت و استحکام حکومت اسلامی جان و مالهای خود را فدا می

کردند و این خود دلیل رضایت! و محبت! این بزرگواران است.»^{۳۷۶}

«هنگامی که حضرت عمر وفات کردند، جسد مبارک ایشان با چادری پوشانده شده بود، من در آنجا حضور داشتم. حضرت علی

۳۷۲ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۳۷۳ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۳۷۴ - ابراهیم بیضون (مترجم: علی اصغر محمّدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینہ تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۰.

۳۷۵ - همو: رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آیینہ تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۲.

۳۷۶ - عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۹، بهار ۸۱، ص ۷۱.

تشریف آورد و چادر را از چهره حضرت عمر کنار زد و گفت: ابوحفص! خدا غریق رحمت کند، قسم به خدا بعد از رسول الله بجز تو

کسی نیست که من دوست داشته باشم که کاش نامه اعمالش مال من می بود و با نامه اعمال وی به ملاقات خدا می رفتم.»^{۳۷۷}

«او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد.»^{۳۷۸}

«بنابراین به کسانی که به زعم پیروی از حضرت علی (ع) خود را ملزم به تبری می دانند واجب است ثابت کنند که حضرت علی (ع) از

آنان تبری کرده است که ما هم تبری کنیم.»^{۳۷۹}

در پایان این دو بخش، توجه شما را به سند تاریخی دیگری جلب می نمایم:

«إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَمَّا انْصَرَفَ إِلَى رَحْلِهِ، قَالَ لِبَنِي أَبِيهِ:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّ قَوْمَكُمْ عَادُوكُمْ بَعْدَ وِفَاةِ النَّبِيِّ كَعَادُوا نَبِيَّ فِي حَيَاتِهِ، وَإِنْ يُطَعُ قَوْمُكُمْ لَا تُؤْمَرُوا أَبَدًا، وَاللَّهِ لَا يُنِيبُ هَؤُلَاءِ إِلَى
الْحَقِّ إِلَّا بِالسَّيْفِ.

قال: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ دَاخِلُ إِلَيْهِمْ، قَدْ سَمِعَ الْكَلَامَ كُلَّهُ، فَدَخَلَ وَ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَتُرِيدُ أَنْ تَضْرِبَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ!

فَقَالَ: أَسْكُتْ وَيَحْكُ! فَوَاللَّهِ لَوْ لَا أَبُوكَ وَ مَا رَكِبَ مِنِّي قَدِيمًا وَ حَدِيثًا مَا نَزَعَنِي ابْنُ عَفَّانٍ وَ لَأَبْنُ عَوْفٍ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ فَخَرَجَ.^{۳۸۰}

زمانی که علی بن ابی طالب [از مجلس شش نفره شورای تعیین خلیفه] به خانه بازگشت به خاندان عبدالمطلب فرمود:

ای خاندان عبدالمطلب! خویشان شما پس از درگذشت پیامبر با شما به دشمنی برخاستند؛ همچنان که با رسول خدا در طول زندگیش

دشمنی ورزیدند و اگر قوم شما به حکومت رسند، هرگز شما را به مشورت هم نخواهند خواست.

۳۷۷ - عبدالله فتوحی: نوشته مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱، ص ۷۸.

۳۷۸ - محمدجواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۳۷۹ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۳۸۰ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۴.

قسم به خدا که اینان جز با شمشیر به راه حق باز نخواهند گشت.

راوی گفت: عبدالله فرزند عمر نیز در میان ایشان بود و تمام سخنان حضرت را شنید؛ پس داخل شد و گفت: ای ابا الحسن، آیا می

خواهی گروهی [از خویشانت] را با گروهی دیگر به دشمنی واداری؟

در آن لحظه فرمودند: وای بر تو! ساکت باش! قسم به خدا که اگر پدرت [عمر بن خطاب] نبود و با من در طول زندگیش آن گونه رفتار

نمی‌کرد، پسر عقیان (عثمان) و پسر عوف (عبدالرحمان) با من منازعه نمی‌کردند.

در این زمان عبدالله بن عمر برخاست و از آن جا خارج شد.»

جمع‌بندی

تیرگی روابط متقابل حضرت علی علیه السلام و عمر بن خطاب یکی از حقایق مسلم و آشکاری است که شدت وضوح آن موجب گردیده تا مطرح نمودن آن در ضمن یک نقل ساختگی، به عنصری کارآمد جهت راست جلوه دادن آن دروغ تاریخی تبدیل شده و از این رو، به استخدام تحریف‌گران تاریخ درآید.

برای مثال: تاریخ‌نگاران دروغ‌پردازی که به دنبال راست جلوه دادن نقل‌های ساختگی خود درباره بیعت دوم امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بوده‌اند، تصریح و اعتراف به این روابط تیره را در لابه‌لای جعلیات خود گنجانده‌اند تا از این راه بسترهای پذیرش ادعاهای واهی خود را در ذهن مخاطبین فراهم آورده و چنین وانمود کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام با کمال میل و در نهایت صلح و صفا با ابوبکر بیعت نموده‌اند؟!^{۳۸۱}

از این رو شاهد اعتراف بزرگانی از اهل سنت همچون محمد بن اسماعیل بخاری، مبنی بر صحت «کراهت شدید امیرالمؤمنین علیه السلام

از ملاقات با عمر بن خطاب» می‌باشیم؛ چنانچه می‌نویسد: آن حضرت علیه السلام خطاب به ابوبکر پیغام فرستادند که:

«... أَنْ آتَيْنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ كَرَاهِيَّةً لِمَخْضَرِ عُمَرَ.»^{۳۸۲}

تو نزد ما بیا و فرد دیگری همراه تو نیاید - از آن رو که کراهت داشت عمر نیز به نزدش بیاید - .»

آیا خلیفه دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین **علیه السلام** پس از خود بود؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای القای روابط دوستانه خلیفه دوم با امیرالمؤمنین **علیه السلام** مطرح گردیده، این ادعا می باشد که:

«عمر در آخرین خطبه اش، در پیچه قلبش را می گشاید و سخنانی بر زبان می آورد که مثل و مانندش در هیچ یک از خطبه هایش وجود

نداشته است. او وصیت می کند: ای مؤمنین، من به شما توصیه می کنم که پس از مرگ، در درجه اول علی بن ابی طالب را به خلافت

انتخاب کنید...»^{۳۸۳}

قبل از بررسی این شبهه، تذکر به این نکته را لازم می دانیم که ابرازکننده این شبهه سعی دارد تا با کنار هم قرار دادن شبهه فوق با این

ادعا که:

«واقعیت دیگری که باید ذکر شود این است که حضرت علی چه پس از رحلت نبی مکرم و چه پس از شهادت عمر بر اثر یک سلسله

دسیسه و نیرنگ به خلافت منصوب نشد.»^{۳۸۴}

ذهن خوانندگان مقاله اش را از نقش کلیدی خلیفه دوم در غصب خلافت امیرالمؤمنین **علیه السلام** منحرف سازد.

در حالی که عملکرد خلیفه دوم، چه در زمان حیات پیامبر **صلی الله علیه وآله** و ماجرای قلم و دوات؛ و چه در جریان شورای شش نفره،

خلاف این ادعا را نشان می دهد.

۳۸۲ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۳، کتاب المغازی، باب ۱۵۵، غزوه خیبر، ح ۷۰۴ (۳۹۱۳).

۳۸۳ - فاروق صفی زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.

۳۸۴ - همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.

«عمر با اعطای حق خاص به عبدالرحمان بن عوف در شورا و تصمیم گیرنده نهائی، به نحو مؤثری علی علیه السلام را تضعیف و دست عثمان را در تصاحب خلافت بازگذاشت و تلویحاً انتصاب عثمان را تضمین نمود و آنچه از نزدیک در شخصیت علی علیه السلام دیده و سنجیده بود نادیده گرفت و اگر چه صریحاً دستور نداد، ولی غیر صریح راه را برای وی، (خلافت علی علیه السلام) مسدود کرد.

عمر در ضمن انتخاب شورا اعلام نکرد که علی علیه السلام باید کنار رود ولی با قرین ساختن وی با این اشخاص (شورا) اعلام نمود که علی علیه السلام از نظر او با دیگران یکسان است و برتری ندارد و با این عمل دست علی علیه السلام را از خلافت کوتاه نمود.»^{۳۸۵}

«عمر با انتخاب شورا بدین شکل کینه‌های دیرین قریش بر سلاله هاشم را برانگیخت، آیا بنی تیم با علی علیه السلام کنار می‌آمد؟ در حالیکه علی علیه السلام معارض و مخالف شیخ آنها بود.

مگر کینه‌های اموی از میان رفتنی بود، کینه‌هایی که سالیان دراز ریشه دوانیده و از پدرها به همه اولادها رسیده بود، عمر در بستر مرگ نقشه شورا را چنان طرح کرد که انگیزه‌های نژاد پرستانه قومی را یکسره در برابر علی علیه السلام بسیج کرد و مسلم بود که مظلوم مغلوب خواهد شد؛ عبدالفتاح عبدالمقصود می‌گوید: سیاست ثابت قریش همیشه پایبندی به اصول جاهلیت و پیش بردن تعصب قبیله‌ای تا سر حد تقدس و پرستش بود. اصحاب شورا همان اعراب متعصب قریش بودند، و همیشه آرزوی قریش، شکستن خاندان بنی هاشم بود، با این ترتیب عمر وظیفه دور نگهداشتن خلافت از بنی هاشم و کوششی که بلافاصله پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تقبل نموده بود را تمام کرد.

دیگر جایی برای این خوش گمانی نباید باشد تا بگوئیم عمر به هیچ یک از این شش نفر نظر نداشته است، هر کس نام اعضای شورا را می‌شنید می‌دانست عثمان انتخاب خواهد شد.»^{۳۸۶}

«چطور عمر اعضای دیگر را با عیب‌هایشان که خود بدان معترف است در کنار علی علیه السلام قرار می‌دهد، این نشان می‌دهد که عمر

۳۸۵ - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۹.

۳۸۶ - همان منبع، ص ۵۹ - ۶۰.

چشم بسته کاری نکرده و هدف نهائی قضیه را دیده بوده است، و با آن دید به تشکیل چنین شورایی مبادرت ورزیده، و لذا نتیجه کارش عدم انتخاب شایسته‌ترین فرد جهت خلافت بوده است.»^{۳۸۷}

همچنین عمر در ضمن گفتگویی با ابن عباس (در سفر شام که در دوران خلافت او صورت گرفت) پرده از ماجرای قلم و دوات افکنده و اعتراف می‌کند:

«پیامبر می‌خواست علی علیه‌السلام را در ایام بیماریش مطرح سازد، ولی من از آن جلوگیری نمودم.»^{۳۸۸}
خلیفه دوم در جایی دیگر می‌گوید:

«آن حضرت در هنگام بیماری تصمیم داشت در این مورد تصریح نماید ولی من از آن جلوگیری کردم.»^{۳۸۹}

این اعترافات به خوبی نشان می‌دهد که چه نوع دسیسه‌هایی قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از رسیدن حضرت علی علیه‌السلام به خلافت شده است.

در مجموع می‌توان گفت:

«نه تنها رفتار خلفا با علی علیه‌السلام خوب نبود و علی علیه‌السلام کمتر حاضر به همکاری می‌شد، رفتار ابوبکر بسیار با او سرد بود و عمر هیچ پستی به بنی هاشم نمی‌داد.

برعکس به بنی امیه پست‌های کلیدی می‌سپرد و گاهگاهی با اعیان سنن و کینه‌های جاهلی به این انزوای علی علیه‌السلام دامن می‌زد.

عمر در محفلی با حضور علی علیه‌السلام به سعید بن عاص اموی گفت: به گونه‌ای نگاهم می‌کنی که گویی من قاتل پدرت هستم، پدرت

۳۸۷ - همان منبع، ص ۶۶.

۳۸۸ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه‌السلام و زمامداران، ص ۵۱؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۷۷ -

۷۸.

۳۸۹ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۴۴؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۹۷.

را علی کشته است!»^{۳۹۰}

علامه عسکری در کتاب «سقیفه» ضمن نقل این گفتگو از طبقات ابن سعد (ج ۵، ص ۲۰ - ۲۲) این واقعه تاریخی را چنین تحلیل می نماید:

«گذشته از این، نقشه تحریک افراد برای ترور و از میان برداشتن امام علیه السلام نیز مطلب مهم دیگری است... آیا با این سخن، عمر

سعی نداشت که سعید را به گرفتن انتقام از کشته پدرش، علی بن ابی طالب، تحریک کند؟»^{۳۹۱}

بررسی شبهه ازدواج خلیفه دوم با ام‌کلثوم

یکی از مسائلی که در جوامع اسلامی سؤال برانگیز شده و عده‌ای را به شک و شبهه انداخته و دسته‌ای را متحیر و سرگردان نموده است،

مسأله ازدواج ام‌کلثوم دختر گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم می‌باشد.

ناگفته پیداست آن دسته که ادعای این ازدواج را مطرح می‌کنند به دنبال دست‌یابی به اهداف معینی می‌باشند که برخی از آن‌ها عبارت

است از:

الف) سعادت اخروی خلیفه دوم به دلیل این ازدواج

چنانچه ابراز شده:

«مودت اهل بیت در سرنوشت انسان چه در دنیا و چه در آخرت تأثیر بسزایی دارد و به طور کلی نزدیکی به خاندان محمدی، رحمت

ایزدی و غفران و مغفرت ابدی در پی دارد. در سال هفدهم هجری، حضرت عمر تصمیم گرفت از طریق ازدواج با دختر حضرت

۳۹۰ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳؛ به نقل از: ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۶.

۳۹۱ - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۱۳۵.

علی(ع) روابط خود را با آن حضرت مستحکم سازد، لذا - ام‌کلثوم - را از آن حضرت خواستگاری کرد...»^{۳۹۲}

ب) تبرئه خلیفه دوم از جنایاتی که در حق اهل بیت علیهم‌السلام روا داشت

چنانچه ابراز شده:

«حضرت علی دخترش (ام‌کلثوم) را به حضرت عمر داده است؛ پس حضرت علی پدر زن و حضرت فاطمه مادر زن عمر بوده‌اند...

بنابراین چیزهایی که نسبت به حضرت عمر گفته شده بنا به عقائد مسلمانان اهل سنت بی‌اساس و جز تفرقه... ثمره دیگری در پی

نخواهد داشت.»^{۳۹۳}

«حضرت علی(ع) دخترش را به همسری عمر درآورد و جناب عمر داماد حضرت علی بود... بنابراین تمام آن دشمنی‌های ساختگی،

همه باطل است...»^{۳۹۴}

«مگر حضرت علی(ع) با این بزرگان با یکدیگر روابط خانوادگی و خویشاوندی نداشتند؟ مگر حضرت علی(ع) پدر همسر جناب عمر

نبود؟ و جناب عمر داماد حضرت علی نشده بود؟... و مگر بین دشمنان می‌تواند این‌گونه روابط خویشاوندی پدید آید؟»^{۳۹۵}

ج) القای رضایت اهل بیت علیهم‌السلام به‌ویژه حضرت زهرا علیها‌السلام از خلیفه دوم

چنانچه ابراز شده:

۳۹۲ - مصطفی شیرزادی: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۶۴ - ۶۵.

۳۹۳ - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۷.

۳۹۴ - محمد جواد حجّتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

۳۹۵ - همو: روزنامه جام‌جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

«امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا در عقد حضرت عمر فاروق بوده است. مسلم است که این کار بدون رضایت حسنین و خواهرش زینب و به ویژه مادر ایشان فاطمه انجام نگرفته است.»^{۳۹۶}

د) زیر سؤال بردن برائت که از ارکان اصلی تشیع می باشد

چنانچه ابراز شده:

«اگر حضرت علی سبّ و اهانت خلفا را روا می داشتند، چگونه امّ کلثوم را به عقد عمر بن خطاب درمی آوردند؟»^{۳۹۷}

هـ) سرپوش نهادن بر کینه و دشمنی خلیفه دوم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام

چنانچه ابراز شده:

«حضرت عمر به حضرت علی عشق می ورزید و ارادت نشان می داد و با پیوند ازدواج با دختر آن حضرت، یعنی ام کلثوم، ارادت خویش را به کمال رساند.»^{۳۹۸}

و) دوستانه جلوه دادن روابط متقابل امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم

چنانچه ابراز شده:

«حضرت علی دخترش ام کلثوم بنت فاطمه را به ازدواج سیدنا عمر درآورد. و این بزرگترین دلیل صمیمیت آنها و احترام عمر در نگاه

۳۹۶ - امین الله کریمی: اهل بیت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۹.

۳۹۷ - جلال جلالی زاده: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۷، پاییز ۸۰، ص ۶۳.

۳۹۸ - محمد برفی: مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام (چاپ اول ۱۳۸۱)، ج ۲، ص ۵۷.

حضرت علی می‌باشد.»! ۳۹۹

«رابطه دوستی و اتحاد بین آن دو به حدی مستحکم بود که حضرت علی دخترش ام‌کلثوم را که از بطن فاطمه زهرا بود به حباله نکاح

فاروق اعظم درآورد.»! ۴۰۰

ز) خارج نمودن خلافت خلیفه دوم از حصار غضب و مشروعیت بخشیدن به آن

چنانچه ابراز شده:

«اگر عمر خلیفه بر حق نبود و خلافت را از حضرت علی غضب کرده بود و با نص و فرمایش رسول خدا مخالفت نموده بود، درست

نبود که علی دخترش را از فاطمه به نام ام‌کلثوم به عقد او درآورد.»! ۴۰۱

«فرض کنیم حضرت علی... بر خلاف میل باطنی با ایشان بیعت نموده باشد، دخترش را که از حضرت زهرا می‌باشد چرا به عقد و نکاح

عمر درمی‌آورد؟»! ۴۰۲

لذاست که اهمیت شفاف‌سازی این ماجرا در اذهان و افکار عمومی اقتضا می‌کند تا به بررسی و تحلیل این واقعه پرداخته و میزان صحّت

و کیفیت وقوع آن را از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی مشخص نماییم، تا حقیقت ماجرا برای همگان آشکار گردد.

اما قبل از این بررسی، با طرح یک سؤال، توجه شما را به نکته مهمی درباره این ازدواج جلب می‌نماییم.

۳۹۹ - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۸.

۴۰۰ - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۱۲.

۴۰۱ - جمال بادروزه: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۱)، ص ۲۷.

۴۰۲ - همو: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت، ص ۸۰.

آیا صرف ازدواج با بنی هاشم دلیل دوستی با آنان است؟

یک ازدواج می‌تواند با اهداف و انگیزه‌های مختلفی صورت گیرد و در نتیجه مغرضانه باشد.

«تاریخ از این گونه ازدواجها نمونه‌های متعددی را نشان می‌دهد.

و از همین نمونه است ازدواج غاصبانه حجّاج بن یوسف ثقفی^{۴۰۳} با دختر «عبدالله بن جعفر بن ابی طالب» که به منظور توهین به خاندان

بنی هاشم مبادرت به غصب این ناموس هاشمی کرد.

ابن جوزی محدث و فقیه بزرگ اهل سنت در کتاب «اخبار النساء» می‌نویسد:

و تزوّجَ الحجاجُ ابنةَ عبدِاللهِ بنِ جعفرٍ، فلما دخلتُ عليه نظرتُ اليها و عبرتُها تجوّدُ علي خدّها، فقالَ لها: يا بَیّ و أُمّی ، ممّ تَبکین؟
فَقالتُ: مِنْ شَرَفٍ اتَّضَعُ، وَ مِنْ ضِعَةِ شَرَفَتُ.^{۴۰۴}

حجّاج بن یوسف که دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد چون بر او وارد شد دید اشک بر گونه هایش جاری است. گفت:

چرا گریانی؟

گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

آیا پس از آن همه ظلم و جنایت حجّاج بن یوسف نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم که صفحات تاریخ از آن انباشته

۴۰۳ - [مسعودی می‌گوید که بهترین لذت او خونریزی بود... ابن‌کنیر می‌گوید در سال (۶۸ هـ) دستور داد عاشورا را عید بگیرند و لباس

نو بپوشند و افسوس می‌خورد چرا در کربلا نبوده است.

سه هزار قبر را در نجف شکافت تا جنازه علی علیه‌السلام را بیرون بیاورد.

در عصرش سالیان درازی کسی نام علی و حسن و حسین را بر فرزندان ن گذاشت...

در عصر او کفر به اندازه تشیع جرم نبود، گفتن کافر بهتر بود تا بگوید شیعه هستم.

[دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۸۱ - ۸۲]

۴۰۴ - ابن‌جوزی: اخبار النساء، ص ۶۵.

است، می‌توان به استناد این ازدواج تجاهل کرد که روابط حجّاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دوستانه بوده و او مرتکب

هیچ ظلم و جنایتی نسبت به آنها نشده است؟!»^{۴۰۵}

نقد و بررسی

دیدگاه علمای شیعه درباره این موضوع به دو بخش قابل تقسیم است.

دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه

این بزرگان همانند شیخ مفید قدس سره وقوع چنین ازدواجی را از اصل انکار کرده و معتقد به انجام گرفتن آن نمی‌باشند؛ بلکه درج چنین

نقل‌هایی را در تاریخ، ساخته دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌دانند.

مضمون استدلال و برهان عالم بزرگوار شیعه مرحوم شیخ مفید قدس سره که در جواب مسأله دهم از کتاب مسائل سیرویه آمده، چنین

است:

«اولاً: خبری که می‌گوید امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش را به عمر تزویج کرده، قابل اثبات نیست و این خبر از طریق زیرین بکار نقل

شده و او نزد اهل تحقیق معروف است که مورد اطمینان و وثوق نیست و در آنچه که نقل می‌کند، متهم است.

او از کسانی است که بغض و کینه امیرالمؤمنین علیه السلام در دل اوست و [به همین دلیل] در آنچه بر بنی‌هاشم ادعا می‌کند، رعایت

امانت داری را نکرده و لذا مورد قبول و پذیرش نیست.

ثانیاً: حدیثی هم که نقل کرده عباراتش مختلف و متضاد است.^{۴۰۶}

۴۰۵ - مهندس سید جواد حسینی طباطبائی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۸.

۴۰۶ - [به عبارت دیگر برقرار دارنده‌های این نقل‌ها با یکدیگر در تعارض آشکار می‌باشند].

زیرا گاهی می‌گوید: خود امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** تزویج دخترش با عمر را به عهده گرفت و گاهی می‌گوید: عباس (عموی حضرت) آن را به عهده گرفت در جای دیگر می‌گوید: عقدی واقع نشده مگر با تهدید و تخویف و وعید عمر نسبت به بنی‌هاشم و گاهی می‌گوید: عقد از روی اختیار و ایثار بود. بعضی روایت گفته‌اند: از عمر برای او بچه‌ای به دنیا آمد به نام زید و بعضی گویند: عمر قبل از همبستر شدن با او کشته شد. دسته‌ای دیگر گفته‌اند: زید فرزندی هم دارد و برخی گفته‌اند: زید کشته شد و فرزندی برای او نیست. طایفه‌ای گویند: زید با مادرش کشته شد و بعضی دیگر گویند: مادرش بعد از او زنده ماند.

پس روایتی که راوی آن چنان و روایت آن هم چنین است، باطل و با این همه اختلاف و تعارض بی‌اثر می‌شود و مورد قبول نیست و به طور کلی پیدایش این حدیث از اول و پس از اختلافاتی که در آن پدید آمده، بطلان اصل حدیث را اثبات می‌کند و به هر حال تأثیری ندارد.^{۴۰۷}

«در اصل این ازدواج اختلاف است. مرحوم مفید باب جداگانه‌ای برای آن باز کرده است. در پاسخ مسائل حاجیه مسئله ۱۵ و در

مسائل سرویه مسئله ۱۰؛ و دیگران به بحث درباره‌اش تألیف جدا اختصاص داده‌اند.^{۴۰۸}

مرحوم شیخ مفید، ابوسهل نوبختی و ابن شهر آشوب منکر آن هستند و محمد علی دخیل در رساله حیاة امّ کلثوم به بحث در این مورد پرداخته است. شیخ محمد جواد بلاغی **متوفای (۱۳۵۲ هـ)** رساله مفصلی در نفی آن دارد و آیتی در بررسی عاشورا و عبدالرزاق مقرر،

سید ناصر حسین الکنهویی **متوفای (۱۳۶۱ هـ)** شدیداً آن را انکار کرده‌اند^{۴۰۹}.^{۴۱۰}

و ضوح این آشفتگی‌ها موجب گردیده تا علی محمد دخیل نیز در کتاب «اعلام النساء» چنین بنگارد:

۴۰۷ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله (ترجمه دکتر افتخارزاده)، ص ۸۷۵ - ۸۷۶.

۴۰۸ - رک: الذریعه، ج ۲، ص ۳۹۶.

۴۰۹ - [ای بسا بتوان نظر این گروه از بزرگان شیعه همانند شیخ مفید قدس سره را با نظر گروه دوم از دانشمندان امامیه جمع کرد و گفت:

نظر امثال شیخ مفید قدس سره این است که: سنی‌ها با استناد به نقل‌های مندرج در کتاب‌هایشان، نمی‌توانند وقوع این ازدواج را ثابت کنند.]

۴۱۰ - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۷.

«از جمله ازدواجهای موهومی - که زیاد هم هست - ازدواج ام‌کلثوم دختر امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام با عمر بن خطاب است.

ابن‌عبدالبرّ و ابن‌حجر و دیگران روایت کرده‌اند که عمر بن خطاب او را از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام خواستگاری کرد.

حضرت فرمود: او هنوز کوچک است.

عمر گفت: ای ابوالحسن، او را به عقد من درآور که من بهتر از دیگران از او نگهداری خواهم کرد!

حضرت فرمود: من او را نزد تو می‌فرستم، اگر از او خوش آمد او را به ازدواج با تو درخواهم آورد. بُردی را به ام‌کلثوم داد و او را نزد

عمر فرستاد و فرمود: به عمر بگو این همان بُردی است که به تو گفتم. وی این مطلب را به عمر گفت.

عمر به او گفت: به پدرت بگو من راضی هستم! و بعد دست بر پای او گذاشته برهنه کرد؟!!

ام‌کلثوم گفت: چرا چنین می‌کنی؟ اگر تو امیرالمؤمنین نبودی بینی تو را می‌شکستم. از نزد او بیرون آمد و نزد پدر رفته داستان را به آن

حضرت گفت و اظهار داشت: مرا نزد پیرمرد بدی فرستادی!

حضرت فرمود: دخترکم! او شوهر تو می‌باشد.

(الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲؛ الاستیعاب، ص ۴۹۰)»^{۴۱۱}

وی همچنین گفته است:

«تمام کسانی که ازدواج او را با عمر ذکر کرده‌اند، چنین اظهار داشته‌اند که ازدواج عون با او پس از کشته شدن عمر بود، با اینکه عون

در جنگ تستر^{۴۱۲} در سال هفدهم هجری در دوران خلافت عمر کشته شده است و چگونه توان پذیرفت که وی^{۴۱۳} پس از قتل عون با

۴۱۱ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیهاالسلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۸۷۲ - ۸۷۳.

۴۱۲ - شوشتر.

۴۱۳ - [عمر].

او^{۴۱۴} ازدواج کرده است؟...

و عجیب‌ترین چیزی که موجب شده عده‌ای را به هوس اعتقاد به این داستان مسخره بیندازد، گفتار ابن‌عبدالبرّ است که گوید: محمدبن

جعفر بن ابی‌طالب همان کسی است که پس از مرگ عمر بن خطاب با امّ‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب ازدواج کرده است.

با اینکه خود او در همین کتاب می‌گوید:

عون بن جعفر و برادرش محمدبن جعفر در شوشتر شهید شدند، با اینکه می‌داند که جنگ شوشتر در دوران خلافت عمر و هفت سال

پیش از مرگ او بوده است؛ چگونه با توجه به این تاریخ، گفتار او درست از کار درآید؟^{۴۱۵}

لذا می‌توان گفت:

این عده از اهل تسنن که منکر روایات مربوط به این ازدواج شده‌اند، (زیرا آنچه در روایات آنها درباره نحوه مواجهه خلیفه با امّ‌کلثوم

ذکر شده را در شأن عمر بن خطاب ندیده‌اند) در واقع مفهوم انکارشان این است که چنین ازدواجی رخ نداده است.

علّت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟

شاید این سؤال مطرح شود که اگر چنین ازدواجی رخ نداده، پس چرا چنین حادثه‌ای در میان مردم رواج یافته و عده‌ای را به این توهم

انداخته که چنین ازدواجی صورت گرفته است؟

«این حدیث از آن جهت منتشر شد که ابو محمد حسن بن یحیی صاحب‌النسب در کتابش آن را آورده و عده‌ای پنداشته‌اند که چون یک

فردی علوی آن را روایت کرده، پس حدیث درستی است، با اینکه وی از زیرین بکار نقل کرده است.»^{۴۱۶}

۴۱۴ - [امّ‌کلثوم].

۴۱۵ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۸۷۳.

۴۱۶ - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۸۷۶، به نقل از: شیخ مفید قدّس سرّه.

همچنین در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت:

«شاید منشأ این وهم و خیال، این باشد که یکی از زنهای عمر، نامش امّ کلثوم بوده و او مادر عبیدالله بن عمر، امّ کلثوم دختر جرجول خزاعیه است، و چون هم نام با دختر مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و امّ کلثوم مشهور و معروف هم، همان حضرت است، وقتی می‌گویند امّ کلثوم زن عمر بوده است، ذهن‌ها به سوی حضرت امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام منتقل می‌شود. به همین جهت بعضی خیال کرده‌اند که آن حضرت، زن عمر بوده است.

و از آن سو امّ کلثوم دیگری هم بوده که عمر به خواستگاری او رفت و آن امّ کلثوم دختر ابوبکر است و بعضی به اشتباه خیال کرده‌اند او دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است.

اینک برای روشن شدن مطلب به آن اشاره می‌کنیم:

ابوالفرج اصفهانی (از علماء اهل سنت) در کتاب «أغانی»^{۴۱۷} روایت کرده است که: مردی از قریش به عمر بن خطاب گفت: آیا با امّ کلثوم

- دختر ابوبکر - ازدواج نمی‌کنی تا دوستی خود را بعد از مرگ با ابوبکر حفظ نمایی و در خاندان او جایگزین وی باشی؟

عمر گفت: بله دوست می‌دارم چنین کنم. اکنون تو به سوی عایشه برو و به او بگو، و جواب او را برای من بیاور.

او نزد عایشه رفت و آنچه عمر گفته بود به عایشه اطلاع داد.

عایشه با خوشرویی (البته در ظاهر) از این پیشنهاد استقبال کرد. بعد از آن، مغیره بن شعبه بر عایشه وارد شد و او را غصه‌دار و غمگین

دید. به او گفت: تو را چه شده است؟

او پیغام عمر را برای مغیره بازگو کرد و گفت: این دخترک نوجوان است و من دوست دارم زندگی خوشتر و نرمتری از زندگی با عمر

داشته باشد. (یعنی عمر خشن است و نمی‌خواهم با او زندگی کند).

مغیره گفت: این کار را به عهده من بگذار تا برایت مشکل را حل کنم. سپس نزد عمر رفت و گفت: خوش باشی و پُرسر، شنیده‌ام می

خواهی با خاندان ابوبکر وصلت کنی و دختر او - امّ کلثوم - را خواستگاری کرده‌ای؟ گفت: بله چنین است.

مغیره گفت: این خوب است، لکن تو مردی تندخو نسبت به خانواده‌ات هستی و این دخترکی نوری است. پس تو دائماً بر او ایراد می‌گیری و او را می‌زنی و او فریاد می‌زند ای پدر! پس تو را غمگین می‌کند؛ و عایشه نیز از این کار رنج می‌برد و همگی ابوبکر را یاد می‌کنند و مصیبت او بر آنها تازه می‌شود؛ و هر روز چنین می‌شود.

عمر گفت: چه وقت از پیش عایشه آمدی که چنین می‌گویی؟ او مرا برای خواهرش پذیرفته! مغیره گفت: الان از نزد او می‌آیم. عمر گفت: گواهی می‌دهم که آنها از من خوششان نمی‌آید و تو برای آنها ضمانت کرده‌ای و به آنها قول داده‌ای که مرا از خواسته‌ام منصرف کنی؛ باشد از آن گذشتم.

مغیره نزد عایشه رفت و این خبر را به او رساند و عمر هم دیگر برای این دختر به آنها مراجعه نکرد. خوانندگان محترم توجه دارند که وجود این دو امّ کلثوم (مادر عبیدالله بن عمر و دختر ابوبکر) و ارتباط آنها با عمر بن خطاب باعث شده که بعضی خیال کنند امّ کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام همسر عمر بوده است.^{۴۱۸}

دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه

عده زیادی از علمای شیعه معتقداند که این ازدواج نه از روی اختیار، بلکه از روی جبر و اضطرار صورت گرفته و این عقد نتیجه تهدیدهای مکرر امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی عمر بوده است.

این دسته از علما برای گفته‌های خویش دلایلی آورده‌اند که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

«مرحوم شیخ بزرگوار و محدث نامدار، کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی، از هشام بن سالم از لسان به حق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

۴۱۸ - فرید سائل: افسانه ازدواج (بررسی ازدواج حضرت امّ کلثوم با عمر در مدارک شیعه و سنی)، ص ۲۰ - ۲۲.

زمانی که عمر به خواستگاری رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: او (امّ کلثوم) کوچک (و خردسال) است. پس عمر، عباس -

عموی امیرالمؤمنین علیه السلام - را ملاقات کرد و گفت: چیست مرا؟! آیا مشکلی دارم؟

عباس گفت: مگر چه شده؟

گفت: برای خواستگاری پیش پسر برادرت رفتم ولی مرا رد کرد. بدان به خدا قسم، که چاه زمزم را پُر خواهم کرد تا خشک شود،^{۴۱۹} و هیچ فضیلت و کرامتی برای شما نمی‌گذارم مگر اینکه نابود می‌کنم و دو نفر شاهد علیه علی درست می‌کنم که شهادت (دروغ) بدهند که او دزدی کرده و حتماً دست او را قطع خواهیم کرد.

پس عباس به نزد حضرت آمد و به او خبر داد و از او خواست امر را به دست او بدهد و حضرت چنین کردند.^{۴۲۰}

در خبر دیگری آمده است:

عمر، عباس بن عبدالمطلب را به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و از او خواست که امّ کلثوم را به ازدواج او درآورد. ولی حضرت امتناع کردند.

عباس برگشت و خبر امتناع حضرت را به عمر داد.

عمر گفت: ای عباس آیا او از اینکه دخترش را به ازدواج من درآورد خودداری می‌کند؟

به خدا قسم اگر او را به ازدواج من در نیاورد، علی را می‌کشم.^{۴۲۱}

عباس برگشت و این خبر را به حضرت رسانید.

۴۱۹ - شاید چون افتخار سقایت مسجدالحرام و آب زمزم به دست عباس بود، عمر می‌خواست این افتخار را از بین ببرد و عباس را

به آن تهدید می‌کرد.

۴۲۰ - ثقة الاسلام کلینی: کافی، ج ۵، ص ۳۴۶، ح ۱؛ حرّ عاملی: وسائل، ج ۱۴، ص ۴۳۳، ح ۲.

۴۲۱ - شریف مرتضی: الشافی، ج ۳، ص ۲۷۲.

باز هم حضرت بر امتناع خود ایستادگی کردند.

پس عباس به عمر خبر داد. عمر به عباس گفت: روز جمعه به مسجد بیا و پای منبر بنشین تا آنچه واقع می‌شود را بشنوی و بدانی که اگر بخواهم او را بکشم، می‌توانم.

روز جمعه عباس در مسجد حاضر شد. هنگامی که عمر از خطبه خود فارغ شد گفت: ای مردم، در این شهر مردی از اصحاب محمد هست که با اینکه محسن است (یعنی زن دارد) زنا کرده است و فقط امیرالمؤمنین عمر از این کار خبر دارد؛ شما در این باره چه می‌گوئید؟

پس مردم از هر طرف با صدای بلند گفتند: اگر امیرالمؤمنین (عمر) از این قضیه مطلع است، نیازی به اطلاع دیگران نیست،^{۴۲۲} باید حکم خدا را در حق او جاری کند (یعنی او را سنگسار کند و بکشد).

هنگامی که سخن عمر پایان یافت، در خلوت رو به عباس کرد و گفت: به نزد علی برو و آنچه شنیدی به او بگو. اگر او را به ازدواج من در نیاورد، فردا در خطبه‌ام خواهم گفت:

مردی که می‌گفتم، علی است و حتماً او را به این اتهام سنگسار خواهم کرد.^{۴۲۳}

پس عباس به سوی امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** رفت و سخنان عمر را به او عرض کرد.

حضرت فرمودند: من می‌دانم این کار از چیزهایی است که بر او سهل و آسان است (یعنی نسبت ناروا دادن و در پی آن بی‌گناه کشتن

۴۲۲ - [توجه به این نکته لازم است که از نظر شریعت اسلام، چنین ادعایی تنها با شهادت چهار شاهد عادل که هم‌زمان شهادت دهند، ثابت می‌گردد و در غیر این صورت بر شهود حدّ قذف (هشتاد ضربه تازیانه) جاری می‌گردد. خود خلیفه دوم نیز در ماجرای مغیره‌بن شعبه از همین حربه استفاده کرد و با منصرف ساختن چهارمین شاهد، حد را بر مغیره جاری نساخته و برعکس، بر سه شاهد نخست،

حد جاری نمود!](سید عبدالحسین شرف‌الدین: اجتهاد در مقابل نصّ (ترجمه علی دوانی)، ص ۳۴۰ - ۳۴۵)

۴۲۳ - [همین سند تاریخی دلالت دارد بر این که حضرت امیرعلیه‌السلام پیوسته در نماز جماعت مسجد و مراسم‌های مشابه، حاضر نمی

برای او آسان است) و من هرگز آن چه او می خواهد، انجام نمی دهم.

عباس عرض کرد: اگر شما انجام نمی دهی، پس من انجام می دهم و شما را قسم می دهم که با گفتار و کردار من مخالفت نکنی. پس به

سوی عمر رفت و به او گفت: من کاری که تو می خواهی انجام می دهم (یعنی امّ کلثوم را به عقد تو درمی آورم).

عمر مردم را جمع کرد و گفت: این عباس عموی علی بن ابی طالب است که اختیار دخترش امّ کلثوم را به عهده او نهاده و او را امر کرده

که مرا به تزویج وی درآورد. و پس از مدّت کمی عباس او را به عقد عمر درآورد. «^{۴۲۴} ۴۲۵»

این روایت با عبارت دیگری نیز نقل شده است:

«عمر در آخر خطبه اش گفت: ای مردم اگر خلیفه اطلاع داشته باشد که مردی از شما با زنی زنا کرده و شاهی نداشته باشد چه می

کنید؟

گفتند: قول خلیفه حجّت است، اگر امر کند او را سنگسار می کنیم.

پس عمر ساکت شد و از منبر پایین آمد، پس عباس را در خلوتی پیش کشید و گفت: قضیه را دیدی؟

گفت: آری.

عمر گفت: و الله اگر علی خواستگاری را نپذیرد، فردا در خطبه ام می گویم آن مردی که چنین کرده علی است پس او را سنگسار کنید.^{۴۲۶}

«^{۴۲۷}»

بنابراین باید گفت:

۴۲۴ - بحرانی: عوالم العلوم، ج ۲؛ به نقل از: اللعة البيضاء، ص ۱۳۹.

۴۲۵ - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۳ - ۲۶.

۴۲۶ - بحرانی: عوالم العلوم، ج ۲؛ به نقل از: اللعة البيضاء، ص ۱۳۹.

۴۲۷ - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۸ - ۲۹.

براساس مدارک معتبر شیعی ازدواج عمر با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب علیه السلام با میل، رغبت و رضایت آن حضرت علیه السلام و دخترشان صورت پذیرفته و عمر بن خطاب این بار نیز چون همیشه با تکیه بر قدرت، مقام خلافت و روش‌های تهدیدآمیزش، کار خویش را پیش برده است.

جدّیت او در انجام تهدیداتش نشان می‌داد که وی تا رسیدن به مقصود خویش از ارتکاب هیچ عملی فروگذار نیست، زیرا پیوسته بر انجام آن سوگند یاد می‌کرد.

این نوع ستم و تعدّی از غم‌انگیزترین و دردناک‌ترین جفاها بر خاندان وحی علیهم السلام است.

بیهوده نیست که آن حضرت علیه السلام در همین سال‌های رنج، غریبانه سر درون چاه می‌نمودند و دردهای جانکاهشان را این گونه بروز می‌دادند. عمل ایشان حاکی از شدت داغ ظلم‌ها و ستم‌هایی است که بر سینه ایشان سنگینی می‌نمود؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند:

«همانا این ناموسی بود که از ما به غصب و ستم بردند.»^{۴۲۸}

نکته جالب توجه این که مرحوم شیخ حرّ عاملی قدس سرّه، آن‌گاه که می‌خواهد بر اساس درایت حدیث، ماجرای این ازدواج را در کتاب وسائل الشیعه نقل کند، آن را ذیل عنوان «جَوَازُ مُنَاكِحَةِ النَّاصِبِ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَ التَّقِيَّةِ» درج می‌نماید که معنای این عنوان در درک فضای وقوع این ازدواج بسیار مؤثر می‌باشد.

با توجه به آنچه از تهدیدات خلیفه بیان شد، می‌توان گفت:

«در اینکه عمر بر این کار اصرار زیاد نمود و حضرت را تهدید کرد، میان شیعه و سنی اختلافی نیست؛ چنانچه در کتب اهل سنت، مثل

طبقات ابن سعد و ذریّه طاهره دولابی و مجمع الزوائد^{۴۲۹} به تهدید اشاره شده و در دو کتاب اخیر، اسم از تازیانه عمر^{۴۳۰} در قضیه

۴۲۸ - کلینی: کافی، ج ۵، ص ۳۵۰؛ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴۲۹ - طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲؛ الذریّه الطاهره، ص ۱۶۰، ح ۲۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴۹۹.

خواستگاری به میان آمده است.»^{۴۳۱}

لذا اگر این ازدواج درست بوده و از حقیقت برخوردار باشد، خود گواه بر شدت مظلومیت حضرت علی علیه السلام و بیان کننده جوّ سیاسی حاکم بر مسلمانان آن زمان است؛ به ویژه که برخی از اسناد تاریخی، حاکی از توطئه چینی عایشه و عمروعاص جهت وقوع این ازدواج می باشند:

«تاریخ طبری و بسیاری از منابع دیگر اهل سنت نوشته اند:

عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری امّ کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد؛ در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست.

عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین (عمر) را نمی خواهی؟

گفت: آری نمی خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بدرفتار است.

عایشه کسی را نزد عمروعاص فرستاد و ماجرا را به او گفت.

عمروعاص گفت: من ماجرا را درست می کنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: خبری شنیده ام که خدا نکند.

عمر گفت: چیست؟

گفت: امّ کلثوم دختر ابوبکر را به زنی خواسته ای؟

گفت: بله، مرا برای او نمی پسندی یا او را برای من نمی پسندی؟

گفت: هیچ کدام، ولی او نوسال است و در نزد عایشه با ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می ترسیم و نمی توانیم هیچ

۴۳۰ - [ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۱۸۱)، تازیانه عمر را ترسناک تر از شمشیر حجّاج بن یوسف می داند.]

۴۳۱ - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۶ - ۲۷.

یک از عادات تو را برگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان می‌دهم؛ امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب را...»^{۴۳۲} «^{۴۳۳}

نظر استاد سید علی حسینی میلانی^{۴۳۴}

«اما در مقام بررسی و تحقیق مطلب دوم، یعنی ازدواج امّ کلثوم علیها السلام دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر بن خطاب، باید گفت:

این قضیه از دو جهت باید مورد بررسی و دقت قرار گیرد:

۱ - از جهت روایات شیعه.

۲ - از جهت روایات مخالفین.

اما آنچه از نظر روایات معتبر شیعه به دست می‌آید، که مجموعاً سه روایت است^{۴۳۵} این است که:

عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام، دختر کوچکترشان سیده جلیله امّ کلثوم را خواستگاری نمود، حضرت از راه اینکه این دختر کم سن است و آمادگی ازدواج ندارد به او جواب رد دادند، پس از مدّت زمانی، عمر، عباس عموی رسول خدا را ملاقات نموده و از او پرسید: آیا عیب و عاری در من سراغ داری؟! عباس در جواب گفت: مگر چه اتفاقی افتاده - و مراد از این سؤال چیست؟ - عمر گفت: از فرزند برادرت - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - دخترش را خواستگاری نمودم ولی جواب رد به من داده است، پس از آن عمر

۴۳۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۱؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۹۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۳؛ البدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۷، ص

۴۳۳ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۵.

۴۳۴ - علاقمندان می‌توانند مشروح این مبحث را در دو کتاب ایشان به نام‌های «الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعة فی کتب السنّه»

و «محاضرات فی الاعتقادات» بی‌گیری فرمایند.

۴۳۵ - کلینی: فروع کافی، ج ۵، ص ۳۴۶ و ج ۶، ص ۱۱۵.

در مقام تهدید عباس (بلکه تهدید امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی هاشم) اضافه کرد: بخدا قسم چاه زمزم را پر کرده، و آثار جلالت و عظمت بنی هاشم را (در مکه و مدینه) از بین می‌برم، و نیز دو شاهد علیه امیرالمؤمنین علیه السلام مبنی بر اینکه دزدی کرده اقامه می‌نمایم، و به دنبال آن، حدّ سارق را بر او جاری می‌نمایم.

عباس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و آنچه بین او و عمر گذشته بود به عرض آن حضرت رساند. وی از آن بزرگوار درخواست نمود که تصمیم‌گیری درباره این ازدواج را آن حضرت به او واگذار نماید، امیرالمؤمنین نیز به تقاضای عمویشان پاسخ مثبت دادند، پس از آن عباس، امّ کلثوم را به عقد عمر درآورد، و پس از آنکه عمر مقتول گردید، امیرالمؤمنین علیه السلام آن مخدّره را به خانه خودشان انتقال دادند.

و از امام صادق علیه السلام در ارتباط با این ازدواج سؤال شد، حضرت فرمودند: مخدّره‌ای را از ما غصب کردند!!^{۴۳۶}

آنچه از روایات شیعه - که از نظر سند قابل مناقشه نیست - برمی‌آید، چیزی بیش از اینکه بیان گردید نمی‌باشد.

قبل از ورود در بررسی روایات مخالفین تذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه:

شرح قضیه تزویج امّ کلثوم نه در صحیح بخاری و نه صحیح مسلم و نه سایر صحاح ششگانه موجود است، و نیز در اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم مشهور و معتبر عامّه، اثری از کیفیت این واقعه یافت نمی‌شود.

و جداً جای دقّت و توجّه است که واقعه‌ای که این چنین برای آنها در تنبیت خلافت امامانشان مؤثر است، چگونه از روایت تفصیل آن

غفلت کرده‌اند، و اساساً آیا غفلت یا تغافل در نقل چنین امری با این همه اهمّیت جا دارد؟

خیر، بلکه معلوم می‌شود اصل واقعه چندان پایه و اساسی ندارد، و الاً واقعه تزویج حضرت دختر خویش را به عمر - آن هم با کمال میل

۴۳۶ - شایان ذکر است که: عدّه‌ای از قداماء بزرگان شیعه مانند شیخ مفید رحمه الله و سیّد مرتضی رحمه الله اصل واقعه تزویج و حتی مجرد

اجراء عقد را انکار کرده‌اند، و عدّه کثیری از بزرگان شیعه ظهور روایات وارده را در وقوع حتی صیغه عقد با ادله‌ای عقلی و شواهدی

از نقل از کار انداخته‌اند.

و رغبت - واقعه‌ای نیست که اگر آنان بتوانند وقوع آن را اثبات کنند، به این آسانی از آن بگذرند، ولو اینکه در نظر ما شیعیان، اثبات امر امامت و خلافت با آن رفعت و جلالتی که دارد، با چنین اموری حتی اگر وقوعش مسلم باشد (تا چه رسد به اینکه اصل وقوع، هنوز مورد ابهام است) آب در هاون کوفتن و خط بر آب نقش کردن است.

پس از تذکر این نکته، در مقام بررسی روایات وارده در کتب فریقین چنین گفته می‌شود:

اهل خلاف، این واقعه را در کتابهایشان از دو طریق نقل کرده‌اند:

۱ - طریق اهل بیت علیهم السلام.^{۴۳۷}

۲ - طریق غیر اهل بیت علیهم السلام.^{۴۳۸}

و آنچه قابل توجه است اینکه: بزرگان اهل جرح و تعدیل از اعلام و محققین عامه، روایات وارده از هر دو طریق را تضعیف کرده‌اند و هیچیک را قابل اعتنا ندانسته‌اند!!

علاوه اینکه محتوای این روایات از اضطراب عجیبی برخوردار است که خود این اضطراب متن از اسباب تضعیف حدیث نزد محققین است.

نتیجه سخن اینکه: اولاً؛ در میان کتب اهل سنت، کتبی که از اعتبار خاصی برخوردارند (مانند صحاح و اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم) نام و نشانی از وقوع این تزویج با میل یا رضایت حضرت امیر علیه السلام در آنها یافت نمی‌شود.

ثانیاً؛ در سایر کتابهایشان که این واقعه را از دو طریق (طریق اهل بیت، و طریق غیر ایشان) نقل کرده‌اند، حدیثی که خودشان اتفاق بر

۴۳۷ - تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۴۴؛ ج ۱۱، ص ۳۸۲؛ ج ۴، ص ۱۰۶.

۴۳۸ - الطبقات الكبرى: ج ۸، ص ۴۶۲؛ المستدرک: ج ۳، ص ۱۴۲؛ السنن الكبرى: ج ۷، ص ۶۳ و ص ۱۱۴؛ تاریخ بغداد: ج ۶، ص

۱۸۲؛ الاستیعاب: ج ۴، ص ۱۹۵۴؛ اسد الغابه: ج ۵، ص ۶۱۴؛ الذریعة الطاهرة: ص ۱۵۷ - ۱۶۵؛ مجمع الزوائد: ج ۴، ص ۴۹۹؛ المصنّف

صحت سند آن داشته باشند موجود نیست.

ثالثاً: متن روایات موجود (صرفنظر از نقاش سندی) از اضطرابی عجیب در ذکر جوانب مختلف واقعه برخوردار است،^{۴۳۹} و محققین

حدیث شناس، روایاتی را که اضطراب متن در آنها به مراتب کمتر از آنست که در روایات این واقعه به چشم می‌خورد، از حیث اعتبار

ساقط کرده و تضعیف می‌نمایند.

مبنی بر آنچه گذشت چنین گفته می‌شود:

پس از آنکه نقل قابل اعتنایی از مخالفین به دست نیامد، بنابر ظاهر روایات شیعه - در صورتی که اصل واقعه را انکار نکنیم، و روایات

وارد را نیز از ظاهرش که دلالت بر وقوع واقعه می‌نماید منصرف ننمائیم، که البته خود این دو مطلب نیز جای بحث و تحقیق عمیقی

دارد - نهایت آنچه که امکان دارد به آن ملتزم شویم این است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام با مراجعات مکرر و یافشاری و اصرار بسیار زیاد عمر بن خطاب (که در روایات مخالفین نیز کاملاً مشهود است)

و پس از رد و انکارها و اعتذارهای مختلف از جانب آن حضرت، و بالاخره تهدیدهای گوناگون از ناحیه عمر و واسطه قرار دادن عمر،

عقیل و عباس را (که مدارک عامه، با صراحت حاکی از تمام این امور است) در شرایطی ناهنجار و بدون رضایت قلبی، امر تزویج

ام‌کلثوم را به عمویشان عباس واگذار فرمودند، عمو نیز پس از اجراء عقد، آن علویّه جلیله را به خانه عمر برده، و بعد از مدتی کوتاه، قتل

خلیفه واقع گردید و امیرالمؤمنین علیه السلام، دخترشان را به منزل خودشان برگرداندند.

کدامین عاقل که از ذره‌ای انصاف بهره‌مند باشد، واقعه‌ای که مشتمل بر چنین خصوصیتی می‌باشد را دلیل بر وجود ارتباطات به اصطلاح

حسنه بین امیرالمؤمنین و عمر بن خطاب می‌داند، که در نتیجه از این راه بخواهد تصحیح خلافت او را بنماید، و همچنانکه مکرر گفته

۴۳۹ - الطبقات الكبرى: ج ۸، ص ۴۶۳، چاپ بیروت؛ الاصابه: ج ۴، جزء ۸، ص ۲۷۵، رقم ۱۴۷۳، دارالکتب العلمیه - بیروت؛ البدایة

و النهایه: ج ۵، ص ۳۳۰، دار احیاء التراث العربی - بیروت؛ انساب الاشراف: ج ۲، ص ۴۱۲، دار الفکر - بیروت؛ المستدرک: ج ۳، ص

۱۴۲، دارالمعرفه - بیروت.

شد، بعد از اثبات مدّعی شیعه با دلائل متقن و غیر قابل خدشه، مبنی بر اینکه حقّ تعیین امام و خلیفه و جانشین رسول

خداصلی الله علیه وآله، حقّ انحصاری خداوند متعال می‌باشد، و بندگان را در این زمینه هیچ‌گونه حقّی نیست، جائی برای استدلال به این

گونه وقایع (بر فرض وقوع، و اینکه حتّی وقوعش با رضایت انجام گرفته باشد) برای اثبات مقام منیع امامت برای غیر امام حقّ و غیر

منتخب خداوند متعال نمی‌ماند.

اما وقوع مضاجعت، ولادت فرزندی از این مخدّره برای عمر، و فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام آن مخدّره را برای عمر در حالیکه

آرایش و زینت کرده باشد!! برانداز کردن خلیفه آن مکرمه را!! و سایر مطالب واهی و بی‌اساس که در متون روایات اهل خلاف موجود

است تمامی کذب و افتراء و جعل و وضع بوده، و فاقد کوچکترین ارزشی می‌باشد.

و ظاهر اظهارات خلیفه حاکی از این است که منشأ اصرار زیادش برای تحقّق این ازدواج، روایتی است که رسول خداصلی الله علیه وآله

فرموده‌اند: هر حسب و نسبی روز قیامت منقطع است الا حسب و نسب من،^{۴۴۰} و بنا به ادّعی خودش می‌خواهد با انتساب به فاطمه

زهرالیه السلام، انتساب به رسول خداصلی الله علیه وآله پیدا کند، تا روز قیامت از این انتساب انتفاع ببرد.

ولکن قضیه‌ای که هم اکنون از نظرتان می‌گذرد، وجود غرضی دیگر را در اصرار جهت انجام این ازدواج تقویت می‌کند:

محمدبن ادریس شافعی می‌گوید: چون حجّاج بن یوسف ثقفی، دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد، خالد بن یزیدبن معاویه به

عبدالملک مروان گفت: آیا در امر این ازدواج، حجّاج را به حال خود گذاشتی؟ عبدالملک در جواب خالد گفت: آری، مگر مشکلی در

میان است؟ خالد گفت: بخدا قسم این کار منشأ بزرگترین مشکلات است، عبدالملک گفت: چگونه و به چه سببی؟ خالد گفت: به خدا

ای خلیفه، از زمانی که رَمْلَه دختر زبیر را به ازدواج درآورده‌ام، تمام کینه‌ها و عداوتی که نسبت به زبیر داشتم از دلم بیرون رفته است،

انگار عبدالملک خواب بود و با این کلام بیدار گشت و فوراً به حجّاج نوشت: دختر عبدالله را طلاق بگو، و حجّاج نیز امثال امر خلیفه

وقت را نمود.^{۴۴۱}

و البته طبع مصاهرت و ایجاد فامیلی همین است که منشأ از بین بردن عداوتها و کدورت‌های گذشته خواهد شد، و یا لااقل آنها را تعدیل می‌نماید، و این مطلب منافات با اغراض سوء بنی‌امیه داشت که در صدد بودند به هر وسیله ممکن بغض بنی‌هاشم را در دلها (و به خصوص دل‌های عمالشان) پیورانند.

و عمر بن خطاب را جز این در سر نبود که شاید از طریق این فامیلی با بنی‌هاشم و بالخصوص بیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بتواند مسیر فکری جامعه مسلمین را نسبت به قضایای سقیفه و آنچه که از طرف او و هوادارانش بر سر فاطمه زهرا علیها‌السلام آمده بود منحرف سازد.^{۴۴۲}

امیرالمؤمنین علیه‌السلام چند دختر به نام امّ کلثوم داشته‌اند؟

علامه محمد تقی شوشتری در کتاب «قاموس الرجال» گوید:^{۴۴۳}

«امّ کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

نقل شده است که امّ کلثوم کنیه زینب صغری است.

این همان موضوعی است که از کتاب «ارشاد»^{۴۴۴} استفاده می‌شود؛ چرا که در تعداد فرزندان حضرت علی علیه‌السلام می‌نویسد:

زینب صغری، کنیه‌اش امّ کلثوم و از فاطمه علیها‌السلام بوده است.

۴۴۱ - مختصر تاریخ دمشق: ج ۶، ص ۲۰۵.

۴۴۲ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۲۷ - ۲۳۵.

۴۴۳ - اقتباس از متن عربی مندرج در: فاطمة الزهراء علیها‌السلام بهجة قلب المصطفى، ج ۲، ص ۶۵۵ - ۶۵۶.

۴۴۴ - تألیف شیخ مفید قدس سره.

ولی شیخ مفید قدس سره ظاهراً اشتباه کرده است؛ زیرا هم وی و هم دیگران اتفاق نظر دارند بر این که هرچند زینب صغری دختر علی علیه السلام می باشد ولی مادرش کنیز بوده است.

اگر دومین دختر حضرت زهرا علیها السلام هم اسمش زینب باشد، در این صورت زینب وسطی خواهد بود و نه زینب صغری.

البته از ظاهر عبارات دیگران فهمیده می شود که امّ کلثوم نام او بوده و کسی برای او اسم دیگری نگفته است.

بلکه درباره دختران حضرت علی علیه السلام از حضرت فاطمه علیها السلام گفته اند:

زینب کبری و امّ کلثوم کبری.

و گفته اند: زینب صغری و امّ کلثوم صغری از کنیز و امّ ولد بوده اند؛ چنان که در کتاب «نسب قریش» نوشته مصعب الزبیری و در تاریخ

طبری و دیگر کتابها آمده است.

خلاصه آن که حضرت علی علیه السلام دو دختر به نام امّ کلثوم داشته است.

امّ کلثوم کبری از حضرت زهرا علیها السلام و امّ کلثوم صغری از امّ ولد [کنیز] و برای هیچ یک از آن دو اسمی شناخته نشده است^{۴۴۵}

۴۴۵ - [با توجه به دیدگاه مرحوم محقق شوشتری، عبارت مندرج در کتاب ارشاد به صورت های زیر قابل تغییر می باشد:

(الف) زینب وسطی، کنیه اش امّ کلثوم کبری و از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

(ب) زینب صغری، کنیه اش امّ کلثوم صغری و از امّ ولد بوده است.

البته با توجه به عدم ذکر نام زینب برای این دو امّ کلثوم بهتر است بگوییم:

(الف) امّ کلثوم کبری از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

(ب) امّ کلثوم صغری از امّ ولد بوده است.

(ج) زینب کبری از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

(د) زینب صغری از امّ ولد بوده است.]

شاید بر اثر اشتباهات مورخین، تاریخ زندگانی و ازدواج این دو ام‌کَلثوم در هم آمیخته و موجبات این توهم را فراهم آورده که عمرین خطاب، ام‌کَلثوم کبری دخت گرامی حضرت فاطمه علیها السَّلام را خواستگاری نموده است.

دیدگاه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره

«تحقیق دیگر آن است که ام‌کَلثوم همسر عمر، دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بود و وی پس از شهادت جعفر همسر ابوبکر شد. او کودک بود و پس از مرگ ابوبکر، اسماء همسر امیرمؤمنان علی علیه السَّلام شد.

این کودک هم مانند محمدبن ابوبکر به خانه علی علیه السَّلام آمد و در واقع ربیبه علی علیه السَّلام بود و عمر او را به همسری گرفت.

استفتاء و نامه‌ای از آیت‌الله العظمی مرعشی با مهرش در مورخ ربيع الاول ۱۴۰۷ هـ. ق. به همین مضمون آمده است:

ام‌کَلثوم که با عمر ازدواج کرد ربیبه علی علیه السَّلام بود. دختر اسماء بنت عمیس از ابوبکر. او کودک بود و با ازدواج اسماء با

علی علیه السَّلام پس از مرگ ابوبکر، به خانه علی علیه السَّلام آمد و بزرگ شد و با عمر ازدواج کرد. او را همه جا ام‌کَلثوم بنت

علی علیه السَّلام می‌گفتند...»^{۴۴۷}

تحلیل دیگری از ازدواج عمر با ام‌کَلثوم

با توجه به اسناد تاریخی مربوط به مذاکره دو تن از زیرکان عرب یعنی عمروبن عاص و مغیرهبن شعبه با عمرین خطاب^{۴۴۸}، می‌توان به

۴۴۶ - ر.ک: محقق شوشتری: قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۰۵.

۴۴۷ - دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۹.

۴۴۸ - ر.ک: علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامت ام‌کَلثوم، ص ۱۲۷ - ۱۳۱.

این دو نکته دست یافت:

الف) تلاش آن دو جهت منصرف ساختن خلیفه دوم از ازدواج با ام‌کلثوم - دختر نوجوان ابوبکر که تحت سرپرستی عایشه بود^{۴۴۹} - نشان می‌دهد که: شرایط زمانی و اوضاع سیاسی - اجتماعی حاکم بر آن مقطع خاص از دوران زمامداری عمر اقتضا می‌کرد تا خلیفه دوم با آل ابی‌بکر وصلت کند.

ب) عایشه که بعد از پدرش هدایت حزب ابوبکر و طرفداران او را بر عهده داشت، به شدت با انجام این وصلت مخالف بود.

این مخالفت هم تا آن‌جا بود که عایشه برای حل این مشکل از مغیره و عمروعاص یاری خواست.

از کنار هم نهادن این دو نکته مهم با دیدگاه مرحوم آیه‌الله العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی^{۴۵۰} مبنی بر این که اسماء بنت عمیس

(همسر ابوبکر) فرزند دختری به نام ام‌کلثوم داشته است، می‌توان دریافت: سیاست اصلی عمر، ازدواج با یکی از دختران ابوبکر بود و

عمروعاص که با زیرکی خاص خود از این هدف آگاهی یافت؛ ابتدا خلیفه را از ازدواج با دختری که تحت حمایت عایشه بود منصرف

۴۴۹ - منابع تاریخی نوشته‌اند که: امّ حبیبه دختر خارجه بن زید انصاری - همسر ابوبکر - پس از مرگ او، دختری به دنیا آورد که نامش

امّ کلثوم است. (نویری: نهاية الارب (ترجمه دکتر محمود دامغانی)، ج ۴، ص ۱۱۷)

اسناد تاریخی حاکی‌اند که: عمر بن خطاب نیز از دختر ابوبکر به نام ام‌کلثوم خواستگاری کرد. (ابن قتیبه: المعارف، ص ۱۷۵؛ مقدسی: البدء

و التاريخ، ج ۵، ص ۹۲)

همچنین در هر سه سند فوق تصریح شده است که:

امّ کلثوم مذکور در این اسناد را به عقد طلحه بن عبیدالله (پسرعموی ابوبکر که سخت مورد حمایت عایشه بود) درآوردند.

لذا باید گفت: عمر در ابتدا از ام‌کلثوم - که دختر امّ حبیبه بود - خواستگاری کرده است.

(همین ام‌کلثوم است که طبق تصریح ابن سعد در کتاب طبقات الکبری (ج ۸، ص ۲۷۰ - ۲۷۱) عایشه را در عمل به فتوای انحصاری‌اش

مبنی بر رضاع کبیر یاری می‌داد!)

۴۵۰ - ر.ک: دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۹.

ساخت؛ سپس^{۴۵۱} او را به ازدواج با دختر دیگر ابوبکر (که همچون برادرش محمد تحت سرپرستی و تربیت حضرت علی علیه السلام رشد و تکامل معنوی یافته و عایشه نیز هیچ توجهی به او نداشت) ترغیب کرد.^{۴۵۲} بدین ترتیب نه تنها عمر به هدف نخستین خود دست می یافت؛ بلکه با ادعای علاقه به وصلت با بنی هاشم و خاندان نبوی، (ضمن منحرف ساختن آل ابی بکر از کشف هدف اصلی اش) می توانست خاطرات تلخ هجوم به بیت فاطمه علیها السلام را از بین برده و با مجبور ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام به قبول این وصلت، وی را بار دیگر تحقیر و تضعیف نماید.^{۴۵۳}

بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی علیهم السلام

ادعای روابط دوستانه امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه سوم، بیشتر در میان وقایع تاریخی مربوط به شورش عمومی علیه عثمان عنوان گردیده است.

چنانچه ابراز شده:

«در شکایت از عثمان به نزد امام علی (ع) می آمدند و او نیز با روابط مسالمت آمیز و ارشادی و تفاهم آمیزی که با خلفا! و از جمله عثمان داشت! شکایت مردم را به نزد عثمان برده...»^{۴۵۴}

۴۵۱ - حتی اگر بر مبنای نظر آیه الله مرعشی به این ماجرا نگاه نکنیم؛ دست کم می توان گفت: عمرو بن عاص با طرح پیشنهاد ازدواج خلیفه با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام انگیزه جدیدی را برای او پدید آورد.

۴۵۲ - بنابراین به نظر می رسد که ابوبکر دو دختر به نام ام کلثوم داشته است.

۴۵۳ - استاد جعفر مرتضی بر این عقیده است که هدف اصلی عمر از ازدواج با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام [خواه این دختر را ام کلثوم کبری از حضرت زهرا علیها السلام، یا ام کلثوم صغری از ام ولد و یا ربیبه ایشان بدانیم]، خوار کردن آن حضرت علیه السلام بوده است. (ر.ک:

علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامه ام کلثوم، ص ۷۸ و ۱۱۰)

۴۵۴ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۳.

نگاهی به اسناد تاریخی

اما تاریخ نشان می‌دهد که روابط عثمان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آن چنان هم که ادعا شده مسالمت‌آمیز نبوده است؛ چرا که شاهد

هستیم:

«سعید بن مسیب می‌گوید: شاهد منازعه لفظی تند علی علیه‌السلام و عثمان بودم؛ کار به جایی رسید که عثمان برای علی علیه‌السلام

تازیانه بلند کرد و من آنان را مصالحه دادم.»^{۴۵۵}

در جریان تبعید ابوذر توسط عثمان و بدرقه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از وی که بر خلاف دستور خلیفه صورت گرفت،

«مردم به حضور امام علیه‌السلام رسیده و گزارش دادند عثمان از بدرقه‌ای که ایشان از اباذر نموده ناراحت و خشمگین شده است.

امام علیه‌السلام آن را بی‌اهمیت تلقی نمود و فرمود: اسب از لجام خود خشمناک می‌شود.

شب هنگام عثمان به امام علیه‌السلام اعتراض کرد چرا با وجود دستور من، اباذر را بدرقه نمودی؟

امام علیه‌السلام با کمال قاطعیت جواب داد: در دستوراتی که بر خلاف حق و رضای الهی صادر نمایی، از تو تبعیت نمی‌کنیم.»^{۴۵۶}

همچنین در همین ماجرا عثمان به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت:

«به خدا که نزد من تو برتر از مروان نیستی!»^{۴۵۷}

در ماجرای حمایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از عمّار یاسر،

۴۵۵ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۲۱؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۳۲

۴۵۶ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه‌السلام و زمامداران، ص ۲۱۹؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۵۴ -

۲۵۵ و مروج الذهب، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

۴۵۷ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۳۳۷؛ به نقل از: مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۸۹.

«بین امام علیه السلام و عثمان بحثی طولانی درگرفت تا آنجا که عثمان گفت: تو خود نیز سزاوار تبعید می باشی.»^{۴۵۸}

این درگیری بدان جهت رخ داد که:

«عثمان حمایت امام علیه السلام از امثال عمار را جنگ با خود می دانست؛ ولی امام علیه السلام با اطلاع از این برداشت خلیفه، به حمایت

از مظلومین می پرداخت.»^{۴۵۹}

این تضاد به حدی بود که عثمان در همین ماجرا به آن حضرت علیه السلام گفت:

«نمی دانم که آیا دوستدار مرگ تو یا زندگی تو باشم...»^{۴۶۰}

همچنین در جریان شورش های عمومی،

«مروان و بنی امیه نزد عثمان سعایت می کردند و ادعا می کردند علی علیه السلام مردم را علیه خلیفه شورانده و رهبری مصریان را بر عهده

دارد. از این رو عثمان، امام علیه السلام را به یُنْبِعُ تبعید نمود.»^{۴۶۱}

در حالی که این تبعید، علیرغم وجود شواهد تاریخی مؤید آن، چنین تحریف شده است:

«نسبت به عثمان که علی بن ابی طالب دلسوزی و خیرخواهی بیشتری می کند و چون مردم بر او می شورند، عثمان پیغام می دهد که آن

حضرت از مدینه خارج شود... و علی (ع) می پذیرد و از مدینه خارج می شود. حتی این عمل چند بار تکرار می شود...!»^{۴۶۲}

همچنین نمونه دیگری از این نوع روابط دوستانه را در عکس العمل های تند خلیفه و اطرافیانش نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام می توان

۴۵۸ - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۹۵؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴ - ۵۵.

۴۵۹ - همان منبع، ص ۱۹۶.

۴۶۰ - همان منبع، ص ۱۹۶؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۸.

۴۶۱ - همان منبع، ص ۲۴۶؛ به نقل از: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۲.

۴۶۲ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص

مشاهده نمود؛ برای مثال:

«بعد از خلیفه دوم، عثمان نیز به پیروی از وی پرداخت و حجّ تمتّع را تحریم نمود. **علی علیه السلام** که به ناروا بودن این بدعت اعتراض

داشت هم با زبان و هم در عمل به مخالفت با این بدعت پرداخت و تا آنجا پیش رفت که در مقابل عثمان ایستاد، بطوری که احتمال

ترور امام **علیه السلام** توسط اصحاب خلیفه وجود داشت.

عبدالله بن زبیر می گوید: ... من فراموش نمی‌کنم که مردی از اهل شام گفت: این مرد را بنگر که چگونه به امیرالمؤمنین (عثمان) اعتراض

می‌نماید، به خدا قسم! اگر خلیفه دستور دهد وی را گردن می‌زنم.»^{۴۶۳}

همچنین در جریان خریدن ملک وقفی توسط عثمان و اعتراض امیرالمؤمنین **علیه السلام** به او، می‌خوانیم:

«بحث بین او و امام **علیه السلام** در گرفت تا آنجا که خلیفه، امام **علیه السلام** را با تازیانه تهدید کرد و حضرت نیز عصای خود را بالا برد.

عباس عموی پیامبر به میان آنها آمد و به مشاجره آن دو پایان داد.»^{۴۶۴}

گفتار پنجم

بررسی‌های پراکنده درباره روابط امیرالمؤمنین **علیه السلام** با خلفا

الف) انتقادات امیرالمؤمنین **علیه السلام** از خلفا

خطبه شقشقیّه و سایر برخوردهای انتقادی امام **علیه السلام** با انحرافات خلفا به روشنی ثابت می‌کند که:

۴۶۳ - علی محمد میرجلیلی: امام **علی علیه السلام** و زمامداران، ص ۲۸۲؛ به نقل از: تاریخ دمشق ابن‌عساکر، ج ۶، ص ۲۴.

۴۶۴ - همان منبع، ص ۲۹۷؛ به نقل از: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۶.

«امام علی علیه السلام هرگاه خطایی از خلفا و اطرافیان آنها می‌دید با جدیت تمام از آنان انتقاد می‌نمود.»^{۴۶۵}

حال باید پرسید چگونه می‌توان ادعا کرد:

«تاریخ به یاد ندارد حضرت علی جمله یا حرفی علیه دیگر خلفا بر زبان آورده باشد.»^{۴۶۶}

آنچه در این مبحث قابل توجه می‌باشد، شرایط دشوار اجتماعی جهت ایراد نقد بر خلفا است؛ به گونه‌ای که آن حضرت علیه السلام را از اظهار هرگونه نقد تندی علیه خلفا بازمی‌دارد.

این سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام، نه به واسطه بی‌عیب و نقص بودن خلفا و یا پرهیز امام علیه السلام از اظهار این قبیل نقدها، بلکه تنها به واسطه فشار افکار عمومی و جو حاکم بر جامعه بوده است.

ابن ابی‌الحدید در همین زمینه می‌نویسد:

«علی درباره خلافت مسایلی دردآور در دل نهفته داشت که به سبب قدرت و خشونت عمر نمی‌توانست آن را در ایام ابوبکر و عمر

اظهار دارد.»^{۴۶۷}

لذاست که امیرالمؤمنین علیه السلام (در دوره حیات خلفای ثلاث و نیز در دوران خلافتشان) در رابطه با بازگویی انحرافات خلفا و انتقادهای وارد بر آنها، به سکوتی تلخ واداشته شدند.

به هر حال:

«مخالفت با حکومت برای امام علیه السلام کار دشواری بود. امام علیه السلام، به‌ویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از رو در رو شدن با حکومت باز دارد.

۴۶۵ - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۰۱.

۴۶۶ - فاروق صفی‌زاده: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.

۴۶۷ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۳؛ به نقل از: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۵.

سرنوشت سعدبن عباده تجربه تلخی و در عین حال عبرت‌آمیز[ی] بود.

او با ابوبکر بیعت نکرد و ناگهان در زمان خلافت خلیفه اول یا دوم، خبر رسید که جنیان در شام او را کشتند.

برخی از مصادر^{۴۶۸} اشاره دارند که قتل او سیاسی بوده است.^{۴۶۹}

همچنین:

«درباره ارزیابی امام‌علیه‌السلام از خلافت سه خلیفه، باید گفت: امام‌علیه‌السلام در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد. برعکس نسبت به عثمان، هر آن‌چه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت.

دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده محدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام‌علیه‌السلام نمی‌توانست در

جمع آنان در سخن گفتن درباره آنان آزاد باشد. یکبار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنج‌های خود پرداخت و بلافاصله از

ادامه سخن بازماند.^{۴۷۰}

چرا که:

«وی در دوره زمامداری خود هواداران سیاسی انبوهی داشت که با اعتقاد به صلاحیت دو خلیفه نخست، پیرو او شده بودند و برای علی

بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نکوهش رفتار زمامداران گذشته و عمل بر ضد شیوه آنان مشکل‌آفرین بود.»^{۴۷۱}

در مجموع می‌توان گفت:

امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام شرایط سختی را مقابل خود می‌دیدند.

۴۶۸ - رک: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۳.

۴۶۹ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ص ۱۷.

۴۷۰ - همان منبع، ص ۱۸.

۴۷۱ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۳۹.

«علی‌علیه‌السلام در تغییر سیاست پیشینیان باید می‌کوشید تا با چیزی به مخالفت برخیزد که یک ربع قرن، چهره‌ای دیگر پذیرفته است.

در همین دگرگونی، حضرت کسانی را به زیر پرچم داشت که بر خلیفه قبل (عثمان) خرده گرفته بودند که چرا به سیره ابوبکر و عمر رفتار نمی‌کند!»^{۴۷۲}

لذا قبل از ارائه هرگونه تحلیلی از برخی بیانات امام‌علیه‌السلام درباره خلفا (بر فرض صحت آن، که اول کلام است) باید به یاد داشته باشیم که:

«مردم آن روزگار... اکنون نیز که به سراغ امام علی‌علیه‌السلام آمدند، از او انتظار داشتند مانند عمر رفتار کند.»^{۴۷۳}

«برخی از مردم صریحاً به امام‌علیه‌السلام گفتند که به سیره خلفای گذشته رفتار کند.»^{۴۷۴}

«عزالدین ابوحامد معتزلی در همین باره گام را فراتر نهاده، می‌نویسد: عادت مردم به روش عمر بن خطاب سبب اصلی مخالفت اصحاب با علی بن ابی طالب بود. این اعتراضات گاهی بالا می‌گرفت و علی را هم به خشم می‌آورد که بگوید: آیا سنت پیامبر به پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟!^{۴۷۵} ...

(بدعت‌ها چنان پابرجا شده بود که) اگر حکم واقعی را اظهار می‌کردم و تحریف‌ها را کنار می‌زدم، بدون شک از گرد من متفرق می‌شدند. قسم به خدا، به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب حاضر نشوید و اعلام کردم که جماعت در نمازهای مستحب بدعت است.

بعضی از لشکریانم که همراه می‌جنگیدند، بانگ برداشتند:

۴۷۲ - همان منبع، ص ۲۴۰.

۴۷۳ - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ص ۲۳۰.

۴۷۴ - همان منبع، ص ۲۳۲.

۴۷۵ - به نقل از: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۲۲۹.

ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر یافت. علی ما را از نماز مستحب در ماه رمضان بازمی‌دارد.

همانا ترسیدم در گوشه‌ای از لشکر شورش به پا شود^{۴۷۶}.»^{۴۷۷}

وجود چنین فضایی در جامعه، یکی از دلایلی بود که ایشان حتی از بازگرداندن فدک نیز صرف‌نظر نمودند.^{۴۷۸}

در عین حال آن حضرت **علیه‌السلام** هرگز از ابراز مظلومیت خویش امتناع نمی‌ورزیدند؛ به طوری که ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد:

«وَاعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ تَوَاتَرَتِ الْأَخْبَارُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَحْوِ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، نَحْوَ قَوْلِهِ: مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ

هَذَا...^{۴۷۹}

و بدان که اخبار رسیده مشابه این قول از آن حضرت **علیه‌السلام** به تواتر رسیده است. مانند این فرموده:

از زمانی که خداوند متعال روح رسولش را قبض فرمود؛ تا به امروز مظلوم بوده‌ام.»

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که فشار شدید افکار عمومی بر امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** آن چنان بود که آن حضرت **علیه‌السلام** در هنگام یاد

نمودن از خلفا چاره‌ای جز اتخاذ برخوردی کاملاً محتاطانه نداشت، چه رسد به آن‌که بتواند در برابر مردم و در حضور آنان به ابراز

انتقادات شدید و علنی بپردازد.

جهت آشنایی با ضرورت‌هایی که امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** را به پذیرفتن چنین برخوردی وادار گردانید؛ به بخش مربوط به «تأثیر عظمت

زمامداران بر حکومت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام**» مندرج در بخش یکم از کتاب «پژوهش‌هایی در نیم‌قرن نخستین خلافت» مراجعه

فرمایید.

۴۷۶ - به نقل از: روضه کافی، ص ۵۸ - ۶۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۶.

۴۷۷ - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۴۰.

۴۷۸ - رک: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۱.

۴۷۹ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶.

دقت در اسناد تاریخی این بخش به روشنی نشان می‌دهد که در زمان خلافت ایشان **علیه‌السلام** چه عواملی مانع از طرح انتقادات آن حضرت **علیه‌السلام** از خلفا - به‌ویژه انتقاد از عمر - گردید.

ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** در مدح خلفا صحّت دارد؟

پاسخ به این سؤال را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف: روایات مندرج در کتب اهل سنت

«در کتابهای اهل خلاف به امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** چنین نسبت داده شده است که: آن بزرگوار با عباراتی مختلف، شیخین را مدح کرده اند، از جمله آنها عبارات زیر می‌باشد:

خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ.^{۴۸۰}

بهترین مردم بعد از رسول خدا **صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ابوبکر** و سپس عمر بن خطاب است.

بلکه ابن تیمیّه در کتاب خودش «منهاج السنّه» نقل می‌کند که همواره این کلام از علی شنیده می‌شد که: اگر مردی را به نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، بر آن مرد، حدّ شخص افتراء زننده را جاری می‌کنم و شلاقش می‌زنم.

ما در گذشته راجع به این موضوع مختصراً صحبت کردیم و کلام ابن عبدالبرّ را آوردیم،^{۴۸۱} در اینجا بطور تفصیل می‌گوئیم:

اولاً: این‌گونه مطالب که به امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** نسبت داده شده، فقط در کتابهای آنان موجود است، و در هیچ یک از کتابهای شیعه

ولو به ضعیف‌ترین طرق وجود ندارد، و استدلال به امری که مورد ادّعای یک طرف از متخاصمین است خروج از قواعد مقررّه باب

۴۸۰ - شرح المواقف: ج ۸، ص ۳۶۷.

۴۸۱ - [این کلام در ادامه همین متن تکرار خواهد شد.]

مناظره است.

ثانیاً: هیچ یک از کتابهای اهل خلاف، با اسنادی که ولو خودشان صحیح بدانند، این نسبتها را نقل نکرده‌اند، بلکه آنچه از این مقوله نقل

شده نوعاً به لفظ «رُویَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» و روایت شده از علی علیه السلام، یا «وَقَدْ حُكِيَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» به تحقیق حکایت

شده از علی علیه السلام و امثال این الفاظ است، و به اصطلاح، این مطالب از آن حضرت به نحو «اِرسال» نقل شده است نه با سندی

معتبر و قابل توجه، و مسلم است که چنین منقولاتی از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً: وجود قرائن زیادی در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز روایات متواتر و بلکه فوق حدّ تواتر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله

در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمیع افراد نقل شده است، تکذیب می‌کند که چنین مطالبی در مدح و منقبت شیخین از

امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده باشد.

رابعاً: شواهدی در دست است که به ضرس قاطع دلالت بر کذب این نسبتها می‌نماید، که برای نمونه به نقل یک شاهد اکتفا می‌شود:

«ابن عبدالبر» در کتاب «الاستیعاب فی معرفة الاصحاب» که از معتبرترین کتابهای رجالی عامّه است از قول عده‌ای مانند: سلمان، مقداد،

ابوذر، حباب، جابرین عبدالله انصاری، ابوسعید خدری و زیدبن ارقم نقل می‌کند که:

علی بن ابی طالب اولین کسی است که اسلام آورده است، و به دنبال آن می‌نویسد: وَ فَضَّلَهُ هَؤُلَاءِ عَلَيَّ غَيْرِهِ، یعنی: این جماعت،

علی علیه السلام را برغیرش برتری می‌دادند.^{۴۸۲}

و لازم به تذکر است که افرادی از بزرگان صحابه که دارای این عقیده بودند حدود بیست نفرند، ولی صاحب کتاب «الاستیعاب» چنین

مصلحت دیده که فقط این عده را نامبر کند!!

البته این مطلب، خود عنوانی جداگانه در کتب اهل خلاف دارد که اوّل کسی که اسلام آورد چه کسی بود؟

صاحب کتاب «الاستیعاب» از قول این عده نقل می‌کند که اوّلین کس، امیرالمؤمنین علیه السلام است، و نیز خودشان در روایت صحیح نقل

می‌کنند که ابوبکرین ابی قحافه بعد از پنجاه نفر اسلام آورد،^{۴۸۳} ولی در عین حال، برای اینکه این مقام را هم درباره

امیرالمؤمنین **علیه السلام** انکار کنند، اقوالی را درست کرده‌اند که دلالت دارد بر اینکه اوّل کسی که اسلام آورده است ابوبکر بوده، و ما اکنون در مقام ردّ و نقض این اقوال بی‌اساس و کاذب نیستیم، آنچه مربوط به بحث ماست این است که: شخصی مانند ابن عبدالبرّ قرطبی که از بزرگان حفاظ در بین اهل خلاف است در کتابش به عده‌ای از اصحاب رسول **خداصلی الله علیه و آله** نسبت می‌دهد که آنان امیرالمؤمنین **علیه السلام** را بر ابوبکر تفضیل می‌دادند، و همه می‌دانیم که دیده یا شنیده نشده که امیرالمؤمنین **علیه السلام** با اینکه در زمان خلافت ظاهری نیز دسترسی بر غالب این افراد داشتند، حدّی در ارتباط با این عقیده بر کسی جاری فرموده باشند.

و اینجاست که «ابن حجر عسقلانی» به دست و پا افتاده، از طرفی می‌بیند که به امیرالمؤمنین **علیه السلام** چنین نسبت داده‌اند که بر قائلین به تفضیل حضرتش بر ابوبکر و عمر، حد جاری می‌سازد، از طرفی چنین افرادی قائل به تفضیل شده و حدّی بر آنان جاری نگردیده است، پس چه خوب است که بیاییم و کلام صاحب «الاستیعاب» را ناقص کنیم، تا اعتراف به وجود چنین افرادی با این عقیده که از طرفی حدّی هم بر آنان جاری نگردیده، نکرده باشیم، لذا در مقام نقل کلام ابن عبدالبرّ، قسمت آخر عبارت او را که: **وَفَضَّلَهُ هُوَ لِأَنَّ عَلِيَّ غَيْرَهُ**، نقل نکرده و کلام صاحب «الاستیعاب» را تحریف به نقصان نموده است...

و ما شواهد بسیاری در موضوعات مختلف در دست داریم که بناء این توجیه گران بر این است که هر یک از متأخرینشان که مشاهده می‌کند کلماتی و عباراتی از متقدمین برایشان ایجاد در دست می‌کند و در راه به کرسی نشانند ادعاهای بی‌اساسشان مشکلی را ایجاد می‌نماید، به هر وسیله ممکن، عبارت شخص جلوتر را دست‌کاری کرده، و حتّی الامکان آن را از دلالت ساقط می‌نمایند.^{۴۸۴}

در پایان خاطر نشان می‌گردد که اعترافات خلفا به عجز علمی خود در حلّ مسائلی که امیرالمؤمنین **علیه السلام** گره‌گشای آن بوده‌اند و در کتب فریقین ثبت شده است، یکی دیگر از شواهد نقض ادعای ابن تیمیّه می‌باشد.

۴۸۳ - تاریخ طبری: ج ۲، ص ۳۱۶.

۴۸۴ - استاد سیّد علی حسینی میلانی، امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۳۷ - ۲۴۱.

بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات

چنانچه ابراز شده:

«همانگونه که حضرت عمر به حضرت علی عشق می‌ورزید و ارادت نشان می‌داد... حضرت علی نیز به نیکی از آن مرد یاد می‌کرد و تا می‌توانست آن را یاری می‌کرد تا جایی که بعد از شهادت حضرت عمر، آن حضرت فرمود: خداوند به او (عمر) خیر دهد که کزیها را راست کرد و...!»^{۴۸۵}

«حضرت علی (ع) در بسیاری موارد! لب به مدح آنان گشوده است. از آن جمله در نهج البلاغه در مورد خلیفه دوم می‌فرماید...!»^{۴۸۶}

دکتر محمد اسدی گرامرودی در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

«می‌گویند در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه^{۴۸۷} تعریف و تمجید از خلیفه دوم به میان آمده است.

ما، در اینجا می‌خواهیم بدانیم:

اولاً: این خطبه، با آن همه مطالبی که در منابع دیگر و حتی خطبه شقیقیه و نامه‌های آن حضرت در اعتراض و انتقاد به خلفا آمده است، منافات دارد یا ندارد؟

ثانیاً: با توجه به تعادل و تراجیح و دقت اصولی‌گری و نه اخباری‌گری - که آقای حجتی کرمانی به عنوان یک ضعف استدلالی به آن

تأکید دارند - اگر به این خطبه بنگریم، آیا باز هم می‌توان از عبارات آن، تعریف از خلیفه دوم را استنباط کرد؟

و آیا منظور از «فلان» همان خلیفه دوم است؟

۴۸۵ - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۵.

۴۸۶ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.

۴۸۷ - خطبه ۲۱۹، نسخه فیض‌الاسلام.

ثالثاً: آیا اصولاً استناد این خطبه به حضرت امیر علیه السلام مورد تردید محققین نیست؟

در تاریخ طبری که از منابع تاریخ معتبر اهل سنت است آمده است:

لَمَّا مَاتَ عُمَرُ بَكَتَهُ ابْنَةُ أَبِي حَثِيمَةَ فَقَالَتْ: وَاَعْمَرَاهُ، اَقَامَ الْاَوْدَ وَ اَبْرَا الْعَمَدَ...

وَ قَالَ الْمُغِيرَةُ ابْنُ شُعْبَةَ لَمَّا دُفِنَ عُمَرُ اَتَيْتُ عَلِيًّا وَ اَنَا [اُحِبُّ] اَنْ اَسْمَعَ مِنْهُ فِي عُمَرَ شَيْئاً فَخَرَجَ يَنْفِضُ رَاسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ قَدِ اغْتَسَلَ وَ هُوَ مُلْتَحِفٌ بِثَوْبٍ لَا يَشْكُ اَنْ اَلْاَمْرَ يَصِيرُ اِلَيْهِ فَقَالَ: يَرْحَمُ اللهُ ابْنَ خَطَّابٍ لَقَدْ صَدَقَتْ ابْنَةُ أَبِي حَثِيمَةَ لَقَدْ ذَهَبَ بِخَيْرِهَا وَ نَجَا مِنْ شَرِّهَا! اَمَّا وَ اللهُ مَا قَالَتْ وَ لَكِنْ قَوْلْتُ...^{۴۸۸}

وقتی عمر مُرد، دختر ابی حثیمه گفت: واعمراه؛ کجی‌ها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود و...

مغیره بن شعبه می‌گوید: وقتی عمر دفن شد، من نزد علی علیه السلام رفتم و دوست داشتم از او سخنی در خصوص عمر بشنوم. آن

حضرت خارج شد در حالی که تازه خود را شسته بود و آب از سر و رویش می‌ریخت و خود را در جامه‌ای پیچیده بود و گویا شکی

نداشت که امر خلافت به او می‌رسد. سپس فرمود: خدا او را رحمت کند؟! دختر ابی حثیمه راست گفت که همانا خیر دنیا را بُرد و از شر

آن نجات یافت؟! به خدا [که دختر ابی حثیمه، این مطلب را] نگفته است، بلکه به او گفته‌اند که بگو...

این عبارت، با عبارت خطبه ۲۲۸ (۲۱۹ فیض الاسلام) که می‌گوید:

لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ فَقَدْ قَوْمَ الْاَوْدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ... اَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا...

خداوند به او خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود... به خیر دنیا رسید و از شر آن رهایی یافت...

از گونه‌ای به هم شباهت دارند.

اکنون با توجه به این که طبری، واقعه سال ۲۳ (ه. ق.) را بیان می‌کند و این عبارت فرموده مولای متقیان هم در سال ۲۳ (ه. ق.)

است و شأن [صدور] آن نیز مشخص است و حتی آن حضرت می‌فرمایند که این مطالب؛ گفته‌های دختر ابی حثیمه نیست بلکه به او گفته

اند که بگوید!!!^{۴۸۹} از این رو باید گفت که آن حضرت، به عنوان تعجب، گفته آنان را تکرار می‌فرماید.

از طرف دیگر، دقتِ اصولی ایجاب می‌کند که به مغیره بن شعبه توجه کنیم که از نظر نقل روایت قابل اعتماد نیست. بنابراین، چگونه می

توان به نقل او تکیه نموده و این مطالب را به عنوان گفتار امیرالمؤمنین پذیرفت؟!!

از طرف دیگر، از کجای عبارات علی علیه السلام در این خطبه می‌توان استنباط کرد که منظور آن حضرت، خلیفه دوم بوده است؟

ابن ابی الحدید معتزلی در جلد ۱۲ شرح نهج البلاغه خود در شرح خطبه ۲۲۸، به این مطلب اشاره کرده و حاج میرزا حبیب‌الله هاشمی

خوئی شارح معروف نهج البلاغه در جلد ۱۴ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه [ص ۳۷۱ به بعد] شرح مبسوطی دارد که

علی علیه السلام با آن همه اعتراض و ایراد که برخلفاء نموده آیا می‌شود پذیرفت که چنین فرموده باشند؟! بنا براین اگر تکیه بر تحقیق و

بررسی است چرا آن همه مطالب را نادیده می‌گیریم؟!!

مرحوم استاد مطهری در مقالات سیری در نهج البلاغه می‌فرماید:

ابن ابی الحدید این داستان را مؤید نظر خودش قرار می‌دهد که جمله‌های نهج البلاغه در ستایش عمر گفته شده است.

ولی برخی از متتبعین عصر حاضر از مدارک دیگر غیر از طبری داستان را به شکل دیگر نقل کرده‌اند و آن اینکه علی علیه السلام پس از

آنکه بیرون آمد و چشمش به مغیره افتاد به صورت سؤال و پرسش فرمود: آیا دختر ابی‌حثیمه آن ستایشها را که از عمر می‌کرد، راست

می‌گفت؟

علیهذا جمله‌های بالا نه سخن علی علیه السلام است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است و سید

رضی رحمه الله که این جمله‌ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده است دچار اشتباه شده است.^{۴۹۰}

۴۸۹ - یعنی کسانی بوده‌اند که این‌گونه مطالب را نشر داده و می‌خواستند خلفا را این‌گونه بشناسانند.

۴۹۰ - سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۴.

البته از نظر دقت در عبارت طبری و گفته‌های دختر ابی‌حثیمه و عبارت خطبه ۲۲۸ کاملاً مطالب فوق مشخص می‌گردد.»^{۴۹۱}

پس از آن که مشخص گردید امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخن دختر ابی‌حثیمه را از روی تعجب تکرار فرموده‌اند؛ به نکته جالب توجه

دیگری می‌پردازیم:

آن حضرت علیه‌السلام در جملات پایانی همین عبارات، خود می‌فرماید: «لَا يَهْتَدِي فِيهَا الضَّالُّ وَلَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي.»

مردم را در راه‌های گوناگون انداخت (به طوری که) گمراه در آن‌ها هدایت نمی‌یابد و هدایت‌یافته بر یقین و باور نمی‌ماند.»

دیدگاه محقق شوشتری

شاید در پایان این نقد هنوز هم پذیرش وقوع چنین اشتباهی از سوی سید رضی رحمه‌الله برای شما دشوار باشد، چرا که ابراز شده:

«شیعه... نهج البلاغه را با تمام محتوایش و با تمام روابط نزدیکی که میان علی(ع) و خلفا ثلاثه نقل کردیم! از معتبرترین کتب شیعه می

شمارند و اخ‌القرآنش می‌دانند، لذا هر روایت و حدیثی که در کتب دیگر یافت شود، اگر مخالف با نهج البلاغه باشد، نهج البلاغه را مقدم

می‌دارند.»^{۴۹۲}

ولی باید گفت:

«شارحان پیشین بنا به شهرت فوق‌العاده نهج البلاغه، شیفته کار شریف رضی بودند و آن را از هر نظر کامل می‌دیدند.

همه آن را سراسر سخن امام علیه‌السلام می‌انگاشتند و به همین دلیل هرگز جرأت نقد و بررسی آن را در خود نمی‌دیدند.

اما محقق شوشتری همچنان که بیشتر در آثار دیگرش - مثل قاموس الرجال و الاخبار الدخیله - نشان داده بود، بیش از آن که عالمی

شارح یا محدثی ناقل و راوی باشد، منتقدی شجاع و پژوهشگری نقاد است. با وجود این که در روزگار ما به ویژه در حوزه علوم

۴۹۱ - دکتر محمد اسدی گرمارودی: حقیقت سوخته، ص ۴۹ - ۵۴.

۴۹۲ - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۴۳؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۸.

انسانی، انتقاد و نقد علمی چندان جا افتاده نیست و هرگز از انتقاد منتقد استقبال نمی‌شود، اما محقق شوشتری دور از این تبلیغات متداول... در شهر شوشتر خود جهانی بود که در گوشه‌ای بنشسته بود. انصاف را که اگر گفته شود او در زمانه ما در میدان نقد و بازبینی، مردی یگانه و بی‌نظیر بود سخن به سزا خواهد بود. به هر حال او در اثر پربارش بهج الصباغه بیش از هر کار به نقد و بررسی دست یازیده است. نخست به تهنید و تنقید کار شریف رضی در انتخاب و تنظیم نهج البلاغه پرداخته، سپس شرح‌های شارحان را بر رسیده است. ضمن این که آنها را گرامی داشته و یافته‌های علمی و فکری هر یک را با صراحت به نام هر کدام آورده و بسیاری از آنها را - به ویژه گردآورنده نهج البلاغه، شریف رضی را - ستوده است، [اشتباهات]... آنها را نیز نشان داده است و در این کار تعارفات معمول را مجاز ندانسته، علم و حقیقت را فراتر از عالم و محقق نشانده است.

حال گزارشی را از برخی نقدهای عالمانه او ارائه می‌کنیم و تفصیل و تحقیق بیش‌تر را به بهج الصباغه ارجاع می‌دهیم...
یک:

سخنانی که با عنوان «کتاب ۶۲» آورده شده است، نامه‌ای نیست که امام علیه‌السلام با مالک اشتر به مصر فرستاده باشد، بلکه مضامین خطبه‌ای است که پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر - چه رسد به شهادت مالک اشتر که بی‌گمان پیش از محمد بود - در کوفه خوانده شد. نهایت این که امام علیه‌السلام آن را نوشته بود و می‌خواست آن را برای مردم بخواند.^{۴۹۳}

دو:

جمله «**لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي...**» بعید است که از امام علیه‌السلام باشد؛ زیرا که مستند سید رضی را در این سخن نیافتیم و اگر امام علیه‌السلام چنین دستوری داده بود، لازم می‌نمود که پیروانش به قتال خوارج دست نزنند، در حالی که در این کار شیعیان مولا علیه‌السلام و در رأس آنها صعصعه بن صوحان، سپس معقل بن قیس و عدی بن حاتم و شریک بن اعور، نیز شیعیان کوفه و بصره،

بسیار کوشا هم بودند.^{۴۹۴}

سه:

خطبه ۱۶۸: (يا إِخْوَتَاهُ إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَالْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكِهِمْ يَمْلِكُونَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ...)^{۴۹۵}، از

سخنان امام علی علیه السلام نیست، بلکه کلمه‌ها

و جمله‌هایی است که آنها را معاویه به تقلید از امام علی علیه السلام ساخته و سروده است.^{۴۹۶}

چهار:

نامه ۵۸: (وَ كَانَ بَدَأَ أَمْرَنَا أَنَا التَّقِيْنَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَ نَبِيَّنَا وَاحِدٌ وَ دَعْوَتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ وَ لَا

نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَسْتَزِيدُونَنَا وَ الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عَثْمَانَ...) را نیز از امام علی علیه السلام

نمی‌داند و معتقد است که این نامه را نیز - مثل خطبه پیش گفته - سیف ساخته و پرداخته است، و سید رضی نادانسته آن دو را به نام

امام علی علیه السلام آورده است. قرائن و شواهد گواهی می‌دهند که بی‌گمان هر دو افترا بی است که بر امام علی علیه السلام بسته‌اند.^{۴۹۷}

پنج:

خطبه ۲۲۸: (لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ...) [بنا به تصریحاتی که محقق شوشتری نموده است] هرگز نمی‌تواند از سخنان امام علی علیه السلام باشد. [وی می

نویسد]: کسانی که به پیروی از ابن ابی الحدید آن را از امام علی علیه السلام دانسته و پنداشته‌اند که حضرت علی علیه السلام این خطبه را در

مدح خلیفه دوم و در بزرگداشت وی ایراد کرده است، بی‌گمان خبط و خطا کرده‌اند.

۴۹۴ - همان منبع، ج ۵، ص ۴۷۳.

۴۹۵ - [جهت استفاده بیشتر خوانندگان گرامی متن عربی برخی عبارات مندرج در این مقاله را تکمیل نموده‌ایم.]

۴۹۶ - همان منبع، ج ۹، ص ۴۴۸ - ۴۶۵، به ویژه صفحات ۴۲۸ و ۴۴۹.

۴۹۷ - همان منبع، ج ۹، ص ۴۶۶ - ۴۸۰.

مضمون خطبه خودگواه است که هرگز از مولای متقیان **علیه السلام** نیست؛ بافته‌ای است که بر ساحت حضرتش بسته‌اند.

نسبت دادن آن به امام **علی علیه السلام**، افترا و بهتان است.

تردیدی نیست که ساختگی است.^{۴۹۸} به این خطبه تنها طبری در تاریخ خود اشارتی کرده است که به آن نیز نمی‌توان استناد کرد.

شش:

خطبه ۸: (يَزْعَمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ...) بنا به تصریح شیخ مفید - استاد سید رضی - از امام حسن **علیه السلام** است.^{۴۹۹}

هفت:

خطبه ۹۲: (دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي... وَ إِن تَرَكَتُمُونِي فَاِنَا كَاَحَدِكُمْ وَ اَسْمَعُكُمْ وَ اطُوعُكُمْ لِمَنْ وَاَلَيْتُمُوهُ اَمْرُكُمْ وَ اِنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ

مِنِّي اَمِيْرًا)، از اخبار و روایات ساختگی سیف است و از امام **علیه السلام** نیست.^{۵۰۰، ۵۰۱}

۴۹۸ - همان منبع، ج ۹، ص ۴۸۰ - ۵۰۹.

۴۹۹ - همان منبع، ج ۹، ص ۵۳۶؛ به نقل از: الجمل، ص ۳۲۲ - ۳۲۷.

۵۰۰ - همان منبع، ج ۹، ص ۵۶۴.

۵۰۱ - [لازم به یادآوری می‌باشد که این فراز از نهج البلاغه جهت القای تفکیک میان مقام امامت و خلافت و در نهایت بی‌ارزش جلوه

دادن حکومت از سوی امیرالمؤمنین **علیه السلام** و در نتیجه القای شبهه توجّه ایشان به خلافت انتخابی (!) از سوی برخی وحدت‌طلبان

به کار می‌رود.

(ر.ک: عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متّقیین، ج ۷، ص ۱۷) همچنین این فراز از نهج البلاغه که از اخبار ساختگی است، در راستای

انکار خلافت انتصابی امیرالمؤمنین **علیه السلام** نیز مورد استناد قرار گرفته است؛ چنانچه ابراز شده:

«علاوه بر آن، اگر علی از جانب خدا و رسول به خلافت منصوب شده بود، هرگز برای او جایز نبود که بنابر مصالح اجتماعی یا شخصی،

خلاف فرمان خدا عمل کند و از این حق صرف‌نظر نماید، به خصوص هنگامی که مردم به طور اتفاق بعد از شهادت حضرت عثمان نزد

او آمدند به هیچ وجه برایش جایز نبود که بگوید: دعونی و التمسوا غیري... و انا لکم وزیرا خیر لکم منی امیراً!»!

هشت:

خطبه ۱۶۹: (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا...)، یا همه آن از ساخته‌های سیف است و یا این که وی در آن دست برده و آن را تحریف کرده است.^{۵۰۲}

نه:

در خطبه ۲۷ جمله (أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَدَا السَّبَّاقُ) غلط و صحیح آن (أَلَا وَإِنَّ الْمِضْمَارَ الْيَوْمَ وَالسَّبَّاقَ غَدًا) است.^{۵۰۳}

ده:

حکمت ۲۸۹: (كَانَ لِي فِي مَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ...) از سخنان امام علی علیه السلام نیست؛ از خطبه‌های امام حسن علیه السلام است...

یازده:

حکمت ۲۲: (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسْبُهُ) را سید رضی به همین ترتیب در کتاب دیگرش^{۵۰۴} به رسول خدا صلی الله علیه وآله

نسبت داده و در نهج البلاغه نیز بدون آنکه اشارتی کند و یا توضیحی دهد، به امام علی علیه السلام نسبت داده است.^{۵۰۵}

دوازده:

حکمت ۲۹۶: (إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ...) از سخنانی است که سیف ساخته و پرداخته است.^{۵۰۶}

در این جا به همین ۱۲ موردی که نقل شد، بسنده می‌کنیم و موارد دیگر را با ثبت جلد‌ها و صفحات به متن بهج الصباغه ارجاع می‌دهیم.

به این ترتیب:

(عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱، ص ۲۳)

۵۰۲ - بهج الصباغه: ج ۱۰، ص ۴۰ - ۴۴.

۵۰۳ - همان منبع، ج ۱۲، ص ۹۰ - ۹۱.

۵۰۴ - سید رضی، المَجَازَاتُ النَّبَوِيَّةُ، ص ۴۰۱، ح ۳۱۷.

۵۰۵ - بهج الصباغه، ج ۱۴، ص ۴۷۷.

۵۰۶ - همان منبع، ج ۱۴، ص ۵۷۳.

ج ۴ / ۶۷، ۴۰۱، ۵۱۹

ج ۶ / ۳۶۹، ۳۷۱، ۴۰۱، ۴۴۳

ج ۷ / ۳۳۴، ۵۹۸

ج ۸ / ۸۲

ج ۹ / ۳۶۰، ۳۶۲، ۴۲۳

ج ۱۰ / ۳۳۹، ۵۶۲، ۵۷۷

ج ۱۱ / ۵۲۶

ج ۱۲ / ۵۹-۶۰، ۹۴-۹۵، ۲۱۷، ۵۴۱، ۵۷۴

ج ۱۳ / ۲۳، ۳۵۵، ۳۶۱

ج ۱۴ / ۳۳۰، ۵۵۲، ۵۹۵

این‌ها نمونه‌هایی است که ما ضمن تورق بهج الصباغه دیدیم. هریک از آنها ممکن است که در نظر نخست، جزئی به نظر رسد، ولیکن برای شرح و تفسیر، تحقیق و ترجمه، تبیین و تصحیح نهج البلاغه بسیار به کار می‌آیند و پژوهشگران نهج البلاغه را گریزی از آنها نیست. ناگفته پیدا است که محقق شوشتری - افزون بر تمجید و تجلیل بسیار از کار شریف رضی - با شرح موضوعی نهج البلاغه، بیش‌ترین عنایت را در عمل به اثر جاودان سید نشان داده‌اند و با تهذیب آن از موارد معدودی که گفته شد، برترین تأکید و تبلیغ را برای نهج البلاغه به کار برده‌اند.

حتی پیش از متن به شرح مقدمه سید پرداخته و بیشترین التفات را به نوشته‌های سید در دیباچه نهج البلاغه روا دیده است که این کار در شرح‌های دیگر دیده نمی‌شود.^{۵۰۷}

همچنین ادعای مدح خلیفه از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام در این جملات نیز به چشم می‌خورد که:

«ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب الغارات: ۳۰۷، از قول علی (ع) درباره عمر نقل می‌کند که فرمود **فَسَمِعْنَا وَاطَّعْنَا وَنَاصَحْنَا وَتَوَلَّى الْأَمْرَ**

وَكَانَ مَرَضِيَّ السَّيْرَةِ، مَيْمُونِ النَّقِيْبَةِ.»^{۵۰۸}

جهت بررسی و تحلیل این ادعا بایستی در مرحله نخست به چند نکته توجه نمود.

نکته یکم:

فرازی که از کتاب «الغارات» نقل گردید، در واقع بخشی از نامه آن حضرت علیه السلام به پیروانش می‌باشد و در کتاب مذکور نیز ذیل

عنوان «**رِسَالَةٌ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِهِ**» درج گردیده است.

لازم به ذکر است که این نامه علاوه بر کتاب «الغارات» در منابع و مأخذ معتبر دیگری (۱۴ منبع^{۵۰۹}) همچون کتاب «المسترشد فی

الامامة»^{۵۱۰} تألیف محمد بن جریر طبری امامی کبیر (متوفی حدود ۳۱۰ ق.) نیز درج گردیده که رجوع به متن آن‌ها در تشخیص مواضع

اختلاف، بسیار راهگشا است.

نکته دوم:

آن چه امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه درباره عمر فرموده‌اند عطف به فرمایش سابق ایشان درباره ابوبکر است که بایستی در درک و

فهم فضای حاکم بر این جملات مد نظر قرار گیرد.

۵۰۸ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۳۱.

۵۰۹ - رک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست (نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به شیعیان درباره خلفا)، ص ۲۹ - ۳۶.

۵۱۰ - تحقیق: احمد محمودی، مؤسسه الثقافة الاسلامیة، ص ۴۰۹ - ۴۲۷.

در همان صفحه از کتاب «الغارات» و در چند سطر قبل، چنین درج شده است که آن حضرت **علیه السلام** درباره خلیفه اول فرمودند:

«وَأَطَعْتُهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهُ [فِيهِ] جَاهِدًا...»^{۵۱} و سپس درباره خلیفه دوم سخن از «فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» به میان آوردند.

بنابراین اطاعت امیرالمؤمنین **علیه السلام** از خلفا، بنا به تصریح خود ایشان تنها در محدوده کارهایی بوده که اطاعت از خداوند در آن

نهفته است و نه هیچ کار دیگر.

نکته سوم:

آن چه درباره نیک خواهی آن حضرت **علیه السلام** درباره خلفا آمده است تابع همان شرایط و ضوابط و حاوی همان علل و تحلیل هایی

است که در فصل مربوط به مشاوره و مشارکت بدانها پرداختیم.

به علاوه در نسخه «المسترشد، ص ۴۱۵» اختلافی در نقل عبارات وجود دارد و مؤید این دیدگاه است که ارائه راهنمایی به خلفا تنها به

جهت حفظ دین اسلام از خطر بازگشت امت به بت پرستی جاهلیت می باشد؛ چرا که آن حضرت **علیه السلام** می فرمایند: «فَسَمِعْتُ وَ

أَطَعْتُ وَ نَاصَحْتُ لِلدِّينِ...»

نکته چهارم:

عبارت «پسندیده سیرت و خجسته روان» بر نگاه عمومی مردم آن عصر نسبت به خلیفه دلالت دارد و حضرت امیر **علیه السلام** در این

فراز، در واقع دیدگاه عوام را درباره خلیفه به تصویر کشیده و نظر و دیدگاه آنان را گزارش نموده اند.

هر چند دقت در کیفیت و نحوه بیان امیرالمؤمنین **علیه السلام** مؤید این تحلیل است، اما جهت تقویت صحت این تحلیل لازم است تا

۵۱ - این فراز در «کشف المحجّه، تألیف: سیدبن طاووس»، «المسترشد، تألیف: طبری امامی کبیر» و «الامامة و السياسة، تألیف: ابن قتیبه»

نخست مراجعه‌ای به کتاب «الغارات» (که با تصحیح و تعلیقات میرجلال‌الدین حسینی معروف به محدث ارموی به چاپ رسیده است) داشته باشیم.

مصحح کتاب در همان صفحه، در پاورقی شماره ۵ از قول علامه مجلسی می‌نگارد:

«قوله عليه السلام: فكان مرضي السيرة؛ أي ظاهراً عند الناس، وكذا ما مر في وصف أبي بكر، وآثار التقيّة والمصلحة في الخطبة ظاهرة؛ بل الظاهر أنّها من إحقاق المخالفين.»

وی همچنین در پاورقی شماره ۶ در همان صفحه به متن مندرج در کتاب «المسترشد، ص ۹۸، طبع نجف» اشاره کرده که متن آن حاوی قید «عندهم» پس از عبارت «مَرْضِيَّ السَّيْرَةِ، مَيْمُونُ النَّقِيَّةِ» می‌باشد و تصریح دارد که آن حضرت علیه‌السلام در حال گزارش نمودن از دیدگاه عمومی جامعه درباره خلیفه می‌باشند.

این قاعده درباره نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به مردم مصر هم صادق است.^{۵۱۲}

مرحوم میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی در شرح خویش بر نهج البلاغه، درباره فراز مورد نظر در این نامه - که حاکی از مدح خلفا است - می‌نگارند:

«أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مِنَ إِحْقَاقِ الْمُخَالِفِينَ.»^{۵۱۳}

از جمله قرائنی که بر صحت نظر علامه خوئی دلالت دارد، اختلاف میان متن نامه موجود در کتاب «الغارات»^{۵۱۴} با متن مندرج در کتاب «الدرجات الرفیعه»^{۵۱۵} می‌باشد. هرچند مرحوم سیدعلی‌خان مدنی این نامه را عیناً از کتاب «الغارات» نقل نموده است ولی متن موجود

۵۱۲ - سید ابوالفضل برقی در مقدمه‌اش بر کتاب «شاهراه اتحاد» با استناد به همین نامه، قائل به حُسن روابط امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلفا شده است.

۵۱۳ - هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج ۶، ص ۱۰۶.

۵۱۴ - ثقفی کوفی: الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰.

۵۱۵ - سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۶.

در کتاب وی فاقد برخی عبارات تمجیدآمیز در متن فعلی کتاب «الغارات» می‌باشد! و همین اختلاف جدی میان این دو متن، مؤید آن

است که متن اصلی «الغارات» به تدریج مورد دستبردهای متعددی قرار گرفته و فرازهایی بدان افزوده شده است.^{۵۱۶}

قرینه دیگری که بر صحت نظر علامه مجلسی و علامه خوئی دلالت دارد و به وضوح ثابت می‌کند که آن حضرت **علیه السلام** دیدگاه مردم

درباره خلفا را گزارش نموده و آنچه در کلامشان آمده واگویی از تلقی برخی مردم نسبت به حکومت آن دو بوده است؛ متن نامه

ایشان خطاب به مردم مدائن می‌باشد که در ضمن آن می‌فرمایند:

«ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهِمَا وَسَيَّرْتَهُمَا»^{۵۱۷}،^{۵۱۸}

در پایان خاطر نشان می‌گردد:

عملکرد امیرالمؤمنین **علیه السلام** در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده آن حضرت **علیه السلام**^{۵۱۹} در ردّ پیشنهاد

عبدالرحمان بن عوف مبنی بر پذیرش شرط عمل به سیره شیخین، بهترین گواه بر بطان ادعاهای فوق و نشانه آشکاری بر دروغ بودن

مدح آن حضرت **علیه السلام** از خلیفه اول و دوم می‌باشد.

عکس العمل امیرالمؤمنین **علیه السلام** در مقابل پیشنهاد فرزند عوف به قدری روشن است که جای هیچ تردیدی را در عدم مشروعیت

دینی و عقیدتی آن دو نفر باقی نمی‌گذارد.

۵۱۶ - این احتمال درباره کتاب «الدرجات الرفیعه» و به ویژه متن «الغارات» که در اختیار مرحوم سیدعلی خان مدنی قرار داشته نیز

صادق است؛ چرا که نقل وی نیز حاوی مدح خلفا می‌باشد.

۵۱۷ - [جهت آشنایی با بررسی‌های تکمیلی، به بخش دوم این مجموعه مراجعه فرمایید.]

۵۱۸ - محمدباقر محمودی: نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

۵۱۹ - رک: ابن قتیبه: الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ الیعقوبی، ج ۲،

ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

ج) آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده‌اند؟

یکی از شبهاتی که در مسیر القای مشروعیت خلافت سقیفه‌ای و تفکیک آن از مقام امامت انتصابی مطرح می‌شود، تفسیری انحرافی از نامه شماره ششم نهج البلاغه، خطاب به معاویه می‌باشد؛ چنانچه ابراز شده:

«... اگر مردم با مشورت امام و ولی امر^{۵۲۰}، شخص مورد قبولشان را برای امیری برگزینند^{۵۲۱} تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت به اداره دولت اسلامی بپردازد، مورد رضایت خداوند است و آن حضرت با رهبری معنوی و وزارت الهی و انتصابی بهتر خواهد توانست از بالا مراقب انقلاب اسلامی باشد و آن را از سقوط به ورطه تفرقه جنگ داخلی نجات دهد، همچنانکه امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود...»^{۵۲۲}

استاد شیخ جعفر سبحانی در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

«یگانه خلیفه‌ای که در اسلام با اکثریت قریب به اتفاق مهاجرین و انصار، انتخاب گردید، امام امیرمؤمنان علیه السلام بود. در تاریخ خلافت اسلامی، این امر کاملاً بی‌سابقه بود و دیگر نیز برای آن نظیری پیش نیامد.

۵۲۰ - نکته جالب توجه این که الفاکتنده که حافظه این شبهه فراموش کرده است که خود در جایی دیگر نگاشته: «بعد از رحلت پیامبر

بدون مشورت آن حضرت سقیفه بنی‌ساعده تشکیل و ابوبکر به جانشینی انتخاب شد.» (ر.ک: مشعل اتحاد، ص ۲۰)

«می‌بایست با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامتش مشورتی صورت می‌گرفت و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی

انتخاب می‌شد.» (ر.ک: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۲)

۵۲۱ - [به راستی انتخاب کدام یک از سه خلیفه با گزینش مردم بود؟

ابوبکر که با بیعت پنج نفر از یارانش در سقیفه - که همگی هم‌پیمان دیرین بودند - به خلافت رسید؟!]

و یا عمر که تنها با وصیت ابوبکر خلیفه شد؟ و یا عثمان که از شورایی برخاست که شش‌نفره بوده و عمر همه اعضای آن را تابع فرزند

عوف کرده بود؟!]

۵۲۲ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۸.

در این میان وقتی معاویه (که از مدتها قبل اساس حکومت و امپراتوری خود را در شام پی‌ریزی کرده بود، و عداوت دیرینه و ریشه داری با خاندان پیامبر داشت) آگاه شد که مهاجرین و انصار علی‌علیه‌السلام را برای خلافت انتخاب نموده‌اند، سخت ناراحت شد و حاضر به بیعت با امام‌علیه‌السلام نگشت. او نه تنها با امام‌علیه‌السلام بیعت نمود، بلکه حضرت‌علیه‌السلام را متهم به قتل عثمان و حمایت از قاتلان او ساخت!

امام‌علیه‌السلام برای اسکات معاویه، و برای اینکه همه نوع درهای عذر را به روی او ببندد، در یکی از نامه‌های خود یادآور می‌شود که همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت کرده‌اند؛ هرگاه خلافت آنان را از این نظر محترم می‌شماری که مهاجرین و انصار با آنان بیعت کرده بودند، این شرط در خلافت من نیز موجود است.

اینک متن نامه امام‌علیه‌السلام:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَأَنَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمُوهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ (لِللَّهِ) رِضًا.^{۵۲۳}

همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت نمودند؛ در این صورت برای شخص حاضر در مدینه، حق انتخاب امام دیگر و برای فرد غایب از مرکز شورا نیز، حق ردّ نظریه آنان نیست. عضویت شورا از آن مهاجرین و انصار است، هرگاه آنان بر امامت و پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند و او را امام نامیدند، این کار مورد رضایت (خدا) خواهد بود.

هدف امام‌علیه‌السلام از این نامه چیزی جز اسکات و بستن راه هر نوع بهانه‌جویی و غرض‌ورزی، و به اصطلاح قرآن: مجادله به وجه احسن، نیست.

زیرا «معاویه» مدتها استاندار «عمر»، و پس از وی استاندار «عثمان» در منطقه شام بود و آنها را خلیفه رسول خدا، و خویش را نماینده خلفا می‌شمرد.

[امام علیه السلام یاد آور می شود] چنانچه احترام به خلافت آنان برای این جهت بوده که آنان از طرف مهاجرین و انصار انتخاب شده بودند، عین همین انتخاب درباره امام علیه السلام، به طور واضح و کامل انجام گرفته است و دیگر دلیل ندارد یکی را محترم شمرده و دیگری را رد کند.

امام علیه السلام از طریق مجادله که در قرآن مجید به آن امر شده است، [افکار و] مخالفت معاویه با خلافت خویش را، محکوم کرده، و سخن خود را [براساس احتجاج با اصل مسلم در نزد طرف مقابل استوار ساخته و] چنین آغاز نمود:

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده با من نیز بیعت کرده اند؛ در این صورت چرا خلافت مرا به رسمیت نمی شناسی؟
حقیقت مجادله جز این نیست که آنچه را که طرف مخالف، مقدس و محترم می شمارد پایه استدلال قرار داده و او را با معتقد خودش محکوم ساخت.

بنابراین، این نامه هرگز گواه بر آن نیست که امام علیه السلام [روش حکومت اسلامی را پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله روش شورائی می داند و] انتخاب خلیفه را از طریق شورای مهاجرین و انصار یک امر صد در صد صحیح می داند و عقیده درونی امام علیه السلام نیز همین است که باید خلیفه، به طور مطلق از طریق مشاوره و انتخاب مهاجرین و انصار انجام بگیرد و هرگز مسئله امامت یک مسئله انتصابی نیست، بلکه یک مسئله انتخابی است!

هرگاه هدف امام علیه السلام این بود، نباید نامه خود را با گفتگو از بیعت خلفای سه گانه آغاز کند، بلکه بدون گفتگو از خلافت آن سه نفر، سخن خود را باید چنین آغاز کند:

«مهاجرین و انصار با من بیعت کردند، و هر فردی که آنان با او بیعت نمایند، پیشوای مسلمانان خواهد بود.»

اینکه امام علیه السلام در جمله های بعدی می فرماید: **فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمُوهُ إِمَامًا، كَانِ ذَلِكَ (لِلَّهِ) رِضًا**، آن نیز احتجاج روی

عقیده طرف مخالف است و لفظ «لِلَّهِ» در نسخه های صحیح نهج البلاغه، موجود نیست و در چاپ های مصری [عبده] در میان پرانتز قرار دارد (اشاره به اینکه وجود این لفظ در نامه امام علیه السلام مورد شک و تردید است).

در حقیقت امام علیه السلام می فرماید: هرگاه مسلمانان در قبول پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند، یک چنین کار مورد رضایت است

یعنی مورد رضایت شما [امت کنونی است] و همین کار درباره من انجام گرفته است، دیگر چرا در بیعت با من مخالفت می‌ورزید؟
نخستین کسی که با این خطبه برای اثبات نظریه اهل تسنن استدلال کرده است شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، می‌باشد. وی روی
غفلت از قرائنی که در خود نامه و دیگر خطبه‌های نهج البلاغه وجود دارد با این خطبه به استواری نظریه اهل تسنن استدلال نموده و

گفتار امام علیه السلام را به صورت یک امر جدی که روشن‌گر عقیده امام علیه السلام است تلقی نموده است.^{۵۲۴}

دانشمندان شیعه هر موقع به شرح این خطبه رسیده‌اند، مطلبی را که ما یادآوری کردیم بازگو نموده‌اند.^{۵۲۵}

متن نامه به معاویه به نقل از کتاب «وقعة صفین»

«گواه دیگر بر اینکه نامه به عنوان احتجاج براساس مسلمات طرف، تنظیم گردیده است، جمله‌هایی است که مرحوم «سید رضی» -
جامع نهج البلاغه - حذف نموده ولی در کتابی که او این نامه را از آن نقل کرده است، موجود است. و شیوه رضی در گردآوری خطبه‌ها
و نامه‌ها و سخن‌های امام علیه السلام این است که قسمت‌های حساس نامه را نقل کرده، و قسمت‌های دیگر که به نظر او حساس نیست،
حذف می‌نماید. وی بیشتر روی زیبایی جمله توجه دارد، و به اصطلاح آنچه از نظر فصاحت و بلاغت ممتاز می‌باشد، در مد نظر می
آورد.

نامه مورد بحث را «نصرین مزاحم منقری» متوفای سال ۳۱۲، که ۴۷ سال قبل از تولد «سید رضی»^{۵۲۶} در گذشته است، در کتاب معروف
خود «وقعة صفین» در صفحه ۲۹ (طبع مصر) آورده است که ما به برخی از این قسمت‌های حذف شده اشاره می‌کنیم:

۵۲۴ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۱۴، ص ۳۶.

۵۲۵ - استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص ۶۴ - ۶۶.

[اضافات داخل کروشه برگرفته از نوشته دیگر ایشان به نام «مشاوره در قرآن و نهج البلاغه»، مندرج در کتاب «کاوشی در نهج البلاغه،

ص ۱۶۳ - ۱۹۷» می‌باشد.]

۵۲۶ - مرحوم «سید رضی» در سال ۳۵۹ دیده به جهان گشوده و در سال ۴۰۶ در گذشته است.

۱ - امام علیه السلام نامه خود را چنین آغاز می‌کند:

أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ بَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمَتْكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ، لِأَنَّهُ بَايَعَنِي الَّذِينَ...

بیعت (مهاجر و انصار) با من در مدینه در حالی که تو در شام بودی بر تو حجت را تمام کرده و الزام آور است (و فرد غائب حق

اعتراض بر تصمیم حاضران ندارد)...

۲ - در ذیل نامه دارد:

وَإِنَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ بَايَعَانِي ثُمَّ نَقَضَا بَيْعَتِي وَكَانَ نَقْضُهُمَا كَرْدَهُمَا فَجَاهَدْتُهُمَا عَلَى ذَلِكَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ فَادْخُلُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ.

طلحه و زبیر با من بیعت نمودند، سپس بیعت خود را شکستند و شکستن بیعت آنان بسان ردّ ابتدائی آنهاست (و هرگز نمی‌تواند به

موضوع خلافت من خدشه‌ای برساند) و من با هر دو نبرد کردم تا حق فرا رسید. (و در جای خود قرار گرفت) و امر الهی پیروز گردید،

در حالی که آنان ناراضی بودند، پس در آنچه که مسلمین به آن داخل شده‌اند، داخل شو.

۳ - به این جمله نیز توجه نمایید:

وَ قَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلَةِ عَثْمَانَ فَادْخُلُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَى أَحْمَلِكَ وَإِيَاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَأَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُهَا فَخُدَعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ.

درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتم، پس در آنچه مسلمانان وارد شده‌اند، وارد شو، سپس موضوع قتل عثمان را مطرح ساز؛ من تو و

آنان را به سوی کتاب آسمانی رهبری می‌کنم و مطابق قرآن داوری می‌نمایم. آنچه تو می‌خواهی مانند خدعه‌ای است که کودک

شیرخواره را با آن فریب می‌دهند.

معاویه از امام علیه السلام چه می‌خواست؟

معاویه از امام علیه السلام به گواهی نامه‌هایی که «سلیم بن قیس» در «اصل» نقل کرده است،^{۵۲۷} می‌خواست که امام علیه السلام قبلاً قاتلان عثمان را به ایشان تحویل دهد و او انتقام خون عثمان را از آنها بگیرد، سپس خود با پیروان شامی خویش با وی بیعت کنند.

امام علیه السلام یک چنین درخواستی را که به منظور متوقف ساختن علی علیه السلام از هر نوع تصمیم درباره شامیان پیشنهاد می‌شد، جز خدعه و حيله چیز دیگری نمی‌داند.

آغاز و انجام نامه به روشنی، گواهی می‌دهد که این نامه یک نامه «احتجاجی» در برابر طرف «معاند» است، نه فرد حق بین و هرگز در چنین موقعی لازم نیست که امام علیه السلام براساس معتقدات خود سخن بگوید، بلکه لازم است که روی معتقدات و مسلمات طرف مقابل، احتجاج و استدلال نماید، با توجه به این نکته نمی‌توان گفت که این نامه بیانگر عقیده واقعی امام علیه السلام می‌باشد.^{۵۲۸}

هرچند که با چشم‌پوشی از عقاید حقّ شیعه در مبحث «ولایت و امامت» و زیر پا نهادن مفهوم واقعی نصّ و نصب الهی در این موضوع، با استناد به این نامه - و از قول آن حضرت علیه السلام - ادّعا شود:

«آزادی مردم را در انتخاب امام و زمامدار، حکمی الهی و اسلامی می‌شناسد که بر آنها واجب است قبل از هر عملی به آن اقدام نمایند.»^{۵۲۹}

«شورا حقّ مهاجرین و انصار است، پس اگر بر شخصی متفقاً رأی دادند و او را امام نامیدند، این عمل مورد رضایت خداست.»^{۵۳۰}

«در کلام فوق، شورا و اجماع یا رأی اکثریت صاحبان رأی و اندیشه و صلاحیت را، که در آن مقطع زمانی، مهاجرین و انصار بودند، در

۵۲۷ - این نامه‌ها میان امام علیه السلام و معاویه مبادله شده و در کتاب «اصل سلیم بن قیس» طبع نجف، ص ۱۵۹ - ۱۷۶ نقل گشته است.

۵۲۸ - استاد جعفر سبحانی: مقاله مشاوره در قرآن و نهج البلاغه، مندرج در کتاب «کاوشی در نهج البلاغه»، ص ۱۹۵ - ۱۹۷.

۵۲۹ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۷۱.

۵۳۰ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۶.

انتخاب امام و رهبر جامعه مورد رضایت خدا می‌شمارد.»^{۵۳۱}

«در این نامه امام صریحاً اجماع مهاجرین و انصار را بر امامت کسی باعث مشروعیت آن! دانسته، از جمله آن را مصحح خلافت خود!

می‌داند و آن را مورد رضایت خدا! و... می‌داند.»^{۵۳۲}

جمع بندی

بر اساس آنچه بیان شد، تردیدی باقی نمی‌ماند که استناد امیرالمؤمنین علیه السلام به بیعت مهاجر و انصار تنها در مقام اسکات خصم و الزام معاویه به تبعیت از حکومت علوی بوده است؛ لیکن جهت درک عمیق‌تر این فضا به بیان دیگری از آن حضرت علیه السلام خطاب به معاویه اشاره می‌نماییم. علامه مجلسی در جلد ۳۳ از کتاب «بحار الانوار» بابتی را تحت عنوان «كُتِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ اِحْتِجَاجَاتُهُ عَلَيْهِ وَ مُرَاسِلَاتُهُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَصْحَابِهِ» گشوده است و در ذیل شماره ۴۲۱ نقل می‌کند که معاویه در جنگ صفین ابوالدرداء و ابوهریره را فرا خواند و آن دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد تا حامل پیغام و نامه او به سوی ایشان باشند. آن حضرت علیه السلام پس از شنیدن سخنان آن‌ها، پاسخ‌هایی را مطرح فرمودند که بخشی از آن چنین است:

«وَ اِنَّ اَوَّلَ مَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ اَنْ يَفْعَلُوهُ اَنْ يُخْتَارُوا اِمَامًا يَجْمَعُ اَمْرَهُمْ اِنْ كَانَتِ الْخَيْرَةُ لَهُمْ وَ يُتَابِعُوهُ وَ يُطِيعُوهُ وَ اِنْ كَانَتِ الْخَيْرَةُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اِلَى رَسُوْلِهِ فَانَ اللّٰهُ قَدْ كَفَاهُمْ النَّظَرَ فِيْ ذٰلِكَ وَ الْاِخْتِيَارَ وَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ قَدْ رَضِيَ لَهُمْ اِمَامًا وَ اَمْرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِهِ.

وَ قَدْ بَايَعَنِي النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ عَثْمَانَ وَ بَايَعَنِي الْمُهَاجِرُونَ وَ الْاَنْصَارُ بَعْدَ مَا تَشَاوَرُوا بِي ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ وَ هُمُ الَّذِيْنَ بَايَعُوا اَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عَثْمَانَ وَ عَقَدُوا اِمَامَتَهُمْ وَ لِيْ بِذٰلِكَ اَهْلٌ بَدْرٍ وَ السَّابِقَةُ مِنَ الْمُهَاجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِ غَيْرَ اَنْهُمْ بَايَعُوهُمْ قَبْلَ عَلِيٍّ غَيْرِ مَشُوْرَةٍ مِنَ الْعَامَّةِ وَ اِنْ بِيْعَتِي

۵۳۱ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۸.

۵۳۲ - محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۷.

كَانَتْ بِمَشُورَةٍ مِنَ الْعَامَّةِ.

فَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ جَعَلَ الْاِخْتِيَارَ إِلَى الْأُمَّةِ وَهُمْ الَّذِينَ يَخْتَارُونَ وَيَنْظُرُونَ لِنَفْسِهِمْ وَاخْتِيَارُهُمْ لِنَفْسِهِمْ وَنَظَرُهُمْ لَهَا خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ اِخْتِيَارِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لَهُمْ وَكَانَ مِنْ اِخْتَارِهِ وَبَايَعُوهُ، بِيَعْتُهُ بِيَعَةَ هُدًى وَكَانَ اِمَامًا وَاجِبًا عَلَى النَّاسِ طَاعَتُهُ وَنُصْرَتُهُ فَقَدْ تَشَاوَرُوا فِي وَ اِخْتَارُونِي بِاجْمَاعٍ مِنْهُمْ.

وَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ وَلَهُ الْخَيْرَةُ فَقَدْ اِخْتَارَنِي لِلْأُمَّةِ وَاسْتَخْلَفَنِي عَلَيْهِمْ وَآمَرَهُمْ بِطَاعَتِي وَنُصْرَتِي فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَذَلِكَ أَقْوَى بِحُجَّتِي وَ أَوْجَبُ بِحَقِّي. ٥٣٣

نخستین چیزی که لازم است مسلمانان انجام دهند، این است که شخصی را به امامت برگزینند تا امورشان را اداره کند و از او پیروی کنند؛ اگر انتخاب امام، حق مردم باشد.

ولی اگر انتخاب این امر، حق خدا و رسولش باشد، نظر و انتخاب آنان برای مردم کافی است و او خشنودی خود را از امامی [که برای آنها برگزیده] بیان کرده و آنان را به پیروی او دستور داده است.

و مردم پس از قتل عثمان، و مهاجران و انصار بعد از سه روز مشورت، با من بیعت کردند و آنان همان اشخاصی هستند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت، و امامت آنها را اثبات کرده بودند، و اهل بدر و پیشی‌گیرندگان از مهاجران و انصار با من بیعت کردند و آنان پیش از من بدون مشورت عمومی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند؛ ولی بیعت با من با مشورت عمومی بود.

پس اگر خدای تعالی حق انتخاب امام را به امت واگذاشته است و حق آنها است که برای خودشان امامی را انتخاب کرده، به او رأی دهند و انتخاب و رأی آنها برای خودشان بهتر از انتخاب خدا و رسولش برای آنها باشد و کسی که او را اختیار کرده و با او بیعت می‌کنند، بیعت هدایت باشد و یا امامی باشد که اطاعت و یاری‌اش بر مردم واجب است، آنان به اجماع مرا بعد از مشورت به امامت برگزیده اند.

و اگر اختیار و انتخاب امام فقط حق خدا باشد، پس او نیز مرا برای امامت امت انتخاب کرده و مرا خلیفه بر آنها قرار داده و آنها را در کتابش که نازل فرموده و سنت پیامبرش امر به اطاعت و یاری من کرده است، و این قوی‌ترین حجت برای من است و وجوب مراعات حق مرا به روشنی بیان می‌کند.»

این پیام امیرالمؤمنین علیه‌السلام علاوه بر تأکیدی که بر دیدگاه شیعه درباره انتصابی بودن مقام امامت دارد (که به طور ضمنی انتخاب امت را هم زیر سؤال برده و بر نظریه شورا خط بطلان می‌کشد) معاویه را بر سر یک دو راهی گریزناپذیر قرار می‌دهد که هر دوی آنها در نهایت به اطاعت معاویه از ایشان ختم می‌گردد، چرا که امام علیه‌السلام می‌فرمایند:

اگر امام و خلیفه را امت تعیین می‌کند، مردم با من بیعت کرده‌اند؛ و اگر خداوند متعال تعیین می‌فرماید، باز هم با توجه به قرآن و سنت من امام و خلیفه بر حق می‌باشم؛ لذا معاویه به هر کدام از این دو دیدگاه که معتقد باشد،^{۵۳۴} چاره‌ای جز قبول بیعت با من ندارد و عذری از او پذیرفته نمی‌باشد.

د) چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در مسیر القای روابط دوستانه حضرت علی علیه‌السلام با خلفا و با هدف سرپوش نهادن بر ظلم‌هایی که بر اهل بیت علیهم‌السلام روا داشته‌اند، مطرح می‌شود؛ این ادعا است که:

«از دیگر نشانه‌های الفت و مودت و تفاهم و پیوند! میان علی (ع) و خلفای ثلاثه اینکه آن حضرت نام سه تن از فرزندان خود را به ترتیب ابوبکر بن علی، عمر بن علی و عثمان بن علی، نهاده بود.»^{۵۳۵}

۵۳۴ - معاویه خود را حاکم برگزیده خلفای پیشین در منطقه شام می‌دانست؛ لذا قادر نبود تا صحت شیوه انعقاد خلافت آنها را انکار کند.

۵۳۵ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۵.

«امام جمعه اهل سنت زاهدان، با بیان اینکه در صحنه دلخراش کربلا سه تن از برادران حضرت امام حسین بنامهای ابوبکر، عمر و عثمان در کنار برادرشان حضرت امام حسین جنگیدند و... این مسئله را نشان دهنده‌ی محبت خاندان پیامبر و حضرت علی نسبت به خلفا (ابوبکر، عمر و عثمان) دانست.»^{۵۴۶}

به هر حال باید توجه داشت:

«این قبیل دلایل آن هم برای اثبات ادعایی که روند تحولات صدر اسلام و سیر تاریخی حوادث و سرنوشت سیاسی، اجتماعی خاندان پیامبر **صلی الله علیه و آله** و همچنین بسیاری شواهد مسلم تاریخی، خلاف آن را گواهی می‌دهند، چیزی جز «ساده انگاری» مخاطب نیست و با عرض پوزش باید گفت در آن نوعی عوام فریبی احساس می‌شود.

کسانی که اندک اطلاعی از تاریخ و فرهنگ اسلام و عرب دارند به این نکته واقف هستند که نامهایی از قبیل ابوبکر و عمر و عثمان اختصاصی خلیفه اول، دوم و سوم نیست، این نامها قبل از ظهور اسلام و پس از آن^{۵۳۷} رایج و متداول بوده است. در فرهنگ اجتماعی رایج هر جامعه این گونه نیست که مخالفتها و نزاعها موجب تحریم نامها و کنیه‌ها شود.

کما این که در عرف اجتماعی امروز نیز اگر دو خانواده به اختلاف و نزاع برخیزند و حتی در میان آنها قتلی واقع شود و مشخص گردد که نام قاتل مثلاً «عبدالله» است، خانواده مقتول از شخص قاتل که می‌توانست هر نام دیگری داشته باشد متنفر و رویگردان می‌شوند و چه بسا که در صدد قصاص و احقاق حق برمی‌آیند، اما رویگردانی آنها از کلمه «عبدالله» توجهی ندارد.

بالتر از این باید گفت، چه کسی است که به دشمنی معاویه و بنی امیه نسبت به خاندان پیامبر **صلی الله علیه و آله** و شیعیان آنها اذعان نداشته باشد؟

معدلک اندک توجهی به کتب تاریخ و رجال نشان می‌دهد که نامگذاری به نامهای «معاویه» و حتی «یزید» در بین بنی هاشم و

۵۳۶ - عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۹، بهار ۸۱، ص ۷۱.

شیعیان^{۵۳۸} تا قرن‌ها متداول بوده است.

به نمونه‌های زیر توجه فرمایید.^{۵۳۹}

تسمیه به نام معاویه:

- معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از بنی‌هاشم؛

- معاویه بن حارث و معاویه بن صعصعه از شیعیان و اصحاب حضرت علی علیه‌السلام؛

- معاویه بن عمار و معاویه بن وهب از شیعیان و اصحاب امام باقر علیه‌السلام؛

- معاویه بن سعید، معاویه بن سلمه، معاویه بن سواده، معاویه بن صالح، معاویه بن طریف، معاویه بن عبدالله، معاویه بن العلاء، معاویه بن کلیب و

معاویه بن میسره، همگی از شیعیان و اصحاب امام صادق علیه‌السلام؛

- معاویه الجعفری از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم علیه‌السلام؛

- معاویه بن حکیم و معاویه بن یحیی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و ...

تسمیه به نام یزید:

- یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر (مادرش فاطمه بنت حسین بن حسن بن علی علیهما‌السلام)؛^{۵۴۰}

۵۳۸ - [عرب زبان]

۵۳۹ - برای کسب اطلاع بیشتر به کتب رجال شیعی نظیر: رجال طوسی، رجال برقی، رجال کشی، معجم رجال الحدیث خوبی و... مراجعه کنید.

۵۴۰ - [پدر و فرزند هر دو از بنی‌هاشم و تسمیه به نام یزید پس از فاجعه کربلا بوده است.

یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب دارای دو برادر دیگر به نام‌های حسن و صالح می‌باشد. این سه برادر از یک مادر بوده و به همراه محمد بن عبدالله نفس زکیه خروج کرده‌اند.

(ر.ک: ابوالفرج اصفهانی: مقاتل الطالبیین.)

- یزیدبن احنف، یزیدبن جبله، یزیدبن طعمه، یزیدبن قیس، یزیدبن نویره، یزیدبن هانی از شیعیان و اصحاب حضرت علی علیه السلام؛

- یزیدبن لهیط، یزیدبن حصین، یزیدبن زیاد از شیعیان و اصحاب امام حسین علیه السلام و هر سه از شهدای کربلا؛

- یزیدبن حاتم از شیعیان و اصحاب امام زین العابدین علیه السلام؛

- یزید الکناسی، یزید البزاز، یزیدبن خبثم، یزیدبن زیاد، یزیدبن عبدالله، یزیدبن عبدالملک جعفی، یزیدبن محمد نیشابوری و یزیدبن

عبدالملک نوفلی از شیعیان و اصحاب امام باقر علیه السلام؛

- یزید الاعور، یزید القماط، یزیدبن اسباط، یزیدبن اسحاق، یزیدبن خالد، یزیدبن خلیل، یزیدبن عمر بن طلحه، یزیدبن فرقد، یزیدبن

هارون واسطی از شیعیان و اصحاب امام صادق علیه السلام؛

- یزیدبن حسن، یزیدبن خلیفه و یزیدبن سلیط از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام؛

- یزیدبن عثمان، یزیدبن عمر از شیعیان و اصحاب امام رضا علیه السلام

ملاحظه می‌کنید که این اسامی حتی در میان شیعیان همچون بسیاری اسامی دیگر رایج و متداول بوده است.

آیا به استناد این نامگذاریها می‌توان نتیجه گرفت روابط «معاویة بن ابی سفیان» با «امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» و بنی هاشم

و شیعیان آنها بسیار حسنه بوده است و آن‌گاه کدام انسان ساده اندیش است که نتیجه بگیرد «یزیدبن معاویه» هیچ ظلم و جنایتی در حق

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب نشده و در قتل سیدالشهدا حضرت امام حسین علیه السلام نقشی نداشته است؟!

آن چه بدیهی و مسلم است این که در عرف اجتماعی آن زمان این نامگذاریها به هیچ وجه بیانگر کیفیت روابط صاحبان این اسامی با

یکدیگر نبوده است.

متروک و منسوخ شدن کاربرد یک اسم در عرف اجتماعی هر جامعه روندی طبیعی دارد و تابع تحولات فرهنگی و سلیق افراد آن

است، به گونه‌ای که در زمان ما و حتی در میان اهل سنت نامهایی همچون ابوبکر، عمر و عثمان و... کمتر اختیار می‌شوند. به عنوان

نمونه من هر چه در شماره‌های متعدد نشریه ندای اسلام و در میان اسامی نویسندگان مقالات آن جستجو کردم کسی را با این اسامی

نیافتیم. در صورتی که در قرون اولیه اسلامی چنین نیست و این نامها از جمله اسامی رایج آن دوره بوده است.

اما متروک شدن کامل این اسامی در میان شیعیان علاوه بر روند طبیعی و عرفی‌اش می‌تواند ناشی از یک موج و اراده نسبتاً همگانی و عمومی در طی قرون اخیر نیز باشد.

تحت شرایطی که درگیرها و جنگهای سلاطین صفوی و عثمانی از جانب هر دو دولت رنگ مذهبی به خود گرفت، این روند تسریع شد. شیعیان^{۵۴۱} در طی قرون و در حرکتی فرهنگی که سرانجام کاملاً فراگیر شد، در گزینش نامها به عنوان انتخابی احسن، غالباً به اسامی مقدس پیامبران و ائمه معصومین **علیهم‌السلام** روی آوردند و از نامگذاری فرزندان خویش به نامهایی که یادآور مخالفین اهل بیت **علیهم‌السلام** بود اجتناب ورزیدند. اینک و در قرنهای اخیر است که این عمل در میان شیعیان نمادی از «تولی و تبری» محسوب می‌شود؛ در صورتی که در قرون اولیه چنین نبوده است.

بنابراین عرف اجتماعی عصر حاضر به هیچ وجه نمی‌تواند دلیلی بر روابط صمیمانه یا غیر صمیمانه افرادی در ۱۴ قرن قبل باشد، بلکه برای اثبات آن باید شواهد و دلایل دیگری جستجو کرد.^{۵۴۲}

«انتزاعی که ما اکنون از این گونه نامگذاریها می‌نمائیم (یعنی نامگذاری به نامهای مخالفین را، نشانه موافقت شخص نامگذار، با مخالفش می‌دانیم) در آن زمان نبوده است.

توضیح اینکه:

غالب این نامها، نامهای مرسوم و متداولی در بین عرب بوده است، و هر خانواده‌ای به مقتضای ذوق و سلیقه خود این نامها را برای مولودپنشان برمی‌گزیدند، و به تعبیر دیگر، ذاتاً قبحی در این اسماء نبوده است، لذا در هیچ یک از کتابهای مخالفین حتی متأخرین آنان (یعنی تا حدود ۵۰ سال قبل) نمی‌یابید که از این جهت علیه شیعه استفاده‌ای کرده باشند، و این همانمی‌را دستاویز نفی منازعه بین امامان

۵۴۱ - [به ویژه غیر عرب‌زبانان]

۵۴۲ - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۸۱ - ۱۸۴.

ما و رؤسای خودشان قرار داده باشند.^{۵۴۳}

در پایان خاطرنشان می‌گردد که «متداول بودن نام‌های "عمر" و "عثمان" در میان مردمان آن روزگار» را به راحتی می‌توان به اثبات رساند؛ چنانچه با مراجعه به کتاب «أسد الغابه» تألیف «ابن اثیر»، با ۲۲ صحابی دیگر به نام «عمر» و ۱۹ صحابی دیگر به نام «عثمان»

آشنا می‌شویم.^{۵۴۴}

دیدگاهی دیگر درباره این نامگذاری‌ها^{۵۴۵}

● عمر بن علی علیه السلام، نخستین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورّخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند در نامگذاری فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همسرش صهباء (: امّ حبيب بنت ربيعه، از بنی تغلب) به نام «عُمَر»^{۵۴۶}، هیچ اختلافی بین مورّخین مشاهده نمی‌شود و جای تردیدی در این زمینه وجود ندارد؛ اما سؤال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام به چنین نامی چه بوده است و دلیل این «تشابه در اسم» چیست؟

اهل سنت، این نامگذاری را نشان‌دهنده محبتّ خاندان پیامبر علیهم السلام و حضرت علی علیه السلام نسبت به خلفا می‌دانند!^{۵۴۷}

۵۴۳ - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافضل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۳۷.

۵۴۴ - أسد الغابه، ج ۴، ص ۵۱ - ۸۲؛ ج ۳، ص ۳۷۱ - ۳۸۷.

۵۴۵ - خاطرنشان می‌گردد که مطالب مندرج در این بخش، پیش از این به صورت جداگانه و با عنوان «معمای نام» به چاپ رسیده است.

۵۴۶ - برخی منابع تاریخی از کنیه او نیز یاد کرده و آن را «ابوالقاسم» ثبت نموده‌اند. رک: العبدلی (ابوالحسن محمد بن ابی جعفر، ۴۳۵

هـ): تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، ص ۳۳؛ ابن عنبه الحسني (جمال‌الدین احمد بن علی، ۸۲۸ هـ): عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب،

ص ۳۶۱؛ قندوزی (سلیمان بن ابراهیم، ۱۲۹۴ هـ): ینابیع المودّه، ج ۳، ص ۱۴۸.

۵۴۷ - مجله ندای اسلام، گزارش خطبه‌های نماز جمعه «مولوی عبدالحمید»، شماره ۹، ص ۷۱.

در حالی که اسناد معتبر تاریخی، وجود چنین رابطه دوستانه‌ای را به شدت انکار می‌نماید.

آیا روابط حضرت علی علیه‌السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟

سند شماره ۱)

اعتراف عمر بن خطاب، مندرج در کتاب «صحیح مسلم»

مسلم بن حجّاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱ هـ) در کتاب «صحیح» سخنانی را از عمر بن خطاب نقل می‌کند که در حضور «عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر، سعد ابی وقاص» خطاب به «عبّاس بن عبدالمطلب» و «علی بن ابی طالب علیه‌السلام» ایراد گردیده است. وی می‌نویسد: خلیفه دوم در حضور افراد مذکور، رو به عبّاس و حضرت علی علیه‌السلام کرد و خطاب به آنان چنین گفت:

ثُمَّ تُوَفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.^{۵۴۸}

سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر [در سرپرستی و زعامت شما] می‌باشم؛ پس شما دو نفر، مرا دروغگو، گناهکار، حيله‌گر و پیمان‌شکن می‌دانید.

سند شماره ۲)

اعتراف عایشه، مندرج در کتاب «صحیح بخاری»

محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ هـ) در کتاب «صحیح» از قول عایشه نقل می‌کند که «علی بن ابی طالب علیه‌السلام» از ملاقات با «عمر بن خطاب» کراهت داشته است.

عایشه دلیل امتناع حضرت علی علیه السلام از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو می‌کند:

كِرَاهِيَةٌ لِمَحْضَرِ عُمَرَ. ٥٤٩

به دلیل ناخوشایندی از حضور عُمَر.

سند شماره ٣)

اعتراف ابن عباس، مندرج در کتاب «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»

ابوحامد معتزلی (متوفی ٦٥٦ هـ) در کتاب «شرح نهج البلاغه» از قول ابن عباس نقل می‌کند که «علی بن ابی طالب علیه السلام» پیوسته بر «عمر بن خطاب» غضبناک و خشمگین بود.

وی می‌نویسد: خلیفه دوم در سفر شام، رو به ابن عباس کرد و درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفت:

أَشْكُو إِلَيْكَ ابْنَ عَمِّكَ، سَأَلْتَهُ أَنْ يَخْرُجَ مَعِيَ فَلَمْ يَفْعَلْ، وَ لَمْ أَزَلْ أَرَاهُ وَاجِدًا. فِيمَ تَتَّظَنُّ مَوْجِدَتَهُ؟ ٥٥٠

من از پسر عمویت به تو گله دارم، از وی خواستم که با من به شام بیاید، ولی نپذیرفت؛ من پیوسته وی را نسبت به خود در حالت غضب می‌یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟

آنچه ملاحظه فرمودید، تنها دورنمایی از «رابطه امیرالمؤمنین علیه السلام با خلیفه دوم» می‌باشد و تدبیر در فرازهای آن، خواننده فرهیخته را به این نتیجه می‌رساند که:

٥٤٩ - صحیح بخاری، حدیث شماره ٣٩٣١.

این سخن عایشه در کتاب «صحیح مسلم، حدیث شماره ٣٣٠٤» چنین ثبت شده است:

كِرَاهِيَةٌ مَحْضَرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ.

٥٥٠ - شرح نهج البلاغه (چاپ اسماعیلیان)، ج ١٢، ص ٧٨.

دلیل این نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگری باید جست.

چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را به «عُمَر» تغییر داد؟

اسناد و مدارک معتبر تاریخی، قضاوت نهایی درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام «عُمَر» را بسیار سهل و آسان نموده‌اند.

سند شماره (۱)

دیدگاه بلاذری، مورخ مشهور اهل سنت^{۵۵۱}

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) می‌نویسد:

وَ كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ سَمَّى عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بِاسْمِهِ.^{۵۵۲}

عمر بن خطاب، عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود.

سند شماره (۲)

تأیید دیدگاه بلاذری از سوی سایر مورخین اهل سنت

– جمال‌الدین مزّی (متوفی ۷۴۲ هـ)

۵۵۱ – اهل سنت، بلاذری را در کتب رجالی خود، در مرتبه بالایی مورد مدح و تمجید قرار داده‌اند.

برای مثال: رک: ذهبی (ابوعبدالله محمد بن احمد، ۷۴۸ هـ): تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۹۲.

۵۵۲ – انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۲ (تحقیق: محمد باقر محمودی)؛ جمل من انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۳ (تحقیق: سهیل زگار).

در کتاب «تهذیب الکمال»، جلد ۲۱، صفحه ۴۶۷

- شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ)

در کتاب «سیر أعلام النبلاء»، جلد ۴، صفحه ۱۳۴

- ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ)

در کتاب «تهذیب التهذیب»، جلد ۷، صفحه ۴۱۱

سخن بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) را تأیید کرده و تصریح نموده‌اند که:

هنگامی که از «صهبا بنت ربیعہ» فرزند پسری برای امیرالمؤمنین علیه السلام متولد شد، عمر بن خطاب نام این فرزند را «عمر» گذارد.

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکان‌پذیر بود؟

شاید تصور نمایم که تغییر نام یک فرد - به گونه‌ای که اسم اصلی او در میان مردم فراموش گردد - چندان هم ساده نمی‌باشد!

حال چطور می‌توان پذیرفت که خلیفه دوم، نام خود را بر فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟

در پاسخ می‌گوییم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می‌آید که تغییر نام افراد و شهرت آنان به اسم جدیدشان، چندان هم در میان عرب بی‌سابقه نمی‌باشد.

باشد.

نمونه اول)

جناب عبدالمطلب

همگان، جد بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله را با نام «عبدالمطلب» می‌شناسند؛ در حالی که نام اصلی وی «شیبیه الحمد» می‌باشد.

«پژوهشگران» جریان فراموشی نام وی را چنین نگاه داشته‌اند:

«هاشم» در یکی از سفرهای خود به مدینه با «سَلْمَى» دختر «عَمْرُو خَزْرَجِي» ازدواج کرد و «عبدالْمُطَلِب» از وی تولّد یافت، و در موقع وفات «هاشم»، «عبدالْمُطَلِب» نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود، «مُطَلِب بن عبد مناف» بعد از برادرش «هاشم» امر مکه و سقایت و رفادت حاجیان را به عهده گرفت، و چون «عبدالْمُطَلِب» بزرگ شد، «مُطَلِب» خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد، و چون او را ردیف خویش سوار [مَرْكَب] کرده بود، مردم بی‌خبر از حقیقت گفتند: «مُطَلِب» بنده‌ای خریده است، اَمّا «مُطَلِب» می‌گفت: وای بر شما! این پسر برادر من «هاشم» است و او را از مدینه می‌آورم. از آن روز برای او نام «عبدالْمُطَلِب» معروف گشت و نام اصلی او که «شَيْبَةَ» یا «شَيْبَةَ الْحَمْد» بود از یاد رفت.^{۵۵۳}

نمونه دوم)

ابوجهل

همگان، یکی از سرسخت‌ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام «ابوجهل» می‌شناسند؛ در حالی که کنیه و نام اصلی او «ابوالْحَكَم، عمرو بن هشام» می‌باشد.

شهرت نام «ابوجهل» در میان مسلمانان که آغاز آن، دوران صدر اسلام می‌باشد؛ موجب گردید که حتی در دایرة المعارف‌ها نیز زندگی نامه او را تحت عنوان «ابوجهل» به ثبت برسانند.^{۵۵۴}

آشنایی با سایر قربانیان دخالت‌های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

۵۵۳ - دکتر محمد ابراهیم آیتی: تاریخ پیامبر اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۶.

۵۵۴ - رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۰۵؛ المنجد فی الاعلام، ص ۱۴.

نمونه اول)

ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ هـ) نقل می‌کند:

وَنَشَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ^{۵۵۵} فِي حِجْرِ عُمَرَ، وَكَانَ اسْمُهُ إِبْرَاهِيمَ. فَغَيَّرَ

عُمَرَ اسْمَهُ لَمَّا غَيَّرَ أَسْمَاءَ مَنْ تَسَمَّى بِالْأَنْبِيَاءِ وَ سَمَّاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ.^{۵۵۶}

عبدالرحمان در دامان عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود.

پس عمر اسم او را تغییر داد، همان زمانی که اسم افرادی که با نام‌های پیامبران خوانده می‌شدند را تغییر می‌داد؛ و او را عبدالرحمان نامید.

نمونه دوم)

ابن سعد بصری (متوفی ۲۳۰ هـ) نقل می‌کند:

كَانَ اسْمُ أَبِي مَسْرُوقٍ الْأَجْدَعِ، فَسَمَّاهُ عُمَرَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ.^{۵۵۷}

اسم ابومسروق «أجدع» بود، پس عمر او را عبدالرحمان نامید.

نمونه سوم)

عبدالرزاق صنعانی (متوفی ۲۱۱ هـ) نقل می‌کند:

۵۵۵ - عبدالرحمن بن الحارث بن هشام بن المغيرة المخزومي.

۵۵۶ - أسد الغابه، ج ۳، ص ۲۸۴.

۵۵۷ - الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۷۶.

طحیلُ بنِ رباحِ أخوِ بلالِ بنِ رباحٍ وَقَدْ سَمَّاهُ عُمَرُ خَالِدِ بْنِ رِبَاحٍ.^{۵۵۸}

طحیل برادر بلال است و عُمَر او را خالد نام نهاده است.

نمونه چهارم)

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ) نقل می‌کند:

كَانَ اسْمُ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ قَلِيلًا، فَسَمَّاهُ عُمَرَ كَثِيرًا.^{۵۵۹}

نام کثیر بن صلت «قلیل» بود، پس عُمَر او را کثیر نامید.

از اسناد تاریخی فوق می‌توان نتیجه گرفت:

دخالت خلیفه دوم در تغییر نام اصلی افراد، چندان هم بی‌سابقه و دور از انتظار نبوده است.

آیا مخالفت با دخالت‌های خلیفه دوم در تغییر نام افراد، برای قربانیان آن امکان‌پذیر بود؟

پاسخ به این سؤال، نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم می‌باشد که تنها از طریق تدبیر در اسناد معتبر تاریخی می‌توان بدان دست

یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

«پژوهشگران» در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد جسته‌اند:

۵۵۸ - المصنّف، ج ۱، ص ۶۱.

۵۵۹ - فتح الباری، ج ۲، ص ۳۷۴.

نمونه اوّل)

او نخستین کسی بود که شلّاق (دِرّه) در دست گرفت.^{۵۶۰}

نمونه دوم)

شخصی به عُمر گفت:

مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو خشمگین اند!

مردم از تو متفَرّند!

عُمر پرسید: برای چه؟

آن مرد گفت: از زبان و عصای تو!^{۵۶۱}

نمونه سوم)

عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تندی عُمر، دیگران را از انتقاد به او بازداشته است.^{۵۶۲}

نمونه چهارم)

۵۶۰ - رسول جعفریان: تاریخ خلفا، ص ۶۵؛ به نقل از: طبری (محمّد بن جریر بن یزید، ۳۱۰ هـ): تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۰۹.

۵۶۱ - همان منبع، ص ۶۶؛ به نقل از: نُمیری (ابوزید عمر بن شبّه، ۲۶۲ هـ): تاریخ المدینة المنورة، ج ۲، ص ۸۵۸.

۵۶۲ - همان منبع، ص ۶۹؛ به نقل از: آبی (ابوسعید منصور بن الحسین، ۴۲۱ هـ): نثر الدرّ، ج ۴، ص ۳۴.

یک بار غلام زُبیر بعد از نماز عصر، به نماز ایستاد؛ در همان لحظه متوجه شد که عُمَر با درّه خود به طرف او می‌آید. بلافاصله از آنجا

فرار کرد.^{۵۶۳}

نمونه پنجم)

ابن عَبَّاس می‌گوید: من برای پرسیدن یک سؤال از عُمَر، دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش، ترس از عُمَر بود.^{۵۶۴}

نمونه ششم)

خشونت عُمَر به حدی رسید که ابن عَبَّاس در عصر وی، جرأت ابراز حکم شرعی ارث را نداشت.

وقتی بعد از مرگ عُمَر، بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عُمَر نمی‌گفتی؛ جواب داد: به

خدا قسم از او می‌ترسیدم.^{۵۶۵}

جمع بندی

همین برخوردها را می‌توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراضات مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم - در زمینه تغییر نام افراد - به شمار

آورد.

۵۶۳ - همان منبع، ص ۶۶؛ به نقل از: فَسْوَى (ابویوسف یعقوب بن سفیان، ۲۷۷ هـ): المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۶۴ - ۳۶۵.

۵۶۴ - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۱۰؛ به نقل از: ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۵۹۷ هـ):

تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۱۲۶.

۵۶۵ - همان منبع، ص ۱۱۰؛ به نقل از: ابن حزم اندلسی (ابومحمد علی بن احمد، ۴۵۶ هـ): المحلی، ج ۸، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

حضرت علی علیه السلام نیز از این قاعده مستثنا نبود؛ چرا که برای همگان آشکار بود که مخالفت با خلیفه در این خصوص، به طور حتم، منجر به بروز مزاحمت‌های شدیدتری از سوی او می‌گردید و عمر را به اتخاذ تصمیم‌های ظالمانه‌تری - که می‌توانست نتایج سوء و عواقب جبران‌ناپذیری به همراه خود بیاورد - وامی‌داشت.

به عبارت دیگر، مخالفت حضرت علی علیه السلام با تغییر نام فرزندش توسط خلیفه دوم، آن حضرت علیه السلام را از دست‌یابی به هدف برتر (= افشاگری بدعت‌های خلیفه) و ابراز مخالفت‌های اساسی‌تر - که پایه‌های نظام خلافت را نشانه می‌گرفت -، باز می‌داشت.

● ابوبکرین علی علیه السلام، دومین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورّخین، کنیه یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند

همان طور که می‌دانید «ابوبکر» کنیه است و نام محسوب نمی‌گردد.

همین نکته، قضاوت «شبهه‌افکنان» درباره روابط امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ابوبکر - آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان - را با ابهام مواجه می‌سازد.

دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب، دلایل متعددی برای کنیه‌گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل «رایج بودن همراهی یک کنیه با یک اسم در یک مقطع خاص زمانی» یا «مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد» می‌باشد.

از این رو، شناسایی «نام» ابوبکرین علی علیه السلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

دیدگاه مورّخین درباره «نام» ابوبکرین علی علیه السلام

دیدگاه یکم)

نام وی «عبدالله» می‌باشد

ابوالمؤید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی ۵۶۸ هـ) در کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» و نجم‌الدین ابوالحسن علی بن محمد علوی

(متوفی قرن ۵ هـ) در کتاب «المجدی» می‌نویسند:

أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ وَ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ. ۵۶۶

ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است.

دیدگاه دوم)

نام وی «محمد» می‌باشد

ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هـ) در کتاب «التنبيه و الإشراف»، ابن‌بطریق (متوفی ۶۰۰ هـ) در کتاب «عمدة عيون» و

ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ هـ) در کتاب «الفصول المهمة» می‌نویسند:

وَ مُحَمَّدٌ الْأَصْغَرُ الْمَكْنَى أَبُو بَكْرٍ. ۵۶۷

کنیه محمد کوچکتر، ابوبکر می‌باشد.

دیدگاه سوم)

نام وی «عبدالرحمان» می‌باشد

احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۳۴ هـ) در کتاب «أتعاظ الحنفاء» می‌نویسد:

وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الَّذِي يُكْنَى أَبُو بَكْرٍ. ۵۶۸

۵۶۶ - مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸؛ المجدی، ص ۱۷.

۵۶۷ - التنبيه و الاشراف، ص ۲۹۷؛ عمدة عيون، ص ۲۹؛ الفصول المهمة، ص ۱۴۱.

کنیه عبدالرحمان، ابوبکر می باشد.

دیدگاه چهارم)

نام وی ناشناخته می باشد

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هـ) در کتاب «مقاتل الطالبیین» می نویسد:

وَأَبُوبَكْرٍ بَنُ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمْ يُعْرَفِ اسْمُهُ.^{۵۶۹}

و ابوبکر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، نامش شناخته نشد.

جمع بندی و قضاوت میان دیدگاه ها

به دو قرینه، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه، «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام همان «عبدالله» باشد.

قرینه اول)

برخی مورّخین «ابوبکر بن علی علیه السلام» را به جای «عبدالله بن علی علیه السلام» در شمار فرزندان «أمّ البنین» ذکر کرده اند^{۵۷۰} و این

۵۶۸ - أتعاض الحنفاء، ص ۵.

۵۶۹ - مقاتل الطالبیین، ص ۵۶.

۵۷۰ - ابن قتیبه (ابومحمّد عبدالله بن مسلم، ۲۷۶ هـ): الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۶؛ ابن عبد ربّه (ابوعمر و یوسف بن عبدالله، ۴۶۳ هـ):

العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۸۵؛ باعونی (شمس الدین ابوالبرکات محمد بن احمد، ۸۷۱ هـ): جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۷۷.

اشتباه - به احتمال زیاد - ناشی از آن بوده است که از نظر آنان، «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام نیز «عبدالله» می باشد.

قرینه دوم)

جمع کثیری از مورخین «محمد الأصغر» را فرزندی غیر از «ابوبکر بن علی علیه السلام» و حتی از مادری غیر از «مادر ابوبکر بن

علی علیه السلام: لیلی بنت مسعود» دانسته اند.^{۵۷۱}

نتیجه گیری

همان طور که گفتیم، یکی از رایج ترین دلایل انتخاب یک کنیه، همراهی عرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان در یک عصر خاص، می باشد.

برای مثال، در عرف عرب - به ویژه شیعیان -، کنیه «ابوالحسن» با نام «علی» همراهی و مطلوبیت دارد.

همچنین مشاهده می شود که اگر نام فردی «یاسر» باشد، عرب زبان او را «ابوعمار» صدا می زند.

لذا این احتمال به طور جدی وجود دارد که نام «عبدالله» نیز پس از به خلافت رسیدن خلیفه اول^{۵۷۲}، با کنیه «ابوبکر» قرین گردیده و به

همین دلیل، این کنیه از سوی «اطرافیان و لشکریان حضرت علی علیه السلام که این همراهی مورد پسندشان بوده»، بر فرزند آن حضرت

که «عبدالله» نام داشت، اطلاق گردیده است.

۵۷۱ - کلیبی (ابومنذر هشام بن محمد، ۲۰۴ هـ): جمهرة النسب، ص ۳۱؛ ابن سعد (محمد بن سعد، ۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، ج ۳ - ۱،

ص ۱۱؛ طبری (محمد بن جریر بن یزید، ۳۱۰ هـ): تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۵۴؛ ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۵۹۷

هـ): المنتظم، ج ۵، ص ۶۹؛ ابن قدامه (ابومحمد عبدالله بن احمد، ۶۲۰ هـ): التبيين، ص ۱۳۷؛ سبط بن جوزی (یوسف بن عبدالرحمن، ۶۵۴

هـ): تذكرة الخواص، ص ۵۴؛ ابن کثیر (ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، ۷۷۴ هـ): البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۷.

۵۷۲ - خلیفه اول، ابوبکر، عبدالله بن عثمان می باشد.

یادآوری

در میان عرب، انتخاب کُنیه برای فرزند، در انحصار پدرش نمی‌باشد و دیگران نیز - به جهات گوناگونی - می‌توانند بر روی یک فرد کُنیه بگذارند.

به عبارت دیگر، در بسیاری موارد، پدر در کُنیه‌گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشته و رسم عرب، به دیگران این اجازه را می‌دهد که در کُنیه‌گذاری بر روی یک فرزند، دخالت نمایند.

احتمال این دخالت نیز، به ویژه در مواردی که «نام و کُنیه‌ای در کنار هم، متعارف شده‌اند یا این همراهی، مطلوب اطرافیان می‌باشد» بسیار زیاد است.

در نتیجه:

نمی‌توان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی علیه‌السلام کُنیه «ابوبکر» را برای فرزند خویش برگزیده‌اند؛ بلکه برعکس، ریشه این کُنیه‌گذاری را باید در تمایلات اطرافیان آن حضرت علیه‌السلام جستجو نمود.

چه کسانی کُنیه «ابوبکر» را بر فرزند حضرت امیر علیه‌السلام نهادند؟

جهت شناخت «اطرافیان» امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به احتمال زیاد کُنیه فرزند ایشان را «ابوبکر» نهاده‌اند، نخست باید سال تولد «ابوبکر بن علی علیه‌السلام» را بیابیم.

سپس باید به رفتارشناسی دقیقی از «اطرافیان» حضرت علی علیه‌السلام در سال‌های نزدیک به تولد «ابوبکر بن علی علیه‌السلام» دست پیدا کنیم.

الف) سال تولد «ابوبکر بن علی علیه‌السلام»

از جمع‌بندی میان دو سند تاریخی ذیل می‌توان گفت:

«ابوبکرین علی علیه‌السلام» در سال ۳۵ هجری، یعنی در نخستین سال خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به دنیا آمده است.

سند شماره (۱)

هُوَ ابْنُ خُمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً. ۵۷۳

وی [در هنگام مرگ] بیست و پنج سال داشت.

سند شماره (۲)

وَأَبُوبَكْرٍ ابْنُ عَلِيٍّ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ. ۵۷۴

و ابوبکرین علی [علیه‌السلام] به همراه حسین [علیه‌السلام] به قتل رسید.

ب) رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت امیر علیه‌السلام در سال ۳۵ هجری

یکی از گویاترین سندهای معتبر تاریخی که «پژوهشگران» بدان استناد جسته‌اند، ماجرای ذیل می‌باشد:

۵۷۳ - ابن‌فندق (ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم، ۵۶۵ هـ): لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۹۹.

۵۷۴ - ابن سعد (محمد بن سعد، ۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، ج ۳ - ۱، ص ۱۱.

و نیز، رک: ابن‌عبد ربّه (احمد بن محمد بن عبد ربّه، ۳۲۸ هـ): العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵؛ ابن‌حزم (ابومحمد علی بن احمد، ۴۵۶ هـ):

الجمهره، ج ۱، ص ۳۸؛ هبشی (ابوالحسن بن ابی‌بکر، ۸۰۷ هـ): مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

نمونه اول)

چون خوارج از کوفه بیرون رفتند، یاران علی علیه السلام نزدش آمدند و با او بیعت کردند و گفتند: ما دوستان دوست تو و دشمنان دشمن تو هستیم.

حضرت با آنان شرط کرد که بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند.

ربیعۀ بن ابی شداد خثعمی که در جنگهای جمل و صفین در رکابش جنگیده و پرچمدار قبیله خثعم بود، نزد حضرت علیه السلام آمد.

حضرت علیه السلام به او گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کن.

ربیعۀ گفت: بر اساس سنت ابوبکر و عمر.

حضرت علیه السلام به او فرمود: وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرده باشند،

از حق به دور بوده‌اند.

سپس ربیعۀ با حضرت بیعت کرد.^{۵۷۵}

آنچه ملاحظه شد، دورنمایی از رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت علی علیه السلام پس از جدا شدن گروه خوارج از جمع سپاهیان

حضرت امیر علیه السلام می‌باشد.

همچنین «پژوهشگران» در مسیر دستیابی به رفتارهای «اطرافیان» حضرت علی علیه السلام قبل از فتنه خوارج، به سند تاریخی ذیل

استناد جسته‌اند:

نمونه دوم)

۵۷۵ - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمه محمد سیهری - چاپ اول)، ص ۱۷۵ - ۱۷۶؛ به نقل از: ابن قتیبه (ابومحمد عبدالله

بن مسلم، ۲۷۶ هـ): الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴۶.

أشعث بن قيس در ارتباط با انتخاب ابوموسی اشعری برای حکمیت، به حضرت علی علیه السلام گفت:

این ابوموسی است، فرستاده مردم یمن به نزد رسول خدا و متولی غنایم ابوبکر و کارگزار عمر بن خطاب.^{۵۷۶}

نتیجه گیری

اسناد تاریخی فوق، به روشنی از گرایش و علاقه جمع کثیری از اطرافیان حضرت علی علیه السلام به خلیفه اول و دوم در زمان تولد «عبدالله» حکایت دارد؛ اطرافیانی که سربازان سپاه او را تشکیل می دادند و حضرت علی علیه السلام با آنها به نیروی نظامی آنان به جنگ با معاویه (= هدف برتر) برخاسته بود.

جمع بندی

همین برخوردها را می توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراض امیرالمؤمنین علیه السلام به دخالت «لشکریان» - در زمینه کُتبه گذاری بر فرزندش - به شمار آورد؛ چرا که ابراز کوچک ترین مخالفتی در این زمینه، می توانست انسجام سپاه آن حضرت علیه السلام را از هم بگسلد و زمینه را برای پیروزی سپاه معاویه فراهم آورد.

● عثمان بن علی علیه السلام، سومین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند

یکی از نام های متداول در میان عرب، «عثمان» می باشد، چنانچه با مراجعه به کتاب «أسد الغابه» تألیف «ابن اثیر» با ۲۰ صحابی که

همگی عثمان نام داشته اند، آشنا می شویم؛ لذا، این نام به خلیفه سوم اختصاص نداشت.

از سوی دیگر، اسناد و مدارک معتبر تاریخی، سخن گفتن درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام «عثمان» را بسیار

سهل و آسان نموده‌اند؛ به گونه‌ای که باید گفت:

هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند حضرت امیر علیه السلام به «عثمان» وجود ندارد.

شاهد اول)

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هـ) از قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌نویسد:

إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِاسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ.^{۵۷۷}

همانا او را به اسم برادرم عثمان بن مطعون نامگذاری نمودم.

شاهد دوم)

العبدلی، ابوالحسن محمد بن ابی جعفر (متوفی ۴۳۵ هـ) درباره مجاهدین جنگ بدر می‌نویسد:

مِنْهُمْ عُثْمَانُ بْنُ مَطْعُونٍ الَّذِي سَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ بِاسْمِهِ.^{۵۷۸}

از جمله آنان عثمان بن مطعون می‌باشد؛ همو که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود.

نتیجه پایانی

شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه نیست

برخی با دست یازیدن به همین شبهاتی که به نقد و بررسی آنها پرداختیم، سعی در زیر سؤال بردن شهادت مظلومانه حضرت فاطمه

۵۷۷ - مقاتل الطالبيين، ص ۵۵.

۵۷۸ - تهذيب الانساب، ص ۲۷.

زهر اعلیها السلام دارند، چنانچه ابراز شده:

«افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا:

برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمه را عنوان می‌نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر را به اثبات برسانند...

در صورتی که بررسی روابط دوستانه حضرت علی و حضرت عمر و ازدواج حضرت عمر با ام‌کلثوم دختر گرامی حضرت علی و

نامگذاری حضرت علی تعدادی از فرزندان خویش را به نامهای ابوبکر، عمر و عثمان و مشورت‌های مهم حضرت عمر با حضرت علی در

مورد امور خلافت، قضاوتها، احکام و... نشانه همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران و بیانگر خلاف این ادعا

است.»^{۵۷۹}

۵۷۹ - عبدالعزیز نعمانی: مقاله «حضرت فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت»، مندرج در مجله ندای اسلام (زیر نظر حوزه علمیه

دارالعلوم زاهدان)، شماره ۳، پاییز ۷۹، ص ۶۸.

لازم به ذکر است که در شماره هفتم این نشریه (پاییز ۸۰) در بخش سرمقاله، توضیحی درباره مقاله فوق به چاپ رسید که به فرازهایی

از آن اشاره می‌نماییم:

«مجله ندای اسلام ارگان حوزه علمیه اهل سنت و سخنگوی آن است... خوانندگان استحضار دارند که در شماره سوم مجله (شماره

ی پاییز ۷۹) مطلبی درباره سرور زنان بهشت، دخت گرامی حضرت خاتم النبیین ام‌الحسن و الحسین حضرت فاطمه زهرا به قلم یکی

از نویسندگان اهل سنت در مجله چاپ و منتشر گردید.

انگیزه اصلی نوشتن آن مقاله از این قرار بود که در روزنامه‌ها، مجلات و صدا و سیما مطالبی عرضه می‌شد که در آن به صراحت

آمده بود که حضرت فاطمه زهرا بلافاصله بعد از رحلت جانگداز حضرت رسول الله مورد تعرض و بی‌حرمتی حضرت ابوبکر و حضرت

عمر فاروق واقع شده و سپس به شهادت رسیده است.

لذا علمای اهل سنت و مجله‌ی «ندای اسلام» از هر طرف مورد فشار واقع شدند که موضع صریح اهل سنت را در خصوص رحلت حضرت

فاطمه زهرا بیان دارند.

«امام جمعه اهل سنت زاهدان، در بخشی دیگر از خطبه‌ها با عنوان این موضوع که مسایل بسیاری در تاریخ است که از روی بغض نوشته‌اند، افزود:

آنچه امروز مطرح می‌شود و یا نوشته می‌شود مورد قبول ما نیست و طبق عقیده‌ی ما حضرت فاطمه در بستر (خویش) وفات نموده و کسی ایشان را به شهادت نرسانده است...

امام جمعه اهل سنت، محبت بین خلفای راشدین و حضرت فاطمه و اهل بیت را مورد اشاره قرار داد و موضوع خواستگاری حضرت عمر از ام‌کلثوم دختر حضرت علی و فاطمه را نشانه‌ی محبت بین آن بزرگواران و علاقه‌ی خلفا نسبت به خاندان رسول اکرم عنوان نمود.»^{۵۸۰}

«امام جمعه اهل سنت زاهدان در خطبه‌های جمعه مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۳ به مناسبت وفات حضرت ابوبکر صدیق و حضرت فاطمه و آغاز خلافت حضرت عمر فاروق مطالبی درباره فضایل صحابه کرام و ارتباط حسنه ایشان با یکدیگر، خصوصاً با اهل بیت آن حضرت بیان کردند...

ایشان در ادامه با اشاره به روابط و همکاری صحابه کرام با یکدیگر و احترام گذاشتن آنها به خاندان حضرت رسول اکرم خاطر نشان کردند:

اصحاب پیامبر با هم یکی بودند.

سیدنا علی، سیدنا ابوبکر، سیدنا عمر و سیدنا عثمان با هم روابط حسنه و همکاری خوبی داشتند و بین آنها فاصله و شکافی وجود

که در نهایت یکی از نویسندگان اهل سنت مطلبی علمی و تحقیقی پیرامون حضرت فاطمه زهرا ارایه نمود و عقیده و نظر اهل سنت را مبنی بر این که حضرت فاطمه زهرا با آن که درجه و رتبه‌اش از همه زنان عالم و شهدا برتر است ولی رحلتش به صورت طبیعی بوده و...!»

نداشت. حضرت ابوبکر و عمر، اهل بیت و خویشاوندان رسول الله را بر خویشاوندان خود ترجیح می دادند...

خطیب جمعه اهل سنت زاهدان در خصوص وفات حضرت فاطمه زهرا که در چند سال اخیر تحت عنوان شهادت از آن یاد می کنند و

آن را تبلیغ می کنند، فرمودند:

عنوان کردن شهادت و تبلیغ کردن آن به این صورت نه به نفع اسلام است و نه به نفع فریقین شیعه و سنی.

این تنها نظر بنده نیست بلکه علمای روشن شیعه و سنی موافق مطرح کردن این مسئله نیستند و ما نباید این مسائل را به این شکل بیان

کنیم...

تا همین چند سال پیش خبری از این مسئله نبود.^{۵۸۱}

در حالی که بررسی های صورت گرفته در این نوشتار، کذب ادعاهای فوق را به روشنی به اثبات می رساند.

هشدار:

چنین رویکردهایی که سعی در دوستانه جلوه دادن روابط خلفا و خاندان وحی علیهم السلام دارد و ابراز می دارد:

«نگارنده ادعا و اثبات می کند... که روابط حضرت علی علیه السلام و خلفای ثلاث دوستانه بوده...»^{۵۸۲}

«تبری در جای خود، در مورد دشمنان شناخته شده محمد و آل محمد(ص) جاری است نه در مورد کسانی که حضرت علی(ع) ۲۵ سال

با آنان کمال مساعدت و معاضدت و همکاری و همیاری را داشته است.»^{۵۸۳}

به تدریج به این سو پیش خواهد رفت که در جامعه شیعه نیز در پاسخ به این سؤال که:

۵۸۱ - همو: مجله ندای اسلام، شماره ۱۸، تابستان ۸۳، ص ۸.

۵۸۲ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۵۸۳ - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

«علت درگذشت آن حضرت چه بود؟ آیا مرگ طبیعی بود؟»^{۵۸۴}

با این جواب مواجه شویم:

«حضرت زهرا(س) پس از رحلت حضرت رسول(ص) چندان غمگین شد که شب و روز می‌گریست و چندان دلسوخته و لاغر و نحیف

و به شدت بیمار شد که پس از اندک مدتی رحلت فرمود...»^{۵۸۵}

و یا درباره سابقه تاریخی مجالس عزاداری و سوگواری بر مصائب حضرت زهراعلیهاالسلام با این تحلیل انحرافی مواجه می‌شویم:

«سفارت انگلیس! به‌طور غیرمستقیم بانی می‌شد تا هر روز و هر شب بعد از نماز در مساجد، روضه پهلوی شکسته فاطمه زهرا - سلام الله

علیها - با آب و تاب بسیار! خوانده شود...»^{۵۸۶}

این نوشتار را با یادآوری فتوای مرجع عالیقدر مرحوم آیه‌الله العظمی تبریزی درباره تردیدکنندگان در شهادت حضرت زهراعلیهاالسلام

به پایان می‌بریم.

متن نظر ایشان بدین شرح است:

«بِسْمِهِ تَعَالَى، لَا يَجُوزُ تَأْيِيدُ مَنْ يَشْكُ فِي شَهَادَةِ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَلَا نَعْتِدُ بِفِقَاهَتِهِ؛ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فَقِيهًا لَأَطَّلَعَ عَلَى الرَّوَايَةِ الصَّحِيحَةِ

الْمُصَرَّحَةِ بِشَهَادَتِهَا عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ سَائِرِ الرَّوَايَاتِ الْمُتَعَرِّضَةِ لِسَبَبِ شَهَادَتِهَا عَلَيْهَا السَّلَامَ، وَ اللَّهُ الْهَادِي إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ.»^{۵۸۷}

۵۸۴ - دکتر جواد محدثین: مقاله مندرج در روزنامه جام جم، مورخ ۳ شهریور ۱۳۸۰.

[این مقاله در پاسخ به شبهات محمد جواد حجّتی کرمانی نگاشته شده و او را به پاسخ‌گویی به پرسش فوق فراخوانده است.]

۵۸۵ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۵۸۶ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه بر چاپ سوم)، ص ۲۰.

۵۸۷ - مرحوم آیه‌الله العظمی المیرزا جواد التبریزی: ظلمات فاطمه الزهراءعلیهاالسلام (مرکز البحوث العقائدیّه، دار الصدیقه الشهیده)، ص ۳۰

بخش دوم

بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

دسته‌بندی شبهات بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

یکی از روش‌هایی که جهت خارج ساختن خلافت ابوبکر از حصار غضب، مورد توجه قرار گرفته و با بیان‌های متنوعی تکرار می‌شود؛ ادعای بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است.

چنانچه اظهار شده:

«البته آن علی را نمی‌شناسم که می‌گویند طناب بر گردنش آویختند و خانه‌اش را ویران کردند تا به بیعت تن داد که علی مرد چنین ذلت‌هایی نبود. علی خردمندانه بیعت کرد و بر بیعتش استوار ماند...»^{۵۸۸}

«رضایت! و بیعت! آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است.»^{۵۸۹}

«... پس از مدتی با بیعت! خویش تقایص و کمبودهای کارشان را مرتفع ساخته و مشروعیت! خلیفه را تکمیل فرمود.»^{۵۹۰}

«علی (ع) بنابر مصالحی با حکومت شیخین موافقت! و بیعت! نموده است.»^{۵۹۱}

«رفتار علی (ع) و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که با بیعت! و موافقت! قرین شده است.»^{۵۹۲}

۵۸۸ - مزگان ایلانلو: نوشتار مندرج در روزنامه شرق، مورخ ۱۴ آبان ۱۳۸۳ (مصادف با ۲۰ رمضان ۱۴۲۵).

۵۸۹ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۷۶.

۵۹۰ - همو: پاورقی بر کتاب «شاهراه اتحاد»، ص ۲۸ - ۲۹.

۵۹۱ - همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۷.

۵۹۲ - همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.

از آن جایی که مطرح‌کنندگان این ادّعا (یعنی: وقوع بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر!)^{۵۹۳} قصد دارند:

الف) در پوشش بیعت حضرت امیر علیه‌السلام با ابوبکر، رضایت و موافقت آن حضرت علیه‌السلام از خلافت او را به کرسی بنشانند.

ب) به پشتوانه همین ادّعا، غاصبانه بودن خلافت ابوبکر را از اذهان عمومی پاک نموده و آن را مشروع (یعنی مورد رضایت خدای

متعال) جلوه دهند.

لذا بر آن شدیم تا به بررسی تاریخی این ادّعا پردازیم.

همچنین در ضمن این بررسی‌ها به ارزیابی دو ادّعای دیگر خواهیم پرداخت که عبارت‌اند از:

۱) ادّعاهایی که منشأ بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را مقبولیت مردمی حکومت ابوبکر می‌دانند!

۲) ادّعاهایی که پذیرش موجودیت حکومت ابوبکر (منهای پذیرش مشروعیت و مقبولیت آن) را دلیل بیعت آن حضرت علیه‌السلام با

ابوبکر جلوه می‌دهند!

لذا در این تحقیق، به‌طور هم‌زمان و موازی با هم، به ارزیابی همه زیربناها و منشأهای مطرح شده برای بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با

ابوبکر می‌پردازیم؛ که به ترتیب عبارت‌اند از:

منشأ یکم: مشروعیت الهی (حقانیت الهی).

منشأ دوم: مقبولیت مردمی (حقانیت عرفی).

منشأ سوم: موجودیت (امر واقع).

در این راه، بار دیگر اسناد تاریخی مربوط به این ادّعا را مرور می‌نماییم تا با دقت بیشتر، «میزان رضایت و موافقت حضرت

۵۹۳ - هر چند که نحوه سوءاستفاده از این ادّعا، به نوع کژاندیشی مطرح‌کننده آن درباره رابطه میان «امامت و خلافت» بستگی دارد؛

ولی هر کدام از این شیوه‌ها (اعمّ از نگاه سنیان که از دیرباز مطرح بوده، یا تفسیر سنی‌مآبانه از عقاید شیعه - که پس از دوران مشروطه

رواج بیشتری یافته - (در نهایت،) به نوعی) خلافت ابوبکر را از حصار غضب بیرون آورده و نفی نامشروع بودن آن را به دنبال می‌آورد.

علی علیه السّلام از حکومت ابوبکر» را بیابیم.

چرا که موضوع فوق (در همه این قبیل ادّعاها) علّت اصلی انجام بیعت با ابوبکر تلقی شده است.

بدین ترتیب می‌توانیم میزان اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السّلام به مشروعیت، مقبولیت و موجودیت خلافت ابوبکر را مورد ارزیابی قرار داده

و اعتبار علمی آنها را با توجّه به مدارک تاریخی بیازماییم.

گفتار یکم

عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السّلام از خلافت ابوبکر

شکی نیست که اگر خلافت ابوبکر (تحت هر یک از عناوین سه‌گانه مشروعیت، مقبولیت یا موجودیت) مورد رضایت و موافقت حضرت

علی علیه السّلام بود، آن حضرت علیه السّلام نه تنها از بیعت نمودن با ابوبکر به شدّت امتناع نمی‌ورزید؛ بلکه فراتر از آن، هرگز در مسیر

«قیام به سیف» جهت براندازی حکومت او قدم برداشته و با عزمی راسخ به دنبال سرنگونی او از مسند خلافت نبود.^{۵۹۴}

اسناد تاریخی

موسی بن عقبه (متوفی ۱۴۱) از ابن شهاب زُهری نقل می‌کند:

۵۹۴ - استنصارهای شبانه حضرت علی علیه السّلام که با حضور حضرت زهرا علیها السّلام صورت می‌پذیرفت، از نمونه‌های این تلاش گسترده

می‌باشد.

رک: ابن قتیبه: الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۹؛ ابن ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳ و ج ۲، ص ۴۷.

«إِنَّ رَجَالًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَضِبُوا فِي بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ، مِنْهُمْ عَلِيُّ وَ الزُّبَيْرُ... وَ مَعَهُمَا السَّلَاحُ...»^{۵۹۵}

در بیعت با ابوبکر، تعدادی از مهاجرین از جمله علی و زبیر، در حالی که سلاح به همراه داشتند به خشم آمدند.»

ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹) از کتاب «وقعة صفین»، تألیف نصر بن مزاحم منقری (متوفی ۲۱۲) نقل می‌کند که حضرت امیر علیه السلام

فرمودند:

«لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ لَقَاتَلْتُ»^{۵۹۶}

اگر چهل نفر یار ثابت قدم می‌داشتم، می‌جنگیدم.»

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) این عبارت را بدین گونه از آن حضرت علیه السلام نقل کرده است:

«لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ!»^{۵۹۷}

اگر چهل یار ثابت قدم می‌داشتم!»

وی پس از اشاره به ثبت این عبارت در کتاب «وقعة صفین» می‌نویسد:

۵۹۵ - [کتاب مغازی او به دست ما نرسیده است؛ ولی برخی راویان این نقل عبارت‌اند از:

کلاعی اندلسی (متوفی ۶۳۴): الاکتفاء، ج ۲، ص ۴۴۶.

محب طبری (متوفی ۶۹۴): الریاض النضره، ج ۱، ص ۲۴۱.

دیار بکری (متوفی ۹۸۲): تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۶۹.]

۵۹۶ - ابن میثم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶ - ۲۷.

۵۹۷ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲.

«وَذَكَرَهُ كَثِيرٌ مِنْ أَرْبَابِ السَّيِّرَةِ.»

تعداد زیادی از سیره‌نویسان [این جمله] را نقل کرده‌اند.^{۵۹۸}

او همچنین در کتاب خود، متن نامه‌ای را آورده که معاویه در آن، این عبارت را از زبان حضرت علی علیه‌السلام نقل می‌کند:

«لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَاهَضْتُ الْقَوْمَ.»^{۵۹۹}

۵۹۸ - متن نوشتار ابن‌ابی‌الحدید چنین است:

«فَأَمَّا قَوْلُهُ: (لَمْ يَكُنْ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَظَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ) فَقَوْلٌ مَا زَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُهُ،

وَ لَقَدْ قَالَهُ عَقِيبَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ!

ذَكَرَ ذَلِكَ نَصْرُبْنُ مُزَاحِمٌ فِي كِتَابِ صَفِينٍ وَ ذَكَرَهُ كَثِيرٌ مِنْ أَرْبَابِ السَّيِّرَةِ.

اما این سخن را که: هیچ یآوری جز اهل بیتم نداشتم، لذا گمان مرگ ایشان را داشتم؛

علی‌علیه‌السلام همواره می‌فرمود.

و نیز پس از وفات پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای کاش چهل یار ثابت‌قدم می‌داشتم.

این قول را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و تعداد زیادی از سیره‌نویسان نقل نموده‌اند.»

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید عبارتی که ابن‌ابی‌الحدید نقل کرده و به ثبت آن توسط بسیاری از تاریخ‌نگاران اذعان دارد، ناقص بوده

و انتهای آن حذف شده است.

لذا معلوم نمی‌باشد که در صورت فراهم بودن یاران ثابت‌قدم، حضرت امیرعلیه‌السلام تصمیم به انجام چه کاری داشتند؟

جالب است که عبارت مندرج در چاپ موجود از کتاب «وقعة صفین» که با تحقیق عبدالسلام محمد هارون چاپ شده، چنین می‌باشد:

«لَوْ اسْتَمَكَّنْتُ مِنْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا. فَذَكَرَ أَمْرًا... ای کاش چهل مرد در اختیارم بود؛ سپس مطلبی را فرمود.»

(مِنَقَرَى: وَقَعَةُ صَفِينِ، ص ۱۶۳)

اگر چهل یار ثابت قدم از ایشان می‌داشتیم، با آنان به جنگ برمی‌خاستم.»

عزم راسخ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسیر «قیام به سیف» چنان بود که وقتی - بنا به مصالحی که خود بر شمردند^{۶۰۰} - نامیدانه خانه نشینی را برگزیدند، فرمودند:

«وَ أَيْمُ اللَّهِ، لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ وَ يَبُورَ الدِّينُ لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ. ^{۶۰۱}

اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان و بازگشت آنان به سوی کفر و بیم از نابودی دین اسلام نبود؛ با آنان به گونه‌ای دیگر از آنچه که با آنان رفتار نمودیم، رفتار می‌کردیم.»

«وَ أَيْمُ اللَّهِ، فَلَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ لَكُنَّا غَيْرَنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا. ^{۶۰۲}

۵۹۹ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷.

[این نامه، از سوی معاویه و خطاب به حضرت علی علیه‌السلام نگاشته شده است.]

۶۰۰ - امام باقر علیه‌السلام در تشریح این مصالح فرمودند:

«إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، لَمْ يَمْنَعْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ

إِلَّا نَظَرَ لِلنَّاسِ وَ تَخَوَّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَ لَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، چیزی مانع نشد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام مردم

را به سوی خود فرا بخواند مگر دلسوزی به حال مردم و ترس از ارتدادشان از اسلام که به پرستش بت‌ها پردازند و شهادت به یگانگی

خدا و رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را منکر شوند.»

(ثقة الاسلام کلینی: کافی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ شیخ طوسی: امالی، ص ۲۳۰)

۶۰۱ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷.

۶۰۲ - شیخ مفید: الجمل، ص ۴۳۷.

و قسم به خدا! اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان نبود که به دلیل آن به کفر بازگردند، ما با هر آنچه می توانستیم [حکومت] را تغییر می دادیم.»

منابع شیعی حاکی از آن اند که عدم موافقت و نارضایتی امیرالمؤمنین علیه السلام از حکومت ابوبکر به حدی بود که حتی برای لحظه ای برپا بودنش را بر نمی تافتند؛ چه رسد به آن که بخواهند به دلیل رضایت از آن، با ابوبکر بیعت نمایند.
چنانچه فرمودند:

«... أما والله لو كان لي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ - وَ هُمْ أَعْدَاؤُكُمْ - لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَوَلَّوْا إِلَى الْحَقِّ وَ تَنْبِئُوا لِلصِّدْقِ، فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْحِ وَ أَخَذَ بِالرِّفْقِ، أَللَّهُمَّ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

قال: ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصِيْرَةَ^{٦٠٢} فِيهَا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِينَ شَاةً، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رِجَالًا يَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ بَعْدَ هَذِهِ الشَّيْءِ، لَأَزَلْتُ ابْنَ آكَلَةِ الذُّبَابِ^{٦٠٤} عَنْ مُلْكِهِ.

قال: فَلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثَ مِئَةٍ وَ سِتُونَ رِجَالًا عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَغْدُوا بِنَا إِلَى أَحْجَارِ الزَّيْتِ^{٦٠٥} مُحَلَّقِينَ.

٦٠٣ - [حَظِيرَةٌ تُتَّخَذُ مِنَ الْحِجَارَةِ وَ أَغْصَانِ الشَّجَرَةِ لِلْغَنَمِ وَ الْبَقَرِ.

حظيره مكاني از سنگ و شاخه های درختان است که برای نگهداری گاو و گوسفند استفاده می شود.]

٦٠٤ - [جَمْعُ ذُبَابٍ وَ كَنَّى بِابْنِ آكَلَتِهَا عَنْ سُلْطَانِ الْوَقْتِ فَإِنَّهُمْ كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ كُلِّ خَبِيثٍ نَالُوهُ.

جمع ذباب و مقصودش از کنیه پسر مگس خور، پادشاه وقت بود؛ چرا که آنان در جاهلیت هر چیز ناپسند و کثیفی را که به دست می آوردند، می خوردند.

ر.ک: عبدالامیر فاطمی نجفی: الاسرار فیما کنی و عرف به الاشرار، ج ١، ص ١٠، حرف الألف.]

٦٠٥ - [محلّی در شهر مدینه.]

وَ حَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا وَفَى مِنْ الْقَوْمِ مُحَلَّقًا إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ حَذِيفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ جَاءَ سَلْمَانُ فِي آخِرِ
الْقَوْمِ.

فَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ:

... لَوْلَا عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأُورِدْتُ الْمُخَالَفِينَ خَلِيجَ الْمُنِيَّةِ وَ لَأَرْسَلْتُ عَلَيْهِمْ شَأْبِيبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ قَلِيلٍ
سَيَعْلَمُونَ. ٦٠٦

قسم به خدا! اگر به تعداد یاران طالوت یا اصحاب پیامبر در جنگ بدر - که با شما دشمن می‌بودند - یار می‌داشتم، با شمشیر با شما می
جنگیدم تا رو به سوی حق کرده و به راستی به آن باز گردید که در این صورت گسستگی [شما] بهتر به هم می‌آمد و پیوسته می‌شد و
[برای شما] ملایم‌تر و با رأفت بیشتری همراه می‌بود.

خدایا! به حق و راستی بین ما حکم فرما که تو بهترین حکم‌کنندگانی.

راوی گفت: سپس از مسجد خارج شد و از کنار آغلی عبور کرد که در آن حدود سی عدد گوسفند بود؛ فرمود: قسم به خدا! اگر به
تعداد این گوسفندان مردانی داشتم که در دوستی با خدا و رسولش صادق و خالص بودند، پسر مگس‌خور را از حکومتش ساقط می
کردم.

راوی گفت: شب که شد سیصد و شصت نفر تا پای مرگ با او بیعت کردند.

آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ایشان فرمود: فردا صبح با سرهای تراشیده در [محلّه] احجارالزیت حاضر شوید و

امیرالمؤمنین علیه‌السلام سر خود را تراشید؛ اما از آن قوم جز ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سپس سلمان، به عهد
خود وفا نمودند.

آن‌گاه [حضرت علی علیه‌السلام] دستانش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود:

اگر نبود پیمانی که پیامبر خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** از من گرفته بود، مخالفان را در دریای آرزوهایشان منحرف می‌کردم و باران‌هایی از صاعقه‌های مرگ بر سرشان نازل می‌نمودم و البته به زودی خواهند دانست.»

جمع بندی

ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹) در این باره می‌نویسد:

«فَإِنَّ أَمْرَ السَّقِيفَةِ وَمَا جَرَى بَيْنَ الصَّحَابَةِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ وَتَخَلُّفِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ أَمْرٌ ظَاهِرٌ لَا يُدْفَعُ وَمَكْشُوفٌ لَا يَتَّقَعُ... وَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا تَقْضَى الضَّرُورَةُ مَعَهُ بِوُقُوعِ الْاِخْتِلَافِ وَ الْمُنَافَسَةِ بَيْنَهُمْ. وَ الْحَقُّ أَنَّ الْمُنَافَسَةَ كَانَتْ ثَابِتَةً بَيْنَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَيْنَ مَنْ تَوَلَّى أَمْرَ الْاِخْلَافَةِ فِي زَمَانِهِ وَ الشُّكَايَةُ وَ التَّظَلُّمُ الصَّادِرُ عَنْهُ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ مَعْلُومٌ بِالتَّوَاتُرِ الْمَعْنَوِيِّ...»^{۶۰۷}

داستان سقیفه و اختلافاتی که بین صحابه رخ داد و روی گرداندن علی **عليه السلام** از بیعت، مطلبی واضح است که نمی‌توان آن را رد نمود و پوشیده ساخت... و این امور از اموری است که لاجرم به اختلاف و رقابت بین آنان منجر می‌شد.

حق آن است که این چشم‌داشت به خلافت، بین علی **عليه السلام** و کسی که متولی امر خلافت در زمان او شد، وجود داشت و شکوه و دادخواهی او [حضرت علی **عليه السلام**] در این باب موضوعی است که به تواتر معنوی، روشن و ثابت شده است.»
بنابراین می‌توان گفت:

سخنان و اقدامات آن حضرت **عليه السلام** در مواجهه با خلافت ابوبکر، در تعارض آشکار و شدیدی با ادعای «موافقت وی با خلافت ابوبکر» قرار دارد.

امتناع شدید ایشان **عليه السلام** از قبول انجام بیعت با ابوبکر که در نهایت، هجوم نظامی به خانه وحی، ورود مهاجمان به خانه

فاطمه **عليها السلام**، ایراد ضرب و جرح به حضرت زهرا **عليها السلام** و شهادت فرزندش حضرت محسن **عليه السلام** را در پی داشت، نشان

دهنده آن است که:

امیرالمؤمنین **علیه السلام** حتی پس از ناامیدی از امکان «قیام به سیف» و دست کشیدن از اقدام عملی جهت سرنگون ساختن آن؛ همچنان موجودیت خلافت ابوبکر را نپذیرفته بودند.

بدیهی است که چنین امتناعی، هرگز با ادعای موافقت ایشان با خلافت ابوبکر و پذیرفتن آن - تحت هر عنوانی - قابل جمع نمی‌باشد. بنابراین می‌توان گفت:

امیرالمؤمنین **علیه السلام** هیچ گونه رضایتی از خلافت ابوبکر نداشته و به هیچ وجه با آن موافق نبوده‌اند. در نتیجه:

خلافت ابوبکر از نظر ایشان نامشروع و غاصبانه بوده و نه تنها فاقد هرگونه مشروعیت می‌باشد؛ بلکه فاقد مقبولیت و حتی موجودیت نیز هست.

معنای سکوت چیست؟

همان طور که در فصل یکم از بخش یکم این مجموعه ملاحظه فرمودید، امیرالمؤمنین **علیه السلام** بنا بر مصالح و حکمت‌هایی که برخی از آن‌ها را بر شمردیم، به ناچار «سکوت» را جایگزین «قیام به سیف» نمودند.

به این معنا که ایشان، مجبور به تحمل شرایط حاکم و پذیرش تلخ و ناخواسته امور زیر گردیدند:

الف) عدم اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و عدم تدارک مقدمات آن.

ب) صرفنظر از مقاومت سرسختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی امور.

ج) عدم مخالفت همه جانبه با هر آنچه به نحوی با خلافت ابوبکر مرتبط بود. (عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع

گیری علنی علیه برخی امور)

در عین حال تحمل موارد فوق، همراه با «اظهار بر حق بودن و مظلوم واقع شدن ایشان» صورت می‌پذیرفت و بنا به فرموده خودشان،

همچون «خاری در چشم و استخوانی در گلو»^{۶۰۸} تلخ و رنج آور بود.

بنابراین التزام به رعایت موارد فوق، یعنی: «عدم تنازع و کشمکش با متولیان امور» که از آن به «سکوت» تعبیر می‌شود؛ هرگز به معنای موافقت با خلافت ابوبکر - تحت هیچ یک از عناوین مشروعیت، مقبولیت و موجودیت - نمی‌باشد.

همچنین «پذیرش سکوت و ترک قیام به سیف» هیچ‌گونه پیوستگی و ملازمه‌ای با اقدام به انجام بیعت ندارد؛ هر چند که با تفسیرهای غلط از سکوت آن حضرت **علیه السلام** ادعا شود:

«علی خود را برای حکومت حق می‌دانست اما با ابوبکر به خاطر مصالح مسلمین و یک امر واقع بیعت کرد.»^{۶۰۹}

حال آن که باید پرسید:

این «امر واقع» در چه زمانی، به چه دلایلی و تحت چه شرایطی پذیرفته شد؟

و آیا چنین پذیرشی مستلزم بیعت نمودن با حاکم است؟

یا به دلیل تفاوتی که میان معنای سکوت و بیعت وجود دارد، ملازمه‌ای میان این دو نیست و کاربرد واژه بیعت در این قبیل اظهارات خطا می‌باشد.

معنای بیعت چیست؟

جهت آشنایی شما با مفهوم بیعت (یعنی آنچه که ادعا می‌شود میان امیرالمؤمنین **علیه السلام** و ابوبکر رخ داده است) و دریافتن پاسخ به این سؤال که «چرا نظام خلافت در تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین **علیه السلام** بود»، توجه شما را به تعریف جامعی در این زمینه

۶۰۸ - «فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْيٌ وَ فِي الْحَلْقِ شَجَابٌ» پس در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم صبر

نمودم.» (سید رضی: نهج البلاغه، خطبه شششقیه.)

۶۰۹ - محمد هادی معرفت: روزنامه زاهدان، مورخ ۱۲ مهر ۱۳۸۲.

جلب می‌نماییم:

ابن خلدون (متوفی ۸۰۸) در کتاب «مقدمه» اش می‌نویسد:

«بیعت عبارت از پیمان بستن بفرمانبری و طاعت است.

بیعت کننده با امیر خویش پیمان می‌بست که در امور مربوط بخود و مسلمانان تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او بستیز برنخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی میگذارد و وی را بانجام دادن آنها مکلف می‌سازد، اطاعت کند؛ خواه آن تکالیف بدلخواه او باشد و خواه مخالف میلش.

و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت میکردند و بر آن پیمان می‌بستند، دست خود را بمنظور استواری و تأکید پیمان در دست امیر می‌گذاشتند...

مفهوم آن در عرف لغت و تداولِ شرع همین است.^{۶۱۰}

با توجه به تعریف فوق و نیز تعریف‌های مشابهی که در این زمینه ارائه شده است، می‌توان گفت:

(الف)

هر عمل و رفتاری را که افراد به وسیله آن، فرمانبرداری خود را از شخصی دیگر ابراز کرده و سرسپردگی خود را در برابر امر و سلطه او نشان می‌دهند، بیعت گویند.

بنابراین بیعت با خلیفه به معنای «پذیرفتن سِمَت او و نیز اعلام طاعت و آمادگی برای اجرای اوامر او است» و این عمل به نشانه قبول خلافت و حکومت او صورت می‌گیرد.

(ب)

مردم با بیعت خود، اموال و امکانات و تعیین مصالح اجتماعی خود را در اختیار رهبرشان می‌گذارند و مطیع فرمان‌های او می‌شوند. بدین

۶۱۰ - عبدالرحمان بن خلدون: مقدمه (ترجمه محمد پروین گنابادی)، ج ۱، ص ۴۰۰.

ترتیب، ریاست و فرماندهی خلیفه تثبیت می‌گردد و آنان که بیعت کرده‌اند، متعهد می‌شوند که طبق رأی و نظر بیعت‌شونده عمل کنند.

ج)

مردم با بیعت خود، ضمن تأکید بر وفاداری خویش، متعهد به فراهم ساختن امکانات لازم برای تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت خلیفه می‌گردند و آن را به وسیله بیعت اعلام می‌دارند.

نتیجه‌گیری

بیعت عملی است که نشانه «ابراز حمایت، پذیرش اطاعت، تعهد به وفاداری و قبول سلطه بیعت‌شونده» می‌باشد.

مردم به وسیله بیعت، قبول موارد فوق و التزام به رعایت آن‌ها را «به‌طور رسمی اعلام و اعلان» می‌دارند.

تذکر

الف) قائلین به بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر، یا عالمانه سخن نمی‌گویند و یا اگر لغات را در معانی صحیح خود به کار می‌برند، به‌طور حتم، القای معنای فوق را مدنظر دارند.

ب) معنای بیعت، تفاوت بسیار زیادی با معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» دارد و هرگز نمی‌توان جهت اشاره به این معنا، از واژه «بیعت» استفاده نمود.

به عبارت دیگر، به جهت آن که واژه «بیعت» از بار معنایی خاص خود برخوردار می‌باشد، هرگز نمی‌توان با تسامح از آن استفاده کرد و به بهانه گفتگو درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا با ارائه تفسیر غلط از معنای این سکوت، به ایشان نسبت داد که با ابوبکر بیعت نموده‌اند.

تباین سکوت با بیعت

از دقت در سه موضوع:

الف) تلاش خستگی‌ناپذیر حضرت امیرعلیه‌السلام برای سرنگونی خلافت ابوبکر و اعتقاد به لزوم برچیده شدن آن، حتی پس از ناامیدی از ثمربخشی اقدام عملی و مسلحانه (قیام به سیف)؛

ب) امتناع شدید حضرت امیرعلیه‌السلام از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر (که بنا بر اعتراف اهل سنت) هجوم به بیت فاطمه‌علیها‌السلام و آوردن هیزم و آتش - جهت احراق آن - را در پی داشت.

ج) تفسیر صحیح و دقیق از موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی حضرت امیرعلیه‌السلام که از آن به «سکوت» تعبیر می‌شود؛ می‌توان آن‌چه پذیرفتنش به اجبار به حضرت علی‌علیه‌السلام تحمیل شد را بدین صورت ترسیم نمود:

۱ - عدم ثمربخشی اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و صرفنظر از انجام آن، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن امکانات لازم.

۲ - صرفنظر نمودن از مقاومت سرسختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی از امور، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن شرایط مناسب.

۳ - عدم مخالفت همه جانبه و فراگیر با هرگونه فرامین خلیفه و هر نوع اقدامات حکومت، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن بسترهای عمومی حمایت از آن در جامعه.

(عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع‌گیری علنی علیه برخی امور)

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، پذیرش تلخ و ناگوار موارد فوق^{۶۱۱} - که از آن به «سکوت» تعبیر می‌نماییم - مربوط به موضع‌گیری

های سیاسی و اجتماعی حضرت علی‌علیه‌السلام بوده و اتخاذ چنین روش و برنامه‌ای از سوی ایشان، هیچ ملازمه‌ای با انجام بیعت با

ابوبکر - حتی به نشانه قبول این سکوت و التزام به اجرای آن در مواجهه با حکومت ابوبکر - ندارد. آن حضرت علی‌علیه‌السلام چندی قبل از

۶۱۱ - مصادیق ردیف ۲ و ۳ را نمی‌توان به صورت پیشینی تعیین نمود.

هجوم اصلی و مطالبه بیعت اجباری از ایشان، به ناچار امور فوق را پذیرفته و پس از ناامیدی از هر نوع ثمربخشی «قیام به سیف» - که در پی نافرجامی استنصارهای شبانه رخ داد -، در خانه خود نشسته بودند.

بدیهی است که پذیرش این شرایط نامساعد و تنظیم موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی بر اساس آن، به هیچ‌وجه به معنای پذیرش رضایتمندانه وقوع خلافت (قبول موجودیت) و نیازمند به انجام بیعت با خلیفه نبوده است.

لذا نمی‌توانیم به دلیل موجودیت یافتن حکومت ابوبکر و تحقق آن به عنوان یک امر واقع، از بیعت آن حضرت **علیه‌السلام** سخن به میان آوریم. زیرا اگر امر واقع را به‌طور دقیق تعریف کرده، زمان و شرایط قبول آن را به‌طور شفاف ترسیم نماییم، درخواهیم یافت که: «پذیرش امر واقع» در معنای صحیح آن، منحصر به معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» است و هیچ ملازمه‌ای با بیعت ندارد.

شرایط تحقق بیعت چیست؟

«بیعت یا دست به دست زدن، در واژه عرب به معنای قبول معامله و انجام آن است.

اما در اسلام، این واژه نشانه پیمانی است که بیعت‌کننده، متعهد می‌شود تا مقررات ویژه‌ای را، که برای هر دو طرف مشخص است، نسبت به بیعت‌گیرنده رعایت کند و از او فرمانبرداری داشته باشد...

با بررسی کلمه بیعت در سنت پیامبر اسلام **صلی‌الله‌علیه‌وآله** درمی‌یابیم که بیعت بر سه پایه اصلی و به شرح زیر استوار است:

۱ - بیعت‌کننده (مبايع)

۲ - بیعت‌گیرنده (مبايع له)

۳ - تعهد به فرمانبرداری و انجام مواد و مقررات بیعت .

پس به این ترتیب باید نخست، مورد بیعت که انجام آن خواسته شده، کاملاً روشن و مفهوم باشد.

آنگاه، همان‌گونه که در سنت آمده است، بیعت‌کننده به عنوان قبولی، دست خود را به دست بیعت‌گیرنده می‌زند و بیعت انجام می‌پذیرد.

بنابراین بیعت مصطلح شرعی^{۶۱۲} خواهد بود.

ولی امروز شروط تحقق بیعت شرعی در اسلام برای اغلب مسلمانان روشن نیست، پس لازم است خاطر نشان سازیم:

بیعت در اسلام هنگامی تحقق می‌پذیرد که شرایط سه گانه زیر در آن مراعات شده باشد:

۱ - بیعت کننده شایستگی بیعت کردن را داشته و در انجام آن کاملاً آزاد و مختار باشد.

۲ - بیعت گیرنده شایستگی و لیاقت آن را داشته باشد که با او بیعت شود.

۳ - بیعت برای موضوعی باشد که اقدام به انجام آن درست و روا باشد.

بنابراین:

بیعت باید بر اساس میل و رضای بیعت کننده صورت بگیرد.

بیعت آدمی که مجبور شده باشد، درست نیست...

پس بیعت گرفتن با اعمال زور و زیر سایه شمشیر صحیح و مشروع نخواهد بود.

و نیز بیعت با آن کس که آشکارا گناه می‌کند و بیعتی که برای انجام گناه و سرپیچی از فرامین خداوند صورت گیرد، صحیح نیست.

بنابراین بیعت، مصطلح اسلامی است و احکامی برای آن در شرع مقرر شده است.

فشرده مطالبی که گذشت:

بیعت در لغت عرب به معنی دست زدن متعاملین به نشانه قبول و انجام معامله است و در اسلام نشانه به کار بردن سعی و کوشش بیعت

۶۱۲ - [اصطلاح شرعی عبارت است از لفظی که شارع و قانونگذار، آن را در معنا و مفهومی خاص به کار برده و رسول خداصلی الله

علیه‌وآله نیز آن را به امت اسلامی ابلاغ کرده باشد.]]

(علامه عسکری: ویژگی‌ها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۵)

کننده در انجام مقرراتی برای بیعت گیرنده است و تا شروط آن حاصل نشود، بیعت اسلامی محقق نمی‌شود.

شروط بیعت عبارت است از:

۱ - بیعت نابالغ و دیوانه درست نیست.

۲ - بیعت به اجبار و زور و با کسی که آشکارا مرتکب گناه می‌شود، صحیح نخواهد بود.

۳ - بیعت برای انجام گناه و معصیت باطل است.

... از آن‌چه درباره بیعت گفته شد، دانستیم که بیعت همانند معامله و داد و ستد، با رضایت منعقد می‌شود نه با اعمال زور و فشار و زیر تیغ جلد.

همچنین روشن شد که بیعت در گناه و انجام امری بر خلاف فرمان خدا، و یا بیعت با کسی که خدای را گناهکار باشد، بیعت نیست.^{۶۱۳} امیرالمؤمنین علیه‌السلام با توجه به همین مبنا فرمودند:

«وَبَيْعَتِي لَهُمْ لَمَّا لَاحَقَّ لَهُمْ فِيهِ لَا تُوجِبُ لَهُمْ حَقًّا وَلَا يُلْزِمُنِي لَهُمْ رِضًا.»^{۶۱۴}

بیعت کردن من با ایشان، زمانی که هیچ حقی در آن [خلافت] نداشتند، برای آنان حقی به وجود نمی‌آورد و بیانگر رضایت و خشنودی من نخواهد بود.»

لذا تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر» از اساس ناصواب می‌باشد.

جهت درک عمیق‌تر عبارت فوق، نخست اسناد تاریخی مرتبط با مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بر خواهیم رسید و پس از آن، به مقابله نتایج به دست آمده از آن‌ها با شرایط تحقق بیعت می‌پردازیم.

۶۱۳ - علامه عسکری: ویژگی‌ها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۵؛ ص ۲۶۱ - ۲۶۳؛ ص ۳۱۰.

۶۱۴ - دیلمی: ارشاد القلوب، ص ۳۹۶.

گفتار دوم

چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

نقل‌های تاریخی اهل سنت در موضوع «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» را می‌توان به سه دسته تقسیم‌بندی نمود:

دسته یکم)

نقل‌هایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام، آن هم بلافاصله پس از به‌خلافت رسیدن ابوبکر، سخن به میان آورده‌اند.

دسته دوم)

نقل‌هایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از شش ماه امتناع از انجام بیعت با ابوبکر، سخن به میان آورده‌اند.

دسته سوم)

نقل‌هایی که از تلاش نافرجام هواداران خلیفه برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام سخن به میان آورده‌اند.

اولین و دومین دسته از نقل‌های اهل سنت در تعارض شدید با یکدیگر بوده و محتوای یکدیگر را نفی می‌کنند؛ لذا از اعتبار ساقط می‌گردند.^{۶۱۵}

بنابراین تنها نقل‌های دسته سوم باقی می‌مانند که هم‌راستا با نقل‌های امامیه بوده و در این بخش از کتاب، به فرازهایی از این نقل‌ها

اشاره می‌کنیم.^{۶۱۶}

۶۱۵ - به عبارت دقیق‌تر باید گفت: هر سه دسته فوق به دلیل تعارض شدید با یکدیگر از اعتبار ساقط گردیده و سپس نقل‌های دسته

سوم با اقامه قرینه معتبر بیرونی - که در این مورد، هماهنگی با محتوای نقل‌های امامیه می‌باشد - از نو، واجد اعتبار شده و هویت خود را بازمی‌یابند.

۶۱۶ - هر چند که این اسناد به‌طور مختصر و فشرده از ماجرا یاد کرده‌اند، ولی چون هم‌راستا با باورهای تاریخی شیعه می‌باشند؛ تفصیل

آن‌ها را می‌توان در منابع امامیه مطالعه کرد.

در این بخش با مراجعه به کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» تألیف استاد محقق شیخ عبدالزهره مهدی، از نحوه و چگونگی تلاش خلیفه و هوادارانش برای اخذ بیعت اجباری از حضرت امیر علیه السلام و شدت امتناع آن حضرت علیه السلام از قبول درخواست مهاجمان، سخن می‌گوییم؛ تا تفسیرهای ارائه شده از این بیعت را با استناد به مدارک تاریخی معتبر، مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و نقد علمی نماییم.

انگیزه دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام

هر چند که حضرت امیر علیه السلام پس از یاری خواستن‌های مکرر و اتمام حجت، از سرنگون ساختن خلافت موجود مایوس گردیده و با دلی پُر خون در خانه نشستند؛ ولی نظام خلافت به همین اندازه از انزوا و کناره‌گیری ایشان اکتفا نکرده و با اقدام تهاجمی جهت اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام، سعی در تنبیت این پذیرش تحمیلی و اخذ التزام از آن حضرت علیه السلام (به منظور تحمّل همیشگی این سکوت و ترک قیام به سیف) داشتند.

از این رو، به هر نحو ممکن، ایشان را به مسجد آورده تا (جهت مشروع جلوه دادن پایه‌های حاکمیت خود) از وی برای ابوبکر بیعت بستانند^{۶۱۷} و بدین وسیله به پذیرفتن این سکوت دردآور توسط آن

حضرت علیه السلام «رسمیت» ببخشند.

شاید هم می‌خواستند تا به بهانه امتناع ایشان از قبول بیعت، امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل برسانند.

نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت

۶۱۷ - با بیعت، شخص به گونه مشخص اعتراف می‌کند و مطلب برای همگان از ابهام خارج می‌شود.

واقدی (متوفی ۲۰۷)

سند شماره ۱)

«غَضِبَ عَلَيَّ وَالزُّبَيْرُ... وَتَخَلَّفَا عَنِ الْبَيْعَةِ... فَصَاحَ عُمَرُ: أَخْرُجُوا أَوْ لَنُحْرِقَنَّهَا عَلَيْكُمْ.

فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا... ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا يَسُوقُهُمَا حَتَّى بَايَعَا.^{۶۱۸}

علی و زبیر خشمگین گشتند... و بیعت نمودند...

عمر فریاد کشید: [از خانه] خارج شوید یا آن را با شما به آتش خواهیم کشید.

آنان خارج نشده و امتناع کردند... سپس آن دو را [به زور] بیرون آورد و نزد ابوبکر بُرد تا بیعت کنند.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

طبری امامی (قرن ۴): المسترشد، ص ۳۷۸.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

ابن طاووس (متوفی ۶۶۴): الطرائف، ص ۲۳۸-۲۳۹.

نصرین مُزاحِم (متوفی ۲۱۲)

سند شماره ۲)

«وَعَلَىٰ كُلِّهِمْ بَعِيتٌ، عَرَفْنَا ذَلِكَ فِي نَظَرِكِ الشَّرَرِ وَقَوْلِكَ الْهَجْرِ وَ[فِي] تَنَفُّسِكَ الصُّعْدَاءِ وَ[فِي] إِطَائِكَ عَنِ الْخُلَفَاءِ،

تُقَادُ إِلَىٰ كُلِّ مِنْهُمْ كَمَا يُقَادُ الْفَحْلُ الْمَخْشُوشُ^{۶۱۹} حَتَّىٰ تُبَايِعَ وَأَنْتَ كَارِهِ^{۶۲۰}.

۶۱۸ - [کتاب او که به احتمال زیاد «السقیفة و بیعة ابی بکر» نام دارد؛ به دست ما نرسیده است.]

۶۱۹ - [لغت‌شناسان در معنای کلمه خشاش گفته‌اند:

[معاویه در نامه‌ای خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نوشت: تو نسبت به همه آنان [خلفای پیشین] ستم کردی [سرپیچیدی] و این را از

نگاه غضب‌آلود و سخنان تند و تیز و آه سینه و عدم همراهی‌ات با آنان دریافتیم؛ تو را به سوی هریک از آنان بردند، چنان که شتر را با

افسار می‌کشند؛ تا آن که با اکراه بیعت کنی.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن‌عَثم کوفی (متوفی ۳۱۴): الفتوح، ج ۲، ص ۵۷۸.

ابن‌عبدالربّه (متوفی ۳۲۸): العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰۸ - ۳۰۹.

شیخ مفید (متوفی ۴۱۳): الفصول المختاره، ص ۲۸۷.

خطیب خوارزمی (متوفی ۵۶۸): المناقب، ص ۱۷۵.

ابن‌ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۴ و ص ۱۸۶.

قلقشندی (متوفی ۸۲۱): صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۷۳.

سند شماره ۳

«إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعُ.

[حضرت علی علیه‌السلام در جواب معاویه نوشت: تو نوشتی که من را همانند شتری که زمام‌خورده می‌بردند تا بیعت کنم.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

«خشاش چوب کوچکی است که در بینی شتر قرار می‌دهند و افسار را به‌وسیله آن می‌کشند تا شتر زودتر و بهتر فرمان برد.» (ابن‌اثیر:

النهاية في غريب الحديث، ج ۲، ص ۳۳)

۶۲۰ - منقري: وقعة صفين، ص ۸۷.

سید رضی (متوفی ۴۰۶): نهج البلاغه، کتاب ۲۸.

ابن حمدون (متوفی ۵۶۲): التذکرۃ الحمدونیّه، ج ۷، ص ۱۶۶.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۸۳.

نویری (متوفی ۷۳۷): نهایة الارب، ج ۷، ص ۲۳۶.

قلقشندی (متوفی ۸۲۱): صبح الأعشی، ج ۱، ص ۲۷۶.

باغونی شافعی (متوفی ۸۷۱): جواهر المطالب، ج ۱، ص ۳۷۴.

سند شماره ۴

«تَمَّ إِنْسُهُمَا دَعَاؤُهُ إِلَى بَيْعَتِهِمَا، فَأَبْطَأَ عَنْهُمَا وَ تَلَكَّأَ عَلَيْهِمَا، فَهَمَّا بِهِ الْهُمُومَ وَ أَرَادَا بِهِ الْعَظِيمَ.^{۶۲۱}

[معاویه در جواب نامه محمد بن ابی بکر نوشت:]

سپس آن دو [ابوبکر و عمر] از او [علی علیه السلام] خواستند که بیعت کند؛ اما او اعتنا نمود و خودداری ورزید. لذا برای او نقشه‌های

مهمی کشیدند.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

مسعودی (متوفی ۳۴۶): مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲ - ۱۳.

۶۲۱ - همان منبع، ص ۱۲۰.

[نکته جالب در این جا است که معاویه در ادامه همین نامه درباره روابط خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می نویسد: «لَا يُشْرِكَانِهِ

فِي أَمْرِهِمَا وَ لَا يُطْلِعَانِهِ عَلَى سَرِّهِمَا.

ابوبکر و عمر او را در کارهای حکومتی خود مشارکت نداده و از اسرار خویش با خبر نمی ساختند.»]

ابن ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۰.

ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶)

سند شماره ۵)

«إِبَايَةُ عَلِيٍّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ:

... فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنَّكَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تُبَايِعَ...

فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا، فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ: بَايِعْ.

فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟

قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ.^{۶۲۲}

خودداری علی از بیعت با ابوبکر:

آن‌گاه عمر به او گفت: تو را رها نخواهیم کرد تا بیعت کنی. سپس علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند.

سپس به او گفت: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم چه می‌شود؟

گفت: قسم به خدایی که پروردگاری جز او نیست! گردنت را خواهیم زد.

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن‌عُثم کوفی (متوفی ۳۱۴): الفتوح، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۴.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

ابن ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱ - ۱۲.

۶۲۲ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۲۹.

بلاذری (متوفی ۲۷۹)

سند شماره ۶)

«بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَقَالَ: ائْتِنِي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ»^{۶۲۳}

ابوبکر در زمانی که علی از بیعت خودداری نمود، عمر را نزد وی فرستاد و گفت: او را به سخت‌ترین وضعیّت نزد من آورید. «
آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶): الشافی، ج ۳، ص ۲۴۰.

شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰): تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.

سند شماره ۷)

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ، فَلَمْ يُبَايِعْ، فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ (قَبَسٌ)»^{۶۲۴}

ابوبکر عده‌ای را برای گرفتن بیعت نزد علی فرستاد. اما وی بیعت نکرد. سپس عمر در حالی که آتش به همراه داشت نزد او
[علی علیه السلام] آمد. «

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶): الشافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰): تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.

۶۲۳ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷ (ج ۲، ص ۲۶۹ دارالفکر).

۶۲۴ - همان منبع، ج ۱، ص ۵۶۷ (ج ۲، ص ۲۶۸ دارالفکر).

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰)

سند شماره ۸

«تَخَلَّفَ عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ... فَأَنْطَلَقَ إِلَيْهِمْ عُمَرُ فَجَاءَ بِهِمَا تَعِبًا.»^{۶۲۵}

علی و زبیر از بیعت خودداری کردند. آن گاه عمر نزد آنان رفت و ایشان را به زور برای بیعت آورد.»

سند شماره ۹

«أَتَى عُمَرُ بِنُ حُطَّابٍ مَنَزَلِ عَلِيٍّ... فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ.»^{۶۲۶}

عمر به منزل علی رفت و گفت: قسم به خدا! یا برای بیعت بیرون می آید و یا خانه را با شما به آتش می کشم.»

آشنایی با برخی راویان این دو نقل:

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

ابن عبد ربّه (متوفی ۳۲۸)

سند شماره ۱۰

«الَّذِينَ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ عَلِيٌّ وَ... حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ (لِيُخْرِجُوا) مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَ قَالَ لَهُ: إِنْ أَبَوْا

۶۲۵ - طبری: تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۲۰۳.

۶۲۶ - همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۳.

فَقَاتِلُهُمْ فَأَقْبِلَ بَقَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يُضْرِمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ.^{٦٢٧}

کسانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، علی و... بودند؛ تا این که ابوبکر، عمر را نزد آنان فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و گفت:

اگر خودداری کردند با آنان بجنگ.

آن گاه عمر با خود آتش برداشت تا خانه را با آنان به آتش بکشد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن طاووس (متوفی ۶۶۴): الطرائف، ص ۲۳۹.

ابی الفداء (متوفی ۷۳۲): المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶.

ابن اثیر (متوفی ۶۳۰)

سند شماره ۱۱)

«وَتَخَلَّفَ عَلِيٌّ وَبَنُو هَاشِمٍ وَ... عَنِ الْبَيْعَةِ... ثُمَّ أَتَاهُمْ عُمَرُ فَأَخَذَهُمْ لِلْبَيْعَةِ.^{٦٢٨}

علی و بنی هاشم و... از بیعت امتناع کردند؛ سپس عمر به نزد آنان رفت و آنان را به زور برای بیعت برد.»

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳)

سند شماره ۱۲)

۶۲۷ - ابن عبدربه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۲ (بیروت).

۶۲۸ - ابن اثیر: الكامل، ج ۲، ص ۳۲۵.

«ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيِّ: قُمْ فَبَايِعْ فَتَلَكَّا وَاحْتَبَسَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَقَالَ: قُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَدَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُمَا خَالِدٌ
وَسَاقَهُمَا عُمَرُ وَمَنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنيفًا.»^{۶۲۹}

سپس عمر وارد شد و به علی گفت: برخیز و بیعت کن.

اما او اعتنایی نکرد و از خانه خارج نشد. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز! اما او از برخاستن امتناع کرد. پس او را به زور گرفت و پرتاب نمود، هم‌چنان که با زبیر رفتار نموده بود. سپس خالد آن دو را گرفت و عمر و همراهانش آنان را با وضعیّت بدی نزد ابوبکر بردند.»

سند شماره ۱۳)

«غَضِبَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ... وَ غَضِبَ عَلِيُّ وَ الزُّبَيْرُ فَدَخَلَا بَيْتَ فَاطِمَةَ... فَجَاءَ عُمَرُ فِي عِصَابَتِهِ... ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا عُمَرُ يَسُوقَهُمَا حَتَّى
بَايَعَا...»^{۶۳۰}

تعدادی از مهاجرین خشمگین شدند. علی و زبیر نیز خشمگین شده به خانه فاطمه رفتند. عمر با گروهی نزد آنان آمد و آنان را به زور از خانه بیرون آورد و برای بیعت نزد ابوبکر بُرد.»

نتیجه گیری

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید بارزترین ویژگی حاکم بر شرایط مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام «امتناع حضرت علی علیه السلام از پذیرش بیعت با ابوبکر» و «اعمال خشونت از سوی هواداران خلیفه» می‌باشد که منابع اهل سنت به صراحت از این

۶۲۹ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸ - ۴۹.

۶۳۰ - همان منبع، ج ۲، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۴۷.

دو سخن گفته‌اند.

این دو ویژگی، شرایط صحت انعقاد بیعت با ابوبکر را زیر سؤال برده و حاکی از:

نامشروع بودن موضوع بیعت،

غاصب بودن بیعت‌گیرنده

و نارضایتی بیعت‌کننده است.

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) می‌نویسد:

«اخْتَلَفَتِ الرَّوَايَاتُ فِي قِصَّةِ السَّقِيْفَةِ فَالَّذِي تَقُولُهُ الشَّيْعَةُ وَقَدْ قَالَ قَوْمٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ بَعْضُهُمْ وَرَوَاهُ كَثِيرًا مِنْهُ:

إِنَّ عَلِيًّا امْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أُخْرِجَ كُرْهًا.^{۶۳۱}

روایات در مورد سقیفه مختلف و متفاوت‌اند. اما آنچه که شیعه می‌گوید و گروهی از محدثین نیز بخشی از آن را نقل نموده‌اند و دیگران

نیز از آنان نقل کرده‌اند، چنین است:

علی از بیعت امتناع نمود تا آن که به زور برای بیعت برده شد.»

«فَأَمَّا امْتِنَاعُ عَلِيٍّ مِنَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أُخْرِجَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي أُخْرِجَ عَلَيْهِ، فَقَدْ ذَكَرَهُ الْمُحَدِّثُونَ وَرَوَاهُ أَهْلُ السُّنَنِ.

وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا قَالَهُ الْجَوْهَرِيُّ فِي هَذَا الْبَابِ؛ وَهُوَ مِنْ رِجَالِ الْحَدِيثِ وَمِنَ الثَّقَاتِ الْمَأْمُونِينَ، وَقَدْ ذَكَرَ غَيْرُهُ مِنْ هَذَا النَّحْوِ مَا لَا

يُخْصِي.^{۶۳۲}

اما امتناع علی از بیعت با ابوبکر (تا آن‌جا که وی را به آن نحوی که از خانه بیرون آورده شد، بیرون آوردند) را محدثین و سیره‌نویسان

نقل نموده‌اند.

۶۳۱ - همان منبع، ج ۲، ص ۲۱.

۶۳۲ - همان منبع، ج ۲، ص ۵۹ - ۶۰.

و ما قول جوهری را (که از رجال حدیث و افراد مورد وثوق و اطمینان می‌باشد) در این مورد نقل کردیم و البته افراد فراوان و بی‌شمار دیگری نیز این واقعه را نقل نموده‌اند.»

«وَقَدْ رَوَى كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ أَنَّهُ عَقِيبَ يَوْمِ السَّقِيفَةِ تَأَلَّمَ وَ تَظَلَّمَ وَ اسْتَنْجَدَ وَ اسْتَصْرَحَ، حَيْثُ سَامُوهُ الْحُضُورَ وَ الْبَيْعَةَ، وَ أَنَّهُ قَالَ وَ هُوَ يُشِيرُ إِلَى الْقَبْرِ:

يَابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي. ۶۳۳

محدثین زیادی نقل کرده‌اند که: پس از روز سقیفه، در آن موقعی که [علی علیه السلام] را به زور برای بیعت نزد ابوبکر حاضر می‌کردند، [علی علیه السلام] رنج و سختی دید و به تظلم برخاست و یاری خواست و در حالی که به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کرد فرمود: ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.»

جالب است که با وجود این اسناد معتبر تاریخی اظهار شده است:

«آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر (ص) میان حضرت علی (ع) و صحابه نامدار پیامبر (ص) گذشت، قطعاً! از نوع اختلافات دوستانه! بوده است...»^{۶۳۴}

«اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر (ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه! بوده...»^{۶۳۵}

همچنین جای بسی شگفتی است که برخی نویسندگان معاصر در مواجهه با این اسناد و مدارک تاریخی مدعی شده‌اند که:

«این روایتها قابل تردید و تعمق بیشتری هستند. بعضی ساده‌لوحان! کوشیده‌اند برای نشان دادن مظلومیت علی (ع)، به این مسایل متوسل شوند... شاید بتوان گفت که چون علی (ع) در مقابل جان حامیانش در منزل فاطمه (س) احساس مسؤولیت می‌کرده... با مأمورین خلیفه

۶۳۳ - همان منبع، ج ۱۱، ص ۱۱۱.

۶۳۴ - محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

۶۳۵ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۱.

همراه شده، به نزد او رفته است...» ۶۳۶! ۶۳۷

۶۳۶ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۶.

۶۳۷ - این نوشتار که با تأیید دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر صادق آئینه‌وند به چاپ رسیده است، علیرغم تحلیل‌های ارزنده‌ای که ارائه نموده، حاوی استبعادهایی است که فاقد ارزش علمی بوده و نوعی فرار از اعتراف صریح به رفتارهای ناروای خلفا می‌باشد. متأسفانه مؤلف مذکور، پس از نفی اعمال خشونت علیه امیرالمؤمنین علیه السلام و ترسیم شرایطی آرام در مطالبه بیعت از آن حضرت علیه السلام، جهت سرپوش نهادن بر بخش دیگری از رفتارهای خلفا که مربوط به برخوردهای آنان با حضرت زهرا علیها السلام می‌شود، می‌نویسد: «از طرفی، خلیفه و یارانش نیز نمی‌توانستند در مقابل تلاشها و فعالیتها و مخالفت‌های وی، همان حالت خصمانه‌ای را که نسبت به علی (ع) و بنی‌هاشم داشتند، نسبت به او نیز اتخاذ کنند.»!

اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۷)

باید از نویسنده این ادعا پرسید:

مگر شما در نوشته‌تان وجود حالت خصمانه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول نموده‌اید که حال می‌خواهید اعمال آن را نسبت به حضرت زهرا علیها السلام نفی کنید؟!

آیا چنین اظهار نظری به معنای انکار ضرب و جرح حضرت فاطمه علیها السلام از سوی مهاجمان و نفی یورش دژخیمانه به بیت وحی که به شهادت حضرت زهرا علیها السلام و حضرت محسن علیه السلام انجامید، نمی‌باشد؟

جالب آن که این کلی‌گویی‌ها در حالی مطرح می‌شود که اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که فرمودند:

«... وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا، ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَيْتَهَا وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَتَهَا

وَ غَضِبْتُ حَقَّهَا وَ مُنِعْتُ ارْتِئَاها وَ كُسِرَتْ جَنْبُها وَ أَسْقَطْتُ جَنِينَهَا...

ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا عَزِيزَةً...

تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام به کجا انجامید؟

فَتَقَدَّمَ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَعْصُوبَةً مَقْتُولَةً.

فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ:

اللَّهُمَّ الْعَنُ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبُ مَنْ غَضَبَهَا وَ ذَلُّ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلْدُ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَيْهَا حَتَّى

أَلْقَتْ وَكَلَدَهَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: آمِينَ.

وقتی او را دیدم، آنچه که پس از من بر وی خواهد گذشت را به یاد آوردم. گویی او را می‌بینم که خواری در منزلش لانه کرده و حرمتش نادیده گرفته شده؛ حقش پامال گردیده و از ارث محروم گشته است؛ پهلویش شکسته و فرزندش را سقط نموده است. او خود را در ذلت می‌بیند حال آنکه در زمان حیات پدرش عزیز بود.

آن‌گاه غمگین، مصیبت‌زده، به قتل رسیده و به یغما رفته نزد من خواهد آمد.

من آن‌گاه خواهم گفت: خدایا! اوبی را که به فاطمه ظلم نموده از رحمت محروم نما و هرکه حق او را غصب کرده مجازاتش کن. خوارکننده اش را خوار فرما و آن کسی را که بر دو پهلویش کوبید تا فرزندش را سقط نمود، در آتش عذابت جاودانه بدار. در این هنگام فرشتگان آمین خواهند گفت.»

(جوینی شافعی: فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۵، طبع محمودی.)

شاید بهتر بود که نویسنده کتاب «تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام» نیز همچون مؤلف کتاب «میراث ربوده»، موضع‌گیری شفاف‌تری در این مورد از خود نشان نداده و با کلی‌گویی از کنار اسناد و مدارک این حادثه تلخ و دردآور می‌گذشت و با تظاهر به انجام بحث علمی، خواننده را (همچون بسیاری از وحدت‌طلبان) به وادی «انکار و تردید نسبت به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام» وارد نمی‌ساخت.

سند شماره ۱)

علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶) سندی را نقل می‌کند که حاکی از رساندن دست امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر می‌باشد.

او می‌نویسد:

«... فَوَجَّهُوا إِلَيَّ مَنْزِلَهُ فَهَجَمُوا عَلَيَّ وَأَحْرَقُوا بَابَهُ وَاسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كَرْهًا وَضَعَطُوا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا وَأَخَذُوهُ

بِالْبَيْعَةِ فَاَمْتَنَعَ وَقَالَ: لَا أَفْعَلُ.

فَقَالُوا: نَقْتُلُكَ.

فَقَالَ: إِنْ تَقْتُلُونِي فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَبَسَطُوا يَدَهُ فَقَبَضَهَا وَعَسَرَ عَلَيْهِمْ فَتَحَهَا فَمَسَحُوا عَلَيْهِ وَهِيَ مَضْمُومَةٌ.^{۶۳۸}

به سمت منزل شتافتند و به او یورش بردند و در خانه‌اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند.

حضرت زهرا را پشت در کوبیدند و فشردند به طوری که فرزندش محسن را سقط نمود.

او [علی علیه السلام] را برای بیعت بردند، اما امتناع نموده و گفت: بیعت نمی‌کنم.

گفتند: تو را خواهیم کشت.

گفت: اگر مرا به قتل برسانید، بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید.

دستش را کشیدند، اما دستش را مشت نموده و نتوانستند مشتش را باز کنند.

پس دست وی را بر دستش [خلیفه] کشیدند، در حالی که مشتش بسته بود.»

سند شماره ۲)

سید ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی زیدی (متوفی ۳۵۲) سندی را به این مضمون نقل می‌کند:

«... فَقِيلَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَايِعْ، قَالَ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟»

قَالَ: يُضْرَبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، وَ مَدُّوْا يَدَهُ فَقَبِضْ أَصَابِعَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: االلَّهُمَّ اشْهَدْ، فَمَسَحُوا يَدَهُ عَلَى يَدِ أَبِي بَكْرٍ.^{٦٣٩}

به علی علیه السلام گفته شد: بیعت کن!

گفت: اگر نکنم چه می شود؟

گفت: گردنت را خواهیم زد و دستش را به زور کشیدند. اما انگشتانش را بست و سرش را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: خدایا! تو گواه و شاهد باش.

آن گاه دستش را بر دست ابوبکر کشیدند.»

سند شماره ۳)

محمد بن مسعود عیاشی (متوفی ۳۲۰) پس از نقل ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام و بیرون کشاندن

امیر المؤمنین علیه السلام برای انجام بیعت با ابوبکر^{٦٤٠} و تصریح به تهدید ایشان علیه السلام به قتل^{٦٤١}، می نویسد:

٦٣٩ - حسنی زیدی: المصاییح، نسخه موجود در کتابخانه بزرگ عمومی واقع در شهر صنعای یمن، شماره ٢١٨٥؛ ابن حمزه زیدی (متوفی

٦١٤) در کتاب خود به نام «الشافی» (ج ٤، ص ١٧١ - ١٧٢) این سند را از کتاب «المصاییح» نقل نموده است.

همچنین حسینی زیدی (متوفی ٦٧٠) در کتاب خود به نام «انوار الیقین» (ص ٩) این سند را از کتاب «المصاییح» به ثبت رسانده است.

نسخه عکسی این سند در مرکز عقائد قم موجود می باشد.

٦٤٠ - عبارت مندرج در کتاب وی چنین است:

«فَضْرَبَ عُمَرُ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَكَسَرَهُ وَ كَانَ مِنْ سَعْفٍ ثُمَّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُلْبِئًا.»

عمر با پایش به در کوبید و در را (که از شاخ و برگ درخت خرما بود) شکست. سپس وارد منزل شدند و در حالی که ریسمان به

«فَبَلَغَ ذَلِكَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَأَقْبَلَ مُسْرِعًا يَهْرُولُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: ارْفُقُوا بَابِنِ أَخِي وَ لَكُمْ عَلِيٌّ أَنْ يُبَايِعَكُمْ، فَأَقْبَلَ الْعَبَّاسُ وَأَخَذَ يَبْدِ

عَلِيٍّ فَمَسَحَهَا عَلِيٌّ بِدِيَابِ بَكْرٍ ثُمَّ خَلَّوهُ مُغْضِبًا... ٦٤٢

خبر به عباس رسید، در حالی که به سرعت می‌دوید، آمد و شنیدم که می‌گفت: برادر زاده‌ام را رها کنید و من متعهد می‌شوم که بیعتش را برای شما بگیرم.

آن‌گاه عباس جلو آمد و دست علی را گرفت و بر دست ابی‌بکر زد و آن‌گاه او [حضرت علی علیه‌السلام] را که خشمگین بود، رها نمودند.»

بنابر این نقل، عباس جهت نجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست آن حضرت علیه‌السلام را گرفته و بر دست ابوبکر می‌کشد.

نقل فوق می‌تواند حلقه اتصالی برای جمع میان اسناد قبلی با نقل‌هایی باشد که ماجرا را چنین روایت کرده‌اند:

گردن حضرت علی علیه‌السلام انداخته بودند، او را بیرون آوردند.»

٦٤١ - عبارت مندرج در کتاب وی چنین است:

«فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: بَايِعْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: فَإِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِذَا أَضْرِبُ وَاللَّهِ عُنُقَكَ، فَقَالَ

لَهُ عَلِيٌّ: إِذَا وَاللَّهِ أَكُونُ عَبْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولِ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ عُمَرُ: أَمَا عَبْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولِ فَنَعَمْ، وَ أَمَا

أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا، حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا.

پس عمر به او گفت: بیعت کن! علی به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ عمر گفت: قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهم

زد. پس علی فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول او را می‌کشید. عمر گفت: بنده کشته‌شده خدا، آری! اما برادر رسول خدا،

هرگز! و سه بار این جملات تکرار شد.»

علّامه مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) در ضمن نقلی مشابه با آنچه طبرسی در کتاب احتجاج آورده است^{۶۴۳}، می‌نویسد:

«... ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَبَايِعْ.»

فَقَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟

قَالَ: إِذَا وَاللَّهِ نَضْرِبُ عُنُقَكَ.

فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ فَضْرَبَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَرَضِيَ بِذَلِكَ مِنْهُ.

فَنَادَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يُبَايَعَ وَالْحَبْلُ فِي عُنُقِهِ - يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي...^{۶۴۴}

سپس گفت: ای پسر ابوطالب! برخیز و بیعت کن!

فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

سه بار بر ایشان اتمام حجّت نمود، سپس بدون آن‌که کف دستش را باز نماید دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به

همین مقدار از او راضی گشت.

اما علی علیه السلام پیش از بیعت و در حالی که ریسمان بر گردنش بود صدا زد:

ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

و در ضمن سندی دیگر که شباهت زیادی با نقل فوق دارد، می‌نویسد:

«... ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ، فَضْرَبَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَرَضِيَ بِذَلِكَ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى مَنْزِلِهِ...^{۶۴۵}»

۶۴۳ - به این نقل در ادامه همین اسناد اشاره خواهیم نمود.

۶۴۴ - علّامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۶.

سپس بدون آن که کف دست را باز کند، دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار راضی گشت.

سپس به سوی خانه اش بازگشت.»

سند شماره ۵)

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶) می نویسد:

«رَوَى عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ أَيْضًا أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِذْ جِيءَ بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: بَايِعْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَإِن أَنَا لَمْ أُبَايِعْ؟

قَالَ: أَضْرِبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: االلَّهُمَّ اشْهَدْ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ فَبَايَعَهُ.^{۶۴۶}

از عدی بن حاتم نیز روایت شود که گفت: من نزد ابوبکر نشسته بودم که علی علیه السلام را آوردند.

ابوبکر به او گفت: بیعت کن!

علی علیه السلام به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: سرت را از تن جدا خواهیم نمود.

پس سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! تو شاهد باش. سپس دستش را دراز کرد و بیعت نمود.»

سند شماره ۶)

شیخ احمد طبرسی (قرن ششم) نیز سندی را به این مضمون نقل می کند:

۶۴۵ - همان منبع، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

۶۴۶ - سید مرتضی: الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۴.

«...ثُمَّ قَالَ [أَبُو بَكْرٍ] لِقَنْفَذٍ: إِنَّ خَرَجَ وَالْأَفْقَتِحِمَ عَلَيْهِ، فَإِنْ امْتَنَعَ فَأَضْرِمِ عَلَيْهِمُ بَيْنَهُمْ نَارًا.

فَانْطَلِقْ قَنْفَذَ فَأَقْتَحِمَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ... وَالْقَوَا فِي عُنُقِهِ حَبْلًا أَسْوَدًا... ثُمَّ انْطَلَقُوا بِعَلِيِّ مُلَبِّبًا بِحَبْلِ، حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ

قَائِمٌ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ... وَسَائِرُ النَّاسِ قُعُودٌ حَوْلَ أَبِي بَكْرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ...

فَانْتَهَرَهُ عُمَرُ فَقَالَ: بَايِعْ. فَقَالَ: وَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟

قَالَ: إِذَا نَقَلْتُكَ ذُلًّا وَصِغَارًا...

ثُمَّ نَادَى قَبْلَ أَنْ يُبَايِعَ^{٦٤٧}: يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي. ثُمَّ تَنَاوَلَ يَدَ أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ...^{٦٤٨}

ابوبکر به قنفذ گفت: اگر خارج شد که شد و آلا به او حمله کن و اگر امتناع ورزید، خانه را با اهلش به آتش بکش.

قنفذ و همراهانش رفتند و بدون اجازه به خانه حمله کردند و طنابی سیاه بر گردنش افکندند.

سپس علی را با طناب نزد ابوبکر آوردند؛ در حالی که عمر با شمشیر بالای سرش ایستاده بود و مردم با سلاح دور ابوبکر نشستند.

آن گاه عمر او را شکنجه داد و گفت: بیعت کن!

پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: تو را به خواری و پستی می کشیم.

آن گاه پیش از بیعت کردن صدا زد: ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

سپس دستش را دراز نمود و با ابوبکر بیعت نمود.»

سند شماره (۷)

٦٤٧ - [منظور، رسیدن دست ابوبکر به دست گره خورده امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.]

طبری امامی (قرن ۴) می‌نویسد:

«... بَعَثْنَا إِلَى عَلِيٍّ فَجِيءَ بِهِ مُلَبَّأً فَلَمَّا حَضَرَ قَالَا لَهُ: بَايِعْ.»

قَالَ عَلِيٌّ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَا: إِذَا تُقْتَلُ.

قَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَا: أَمَا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ وَ أَمَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا.

قَالَ: فَرَجَعَ يَوْمئِذٍ وَ لَمْ يُبَايِعْ.^{۶۴۹}

گروهی را به دنبال علی فرستادند و آنان علی را در حالی که طناب به گردنش انداخته بودند، آوردند.

آن‌گاه به او گفتند: بیعت کن!

علی فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفتند: تو را خواهیم کشت [کشته خواهی شد].

فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

گفتند: بنده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز!

راوی گفت: آن روز بازگشت و بیعت نمود.»

اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می‌کنند؟

سند شماره ۸

ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) ذیل عنوان «إِبَایَةُ عَلِیٍّ بَیْعَةَ أَبِي بَكْرٍ»^{۶۵۰} می نویسد:

«ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا أَتَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ.

فَقِيلَ لَهُ: بَايِعْ أَبَا بَكْرٍ.

فَقَالَ: أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، لَا أَبَايِعُكُمْ وَانْتُمْ أَوْلَى بِالْبَیْعَةِ لِي...

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنَّكَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تُبَايِعَ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: ... وَاللَّهِ يَا عُمَرُ! لَا أَقْبَلُ قَوْلَكَ وَلَا أَبَايِعُهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: فَإِنْ لَمْ تُبَايِعْ فَلَا أُكْرِهُكَ...

علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن!

فرمود: تنها من برای بیعت کردن سزاوارم، با شما بیعت نمی کنم و بایستی که شما با من بیعت کنید.

عمر گفت: تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد.

علی فرمود: ای عمر! قسم به خدا که سخت را نخواهم پذیرفت و بیعت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: اگر بیعت نکنی تو را مجبور نخواهم کرد.»

وی همچنین ذیل عنوان «كَيْفَ كَانَتْ بَیْعَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^{۶۵۱} می نویسد:

«فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا، فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ.

فَقَالُوا لَهُ: بَايِعْ، فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟

قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ...

۶۵۰ - خودداری علی از بیعت با ابوبکر.

۶۵۱ - بیعت علی بن ابی طالب چگونه بود؟

وَأَبُوبَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَلَا تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكِ؟

فَقَالَ: لَا أَكْرِهُهُ عَلَى شَيْءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ...^{۶۵۲}

علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن!

گفت: اگر بیعت نکنم چطور؟

گفتند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

و ابوبکر ساکت بود و هیچ نمی‌گفت. آن‌گاه عمر گفت: آیا دستوری راجع به او صادر نمی‌کنی؟

[ابوبکر] گفت: تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی مجبور نمی‌کنم.»

این سند تاریخی تصریح دارد که پس از هجوم آتش‌افروزانه به بیت فاطمه علیها السلام، به اجبار کشاندن حضرت امیر علیه السلام به سوی

مسجد و تهدید ایشان به قتل، امیر المؤمنین علیه السلام به دلیل حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و دفاع غیورانه حضرت

فاطمه علیها السلام از ایشان، به خانه بازگشته و بدون دست دادن با ابوبکر^{۶۵۳} و حتی تظاهر به انجام بیعت^{۶۵۴}، از چنگال دژخیمان

حکومتی آزاد شده‌اند.

به عبارت دیگر، بنا به تصریح سند تاریخی فوق - که از منابع معتبر نزد اهل سنت^{۶۵۵} محسوب می‌شود^{۶۵۶} - هیچ‌گونه دست‌دانی میان

۶۵۲ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۳۱.

۶۵۳ - اهل سنت نمی‌توانند از پذیرش این فراز شانه خالی کنند.

۶۵۴ - خواهیم گفت که عبارت «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است» تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه‌های اجبار در انجام

بیعت نمایان و آشکار نباشد.

لذا به دلیل ظهور نشانه‌های «اجبار و اکراه» در ماجرای فوق، به کار بردن این عبارت جایز نبوده و تنها می‌توان از عبارت «اجبار به

انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

۶۵۵ - رک: ابن عربی: العواصم من القواصم، ص ۲۴۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر واقع نگردیده و آن حضرت علیه السلام به دلیل حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد، آزاد گردیده اند.

جمع بندی اسناد هشت گانه

با توجه به این که:

۱ - عیاشی نیز در ابتدای سندی که از وی نقل کردیم، به حاضر شدن حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش مبنی بر انجام نفرین تصریح کرده است.

۲ - مجلسی نیز قبل از سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده که در آن بر آزاد شدن امیرالمؤمنین علیه السلام توسط حضرت زهرا علیها السلام تصریح و تأکید شده است.

متن سند مذکور چنین است: «ثُمَّ أَخَذَتْ بِيَدِهِ فَأَنْطَلَقَتْ بِهِ»^{۶۵۷} سپس دست وی را گرفت و او را با خود برد...»

۳ - طبرسی نیز پس از اتمام سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده است.^{۶۵۸}

نتیجه می گیریم:

هیچ تعارضی میان نقل ابن قتیبه و سایر اسناد تاریخی وجود نداشته و می توان تمامی این اسناد را با یکدیگر جمع نموده و چنین گفت:

الف) ابوبکر با مشاهده ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد، به همین اندازه از اعمال خشونت نظامی^{۶۵۹} علیه خاندان

۶۵۶ - اهل سنت بایستی به محتوای این نقل ملتزم باشند.

۶۵۷ - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۲.

۶۵۸ - رک: طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۶ - ۸۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده کرده و آن را برای اخذ التزام از حضرت علی علیه السلام مبنی بر عدم قیام مسلحانه علیه نظام خلافت، کافی دانسته است.

(ب) رسیدن دست گره خورده امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر، با تلاش هم‌زمان و دو سویه مهاجمین و عباس عموی

پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته است، نه با میل و اختیار خود ایشان علیه السلام.

(ج) رسیدن دست امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر - که به دنبال اعمال شدیدترین خشونت‌ها صورت گرفت - هم‌زمان با ورود

حضرت زهرا علیها السلام به مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش از سوی ایشان علیه السلام رخ نموده است.

لذا ابوبکر به همین اندازه اکتفا نمود و به دلیل ترس از وقوع نفرین از سوی حضرت زهرا علیها السلام، حضرت علی علیه السلام را آزاد

ساخت.

(د) برخی ناظرین - به ویژه اطرافیان خلیفه - حادثه را به گونه‌ای نقل کرده‌اند که شنونده گمان می‌کند خود آن حضرت علیه السلام دست

خویش را به دست ابوبکر زده‌اند.

(ه) ابن قتیبه جهت بی‌تقصیر جلوه دادن ابوبکر در ماجرای هجوم و القای عدم تمایل ابوبکر به اخذ بیعت اجباری از

امیرالمؤمنین علیه السلام، از ذکر وقایعی که هم‌زمان با ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد رخ داده است، اجتناب ورزیده و ماجرا را

به گونه‌ای ثبت کرده است که گویا ابوبکر برای رها ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام منتظر ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد بود و

هیچ رضایتی از رفتارهای اطرافیانش نداشت!؟

تذکر

در پایان، خاطر نشان می‌گردد:

برخی از مورّخین اهل سنت که خواسته‌اند در این ماجرا، بر رفتارهای خلیفه سرپوش بنهند، تنها به ذکر عباراتی به این مضمون اکتفا کرده‌اند که:

«ابابکر از علی نخواست با او بیعت کند و او را مجبور به بیعت نمود.»^{۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲}

در حالی که اسناد تاریخی مندرج در منابع اهل سنت، اعمال خشونت و حمله نظامی، آوردن آتش و هیزم برای سوزاندن خانه، یورش و ورود به داخل بیت، بیرون کشاندن امیرالمؤمنین علیه السلام و تهدید ایشان به قتل را به روشنی به اثبات می‌رسانند.^{۶۶۳}

جمع‌بندی نهایی از ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به این که:

۱ - امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از قبول انجام بیعت، در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

۲ - این امتناع، خود دلیلی بر نارضایتی امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن است.

۳ - نامشروع بودن خلافت دو نتیجه در پی دارد:

الف) ابوبکر بدون صلاحیت، عهده‌دار خلافت شده است.

ب) موضوع بیعت غیر شرعی و ناروا است.

۴ - فشار شدید مهاجمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام و اعمال زور و تهدید جهت وادار ساختن حضرت علی علیه السلام به انجام بیعت -

۶۶۰ - فشردگی نقل ابن قتیبه در مقایسه با نقل عیاشی، مسعودی، طبرسی و دیگران، در راستای همین هدف صورت گرفته است.

۶۶۱ - متأسفانه اصغر قائدان نیز در صفحه ۸۷ از کتاب خود، در راه القای همین دیدگاه گام برداشته است.

۶۶۲ - ر.ک: ابن حزم: الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

۶۶۳ - ر.ک: شیخ حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه علیها السلام.

که دلالت بر اکراه و اجبار بیعت‌کننده دارد - در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

در مجموع می‌توان گفت:

امتناع شدید امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** از بیعت نمودن با ابوبکر که به هجوم نظامی به خانه ایشان انجامید، به وضوح حاکی از آن است که:

آن حضرت **علیه‌السلام** خلافت ابوبکر را ناحق و ناروا می‌دانستند.

لذا در این ماجرا، ابوبکر به عنوان فردی ناشایست برای خلافت در مسند مبایع‌له قرار گرفته و آنچه برای آن بیعت می‌طلبید (موضوع

بیعت) نامشروع، ناحق و ناروا می‌باشد.

از سوی دیگر، تلاش هواداران خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** حاکی از وجود اجبار، تهدید و اکراه در ماجرای مطالبه

این بیعت بوده و در نهایت، وقوع عقد بیعت با ابوبکر را به دلیل فراهم نبودن همه شرایط انعقاد آن، مُحال می‌سازد.

از این رو می‌توان گفت:

در این ماجرا، نه تنها هیچ‌گونه بیعتی واقع نگردیده، بلکه استفاده از واژه «بیعت صوری و ظاهری» هم درباره آن غلط می‌باشد؛ زیرا این

واژه تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه‌های فقدان شرایط صحت انعقاد بیعت، نمایان نبوده و به وضوح قابل مشاهده نباشد.

بنابراین در این ماجرا، تنها می‌توان از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

نتیجه‌گیری نهایی

مهم‌ترین نتیجه‌ای که از دقت و تأمل در اسناد و مدارک تاریخی فوق می‌توان دریافت «عدم رضایت امیرالمؤمنین **علیه‌السلام** از خلافت

ابوبکر و عدم موافقت با آن است.»

این نارضایتی را به وضوح می‌توان در تلاش‌های ایشان جهت قیام به سیف و نیز امتناع شدید از قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده

نمود.

همه این موارد به وضوح ثابت می‌کنند:

این خلافت از سوی حضرت علی علیه السلام ناحق و ناروا قلمداد می شده است.

همچنین دقت در اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، به روشنی ثابت می کند که فضای حاکم بر مطالبه بیعت از آن

حضرت علی علیه السلام، مملو از اعمال فشار و تهدید نظامی، اجبار و اکراه بوده است.

به همین دلایل نیز تحقق بیعت با ابوبکر - آن هم به عنوان خلیفه - غیر ممکن است.

لذا می توان نتیجه گرفت:

انعقاد بیعت با ابوبکر محال است و تظاهر به آن^{۶۶۴} منشأ اثر نمی باشد.

گفتار سوم

عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر

اسناد تاریخی

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) چنین نقل می کند:

«لَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ فِي تَخَلُّفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ اشْتَدَّ أَبُو بَكْرٍ وَ عَمَرَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ خَرَجَتْ أُمَّ مِسْطَحِ بْنِ إِثَانَةَ فَوَقَفَتْ عِنْدَ

الْقَبْرِ وَ قَالَتْ:

كَانَتْ أُمُورٌ وَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبِئَةٌ

لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ تُكْثِرِ الْخُطْبَ

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا

۶۶۴ - منظور دست دادن صوری می باشد.

وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَلَا تَغِبْ^{۶۶۵}

زمانی که سخنان مردم راجع به امتناع علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر زیاد شد و ابوبکر و عمر درباره بیعت بر وی سخت گرفتند، امّ مسطح بن اثاثه بیرون آمد و نزد قبر [پیامبر صلی الله علیه و آله] ایستاد و گفت:

اخبار و حوادث ناگواری رخ داد که اگر تو شاهد آن‌ها می‌بودی، [برای این مردم] کمتر سخن می‌گفتی.

ما تو را از دست دادیم، به سان زمینی که باران بر آن نیارد.

و امت تو به هرج و مرج گرفتار شدند؛ پس تو شاهد ایشان باش و پنهان و غائب مشو.»

امیرالمؤمنین علیه السلام جهت اثبات عدم رضایت مردم از خلافت ابوبکر و اثبات عدم مقبولیت آن، بر حکومت او چنین ایراد گرفته‌اند:

«فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلِكْتَ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غَيْبٌ^{۶۶۶}

اگر حکومت را با شورا به دست گرفتی، پس چگونه است که مشورت‌کنندگان غایب بودند.»

یعنی قاعده مقبولیت عمومی این است که باید پیش از تصدی حکومت، مردم آن را پذیرفته باشند.

در حالی که با پذیرش خلافت ابوبکر توسط تعداد انگشت‌شماری^{۶۶۷} در سقیفه، حکومت به طور رسمی اعلام شد و پس از تصدی

خلافت (و نه قبل از آن) از دیگران بیعت ستانده شد.

همان‌طور که می‌دانید:

۶۶۵ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۴۳.

۶۶۶ - سید رضی: نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰.

۶۶۷ - ماوردی (متوفی ۴۵۰) به این تعداد انگشت‌شمار تصریح کرده و می‌نویسد:

«إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ أَنْعَقَدَتْ بِخَمْسَةِ اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا. بیعت ابوبکر با اتفاق نظر پنج نفر منعقد شد.»

(ماوردی: الاحکام السلطانیة، ص ۶)

اگر کسی بر منصب قدرت تکیه زد، بیعت گرفتن برای او - چون برخاسته از قدرت او است - شرایط بیعت (همانند آزادی و اختیار) را سلب می‌کند و چه بسا «ترس، تهدید، تطمیع، ناچاری و...» موجب بیعت مردم با او بشود؛ لذا چنین بیعتی هیچ‌گونه ارزشی ندارد.

«از مباحث بنیادین درباره سقیفه، بازساختن مخالفان انتخاب ابوبکر است، و از مهم‌ترین ثمره‌های آن، بطان ادعای اجماع در انتخاب او است.

در خور توجه است که نام بسیاری از مخالفان، در تاریخ ثبت نشده است؛ زیرا معمولاً شخصیت‌های برجسته و سرشناس مورد توجه بوده‌اند و آنان نیز مریدانی داشته‌اند که نظریه‌های آنان را می‌پذیرفته‌اند.

همچنین از بسیاری به صورت گروهی نام برده شده است؛ مثلاً براساس نقل‌های متعدد، در آغاز بنی‌هاشم از بیعت خودداری کردند.^{۶۶۸} می‌توان دریافت که عامل اصلی پرداختن زکات توسط قبیله کِنده نیز مخالفت با انتخاب ابوبکر بوده است.

بنابراین مخالفان انتخاب ابوبکر بسیار بیش‌تر از کسانی‌اند که از آنان در این نوشته نام می‌بریم.

گفتنی است که بیش‌تر مخالفان انتخاب ابوبکر، پس از مدتی به دلیل‌هایی مانند اجبار، تطمیع و ترور، بیعت کردند که این بحثی جدا می‌طلبد.

پنجاه تن از مخالفانی که ما به نام آنان دست یافته‌ایم عبارت‌اند از...^{۶۶۹}

وی سپس بر اساس حروف الفبا به اسامی این پنجاه نفر اشاره نموده است.

نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر

۶۶۸ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۸؛ ابن‌اثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰ و ص ۱۴؛ ابن‌ابی‌الحدید: شرح

نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱.

۶۶۹ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه»، مندرج در دانشنامه امام علی‌علیه‌السلام، ج ۸، ص ۴۴۳.

سند شماره ۱)

در صحیح بخاری - از مهم‌ترین کتاب‌های روایی اهل سنت - اشاره‌ای از عایشه به تهدید مردم جهت اخذ بیعت آمده است.

این سند بهترین گواه بر عدم ارزش و اعتبار بیعت مردم با ابوبکر و خطّ بطلانی بر موافقت عمومی با خلافت او می‌باشد.

عایشه پس از بیان حکایت سقیفه می‌گوید:

«لَقَدْ خَوَّفَ عُمَرُ النَّاسَ»^{۶۷۰}

عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید.»

سند شماره ۲)

ابن‌ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) نقل می‌کند که عمر در مواجهه با متحصنین در بیت فاطمه علیها السلام چنین

رفتار کرد:

«فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لَأُحْرَقَنَّ النَّبِيَّتَ عَلَيْكُمْ... ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ بِتَلَابِيهِمْ يُسَاقُونَ سَوْقًا عَنيفًا حَتَّى بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ»^{۶۷۱}

پس گفت: قسم به خدایی که جانم در دست اوست! یا شما برای بیعت خارج می‌شوید یا خانه را با شما به آتش خواهم کشید... سپس

ایشان را (با طنابی که در گردن‌هایشان آویخته بود) بیرون آورد در حالی که [او و یارانش] آنان را با بدرفتاری و خشونت می‌بردند تا با

ابوبکر بیعت کنند.»

۶۷۰ - محمدبن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۵.

۶۷۱ - ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸.

او همچنین درباره نقش خشونت‌های عمر در تثبیت پایه‌های خلافت ابوبکر می‌نویسد:

«عَمْرُ هُوَ الَّذِي شَيَّدَ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ وَ رَقَمَ الْمُخَالِفِينَ فِيهَا؛ فَكَسَرَ سَيْفَ الزُّبَيْرِ لَمَّا جَرَّدَهُ، وَ دَفَعَ فِي صَدْرِ الْمُقْدَادِ، وَ وَطِئَ فِي السَّقِيفَةِ سَعْدَ

بْنَ عَبَادَةَ وَ قَالَ: أَقْتُلُوا سَعْدًا، قَتَلَ اللَّهُ سَعْدًا!

وَ حَطَّمَ أَنْفَ الْحُبَابِ بْنِ الْمُنْذَرِ... وَ تَوَعَّدَ مَنْ لَجَأَ إِلَى دَارِ فَاطِمَةَ مِنَ الْأَهَاشِمِيِّينَ وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْهَا.

وَ لَوْلَاهُ لَمْ يَثْبُتْ لِأَبِي بَكْرٍ أَمْرٌ، وَ لَا قَامَتْ لَهُ قَائِمَةٌ.^{۶۷۲}

عمر همان کسی است که بیعت با ابوبکر را استوار ساخت و مخالفین آن [بیعت] را منکوب کرد. وقتی که زبیر شمشیر کشید، آن را شکست و بر سینه مقداد کوبید و در سقیفه علیه سعدین عباده توطئه نمود و گفت: سعد را بکشید! خدا سعد را بکشد! و بینی حباب بن منذر را شکست... و کسانی از بنی‌هاشم که به خانه فاطمه پناه برده بودند را تهدید نمود و آنان را از خانه بیرون کشید. و اگر او [عمر] نبود، پایه‌های حکومت ابوبکر تثبیت نمی‌شد.»

کثرت اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه به قدری است که شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) در این باره می‌نویسد:

«وَ أَمْثَالُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي قَهْرِ النَّاسِ عَلَى بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ حَمْلِهِمْ عَلَيْهَا بِالْإِضْطِرَارِ كَثِيرَةٌ وَ لَوْ رُمْنَا إِبْرَادَهَا لَمْ يَتَسَّعْ لِهَذَا

الْكِتَابِ.^{۶۷۳}

و اخبار مشابه با آنچه ما (درباره مجبور کردن مردم به بیعت با ابوبکر و به زور بردن مردم به نزد او برای بیعت) نقل کردیم فراوان است

۶۷۲ - همان منبع، ج ۱، ص ۱۷۴.

۶۷۳ - شیخ مفید: الجمل، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

که اگر می‌خواستیم آن‌ها را ذکر کنیم در این کتاب نمی‌گنجید.»

سند شماره ۵)

برای مثال شیخ احمد طبرسی (قرن ۶) نقل می‌کند که:

«إِنَّ عُمَرَ اخْتَزَمَ بَازَارِهِ وَجَعَلَ يَطُوفُ بِالْمَدِينَةِ وَيُنَادِي: أَلَا إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ بُوِيعَ لَهُ فَهَلُمُّوا إِلَيَّ الْبَيْعَةَ، فَيَنْتَالُ النَّاسُ يُبَايِعُونَ، فَعَرَفَ أَنَّ

جَمَاعَةً فِي بُيُوتِ مُسْتَتِرُونَ، فَكَانَ يَقْضِدُهُمْ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ وَيَكْبِسُهُمْ وَيُحْضِرُهُمُ الْمَسْجِدَ فَيُبَايِعُونَ...»^{۶۷۴}

عمر کمرش را محکم بست و در شهر می‌گشت و فریاد می‌کشید: آگاه باشید که با ابوبکر بیعت شد؛ پس بشتابید برای بیعت با او. پس مردم برای بیعت با او ازدحام کردند.

[عمر] فهمید که عده‌ای در خانه‌هایشان پنهان گشته‌اند؛ پس با گروهی فراوان نزد آنان می‌رفت و ناگهان به آنان حمله می‌کرد و ایشان را به مسجد می‌آورد تا بیعت کنند.»

پشتوانه و حامی مسلح باند کودتا، قبیله وحشی و بدوی بنی‌اسلم است که به اقرار خود عمر، در پیروزی کودتاگران نقش به‌سزایی داشت.

سند شماره ۶)

«طبری نقل می‌کند که قبیله اسلم پس از ورود به مدینه چنان در کوچه‌ها تجمع کردند که کوچه‌ها گنجایش آنان را نداشت و عمر می‌

گفت: همین که قبیله اسلم را دیدم به پیروزی یقین پیدا کردم.»^{۶۷۵}

۶۷۴ - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۰.

۶۷۵ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۵۹؛ قلّشندی: نهاية الارب، ج ۴، ص ۳۵.

سند شماره ۷)

ابن اثیر در کامل می نویسد:

قبیله بنی اسلم آمدند و بیعت کردند. پس ابوبکر قوی شد و آن گاه مردم با ابوبکر بیعت کردند. ۶۷۶

سند شماره ۸)

گویاتر از این دو، بیان شیخ مفید در کتاب جمل است. او از قول ابومخنف نقل می کند که: گروهی از اعراب بادیه بودند که برای تهیه

آذوقه و خواربار به مدینه داخل شدند، اما مردم مدینه، به علت فوت پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اعتنایی نکردند.

آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او را گردن نهادند.

آن گاه عمر آنان را طلبید و به ایشان گفت:

در ازای بیعت با خلیفه رسول خدا آن چه نیاز دارید از خواربار و آذوقه - بی هیچ عوضی - برگزید و به سوی مردم درآیید و آنان را

(إِنَّ أَسْلَمَ أَقْبَلَتْ بِجَمَاعَتِهَا حَتَّى تَضَاقِقَ بِهِمُ السَّكَّ فَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ عُمَرُ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ أَسْلَمَ

فَأَيَّقْتُ بِالنَّصْرِ)

[تمامی قبیله اسلم آمدند؛ به طوری که تمام گذرگاههای شهر شلوغ شد. آنان با ابوبکر بیعت کردند. آن گاه عمر گفت: وقتی قبیله اسلم را

دیدم یقین کردم که پیروز خواهیم شد.]

۶۷۶ - به نقل از: ابن اثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱ (وَجَاءَتْ أَسْلَمُ فَبَايَعَتْ فَقَوِيَ أَبُو بَكْرٍ بِهِمْ وَبَايَعَ النَّاسُ

بَعْدُ)

گرد آرید و وادار به بیعت کنید و هرکه امتناع کرد بر سر و پیشانی اش بکوبید!

راوی می‌گوید: به خدا قسم دیدم که آن قبیله‌ی بدوی در دم، کمریندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمایل نمودند و با چوب

دستی به مردم حمله کردند و با آن محکم به مردم می‌زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می‌کردند.^{۶۷۷}

۶۷۷ - به نقل از: شیخ مفید: الجمل، ص ۱۱۹ (و روی ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن محمد بن سائب الکلبی

و ابی صالح، و رواه ایضاً عن رجاله عن زائدة بن قدامه قال: کان جماعة من الأعراب قد دخلوا المدينة

ليمتادوا منها، فشغل الناس عنهم بموت رسول الله صلى الله عليه وآله فشهدوا البيعة و حضروا الأمر، فأنفذ

إليهم عمر و استدعاهم و قال لهم: خذوا بالحظ و المونة على بيعة خليفة رسول الله و أخرجوا إلى

الناس و احشروهم ليبيعوا، فمن امتنع فاضربوا رأسه و جبينه!

قال: فوالله لقد رأيت الأعراب قد تحزموا و اتشحوا بالأزر الصنعائسة و أخذوا بأيديهم الخشب و خرجوا

حتى خبطوا الناس خبطاً و جاؤوا بهم مكرهين إلى البيعة)

سند شماره ۹)

همچنین مسعودی در اثبات الوصیه، ص ۱۱۶ می‌گوید:

(و بايع عمر بن الخطاب أبابكر و صفق على يديه، ثم بايعه قومه ممن قدم المدينة ذلك الوقت

من الأعراب و المؤلفة قلوبهم و تابعهم على ذلك غيرهم)

[عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت نمود و دستانش را بر هم زد. آن‌گاه اعراب بادیه‌نشین (که آن موقع در مدینه بودند) و غیر مسلمانانی که

از این رو بعدها برای جبران این اقدام بزرگ کوشیدند اینان را از ننگ اعرابی بودن (جاهلیت و بدویت) استثنا کنند.

عایشه به پاس خدماتی که به پدرش کردند، از قول پیامبر در فضیلت آنها روایتی ساخت که آثار کذب آن بر خواننده آگاه پوشیده

نیست. ۶۷۸» ۶۷۹

سند شماره ۱۰)

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) نیز از براء بن عازب نقل می‌کند که:

«... وَ إِذَا أَنَا بِأَبِي بَكْرٍ قَدْ أَقْبَلَ وَ مَعَهُ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ السَّقِيْفَةِ وَ هُمْ مُحْتَجِزُونَ بِالْأَزْرِ الصَّنَاعِيَّةِ لَا يَمْرُونَ بِأَحَدٍ إِلَّا

خَبَطُوهُ وَ قَدَمُوهُ فَمَدُّوا يَدَهُ فَمَسَحُوهَا عَلَى يَدِ أَبِي بَكْرٍ يُبَايِعُهُ؛ شَاءَ ذَلِكَ أَوْ أَبِي...»^{۶۸۰}

ابوبکر و به همراه وی، عمر و ابو عبیده و گروهی از اصحاب سقیفه را دیدم که کمربندهایشان را محکم نموده و پیش می‌آمدند. هرکس را

که می‌دیدند، می‌زدند و به زور دستش را پیش می‌آوردند و چه موافق بود یا مخالف، او را به بیعت با ابوبکر مجبور می‌نمودند.»

سند شماره ۱۱)

«زیربن بکار نیز در کتاب موقیبات خود، به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۶ / ۲۸۷، آورده است که:

فَقَوَى بِهِمْ - بَنَى أَسْلَمَ - أَبُو بَكْرٍ وَ لَمْ يُعِينْنَا مَتَى حَادَتْ أَسْلَمٌ.^{۶۸۱}

مورد لطف مسلمانان قرار گرفته بودند، با او بیعت کردند. پس از آن، دیگران نیز بیعت نمودند.]

۶۷۸ - رک: ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۹۴.

۶۷۹ - مسعود پور سید آقایی: چشمه در بستر، ص ۷۶ - ۷۸.

۶۸۰ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۶۸۱ - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۵۰.

ابوبکر به واسطه بیعت بنی‌اسلم قوی گردید و مشخص نکردند قبیله اَسْلَم چه موقع روی گرداندند.»

جالب‌تر آن که با چشم‌پوشی از همه این شواهد تاریخی، ضمن بررسی رفتارهای امیرالمؤمنین **علیه‌السَّلام**، ادعا شده است:

«علت این بیعت ... احترام به رأی مردم! می‌باشد.»^{۶۸۲}

«وقتی که اکثریت! مردم به‌سوی فرد دیگری توجه کرده‌اند... لازم است... وحدت جامعه را با بیعت حفظ کرد.»^{۶۸۳}

در پایان خاطر نشان می‌گردد:

«اندیشه انتخاب خلیفه از طریق مراجعه به افکار عمومی، از قبیل علل پس از وقوع است که خیالبافان تاریخ آن را از پیش خود

تراشیده‌اند، در صورتی که یک چنین توجیهی، نه با خود واقع تطبیق می‌کند و نه دانشمندان اهل تسنن مدعی چنین چیزی هستند و نه در انتخابات امام یک چنین اتفاق و اتحاد را شرط امامت می‌دانند.

گاهی یک پدیده اجتماعی به‌گونه‌ای و تحت شرایطی لباس وجود به خود می‌پوشد و برخی که پایه داوریه‌های آنها را یک مشت حدس و پندار تشکیل می‌دهد، روی خوش‌بینی‌های بی‌جهت، آن را با یک رشته عللی توجیه می‌کنند که روح پدید آورنده پدیده از آن بی‌خبر است.

توجیه حکومت خلفا از طریق مراجعه به افکار عمومی و حکومت مردم بر مردم یا حکومت اکثریت بر اقلیت، مصداق روشن این قاعده است.

زیرا اصولاً آن‌چه که در انتخاب خلفا مطرح نبود، موضوع انتخاب آنان از طریق توده‌ها بود...

۶۸۲ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۹۰.

۶۸۳ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۸.

مع الوصف برخی از نویسندگان برای موجّه جلوه دادن خلافت خلفا، موضوع حکومت مردم بر مردم و قاطعیت رأی اکثریت بر اقلیت را پیش کشیده و خواسته‌اند که حکومت خلفا را از این راه توجیه کنند، در حالی که یک چنین توجیه، به‌سان علل پس از وقوع است که فقط در عالم تخیل مستند بوده است.»^{۶۸۴}

هر چند که ادّعا شده است:

«به خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت! فرمود.»^{۶۸۵}

گفتار چهارم

تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام

تبیین شبهه

منابع اهل سنت از بیعتی مختارانه با ابوبکر سخن به میان آورده‌اند؛

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) در این باره می‌نویسد:

«وَأَمَّا الَّذِي يَقُولُهُ جُمُهورُ الْمُحَدِّثِينَ وَاعْيَانُهُمْ فَإِنَّهُ امْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ لَزِمَ بَيْتَهُ، فَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى ماتتُ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا ماتتُ بَايَعَ

طَوَّعاً.»^{۶۸۶}

اما نظر عموم محدّثین و بزرگان ایشان این است که او [علی علیه السلام] شش ماه از بیعت خودداری نمود و خانه‌نشین گردید و تا

۶۸۴ - استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.

۶۸۵ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۱، ص ۷۰.

۶۸۶ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲.

درگذشت فاطمه بیعت نکرد. اما پس از درگذشت وی با اختیار خود بیعت نمود.»!

نقش این شبهه در هدم غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید براساس این قبیل ادعاهای سنیان، حضرت علی علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، از روی میل و اختیار با ابوبکر بیعت کرده‌اند!!

گویا که تنها مانع برای انجام این بیعت رضایتمندانه، زنده بودن دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و اگر هم تأخیری چند ماهه در انجام این بیعت مشاهده می‌شود، تنها به وجود همین مانع باز می‌گردد و هیچ علت دیگری ندارد!!

چنین ادعاهایی در واقع به این معنا است که امیرالمؤمنین علیه السلام از همان ابتدا، خواستار انجام بیعت با ابوبکر بوده و علیرغم میل باطنی خود (تنها به دلیل رعایت احترام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله) در انجام آن کوتاهی نمودند!!

لذا به محض از دنیا رفتن ایشان، به سوی ابوبکر شتافتند تا با او بیعت کنند!!

بدیهی است، آنچه با طرح زیرکانه این شبهه به اثبات می‌رسد «مشروعیت خلافت ابوبکر» و آنچه در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار می‌گیرد «الهی بودن خشم و غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر» و تقلیل آن در حد احساسات زنانه و معمولی است.^{۶۸۷}

اهمیت نقد و بررسی ادعای «وقوع بیعتی مختارانه با ابوبکر پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام» آن‌گاه هویدا می‌گردد که به‌خاطر داشته باشیم:

۶۸۷ - چنانچه ابن‌کثیر گستاخانه بدان تصریح می‌کند و بدین وسیله سعی دارد تا با زیر پا نهادن آیه تطهیر، عصمت حضرت زهرا علیها السلام

را زیر سؤال ببرد.

(ابن‌کثیر: البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۴۹ و ص ۲۸۶)

در کتاب‌هایی همچون «صحیح بخاری»^{۶۸۸} و مسلم^{۶۸۹} ادّعی فوق پس از عباراتِ حاکی از «غضب حضرت زهرا علیها السلام» بر ابوبکر درج شده است.

در واقع می‌توان گفت:

امثال محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری که عبارات: «فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^{۶۹۰}

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ»^{۶۹۱}

را در کتاب‌های خود به ثبت رسانده‌اند؛ در واقع می‌خواسته‌اند تا پس از نقل‌های فوق، آن‌ها را از اعتبار ساقط کنند.

لذا با ادّعی واهی «بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام» خشم و غضب خدایی صدیقه طاهره علیها السلام بر ابوبکر و منزلت والای ایشان علیها السلام را - به‌طور غیر مستقیم - در حاله‌ای از ابهام قرار داده‌اند.^{۶۹۲}

بدین ترتیب، استناد به نقل‌های این قبیل کتاب‌ها مبنی بر «غضب فاطمه زهرا علیها السلام» بر ابوبکر» تنها زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که ابتدا، ادّعی مطرح شده درباره «بیعت مختارانه» را مورد نقد قرار دهیم.

بنابراین، اثبات جعلی بودن ادّعی «بیعت مختارانه» مترادف با دفاع از خدایی بودن «غضب حضرت زهرا علیها السلام» بر ابوبکر» می‌باشد

که رسواکننده خطّ انحراف پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و جداکننده حق و باطل از یکدیگر، به‌ویژه در مبحث سرنوشت‌ساز

۶۸۸ - حدیث شماره ۳۹۱۳.

۶۸۹ - حدیث شماره ۳۳۰۴.

۶۹۰ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۸۶۲.

۶۹۱ - همان منبع، حدیث شماره ۳۹۱۳؛ مسلم بن حجاج: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

۶۹۲ - همان‌طور که ملاحظه خواهید فرمود، نقل ابن قتیبه دینوری در کتاب «الامامة و السياسة» درباره عیادت آن دو از حضرت زهرا علیها السلام

نیز به همین سرنوشت دچار شده است.

«امامت و خلافت» است.

انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟

با توجه به تردید موجود در صحّت وقوع بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر در روزهای نخست غصب خلافت، اکثر مدافعان خلفا ترجیح داده‌اند تا با چنین نقل‌هایی، راه را برای پذیرش وقوع بیعتی دیگر - که خالی از مشکلات بیعت نخست باشد - هموار نموده و بدین وسیله (ضمن سرپوش نهادن بر حوادث تلخ مربوط به تلاش هواداران ابوبکر برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام و پاک نمودن آن حوادث شرم‌آور از صفحه تاریخ) پایه‌های خلافت ابوبکر را با طرح بیعتی جدید مستحکم سازند.

برای آشنایی با اقوال فوق، به منابع زیر مراجعه نمایید:

ابن حزم: الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

ابن اثیر: الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰.

ابی الفداء: المختصر، ج ۱، ص ۱۶۵.

ابن جوزی: تذکرة الخواص، ص ۶۰ - ۶۱.

ابن اعثم کوفی: الفتوح، ص ۸.

جالب است که عده‌ای نیز تحت تأثیر همین نقل‌های اهل سنت قرار گرفته و گفته‌اند:

«اینکه بعضی می‌گویند که علی (ع) هیچ‌گاه بیعت نکرد، امری خلاف واقعیت‌های تاریخی است... آن‌چه عده‌ای می‌گویند، از روی تعصبی

است که بر حقایق تاریخی پرده می‌افکند.»^{۶۹۳}

و جالب‌تر آن که برخی دیگر از مدافعان متعصب مکتب خلافت، مدّعی شده‌اند که حضرت علی علیه السلام در همان روزهای آغازین

۶۹۳ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۹.

خلافت ابوبکر، مشتاقانه و بی‌درنگ با او بیعت کردند.

برخی مورّخینی که در لابه‌لای آثارشان چنین جعلیاتی را گنجانده‌اند، عبارت‌اند از:

ابن عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷.

طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۷.

ابن کثیر: السیرة النبویّه، ج ۴، ص ۴۹۵.

نویری: نهایت العرب، ج ۴، ص ۳۷.

لازم به ذکر است که این ادّعا، علاوه بر تعارض شدید با سایر اسناد تاریخی، با دیدگاه سایر پیروان خلفا مبنی بر «عدم وقوع هرگونه

بیعتی با ابوبکر در زمان حیات حضرت زهرا علیها السلام» در تضادّ آشکار قرار دارد.^{۶۹۴}

اهل سنتّ ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می‌کنند؟

نقل‌های اهل سنتّ در این موضوع به سه گونه مختلف قابل تقسیم می‌باشند:

گونه اوّل) ماجرای ارتداد عرب.

گونه دوم) ماجرای نامه امیرالمؤمنین علیه السلام.

گونه سوم) ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر.

لازم به ذکر است که برخی خواسته‌اند تا با استناد به همین نقل‌ها، «خلافت ابوبکر» را مقبول و مشروع جلوه دهند؛ چنانچه اظهار شده:

«علی(ع) پس از رحلت رسول خدا(ص) مدّت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت! و بیعت!

۶۹۴ - هرچند که این تصریحات سدّ محکمی را در مقابل این قبیل دروغ‌پردازی‌ها تشکیل می‌دهند؛ ولی در عین حال نباید از انگیزه

اعتراف‌کنندگان به آن نیز غفلت نمود.

کرد.»^{۶۹۵}

«حضرت امیر مدّت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت ! کرد.»^{۶۹۶}

«علی(ع) و جماعتی از بزرگان اصحاب و یاران پیغمبر(ص) از بیعت با خلیفه‌ای که از طرف آنها انتخاب! شده بود خودداری نمودند، امّا

بعد از مدتی چون ملاحظه کردند این خودداری از بیعت ممکن است در آن شرایط خاصّ ضرر عظیمی برای عالم اسلام به بار آورد... لذا

تن به بیعت در دادند... از طرف دیگر او می‌دید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای تقویت و عظمت اسلام در جهان

مضایقه نمی‌کند و این آخرین آرزو و هدف علی(ع) از خلافت و حکومت بود.

روی این جهات تسلیم! شد و بیعت! کرد.»^{۶۹۷}

نقد نقل‌های سه‌گانه اهل سنّت درباره بیعت مختارانه

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اوّل)

بلاذری (متوفی ۲۷۹) می‌نویسد:

«لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ، مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ. فَقَالَ يَا بْنَ عَمِّ، إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَى قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى

إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ؛ فَسَرَّ الْمُسْلِمِينَ وَ جَدَّ النَّاسُ فِي الْقِتَالِ وَ قَطَعَتِ الْبُعُوثُ.»^{۶۹۸}

۶۹۵ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.

۶۹۶ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۰.

۶۹۷ - همو: پاره پیامبر، ج ۶، ص ۱۴ - ۱۵.

۶۹۸ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

هنگامی که مسأله ارتداد عرب پیش آمد، عثمان به نزد علی رفت و گفت:

ای پسر عمو! تا وقتی تو بیعت نکنی، کسی به جنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد و آن قدر از این مطالب در گوش او زمزمه کرد تا او را به نزد ابوبکر برد و علی با ابوبکر بیعت کرد.

پس از بیعت علی با ابوبکر، مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد.»!

با توجه به سند فوق، ماجرای این بیعت را می‌توان بر سه محور اصلی تقسیم‌بندی نمود؛ که به ترتیب عبارت‌اند از:

۱- ارتداد عرب و خطر آن برای اسلام و مسلمین.

۲- ادعای عثمان مبنی بر عدم امکان سرکوب مرتدین در صورت عدم بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلیفه.

۳- تجهیز گسترده سپاه جهت سرکوب مرتدین، به دلیل انجام این بیعت.

نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی‌باشد

الف) بررسی اعتبار این نقل

از آن جایی که محور اصلی و تکیه‌گاه وقوع این بیعت «ارتداد عرب» در زمان خلافت ابوبکر می‌باشد؛ ابتدا لازم است تا درباره میزان درستی این واقعه، به بررسی و تحقیق پردازیم.

سیری در منابع تاریخی اهل سنت، وقوع ارتدادهای وسیع و گسترده‌ای در دوران خلافت ابوبکر را در معرض دید قرار می‌دهد که وجود خطری جدی و احتمال حمله‌ای گسترده به مدینه را در اذهان القا می‌نماید:

«در روایاتی که طبری از سیف و او از سهل بن یوسف نقل می‌کند، چنین آمده است که قبائل مختلف ثعلبه بن سعد و قبائل دیگری که با

آنان هم پیمان بودند، مانند قبیله مُرّه و عَبَس در محلی بنام اَبْرُق که از نقاط سرزمین رَ بْذَه می‌باشد اجتماع نمودند و گروهی از بنی‌کنانه

نیز به آنان پیوستند و جمعیت آنان به قدری زیاد شد که آن سرزمین گنجایش آنان را نداشت.

این بود که به دو گروه تقسیم شدند. گروهی در همان سرزمین اَبْرُق ماندند و گروه دیگر به محل دیگری بنام ذی الْقَصَّة حرکت نمودند و طُلَيْحَه اسدی هم که ادعای پیامبری می‌نمود به سرکردگی برادرش حِبَال به آنان کمک و نیرو فرستاد.

قبائل دئل و لیث و مدلج هم در میان سپاه حِبَال بودند و عوف فرزند فلان بن سنان هم در اَبْرُق سرکردگی قبیله مُرّه را بعهدہ گرفت و سرکردگی قبیله ثعلبه و عَبَس بعهدہ حارث بن فلان که یکی از افراد قبیله بنی سبیب بود واگذاشته شد. بدین گونه جمعیت آنان و تعدادشان فراوان و بیش از پیش گردید.

آنگاه این قبیله‌ها عده‌ای را بعنوان نمایندگی به مدینه فرستادند... نمایندگان گروه‌های مرتدّین که از مدینه برگشتند، ضعف و قَلت مسلمانان مدینه را به افراد قبائل خویش گوشزد نمودند و آنان را به جنگ مسلمانان تحریک و تطمیع کردند و برای حمله نمودن به مرکز اسلامی آماده‌شان ساختند...

سه روز از این جریان نگذشته بود که لشکر انبوه مرتدّین حمله خویش را شبانگاه به مدینه آغاز نمودند...! ^{۶۹۹}

این حوادث که در واقع به عنوان مقدّمات وقوع جنگ «اَبْرُق» (یعنی نخستین سرکوب مرتدّین توسط سپاه ابوبکر) نقل گردیده است، همان ارتداد عرب است که خطر ناشی از آن، به عنوان یکی از محورهای اصلی ماجرای این بیعت در نقل بلاذری منعکس می‌باشد. به‌ویژه آن که در ادامه ادّعاهای (طبری درباره همین حوادث مقدّماتی که قبل از جنگ اَبْرُق رخ داده) می‌خوانیم:

«ابوبکر از جریان (حمله مرتدّین) اطلاع یافت. علی، طلحه، زبیر، ابن مسعود را به گذرگاههای مدینه گماشت.» ^{۷۰۰}

با توجه به این ادّعاها، ماجرای این بیعت، در همان روزهای ابتدایی اعزام نمایندگان مرتدّین به مدینه و اطلاع یافتن ابوبکر از تصمیم آن‌ها مبنی بر حمله به شهر، صورت گرفته است.

۶۹۹ - علامه سیّد مرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۲، ص ۲۹ - ۳۰؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص

۱۸۷۱ - ۱۸۷۵.

۷۰۰ - همان منبع، ج ۲، ص ۳۰.

زیرا ابوبکر توانست قبل از وقوع حمله آن‌ها، مردم مدینه را تجهیز نموده و حتی - براساس این ادّعاها - حضرت علی علیه‌السلام را هم به فرماندهی مدافعان از گذرگاه‌های اصلی مدینه بگمارد.

لذا میان صحّت نقل بلاذری درباره این بیعت و اعتبار تاریخی حوادث مربوط به جنگ اُبرق، ارتباطی ناگسستنی برقرار بوده و قبول نقل بلاذری منوط به درست‌ی این حوادث می‌گردد.

حوادثی که باید گفت: از حیث اعتبار، در حاله‌ای از ابهام قرار دارند.

بررسی صحّت وقوع جنگ اُبرق و حوادث پس از آن

عَلَمَه عسکری در جلد دوم از کتاب «عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی» به بررسی جنگ‌ها و فتوحات دوران خلافت ابوبکر پرداخته و جعلیات سیف بن عمر در این موارد را آشکار نموده است.

وی درباره صحّت گزارش‌هایی که درباره جنگ اُبرق و حوادث منجر به آن نقل نمودیم، می‌نویسد:

«طبق تحقیقات عمیق و ارزیابی پیگیری که در این مورد به عمل آمده است، به قاطعیت باید گفت:

مطالبی که با آن طول و تفصیل درباره جنگ اُبرق و داستان ذی‌القَصّه^{۷۰۱} نقل گردیده است، همه آنها از مختصات سیف است و هیچ

۷۰۱ - [تفصیل این جعلیات چنین است:

طبری پس از ذکر حوادث جنگ اُبرق می‌نویسد: «لشکر ابوبکر آنان را تا ذی‌القَصّه تعقیب نمود و این اولین فتح و پیروزی بود که نصیب ابوبکر گردید.»!

(همان منبع، ج ۲، ص ۳۲؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵)

آن گاه می‌نویسد: «چون ابوبکر پیروان طُلَیحَه را که در اُبرق رَیْذَه جمع شده بودند از آنجا براند [تا ذی‌القَصّه تعقیب کرد]، طُلَیحَه به جُدَیله

و غوث که دو تیره از قبیله طی بودند پیغام داد که به وی پیبوندند و او را یاری کنند. عدّه‌ای از آنان با عجله به سوی طُلَیحَه حرکت

کردند و دستور دادند که دیگران نیز به تدریج به سوی طُلَیحَه بشتابند.»!

مورّخی جز سیف آن را نقل نکرده است و جز دروغ و افسانه سرائی چیز دیگر نیست.

نه ارتداد اکثر این قبیله‌ها - که سیف آنان را به ارتداد متهم کرده است - صحّت دارد و نه اجتماع آنان در اَبْرُق و ذی‌القَصّه درست است و

نه جریان فرستادن مرتدّین، عده‌ای را به مدینه پایه و اساسی دارد و نه انتخاب نمودن ابوبکر، عده‌ای را برای گذرگاه‌های مدینه راست

است و نه لشکر کشی‌های وی... و نه جنگ‌های چهارگانه‌ای^{۷۰۲} که سیف برای ابوبکر نقل نموده است، اساس و صحّت دارد...»^{۷۰۲}

در دروغ‌گویی سیف بن عمر همین بس که در کتب رجال از او این‌گونه یاد شده است:

«۱ - یحیی بن معین (متوفی سال ۲۳۳ هـ) درباره او گفته:

حدیث او ضعیف و سست است.

۲ - نسائی صاحب صحیح (متوفی سال ۳۰۳ هـ) گفته:

ضعیف است؛ حدیثش را ترک کرده‌اند. نه مورد اعتماد است و نه امین...

۳ - ابوداود (متوفی سال ۲۷۵ هـ) گفته:

بی‌ارزش است. بسیار دروغگو است.

(همان منبع، ج ۲، ص ۵۲؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۳)

«چون ابوبکر جریان را بدین منوال دید به سرزمین ذی‌القَصّه حرکت نمود و در آن‌جا لشکرهای عظیم و انبوهی از مسلمانان تجهیز و

تنظیم و آن‌ها را به یازده لشکر تقسیم نمود و برای هر لشکری فرماندهی معین کرد و به دست هر فرماندهی پرچمی داد و به سوی

یکی از قبیله‌های مرتدّ گسیل داشت.»!

(همان منبع، ج ۲، ص ۳۵ - ۳۶؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵)

۷۰۲ - [جنگ اوّل و دوم مربوط به نبرد اَبْرُق و مقدمات آن بوده و جنگ چهارم مربوط به لشکرکشی به ذی‌القَصّه در یازده گروه می

باشد. (رک: همان منبع، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۶)]

۷۰۳ - همان منبع، ج ۲، ص ۴۶ - ۴۷.

۴ - ابن ابی حاتم (متوفی سال ۳۲۷ هـ) گفته:

حدیثش را ترک کرده‌اند.

۵ - ابن السکن (متوفی سال ۳۵۳ هـ) گفته:

ضعیف است.

۶ - ابن حبان (متوفی سال ۳۵۴ هـ) گفته:

حدیث‌هایی را که خود جعل می‌کرده، آن‌ها را از زبان شخص موثق نقل می‌کرده است و نیز می‌گوید: سیف متهم به زندقه است و گفته اند حدیث جعل می‌کرده است.

۷ - دارقطنی (متوفی سال ۳۸۵ هـ) گفته:

ضعیف است. حدیثش را ترک کرده‌اند.

۸ - حاکم (متوفی سال ۴۰۵ هـ) گفته:

حدیث او را ترک کرده‌اند. متهم به زندقه است.

۹ - فیروز آبادی صاحب قاموس (متوفی سال ۸۱۷ هـ) گفته:

ضعیف است.

۱۰ - ابن حجر (متوفی سال ۸۲۵ هـ) گفته:

ضعیف است.

۱۱ - سیوطی (متوفی سال ۹۱۱ هـ) گفته:

بسیار ضعیف است.

۱۲ - صفی‌الدین (متوفی سال ۹۲۳ هـ) گفته:

او را ضعیف شمرده‌اند.»^{۷۰۴}

نتیجه

به نظر می‌رسد که نقل‌های اهل سنت درباره ماجرای این بیعت که مبتنی بر پذیرش نقل‌های سیف در زمینه ارتداد عرب و جنگ ابرق می‌باشد، قابل دفاع علمی نبوده و از صحت تاریخی برخوردار نمی‌باشند.

(ب) بررسی دلالت این نقل

همان‌طور که ملاحظه فرمودید، ماجرای این بیعت با ماجرای ارتداد عرب و جنگ ابرق در ارتباط کامل بوده و صحت آن منوط به واقعی بودن این ارتدادها است.

در کتب اهل سنت - مانند تاریخ طبری - ماجرای این ارتدادها و داستان تهدید مدینه توسط مرتدین، از جنگ ابرق آغاز گردیده و به ارتداد امّزمل ختم می‌گردد.

ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

مطابق نقل اهل سنت، مرتدین پس از شکست در جنگ ابرق، از قبایل طی دعوت به همکاری نموده و لشکری را تشکیل می‌دهند که بار دیگر در نبرد ذی‌القصة و در محلی به نام بُزَاخَه، توسط یازده لشکری که ابوبکر تدارک دیده بود، شکست می‌خورند.

این شکست خوردگان برای بار سوم، اطراف زنی مرتد به نام امّزمل جمع می‌شوند و بار دیگر خطری جدی برای اسلام ایجاد می‌کنند که

در نهایت، این سپاه نیز توسط نظام خلافت سرکوب می‌گردد.^{۷۰۵}

بنابراین، صحت ماجرای این بیعت که بلاذری از راویان آن است، در ارتباط با صحت چهار واقعه زیر می‌باشد:

۱ - جنگ ابرق.

۲ - لشکرکشی به ذی‌القصه و جنگ در بزازه.

۳ - ارتداد قبیله طی.

۴ - ارتداد ام‌زمل.

نکته جالب توجه این که برخی پژوهش‌گران، تمام نقل‌های مربوط به حوادث فوق را جعلی دانسته و تنها به صحت و اعتبار بخش بسیار اندکی از حوادث ذی‌القصه رأی داده‌اند که بدین قرار می‌باشد:

«اسامه با لشکریانش از جنگ شام به مدینه مراجعت نمودند، آنگاه ابوبکر به جنگ مرتدین قیام کرد و با گروه مسلمانان از مدینه خارج

گردید تا به منزل ذی‌القصه که از طرف نجد در دوازده میلی مدینه قرار گرفته است رسید و در آنجا لشکر خود را آراست.

خالد بن ولید را به سوی قبائل مرتدین فرستاد و ریاست انصار را به ثابت بن قیس سپرد و خالد را فرمانده کل قرار داد و به وی دستور

داد که به سوی طلیحه و عیینة بن حصن که در یکی از سرزمینهای قبیله بنی‌اسد به نام بزازه فرود آمده بودند حرکت کند.

ضمناً بدو گفت که ملاقات من و لشکریانم با تو در نزدیکی خیبر خواهد بود.

۷۰۵ - رک:

تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ (مقدمت جنگ‌های مرتدین).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۷۳ - ۱۸۸۵ (جنگ ابرق).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵ (جنگ ذی‌القصه و نبرد در بزازه).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۳ (ارتداد قبیله طی).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۹۰۲ (پیوستن فراریان به ام‌زمل).

البته این جمله را ابوبکر از راه سیاست و تاکتیک جنگی به زبان راند که این گفتار به گوش دشمن برسد و در دل آنان ایجاد رعب و وحشت نماید و گرنه او همه مردان جنگی را با خالد به سوی دشمن اعزام داشته بود و کسی نمانده بود که لشکر دیگری فراهم سازد و به یاری خالد به بُزَاخَه یا خیبر برود.^{۷۰۶}

جریان حرکت ابوبکر را به ذی القَصَّه و امیر لشکر نمودن خالد را در این محل، یعقوبی هم در تاریخ خود آورده است ولی وی اضافه می کند که امیر نمودن ثابت بر انصار پس از آن بوده است که آنان به ابوبکر پرخاش نمودند که چرا کسی از انصار را امیر قرار نداده است.^{۷۰۷}

«ما که روایت سیف را - درباره جنگ اَبْرُق و داستان ذی القَصَّه - با روایات مورخان دیگر برابر هم می گذاریم و آنها را با هم تطبیق و مقایسه می کنیم، افسانه سازی سیف به خوبی آشکار می شود زیرا تاریخ نگاران دیگر متفقاً گفته اند ابوبکر برای جنگ و لشکرکشی یکبار از مدینه بیرون شد و گفته اند پس از مراجعت اسامه از موته^{۷۰۸} به سوی ذی القَصَّه حرکت کرد و در آنجا لشکری مجهز و آماده نمود و فرماندهی این لشکر را به عهده خالد بن ولید گذاشت و ریاست گروه انصار را تحت امارت خالد به ثابت بن قیس محول نمود، آنگاه به آنان دستور داد که برای سرکوبی طُلَیحَه و کسانی که از قبیله اَسَد و فزازه به دور وی گرد آمده اند، سوی بُزَاخَه حرکت کنند...»^{۷۰۹}

«تاریخ نویسان دیگر در این باره می نویسند که از عشایر اطراف مدینه تنها دو قبیله به یاری طُلَیحَه برخاستند و برضد اسلام و مسلمانان فعالیت نمودند؛ یکی قبیله خود طُلَیحَه که قبیله اَسَد است و دیگری گروه فزازه که شعبه ای از قبیله غَطَفان است و غَطَفان هم تیره ای از قبائل قیس عیلان است و به جز این دو قبیله نام قبیله دیگری که به دور طُلَیحَه جمع شده و با مسلمانان جنگیده باشند، نیامده است.»^{۷۱۰}

۷۰۶ - [در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.]

۷۰۷ - علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱.

۷۰۸ - [در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.]

۷۰۹ - همان منبع، ج ۲، ص ۴۳.

۷۱۰ - همان منبع، ج ۲، ص ۵۸.

«در میان لشکر طُلَيْحَه - بجز عده معدودی از افراد قبیله اَسَد که قبیله خود وی بود و عده دیگری از قبیله فَزَارَه به سرپرستی رئیسشان عُیْنَةُ بن حِصْن، از قبائل دیگر، کسی وجود نداشت.»^{۷۱۱}

«و باز تاریخ نویسان می‌گویند که اجتماع سپاه طُلَيْحَه در بُزَاخَه که یکی از آبادی‌های قبیله اَسَد است واقع گردید و خالد بن ولید از ذی الْقَصَه با دو هزار و هفتصد تن از قبیله فَزَارَه در میان لشکر در همان بُزَاخَه روبه رو گردیدند و جنگ سختی در میانشان شروع شد.»^{۷۱۲}

جالب‌تر آن که یکی از حلقه‌های اتصال ماجرای ارتداد عرب به «بیعت مختارانه!» مربوط به ارتداد قبیله طُی می‌باشد؛ در حالی که:

«طُی همان قبیله است که نه تنها طرفدار طُلَيْحَه نبوده بلکه در برابر لشکریان طُلَيْحَه قرار می‌گرفتند و می‌گفتند که ابوبکر با شما آن‌چنان بجنگد که ابالفحل الکبرش بنامید و این همان قبیله‌ای است که... خالد بن ولید به آنان پناه برد و در جنگ با طُلَيْحَه از آنان استمداد نمود.»^{۷۱۳}

بنابراین، خطر ارتداد عرب برای نخستین بار در شرایطی مطرح گردید که:

۱ - سپاه اسامه با لشکریانش از موته بازگشته بود و ابوبکر به هیچ روی با کمبود نیروی نظامی مواجه نبود.

لذا نیازی هم به بسیج نیروهای مردمی نداشت تا بخواهد جهت تحقق این هدف، از حضرت امیر علیه السلام مطالبه بیعت نماید.

۲ - طُلَيْحَه و اطرافیان او تعداد قابل توجهی نبودند و این ارتداد آن‌قدر گسترده نبود که سپاهیان خلیفه قادر به دفع خطر آن‌ها نباشند.

بنابراین خطر مرتدین و امکان تهدید شهری همانند مدینه، آن قدر جدی نبود تا جهت دفع آن، نیازی به بیعت نمودن حضرت

امیر علیه السلام با ابوبکر باشد.

۷۱۱ - همان منبع، ج ۲، ص ۶۱.

۷۱۲ - همان منبع، ج ۲، ص ۵۸.

۷۱۳ - همان منبع، ج ۲، ص ۶۱.

ماجرای «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام»! با کمک گرفتن از بزرگ‌نمایی حوادث ارتداد عرب، به اسناد تاریخی افزوده گردیده و شهرت دروغین حوادث ارتداد عرب در تاریخ موجب شده تا به راحتی وقوع چنین بیعتی مورد قبول و پذیرش قرار گیرد.

نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب

محدود بودن گستره انسانی ارتداد عرب، مورد تأکید محققینی که (در پژوهش‌های تاریخی خود درباره جنگ‌های ارتداد) به نتایج تحقیقات علامه عسکری، توجه ویژه‌ای نشان نداده‌اند نیز واقع شده است.

این پژوهش‌گران، هرچند از کنار تحریف‌های صورت گرفته در ماجرای ارتداد عرب به سادگی عبور کرده و دروغ‌نوشته‌های طبری در این ماجرا را به شیوه علامه عسکری پی نگرفته‌اند^{۷۱۴}؛ اما پس از بررسی همه اسناد ثبت شده در کتب اهل سنت، به این باور علمی رسیده‌اند که:

«گسترده‌گی جغرافیایی ارتداد در جزیره العرب باعث شده تا مورخان، آن را به گستردگی انسانی نیز تعمیم دهند، در حالی که عده قابل توجهی از مردم - که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام را پذیرفته بودند - به دین اسلام وفادار ماندند.»^{۷۱۵}

«بیش‌تر مورخان در مورد گستره ارتداد در جزیره العرب، مبالغه کرده و با عبارت **ارتدت العرب**^{۷۱۶} این گونه القا نموده‌اند که اکثر مردمی که در زمان پیامبر، اسلام را پذیرفته بودند، از دین برگشتند و در این میان تنها سه شهر مدینه، مکه و طائف را استثناء کرده‌اند، در حالی

۷۱۴ - ر.ک: علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۳۴ (قبول گزارش واقدی و طبری درباره گستره جغرافیایی ارتدادها)؛ ص ۴۱ (فرماندهان جنگ‌های رده)؛ ص ۳۹ و ص ۱۱۷ (دستور ابوبکر به امیرالمؤمنین علیه السلام برای دفاع از مدینه).

۷۱۵ - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۱۲۰.

۷۱۶ - ر.ک: واقدی: کتاب الرده، ص ۴۸؛ ابن‌کثیر: البداية و النهايه، ج ۶، ص ۳۱۲؛ طبری: تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۴۲.

که تحقیق خلاف این را نشان می‌دهد، چرا که بسیاری از قبایل به اسلام و حکومت مدینه وفادار ماندند و چه بسا در سرکوب مرتدّان نیز با حکومت مرکزی همکاری کردند...

با ارائه شواهد و مدارک حاکی از این که قبایل و افراد زیادی دین خود را حفظ کردند، مبالغه‌آمیز بودن این گزارش‌ها را اثبات می‌کنیم...

گزارش‌هایی که نشانه ثبات عدّه زیادی در جزیره العرب بر اسلام و تبریّ آنها از ارتدادها است عبارت‌اند از:

۱ - اکثر مورخان اتفاق دارند مکه، مدینه و ثقیف مرتدّ نشدند و در سرکوب فتنه مرتدّان قبایل اَسَد، ذَبَّان، و غَطَفان همکاری داشتند.^{۷۱۷}

۲ - وفاداری قبایل مقیم بین مکه، مدینه و طائف، مثل مُزَیْنَه، غَفار، جُهَیْنَه، بَلِیّ و... به اسلام.^{۷۱۸}

بعضی از این قبایل بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، زکات مال خود را نزد ابوبکر آورده و خلیفه از آنها برای جنگ با اهل ردّه

یاری جست؛^{۷۱۹} و حتی قبایل اَسَد و غَطَفان هم تماماً مرتدّ نشدند، بلکه عدّه‌ای بر اسلام باقی ماندند.

قرینه نشان می‌دهد که بعضی افراد عامر و هوازن نیز به اسلام وفادار مانده بودند، چرا که در خبر فُجاء آمده است که به هر مسلمانی از

قبایل سُلَیم، عامر و هوازن حمله می‌کرد.^{۷۲۰}

جماعتی نیز، از بنی کلب به رهبری امرؤ القیس بن الأصیغ و هم چنین جماعتی از بنی القین به رهبری عمرو بن الحکم، کارگزار پیامبر در

بنی القین، مسلمان باقی ماندند.^{۷۲۱}

علاوه بر این قبایل زیادی از یمن، مثل: نَخَع، جُعفی، مراد و مذحج، از گرد اَسود عَنسی پراکنده شدند و خود را از آلودن به ارتداد پاک

۷۱۷ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۲.

۷۱۸ - به نقل از: مهدی رزق الله احمد، الثابتون علی الاسلام ایام فتنه الردّه، ص ۲۰؛ به نقل از: کلاعی بَلَنسی: حروب الردّه، ص ۴۱.

۷۱۹ - به نقل از: ابن سعد: طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ابن هشام: السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۰۹؛ دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج ۲،

ص ۲۱ - ۲۲؛ واقدی: کتاب الردّه، ص ۵۴ - ۶۷.

۷۲۰ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۶۴؛ دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۰۲.

۷۲۱ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۳.

نگه داشتند.

قبایل زیادی از بنی تمیم نیز، مسلمان ماندند و در مقابل سجاج مدعی نبوت استقامت کردند، بنابراین می توان گفت مسلمانان بنی تمیم بیش از متحیران و مرتدان آنها بودند...

مقدسی علاوه بر مدینه و مکه، بحرین و عده‌ای از نَخَع و کنده را نیز، از ارتداد استثنا کرده است.^{۷۲۲}

واقعیت این است که اطلاق واژه ارتداد به عرب، به این گستردگی خطاست و درست این است که گفته شود عده‌ای از مدعیان نبوت و پیروان آنها و نیز کسانی که علیه حکومت مرکزی مدینه شورش کرده بودند مرتد شدند؛ هر چند خود مدعیان نبوت را نمی توان مرتد خواند، چون آنها اسلام را نپذیرفته بودند تا از آن بازگردند.

شاید بتوان علت تعمیم عنوان ارتداد به وسیله مورخان را در این یافت که مرتدان، در تمام نواحی شبه جزیره العرب پراکنده بودند...

در کتاب تاریخ الردّه نیز ضمن برشمردن برخی قبایل که مرتد شده بودند، قبایلی مثل عَبَس، عده‌ای از أَشْجَع، غِفَار، جُهَيْنَه، مُزَيْنَه، كَعْب، تَقِيف، طَي، هُذَيْل، اهل السَّرَاة، بَجِيلَه، خَنْعَم، هَوَازَن، نَصْر، جُشَم، سَعْدِبن بَكْر، عَبْدِالقَيْس، دُوس، شَجِيب، هَمْدَان و انباء در صنعاء را از ارتداد استثناء کرده است.^{۷۲۳}

... نتیجه این که گستره ارتداد در جزیره العرب به این وسعتی که برخی مورخان گزارش کرده اند نبوده است و بسیاری مسلمان باقی مانده و به آن وفادار بودند.^{۷۲۴}

نتیجه گیری

۷۲۲ - به نقل از: مقدسی: البَدْءُ و التَّارِیْخُ، ج ۶، ص ۱۵۱.

۷۲۳ - به نقل از: خورشید احمد فاروق: تاریخ الردّه، ص ۵ - ۸.

۷۲۴ - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۳۳ - ۳۷.

همان‌طور که ملاحظه فرمودید، هرچند در این تحقیق، گستره جغرافیایی ارتداد - مطابق با همه آنچه واقدی و طبری نقل کرده‌اند -

مورد پذیرش واقع شده و پژوهش‌گر در مسیر دیدگاه‌های علامه عسکری راه خود را نیموده است؛ با این حال بر مبالغه آمیز بودن گستره انسانی ارتداد عرب تأکید ویژه‌ای ورزیده و جستجوهای خود را در این نقطه به پایان رسانده است.

بنابراین، از هر زاویه‌ای که به ماجرای ارتداد عرب نگاه کرده و با هر مبنایی که آن را تحلیل نماییم، به یک نتیجه مشترک دست خواهیم یافت:

ماجرای ارتداد عرب چندان هم جدی، گسترده و خطر آفرین نبوده است.

لذا سرکوب آن نیز به هیچ روی، منوط به بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر نبود.^{۷۲۵}

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب

نتیجه ۱ - ماجرای ارتداد عرب، ساختگی بوده و در نتیجه، بیعت مورد ادعای اهل سنت فاقد خاستگاه واقعی است.

نتیجه ۲ - بر فرض که ماجرای ارتداد عرب را - در حد اجمال و کلیات آن - بپذیریم؛ در این ماجرا هیچ بیعتی رخ نداده است و عبارت «فَبَايَعَهُ» در نقل بلاذری «جعلی» بوده و یا «ظنّ راوی» می‌باشد.

نتیجه ۳ - بر فرض که نقل بلاذری را هم بپذیریم، عمل انجام شده فاقد اعتبار بوده و منشأ اثر نمی‌باشد؛ بلکه تنها بیعتی صوری و ظاهری است.

۷۲۵ - متأسفانه مؤلف کتاب «جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله» از این نکته غفلت ورزیده و غائله ارتداد را عاملی برای بیعت حضرت علی علیه السلام دانسته است.

البته ایشان با ارائه اسناد تاریخی، ضمن تأکید بر ناراضی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام از نحوه برخورد ابوبکر با مرتدین، به عدم دخالت مستقیم آن حضرت علیه السلام در ماجرای ارتداد نیز تصریح نموده‌اند.

(ر.ک: همان منبع، ص ۱۱۵ - ۱۱۸ و ص ۱۲۰)

به عبارت دیگر، عمل صورت گرفته «تظاهر به انجام بیعتی می‌باشد که از اصل باطل است.»

در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب

بر فرض که ماجرای این بیعت صحّت داشته باشد^{۷۲۶}، باید به دنبال اهداف پنهان نظام خلافت گردید و فضای وقوع این بیعت را از نو تحلیل نمود.

چرا که در این ماجرا، احتمال صحنه‌سازی و راه انداختن یک جنگ سرد و روانی در مدینه - که ظاهراً عثمان با رفت و آمدهایش نزد حضرت علی علیه السلام گرداننده آن بود - وجود دارد.

به‌ویژه آن که در ماجرای طلیحه و نبرد بُزّاحه، از ارتداد قبیله‌ای به نام طیّ سخن به میان آمده است که بنابر شواهد تاریخی از هواداران ابوبکر بوده‌اند.^{۷۲۷}

لذا این احتمال جدی است که ماجرای ارتداد آن‌ها - که طبری از قول سیف نقل می‌کند^{۷۲۸} - از اساس جعلی نبوده، بلکه قبیله طیّ به نفع ابوبکر و به صورت نمایشی ابراز ارتداد کردند تا با فرستادن نمایندگان به مدینه، در ساختن یک فضای کاذب و ایجاد رعب و وحشتی دروغین، به خلیفه کمک کرده باشند.

لذا می‌توان گفت:

با شهادت حضرت زهرا علیها السلام، تمام توجّه نظام خلافت به سرکوب مخالفین ساکن در خارج از مدینه، معطوف شد.^{۷۲۹}

۷۲۶ - که بسیار محلّ تأمل است و احتمال جعلی بودن آن از قوّت زیادی برخوردار می‌باشد.

۷۲۷ - رک: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۱۹۶؛ ج ۲، ص ۵۶ - ۵۷.

۷۲۸ - رک: همان منبع، ج ۲، ص ۵۱ - ۵۲.

۷۲۹ - ر.ک: علی لبّاف: پژوهش‌هایی در نیم‌قرن نخستین خلافت، بخش یکم، ص ۱۴۰ - ۱۷۳؛ ص ۱۸۳ - ۱۹۰.

در این میان، آنچه هنوز برای خلیفه مایه نگرانی و دلواپسی بود، احتمال تلاش دوباره امیرالمؤمنین علیه السلام جهت سرنگونی حکومت ابوبکر، آن هم در شرایطی بود که او می‌خواست همه قوای هوادارش را به خارج از مدینه اعزام کند و خود نیز به همراه آنان تا ذی القعدة برود.

لذا باید تدبیری می‌اندیشیدند تا این بار، نه تنها به طور رسمی و علنی، بلکه خالی از هرگونه اعمال تهدید آشکار و خشونت ظاهری، از آن حضرت علیه السلام تعهد به سکوت و التزام به عدم قیام به سیف بگیرند. در چنین فضایی، نظام خلافت فشار تبلیغاتی را جایگزین فشار نظامی نمود. نخست، فضای رعب و وحشت از حمله مرتدین به مدینه را بر مردم حاکم ساختند.

سپس، عثمان آن حضرت علیه السلام را تحت فشار قرار داد که عضوگیری لشکر اسلام برای دفع خطر مرتدین، منوط به بیعت ایشان با ابوبکر بوده و در غیر این صورت، امکان هیچ‌گونه دفاعی از اسلام و مسلمین وجود ندارد.

تبلیغات صورت گرفته در سطح جامعه مدینه و تهدیدهای مرتدین به گونه‌ای تدارک شده بود که در صورت امتناع آن حضرت علیه السلام از قبول انجام بیعت با ابوبکر، نظام خلافت به راحتی می‌توانست به تخریب شخصیت ایشان همّت گمارده و حقانیت حضرت علی علیه السلام را زیر سؤال ببرد.

از این رو بیعت با خلیفه، تحت فشار شدید افکار عمومی و تبلیغات وسیع دستگاه خلافت، بر آن حضرت علیه السلام تحمیل شد. علامه عسکری در تحلیل این ماجرا می‌نویسد:

«بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد، و الا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدن است و به عبارتی، بیعتی است ظاهری...»

لذا بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی

ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.»^{۷۳۰}

تذکر پایانی

نکته جالب‌تر این که برخی نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب، هیچ اشاره‌ای به وقوع «بیعت» ندارند و تنها از استمرار «سکوت» سخن می‌گویند.

این اسناد به روشنی ثابت می‌کنند که عبارت «فَبَايَعَهُ» در نقل بلاذری «جعلی» یا «ظنّ راوی» است و کاشف از حقیقت ماجرا نمی‌باشد. طبری امامی (قرن ۴) از واقعی (متوفی ۲۰۷) چنین نقل می‌کند:

«لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ، مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ [رَسُولِ اللَّهِ] إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ فِي قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ وَ قَدْ تُرَاقِبُ الْأُمُورَ كَمَا تَرَى، وَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ فِيمَا تَرَى خَيْرًا وَ إِنِّي أَخْشَى مِنْ الْأَمْرِ أَنْ يَعْظُمَ فَيَأْتِيَ بِمَا فِيهِ الزَّوَالُ، فَلَمْ يَزَلْ عُثْمَانُ بِعَلِيٍّ حَتَّى مَشَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، وَ سَرَّ بِذَلِكَ مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ خَرَجَتْ بِهِ الرُّكْبَانُ فِي كُلِّ وَجْهِ وَ جَدَّ النَّاسُ فِي الْقِتَالِ، وَ كَانَ مَعَ ذَلِكَ مَذْهَبُهُ الْكُفَّ عَنْ تَحْرِيكِ الْأَمْرِ بِالسَّيْفِ إِذْ أَبْصَرَ أَسْيَافَ الْفِتَنِ مَسْلُوءَةً (شَارِعَةً) وَ شَوَاهِدَ الْفَسَادِ بَادِيَةً، وَ أَرْمَاحَ الْقَوْمِ تَوَجَّهَتْ لِأَكْبَادِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ، فَأَمْسَكَ عَنْ طَلَبِ حَقِّهِ...»^{۷۳۱}

زمانی که عرب‌ها مرتد گشتند، عثمان به نزد علی رفت و گفت: ای پسرعموی [رسول خدا]! تا تو بیعت نکنی، کسی به جنگ دشمن نخواهد رفت. تو خود به امور واقعی و چه بسا خدا با نظر تو خیر قرار دهد. و من می‌ترسم که این مطلب به مشکلی بزرگ تبدیل شود و سبب نابودی [ما] گردد.

عثمان مداوم با علی این‌گونه سخن می‌گفت تا این‌که علی را نزد ابوبکر آورد.

۷۳۰ - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۱۱۶.

۷۳۱ - طبری امامی: المسترشد، ص ۳۸۳ - ۳۸۴ (طبع محمودی).

مسلمانان از این موضوع بسیار خوشحال شدند و سواران در هر سو به حرکت درآمدند و مردم برای جنگ به جنب و جوش افتادند. با این وجود، شیوه او [تنها] جلوگیری از تحریک و شورش با شمشیر بود؛ چرا که شمشیرهای فتنه از نیام درآمده و شعله‌های فساد و تباهی آشکار گشته و نیزه‌های عرب جگر اسلام و مسلمانان را هدف گرفته بود. لذا از باز پس گرفتن حق خود^{۷۳۲} دست کشید.»

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام (گونه دوم)

یکی دیگر از اسنادی که (به نوعی) حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر می‌باشد، نامه آن حضرت علیه‌السلام خطاب به اصحاب خویش است که با استناد به آن، ادعا می‌شود:

«آن حضرت ابتداءً تا مدتی از بیعت خودداری فرموده تا اینکه حرکت منافقان و مرتدان پیش آمده، لهذا به خاطر حفظ اسلام، بدون اجبار! و با اختیار! خود با ابوبکر بیعت کرده و...»^{۷۳۳}

الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه

۱ - متن نامه براساس کتاب «الامامة و السياسة» بدین صورت است:

«فَأَمْسَكْتُ يَدِي، وَرَأَيْتُ أَنْسَى أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأُمُورَ عَلَيَّ، فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَحْوِ دِينِ مُحَمَّدٍ وَمِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَاهْلَهُ أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمًا وَهَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْبَرُ مِنْ فَوْتِ وَلَايَةِ أَمْرِكُمْ...»

۷۳۲ - [با شمشیر].

فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ...^{۷۳۴}

دست نگه داشتم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولّی این امر شده بود، شایسته تر و سزاوارتر می دانستم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می کنند.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنه ای به بار آید که مصیبت آن سخت تر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

۲ - متن نامه در کتاب «انساب الاشراف» ثبت نشده و تنها به ماجرای نگارش آن اشاره گردیده است.^{۷۳۵}

۳ - متن نامه براساس کتاب «الغارات» بدین صورت است:

«فَأَمْسَكْتُ يَدِي وَرَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَلَبِثْتُ بِذَاكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ اللَّهِ وَ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَخَشَيْتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا وَ هَذَا مَا يَكُونُ مُصِيبَتُهُ أَعْظَمُ عَلَيَّ مِنْ فَوَاتِ وَايَةِ أُمُورِكُمْ...»

فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ...^{۷۳۶}

دست نگه داشتم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولّی این امر شده بود، شایسته تر و سزاوارتر می دانستم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می کنند.

۷۳۴ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۵.

۷۳۵ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

۷۳۶ - تقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنه‌ای به بار آید که مصیبت آن سخت‌تر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

الف - ۱) تذکری درباره کتاب الغارات

هر چند که مؤلف کتاب «الغارات» یعنی ابراهیم بن محمد تقفی کوفی (متوفی ۲۸۳) از علمای امامیه می‌باشد، ولی از آن جایی که نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به دست ما رسیده است، آن را در میان منابع سنی آورده‌ایم.^{۷۳۷}

الف - ۲) تذکری درباره وجوه مشترک نقل‌های ابن قتیبه و تقفی کوفی

اگر در متن‌های فوق دقت فرمایید، به روشنی مشاهده خواهید نمود که این نقل‌ها در دو محور اساسی مشترک می‌باشند.

محور الف)

ارتداد مردم در زمان وقوع این بیعت که با عبارت «رَاجِعَةٌ مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ» بدان اشاره شده است.

محور ب)

رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد ابوبکر جهت انجام این بیعت که با عبارت «فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ» بدان اشاره شده است.

ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه

۱ - ابن قتیبه درباره علت نگارش این نامه می‌نویسد:

«حجر بن عدی، عمرو بن حمق و عبدالله بن وهب راسبی بر علی وارد شدند و دیدگاه علی را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند...»^{۷۳۸}

۲ - بلاذری می‌نویسد:

«حجر بن عدی کندی، عمرو بن حمق خزاعی، حبه بن جوین بجلی عُرنی و عبدالله بن وهب همدانی - و او ابن سبا است - نزد علی آمدند

و...»^{۷۳۹}

۳ - ثقفی کوفی می‌نویسد:

«عمرو بن حمق، حجر بن عدی، حبه عُرنی، حارث اعور و عبدالله بن سبا بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند و...»^{۷۴۰}

ب - ۱) جمع‌بندی

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید در اسناد این نامه از عبدالله بن وهب راسبی همدانی سبائی که بلاذری او را ابن سبا و ثقفی کوفی او را

عبدالله بن سبا نامیده است - به عنوان یکی از سؤال‌کنندگان - یاد شده که خود محل تأمل فراوان می‌باشد.^{۷۴۱}

عبدالله بن وهب راسبی همدانی از گروه خوارج بوده و فرمانده آنان در جنگ نهروان می‌باشد.

عبدالله بن سبا نیز نزد شیعه و سنی به عنوان فردی منحرف شناخته شده و بر اساس تحقیقات اخیر علامه عسکری از ساخته‌های سیف‌بن

عمر و یکی از دسیسه‌های او برای اعمال تحریف در حقایق تاریخی می‌باشد.

۷۳۸ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۴.

۷۳۹ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

۷۴۰ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۲.

۷۴۱ - برخی پژوهشگران وجود او را در ماجرای نگارش این نامه، ساختگی دانسته‌اند.

(ر.ک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص ۶۱، احتمال ب)

این دیدگاه نیز مؤید آن است که نامه مذکور مورد اعتماد نبوده و احتمال درج جعلیات در این نامه زیاد است.

از سوی دیگر، طبری امامی کبیر^{۷۴۲} (قرن ۴) این نامه را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه»^{۷۴۳} از شعبی (عامر بن شراحیل ابوعمر و کوفی) نقل می‌کند که تنها مورد اعتماد اهل سنت بوده و مخالفت‌هایی با شیعه داشته است.^{۷۴۴}

ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند

همان طور که ملاحظه فرمودید متن این نامه در دو منبع قدیمی به نام‌های «الامامة و السياسة»، تألیف: ابن قتیبه دینوری و «الغارات»، تألیف: تقی کوفی ثبت گردیده است.

از آن جایی که تنها تقی کوفی دارای مذهب شیعه می‌باشد و ابن قتیبه از پیروان مکتب خلفا است، نقل‌های ابن قتیبه در این مورد خاص، چندان مورد اعتماد و واجد اعتبار نمی‌باشد.

در صفحات بعد، خواهید دید که ابن قتیبه تمایل شدیدی به ثبت نقل‌هایی دارد که حاکی از بیعت مختارانه و آزادانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است؛ آن هم بیعتی توأم با حُسن روابط؟!

لذا ابن قتیبه در نقل مطالبی که حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است، متهم به هواداری از خلفا بوده و لذا از موضع بی‌طرفی خارج می‌باشد؛ چنانچه در این مسیر به ثبت اسناد دروغینی دست یازیده که نشانه‌های جعل و تحریف در آن به شدت نمایان است.^{۷۴۵}

از این رو، احتمال گزینش نسخه‌های تحریف‌شده این نامه توسط ابن قتیبه، بسیار جدی بوده و فرازی که او درباره «بیعت مختارانه» نقل

۷۴۲ - محمد بن جریر رستم.

۷۴۳ - طبع محمودی، ص ۴۰۸.

۷۴۴ - رک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص ۳۲.

۷۴۵ - در فرازهای بعدی از این کتاب، به نقد این نقل‌ها خواهیم پرداخت. در آنجا به گرایش‌های فکری و تمایلات مذهبی ابن قتیبه

کرده است، از اعتبار ساقط می‌باشد.

اما درباره «الغارات» (اصلی‌ترین و مشهورترین منبع این نامه) باید گفت:

۱ - نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به ما رسیده است.^{۷۴۶}

۲ - مؤلف آن، آثار خود را در شهر اصفهان نشر داده است که در زمان وی، ناصیبان زیادی در آن زندگی می‌کردند.^{۷۴۷}

محدث ارموی در مقدمه خود بر کتاب «الغارات» درباره علت سکونت ثقفی کوفی در شهر اصفهان چنین نقل می‌کند:

«... اصلش کوفی بود لیکن به اصفهان انتقال نمود و سببش آن بود که چون کتاب معرفت را تألیف کرد که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب

ائمّه اطهار علیهم السلام و مثالب اعداء ایشان، کوفیین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه وضعش بر خلاف تقیّه بوده و با وی گفتند:

مصلحت آن است که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری... پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دورتر است؟ گفتند:

اصفهان. پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و روایت ننماید مگر در اصفهان.

پس، از کوفه منتقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب را که بر خلاف تقیّه بود در اصفهان روایت کرد...»^{۷۴۸}

بنابراین، به نظر می‌رسد که استنساخ‌کنندگان آثار ثقفی کوفی - که از اهالی اصفهان و در آن زمان متعصب در هواداری از خلفا و مذهب

اهل سنت بوده‌اند - در آثار او دست برده و عقاید خود را در میان نوشته‌های ثقفی کوفی جای داده باشند.

ج - ۱) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»

شاهد ۱ - در نسخه چاپی الغارات مشاهده می‌شود که احکام وضو بر طبق مذاق اهل سنت ذکر گردیده و از شستن پاها به جای مسح

۷۴۶ - علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

۷۴۷ - رسول جعفریان: منابع تاریخ اسلام، ص ۱۵۰.

۷۴۸ - به نقل از: محدث قمی: تنمّة المنتهی، ص ۲۷۰.

آن سخن به میان آمده است.^{۷۴۹}

این تحریف صورت گرفته، مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر در مصر می باشد و تحریف مذکور در متن چایی الغارات موجود است.

نشانه های وقوع تحریف در شاهد ۱

شیخ مفید همین نامه را در کتاب خود به نام «امالی» از کتاب «الغارات» نقل کرده و عبارات آن چنین است:

«تَمَّ امْسَحُ رَأْسِكَ وَ رَجَلَيْكَ. ^{۷۵۰} سپس سر و پاهایت را مسح کن.»

نکته قابل تأمل این که حتی ابن ابی الحدید معتزلی هم این فراز موجود در الغارات چایی را در شرح نهج البلاغه خود نیاورده است.^{۷۵۱}

لذا می توان گفت:

این تحریف به وسیله استنساخ کنندگان کتاب الغارات پدید آمده و آن ها به این وسیله، عقیده خود را در میان سخنان حضرت امیر علیه السلام جای داده اند.

محدّث ارموی در پاورقی الغارات به نقل از محدّث نوری می نویسد:

«... فَظَهَرَ أَنَّ مَا فِي الْغَارَاتِ مِنْ تَصْحِيفِ الْعَامَّةِ فَإِنَّهُمْ يَنْقُلُونَ عَنْهُ. ^{۷۵۲}

روشن گردید که آنچه در «الغارات» آمده است، توسط عامّه (اهل سنت) تحریف گردیده است؛ چرا که آنان از آن (الغارات) نقل می

۷۴۹ - تقفی کوفی: الغارات (با مقدّمه و حواشی و تعلیقات میر جلال الدین محدّث ارموی)، ج ۱، ص ۲۴۵.

۷۵۰ - شیخ مفید: امالی، ص ۲۶۷.

۷۵۱ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۷۱.

۷۵۲ - تقفی کوفی: الغارات (با مقدّمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدّث ارموی)، ج ۱، ص ۲۴۵؛ به نقل از: محدّث نوری: مستدرک

الوسائل، ج ۱، ص ۴۴.

کنند.»

شاهد ۲ - در نسخه چاپی الغارات مشاهده می‌شود که از فضایل خلفا سخن به میان آمده است؛ در حالی که عملکرد

امیرالمؤمنین **علیه السلام** در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده ایشان^{۷۵۳} در ردّ شرط عبدالرحمان بن عوف مبنی بر

عمل به سیره شیخین، گواه آشکاری بر جعلی بودن فرازهای فوق می‌باشد؛ به گونه‌ای که جای هیچ تردیدی را در دروغ بودن این عبارات باقی نمی‌نهد.

این تحریف صورت گرفته، مربوط به دو نامه از امیرالمؤمنین **علیه السلام** می‌باشد که نامه اول خطاب به قیس بن سعد بن عباده در مصر و نامه دوم خطاب به اصحاب آن حضرت **علیه السلام** است.

نشانه‌های وقوع تحریف در شاهد ۲ (شامل دو نامه)

شاهد ۲ - نامه اول

فرازی از متن این نامه^{۷۵۴} در الغارات چاپی چنین است:

«ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمْرًا مِنْهُمْ صَالِحِينَ عَمَلًا بِالْكِتَابِ وَ أَحْسَنًا السَّيْرَةِ وَ لَمْ يَتَعَدَّيَا السُّنَّةَ ثُمَّ تَوَفَّاهُمُ اللَّهُ
فَرَحِمَهُمَا اللَّهُ...»^{۷۵۵}

۷۵۳ - رک: ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ الیعقوبی، ج ۲،

ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

۷۵۴ - سید ابوالفضل برقی در مقدمه خود بر کتاب «شاهراه اتحاد» به این فراز استناد نموده است.

۷۵۵ - تقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میرجلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۱۰.

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر صالح از میان خودشان را خلیفه و امیر ساختند که به کتاب خدا عمل نمودند و به بهترین وجه امور را اداره کردند و از سنت رسول خدا تجاوز نکردند. سپس خدا آنان را قبض روح نمود و خدا رحمتشان نماید.»!

علّامه میرزا حبیب الله هاشمی خوئی در شرح خود بر نهج البلاغه درباره این فراز می‌نویسد:

«أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْخَالِفِينَ»^{۷۵۶}.

یعنی به ظاهر و در برابر مردم این گونه بودند و البته ممکن است که این فراز را مخالفان شیعه تحریف نموده و در متن وارد کرده باشند.» شاهد صدق نظر علّامه هاشمی خوئی، مبنی بر این که:

آنچه در کلام حضرت امیر علیه السلام آمده است تلقی مردم از حکومت آن دو می‌باشد، نه نظر خود حضرت علی علیه السلام؛ نامه دیگری از ایشان خطاب به حذیفه بن یمان در شهر مدائن می‌باشد. عبارت حضرت امیر علیه السلام در این نامه چنین است^{۷۵۷}:

«ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهِمَا وَسَيَّرْتَهُمَا»^{۷۵۸}.

پس از رسول خدا، بعضی از مسلمانان دو نفر را به خلافت رساندند و از روش و سیره آنان راضی و خوشنود بودند.»

از دیگر نشانه‌های وقوع تحریف در این نامه، اختلاف الفاظ این فراز از نسخه چاپی الغارات با نقل سیّد علی خان مدنی از نسخه موجود در نزد وی است.

او در کتاب خود به نام «الدرجات الرفیعه» این نامه را از کتاب «الغارات» نقل می‌کند، ولی عبارات آن درباره خلفا چنین است:

«ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ، اسْتَخْلَفُوا أَمِيرَيْنِ مِنْهُمْ، أَحْسَنًا السَّيْرَةَ، ثُمَّ تَوَفَّيَا»^{۷۵۹}.

۷۵۶ - هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج ۶، ص ۱۰۶.

۷۵۷ - [حضرت علی علیه السلام با این عبارت، مقبولیت مردمی و عمومی خلفا را زیر سؤال برده‌اند].

۷۵۸ - محمد باقر محمودی: نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

۷۵۹ - سیّد علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۶.

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر را از میان خود به خلافت رساندند که آن دو به خوبی عمل نمودند تا از دنیا رفتند.»!

اختلافِ متن فوق با متن چاپ شده الغارات، حاکی از آن است که نسخه‌های الغارات به تدریج و به گونه‌های متفاوت، مورد دستبردهای متعدّد قرار گرفته و هیچ نسخه‌ای از آن، - ولو اندک - خالی از این قبیل تحریفات نمی‌باشد.

شاهد ۲ - نامه دوم

فرازی از متن این نامه^{۷۶۰} در الغارات چاپی چنین است:

«تَوَلَّى عُمَرُ الْأَمْرَ وَ كَانَ مَرَضِيَّ السَّيْرَةَ مَيْمُونِ النَّقِيبَةِ.»^{۷۶۱}

عمر زمام امور را به دست گرفت و آن را به بهترین وجه اداره نمود و دارای روح مبارکی بود.»!

محدّث ارموی در پاورقی این متن، به نقل از علّامه محمد باقر مجلسی درباره این فراز می‌نویسد:

«أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ، وَ كَذَا مَا مَرَّ فِي وَصْفِ أَبِي بَكْرٍ وَ آثَارِ التَّقِيَّةِ وَ الْمَصْلَحَةِ فِي الْخُطْبَةِ ظَاهِرَةٌ؛ بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهَا مِنْ إِحْقَاقِ الْمُخَالِفِينَ.»

یعنی: به ظاهر و در مقابل مردم این گونه بود؛ همان گونه که در توصیف ابوبکر نیز ذکر گردید و البته آثار تقیّه و مصلحت‌اندیشی در این

خطبه کاملاً آشکار است؛ گرچه به نظر می‌رسد احتمال تحریف خطبه توسط مخالفین بیشتر است.»

جهت تأیید نظر علّامه مجلسی، مبنی بر این که آن چه در کلام حضرت امیر علیه السلام درباره خلیفه دوم آمده است، تلقی مردم از او می

باشد؛ نه نظر خود حضرت علی علیه السلام؛ به نقل دیگری از همین نامه اشاره می‌کنیم.

۷۶۰ - محمد واعظ زاده خراسانی در مقاله‌ای که به کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام ارائه نموده، به این فراز استناد جسته است.

(ر.ک: مجموعه مقالات «کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام و عدالت، وحدت و امنیت»، ج ۲، ص ۳۸)

۷۶۱ - تقفی کوفی: الغارات (با مقدّمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدّث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۷.

طبری امامی کبیر (قرن ۴) از جمله کسانی است که متن نامه دوم را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه» به ثبت رسانده و

عبارت آن درباره خلیفه دوم چنین است:

«وَ كَانَ مَرَضِيَّ السَّيْرَةَ مَيْمُونًا النَّقِيْبَةَ عِنْدَهُمْ.»^{۷۶۲}

[عمر] نزد آنان خوش سیرت و دارای روح مبارکی بود.

اختلاف متن فوق با متن الغارات چاپی، حاکی از تحریف برخی فرازهای مندرج در کتاب الغارات و وقوع دستبرد در نسخه‌های آن می باشد.

ج - ۲) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق

نسخه چاپی کتاب «الغارات» نیز همانند کتاب «الامامة و السياسة» در موضوع «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام» مورد اعتماد نمی باشد.

د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

اگر بار دیگر به وجوه اشتراک میان نقل‌های این نامه (ردیف الف - ۲) توجه نموده و آن را در کنار نقل بلاذری قرار دهید، درخواهید

یافت که نقل بلاذری با متن موجود از نامه امیرالمؤمنین علیه السلام، به طور کامل هم‌راستا بوده و از یک ماجرا حکایت می‌کنند.

به‌ویژه که در متن نامه مندرج در کتاب «المسترشد» فرازی ثبت شده است که تطابق این نامه با نقل بلاذری را کامل تر می‌سازد.

عبارت مندرج در کتاب «المسترشد» چنین است:

«وَ رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ اَمْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ.»^{۷۶۳}

و دیدم که مردم به خاطر کناره‌گیری و عدم مشارکت من، علیه دشمنان خدا به حرکت درمی‌آیند.»

با توجه به نکات فوق، این سؤالات مطرح است:

(۱) چرا بلاذری - که خود از راویان ماجرای ارتداد عرب و بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر است - از آوردن متن این

نامه خودداری کرده و تنها به نقل مقدمات منجر به نگارش این نامه اکتفا نموده است؟^{۷۶۴}

(۲) چه توجیهی برای صرفنظر بلاذری از نقل متن این نامه وجود دارد؟

(۳) آیا نسخه نامه‌ای که در اختیار بلاذری بوده، بر وقوع چنین بیعتی دلالت نداشته است؟ آن هم نامه‌ای که نسخه‌های فعلی آن حاکی از

وقوع بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر است و با گرایش‌های مذهبی بلاذری و سلیقه‌های تاریخ‌نگاری او مطابقت کامل

دارد.

پاسخ:

پاسخ این سؤال‌ها را در نقل محمد بن جریر بن رستم طبری امامی (قرن ۴) می‌توان دریافت؛ چرا که در این نقل، هیچ سخنی از بیعت به

میان نیامده است؛ لذا چنین نامه‌ای در راستای اهداف بلاذری، هیچ کاربردی ندارد.

متن نامه بر اساس کتاب «المسترشد» بدین صورت می‌باشد:

«... أَمْسَكْتُ يَدِي وَرَأَيْتُ أَنْسَى أَحَقَّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ مِمَّنْ قَدْ رَفَضَ نَفْسَهُ، فَلَبِثْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ

عَنِ الْإِسْلَامِ وَأَظْهَرَتْ ذَلِكَ يَدْعُونَ إِلَى مَحْوِ دِينِ اللَّهِ وَتَغْيِيرِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ.

فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَقَعَدْتُ، أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا وَهَدْمًا تَكُونُ مُصِيبَتُهُ عَلَيَّ أَكْبَرًا مِنْ فَوْتِ لِيَاةِ أُمُورِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ

۷۶۳ - همان منبع، ص ۴۱۲ (طبع محمودی).

۷۶۴ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

قَالَئِلَ...

وَرَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ اٰمَنُوْا بِقُعُوْدِيْ عَنِ الْخُرُوْجِ اِلَيْهِمْ، فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذٰلِكَ اِلَى اَبِيْ بَكْرٍ فَتَاَلَفْتُهُ وَاَلُوْا لَا اَنْتَى فَعَلْتُ ذٰلِكَ لِبَاَدِ الْاِسْلَامِ...^{۷۶۵}

دست نگه داشتم در حالی که (از کسی که خود را رها کرده و به کاری که شایسته او نبود پرداخته است) خود را برای جانشینی پیامبر،

سزاوارتر می‌دیدم.

پس به امر خدا صبر نمودم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشته و ارتداد خود را آشکار نموده و مردم را به ترک دین خدا و

بر هم زدن امت پیامبر دعوت می‌نمایند.

پس ترسیدم که اگر اسلام را یاری نکنم و بنشینم، در اسلام ویرانی و شکافی وارد شود که در این صورت مصیبت آن بر من، از مصیبت

از دست دادن خلافت (که البته چند روزی بیشتر نیست) سخت‌تر می‌بود.

و دیدم که مردم به خاطر کناره‌گیری و عدم مشارکت من، از جنگ علیه دشمنان خدا خودداری می‌کنند.

در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با او همراهی نمودم و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین می‌رفت.»

تذکر

عبارت «وَلَوْ لَا اَنْتَى فَعَلْتُ ذٰلِكَ لِبَاَدِ الْاِسْلَامِ» اگر چنین نمی‌کردم اسلام به یقین از بین می‌رفت» قرینه محکمی است که معنای

«فَتَاَلَفْتُهُ؛ با او همراهی نمودم» را به «آتش بس مصلحتی» منحصر می‌گرداند.

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

ماجرای دروغین ارتداد عرب که طبری به آن دامن زده و شهرتی تردیدناپذیر برای آن به وجود آورده است؛ موجب سوء استفاده از این نامه گردیده و این نامه با انجام تحریفاتی، در تأیید ادعای اهل سنت به کار رفته است.

توجه به این نکته ضروری است که دلیلی ندارد تا ارتداد مورد اشاره در این نامه را همان ارتداد عرب بدانیم؛ چنانچه محدث ارموی در پاورقی الغارات، در توضیح عبارت «رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ» به نقل از علامه مجلسی می‌نویسد:

«... وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِمُ الْمُتَنَاقِضِينَ الْمُجْتَمِعِينَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَإِنَّهُمْ كَانُوا يَعْتَمِدُونَ فِتْنَةَ تَصِيرُ سَبَبًا لِرِتْدَادِهِمْ عَنِ الدِّينِ رَأْسًا.^{۷۶۶}»

ممکن است مقصود از آنان که از دین اسلام بازگشتند، همان منافقانی باشند که نزد ابوبکر جمع شده بودند؛ چرا که ایشان مترصد فتنه‌ای بودند که بهانه ارتداد و بازگشتشان از دین باشد.

بنابراین اشاره امیرالمؤمنین علیه السلام، به مقطع زمانی پس از سقیفه و روزهای نخستین خلافت می‌باشد.

همان روزهایی که آن حضرت علیه السلام در تلاش برای «قیام به سیف» بوده و هنوز خانه‌نشینی اختیار نفرموده بودند.

در همین روزها بود که حضرت امیر علیه السلام با مشاهده خطر ارتداد و نابودی اسلام - به همان معنایی که در کلام علامه مجلسی

گذشت - «سکوت» اختیار نموده و با عبارت «فَخَشِيتُ... أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمًا وَ هَذَا مَا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْثَمَ مِنْ فَوْتِ وَ لِيَاةِ

أَمْرِكُمْ... پس ترسیدم که در اسلام ویرانی و شکافی به وجود آید که مصیبت آن بر من، بزرگ‌تر از مصیبت از دست دادن خلافت و

حکومت شما باشد.» به آن اشاره نمودند.

لذا:

بیعت مذکور در این نامه که مبتنی بر ماجرای ارتداد عرب است، جعلی می‌باشد.

تمایل شدید تاریخ‌نگاران اهل سنت به القای وجود «بیعتی مختارانه» موجب گردیده تا آن را به ماجرای دروغین ارتداد عرب پیوند زده

و با انجام تحریفاتی در این نامه، از آن به نفع خود بهره برند.

این تحریفات عبارت‌اند از:

فرض الف) عبارت «فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ» در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با وی بیعت نمودم.» به اصل برخی نامه‌ها

افزوده شده تا تأییدی بر نقل‌های دروغین اهل سنت در این زمینه محسوب شود.

فرض ب) عبارت «وَرَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ امْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ» و دیدم مردم به سبب بیعت نکردن

من از خروج و نبرد علیه مرتدین امتناع کردند و در این هنگام بود که نزد ابوبکر رفتم.»

به اصل برخی نامه‌ها افزوده شده تا ذهن خواننده را به «بیعت مختارانه» و مورد ادعای مورخان چون بلاذری سوق دهد.

این افزوده‌ها می‌تواند معنای عبارت «فَتَسَأَلْتُهُ» (که در نقل طبری امامی آمده و تنها حاکی از وقوع «آتش‌بس مصلحتی» می‌باشد) را به

معنای «فَبَايَعْتُهُ» تأویل و دگروار سازد.

لذا فرازهای این نامه هیچ اشاره‌ای به ارتداد عرب و بیعت مورد ادعای اهل سنت ندارند و «آتش‌بس مصلحتی» نیز ناظر به روزهای

تلخ و ناگوار آغاز خلافت و شروع دوران «سکوت» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

نتیجه ۲

بر فرض که این نامه را ناظر به ماجرای ارتداد عرب بدانیم، عبارت «فَبَايَعْتُهُ»، «ظنّ راوی»^{۷۶۷} بوده یا به اصل برخی نامه‌ها اضافه شده

و «جعلی» می‌باشد.

نتیجه ۳

بر فرض که صحت تمامی عبارات مندرج در این نامه و از جمله صحت عبارت «فَبَايَعْتُهُ» را بپذیریم؛ عبارات «فَخَشِيْتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ
الْإِسْلَامَ...»

پس ترسیدم که اگر دین اسلام را یاری نکنم...» (که در همه نقل‌ها مشترک می‌باشد)^{۷۶۸} آن را به «تظاهر به انجام بیعتی که باطل است»
تبدیل می‌گرداند؛ هرچند که ادعا می‌شود:

«حضرت با کمال آزادی! عمل، بیعت! نموده است.»^{۷۶۹}

در حاشیه بررسی نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

بر فرض که این نامه را هم‌راستا با نقل بلاذری بدانیم، همان تحلیل‌ها در این جا نیز صادق بوده و در نتیجه:

بیعت مورد اشاره در این نامه، ظاهری است و بیش از دست به دست هم زدنی صوری نمی‌باشد که فاقد هرگونه اثر و اعتبار است.^{۷۷۰}
در واقع بر طبق این نامه، باید حادثه رخ داده را «تظاهر به انجام بیعتی که از اصل باطل است» نامید.

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر (گونه سوم)

نقل شماره ۱)

۷۶۸ - در نقل «المسترشد» این فراز نیز قابل توجه است: «وَلَوْلَا أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ لَبَادَ الْإِسْلَامُ.»

و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین رفته بود.»

۷۶۹ - محمد برفی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۲، ص ۴۹.

۷۷۰ - تنها در همین مورد است که می‌توان از واژه «بیعت صوری و ظاهری» استفاده نمود، زیرا نشانه‌های اجبار در آن نمایان نمی‌باشد.

«در تاریخ طبری^{۷۷۱} آمده که مردی به زهری گفت مگر نه این است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. زهری گفت نه او نه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند تا علی(ع) بیعت نمود^{۷۷۲} زیرا علی همینکه دید مردم به او روی نیاوردند ناگزیر با ابوبکر مصالحه کرد، لذا به نزد ابوبکر کس فرستاد که به نزد ما بیا اما کسی با تو نباشد، چون دوست نداشت عمر با او بیاید زیرا شدت و غلظت عمر را می دانست. عمر به ابوبکر گفت تو خود به تنهایی مرو، اما وی پاسخ داد به خدا سوگند تنها نزدشان می روم، تصور می کنی که آنان چه خواهند کرد؟ و بر علی وارد شد در حالی که بنی هاشم همگی در نزد آن حضرت بودند، پس علی(ع) برپا خاست و خدای را به آنچه سزاوار اوست حمد و ثنا گفت آن گاه فرمود: ای ابوبکر ما را انکار فضل تو مانع بیعت نشد و نیز به چیزی^{۷۷۳} که خدا به سوی تو سوق داد رشک نبردیم و لیکن ما چنان می بینیم که در این امر ما را نیز حقی است که شما مستبدانه بدان دست بردید. آن گاه آن حضرت قرابت خود را نسبت به رسول خدا و حقی که از آن ایشان است، یادآور شد و پیوسته آنها را می گفت تا ابوبکر به گریه درآمد و چون علی(ع) خاموش شد، ابوبکر تشهد گفت و خدا را حمد و ثنا کرد آن گاه گفت: سوگند به خدا قرابت رسول خدا در نزد من محبوبتر از آن است که من خویشاوندان خود را صله کنم و من به خدا سوگند می خورم که این اموالی را که بین من و شما است آن را جز به خیر حیازت نکردم زیرا از رسول خدا شنیدم می فرمود: ما ارث نمی گذاریم و آنچه از ما باقی ماند، صدقه است و همانا آل محمد نیز از این مال می خوردند

۷۷۱ - طبری شافعی: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۷.

۷۷۲ - [عین عبارت چنین است: «وَفِي حَدِيثِ عُرْوَةَ فَلَمَّا رَأَى عَلِيًّا أَنْصَرَفَ وَجْوهِ النَّاسِ عَنْهُ ضَرَعَ إِلَى مَصَالِحَةٍ

أَبِي بَكْرٍ...»]

۷۷۳ - [عین عبارت چنین است: «وَلَا نَفَاسَةً عَلَيْكَ بِخَيْرٍ سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ...»]

البته در ترجمه روایت، کلمه «بِخَيْرٍ» به «چیزی که» ترجمه شده که در واقع نوعی فرار از ترجمه صحیح عبارتی می باشد که نقش حساسی

در بطلان حدیث و تقد دلالت آن ایفا می نماید.]

و من به خدا پناه می‌برم و یادآور امری نمی‌شوم که محمد(ص) آن را انجام داده باشد جز اینکه من نیز آن را انشاءالله انجام دهم. آن‌گاه علی(ع) فرمود وعده‌گاه تو برای بیعت بعد از ظهر است و چون ابوبکر نماز ظهر را خواند روی بر مردم کرد آنگاه عذر علی از بیعت را آن چنان که خود آن حضرت فرموده بود برای مردم بیان کرد. سپس علی(ع) برخاست و حق ابوبکر را عظیم شمرد و فضیلت او و سابقیت او را ذکر کرد و آنگاه سوی ابوبکر رفته با او بیعت کرد.

پس از آن مردم روی به علی(ع) کرده و گفتند کاری صواب و نیکو کردی.

این روایت را طبری از عایشه نقل کرده است.^{۷۷۴}

نقل شماره ۲)

ابن قتیبه دینوری در کتاب خود به نام «الامامه و السیاسة» نقل دیگری را درباره ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر آورده است.

«ثُمَّ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى الْمَسْجِدِ الشَّرِيفِ، فَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَعَدَرَ عَلِيًّا بِمِثْلِ مَا اغْتَدَرَ عَنْهُ، ثُمَّ قَامَ عَلِيُّ فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ، وَ ذَكَرَ فَضِيلَتَهُ وَ سَابِقَتَهُ، ثُمَّ مَضَى فَبَايَعَهُ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ، فَقَالُوا: أَصَبْتَ يَا أَبَاحَسَنِ وَ أَحْسَنْتَ. قَالَ: فَلَمَّا تَمَّتِ الْبَيْعَةُ لِأَبِي بَكْرٍ أَقَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يُقِيلُ النَّاسَ وَ يَسْتَقِيلُهُمْ، يَقُولُ قَدْ أَقَلْتُكُمْ فِي بَيْعَتِي، هَلْ مِنْ كَارِهِ؟ هَلْ مِنْ مُبْغِضٍ؟

فَيَقُومُ عَلِيُّ فِي أَوَّلِ النَّاسِ فَيَقُولُ: وَ اللَّهُ لَأُنْقِيْلَكَ وَ لَأَسْتَقِيْلَكَ أَبَدًا، قَدْ قَدَّمَكَ رَسُولُ اللَّهِ لِتَوْحِيدِ دِينِنَا، مَنْ ذَا الَّذِي يُؤَخِّرُكَ لِتَوْجِيهِ دُنْيَانَا؟^{۷۷۵}

سپس ابوبکر به سوی مسجد پیامبر رفت و رو به سوی مردم کرد و علی را از این‌که با او بیعت نکرده است معذور داشت.

۷۷۴ - حیدرعلی قلمداران: شاهراه اتحاد، ص ۲۰ - ۲۱.

۷۷۵ - ابن قتیبه: الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۳.

سپس علی برخاست و مقام وی را بزرگ داشت و فضیلت و سابقه او را یادآور شد. سپس با او بیعت کرد. مردم نیز به علی گفتند: کاری درست و پسندیده انجام دادی. پس از آن که کار بیعت با ابوبکر به پایان رسید، او سه روز با مردم چنین سخن گفت: شما را در بیعت با خود آزاد گذاشته‌ام، آیا کسی این بیعت را ناخوشایند می‌داند؟

علی پیش از همه مردم برمی‌خاست و می‌گفت: سوگند به خدا! ما هرگز تو را سرور و پیشوای خود قرار نداده‌ایم، بلکه این رسول خدا بود که تو را بر ما مقدم داشت^{۷۷۶} تا دینمان بر جا ماند؛ حال چه کسی می‌خواهد تو را به خاطر دنیای ما مؤخر گرداند؟!«

نکات شگفتی‌آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل می‌باشد

الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «ضَرَعَ إِلَى مُصَالِحَةِ أَبِي بَكْرٍ» اشاره شده است.

ضَرَعَ به معنای خَضَعَ و ذَلَّ می‌باشد که حاکی از پذیرش خواری و زبونی برای آشتی با ابوبکر است(!)

جالب‌تر آن که در نقل‌های دو کتاب «صحیح بخاری و مسلم» عبارت «فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَ مُبَايَعَتَهُ»^{۷۷۷} آمده است که مفهومی همانند با نقل پیشین دارد.

۷۷۶ - [این ادعای واهی در تعارض آشکار با نظریه اهل سنت در مبحث «خلافت انتخابی»! می‌باشد که در بخش دوم از کتاب «درسنامه قرائت‌های وحدت اسلامی» به شرح آن پرداخته‌ایم.

به هر حال، جای تعجب است که چرا ابوبکر در بحران سقیفه و اوج جدال با انصار بر سر تصاحب قدرت، هرگز به این قبیل نصوص

اشاره‌ای نکرد؟! و حتی به هیچ یک از فضائلی که برای او نقل کرده‌اند، استناد نجست؟!]

۷۷۷ - بخاری: صحیح بخاری، ج ۴، حدیث شماره ۳۹۱۳؛ مسلم: صحیح مسلم، ج ۳، حدیث شماره ۳۳۰۴.

ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «فَلَمْ يَمْنَعْنَا أَنْ نُبَايِعَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ انْكَاراً لِفَضِيلَتِكَ» اشاره شده است.

ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود!

به این مطلب با عبارت «و لَا تَفَاسَةً عَلَيْكَ بِخَيْرٍ سَأَفَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ» اشاره شده است.^{۷۷۸}

د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه وآله!

به این مطلب با عبارت «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا تُورِثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً» اشاره شده است.

ه) پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند!

به این مطلب با عبارت «قَدْ قَدَّمَكَ رَسُولُ اللَّهِ لِتَوْحِيدِ دِينِنَا، مَنْ ذَا الَّذِي يُؤَخِّرُكَ لِتَوْجِيهِ دُنْيَانَا» اشاره شده است.

تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل‌های دروغین

۱ - تأویل و دگروارسازی منصوص بودن خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به حق اولویت و ترسیم نظام امامت اکتسابی به جای امامت

انتصابی!

۲ - تحریف در معنای حَقَانِيَّتِ امیرالمؤمنین علیه السلام و تغییر در معنای احتجاجات حضرت علی علیه السلام در این زمینه!

۷۷۸ - آیا با وجود این عقیده، درنگ شش ماهه امیرالمؤمنین علیه السلام از انجام بیعت با ابوبکر و غضب الهی حضرت زهرا علیها السلام

بر ابوبکر، در هاله‌ای از سؤال و ابهام قرار نمی‌گیرد؟!

۳ - تفکیک و جداسازی مقام امامت از مقام خلافت و جداسازی میان متصدیان این دو مقام از یکدیگر!

۴ - قائل شدن به انتخابی بودن خلافت و تأکید ویژه بر آن!

۵ - تفسیر به رأی از امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای مطالبه بیعت برای ابوبکر و ایجاد تحریف در تحلیل مقصود ایشان از عدم

انجام بیعت با خلیفه!

۶ - رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام به انجام بیعت با ابوبکر و عدم اجبار و اکراه ایشان!

۷ - قائل شدن به مشروعیت خلافت ابوبکر و بیرون آوردن آن از حصار غضب!

۸ - عدم انحراف ابوبکر از مجرای شریعت!

۹ - اجرای مقررات اسلام در حکومت ابوبکر!

۱۰ - تعهد و پای بندی ابوبکر به پیروی از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله!

۱۱ - اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام به شایستگی های ابوبکر! ^{۷۷۹}

۱۲ - مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا در اداره حکومت!

۱۳ - جبران نقاط ضعف حکومت ابوبکر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام!

۱۴ - القای وجود روابط حسنه از سوی ابوبکر با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله!

۱۵ - القای وجود صلح، دوستی و آشتی از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر!

چنانچه ابراز شده:

«نظر دیگر مولای متقیان(ع) در امتناع از بیعت ابوبکر آن بود که میترسید با سپردن کار بدست مفضول و نااهل، خرابی و فسادى بار

آورد که رخنه و خلل در ارکان شریعت افتد... اما همینکه دید ابوبکر از مجرای شریعت چندان انحرافی ندارد! و مقررات دین تا حدودی

۷۷۹ - نتیجه موارد (۸ - ۱۱) صلاحیت ابوبکر برای تصدی مقام خلافت است!

اجرا می‌شود! ... دیگر امتناع را جایز ندید و بهر صورت تن به بیعت داد.»^{۷۸۰}

«لذا با اینکه حضرتش بدان مقام اولی بود! اما بدون هیچ اکراه و اجباری! پس از اینکه آنان را نسبت به معایب کارشان متنبه فرمود، با

ایشان بیعت کرده! و نواقص کار آنان را رفع و مشروعتشان را تکمیل نموده! و آنان را در اداره بهتر حکومت نیز یاری فرمود.»^{۷۸۱}

«این برخورد والای اسلامی نشان دهنده آن است که حضرت علی(ع) چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام

خلافت انتخابی! برخوردار بود و لذا ابوبکر را که مدتی به عنوان خلیفه انتخابی! زمام امور را به دست داشت به حضور طلبید و ابوبکر

شخصاً به منزل حضرت می‌رود و عملاً و شفاهاً به برتری آن حضرت اعتراف می‌کند و حضرت علی(ع) صریحاً بیان می‌دارد که:

▪ ما منکر فضیلت! و سوابق! تو نیستیم.

▪ با تو رقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم...

▪ خودداری از بیعت بدان جهت بود که می‌بایست (با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامت) مشورتی صورت می‌گرفت (و با نظر

آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب! می‌شد).

▪ و چون ابوبکر سوگند یاد می‌کند که اهل بیت نسبی پیامبر را بیشتر از بستگان خود دوست دارد و متعهد می‌شود که کارهای پیامبر را

دنبال می‌کند، حضرت علی(ع) می‌فرماید: محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود.»^{۷۸۲}

«جنایتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح! باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بیفکنند.»^{۷۸۳}

۷۸۰ - حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۶۹.

۷۸۱ - همو: شاهراه اتحاد، ص ۲۹۲.

۷۸۲ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۱ - ۲۲.

۷۸۳ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی (چاپ سوم)، ص ۲۵۵.

تاریخ چه می‌گوید؟

از آن جایی که ساختگی بودن این دو نقل (نقل‌های طبری و ابن قتیبه) واضح‌تر از آن است که به دلیل و برهان نیازمند باشد؛ در این باره تنها به ارائه سندی از زبان خلیفه دوم، خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اکتفا می‌کنیم. چرا که این اعتراف صریح خلیفه دوم - آن هم در حضور عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر و سعد ابی وقاص^{۷۸۴} - دروغ بودن محورهای مذکور در این قبیل نقل‌ها را «یک‌جا و هم‌زمان» به اثبات می‌رساند.

سند شماره ۱)

این سند تاریخی در یکی از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی کتاب «صحیح مسلم» ثبت گردیده و در ضمن آن عمر بن خطاب می‌گوید: «... فَلَمَّا تُوَفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَ يَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا نُورِثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً. فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا...»^{۷۸۵}

هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من جانشین^{۷۸۶} رسول خدا در سرپرستی و زعامت شما می‌باشم.

شما دو نفر [عباس و علی علیه‌السلام] آمدید و میراث خود را طلب کردید.

تو [عباس] میراث را از پسر برادرت و این [علی علیه‌السلام] میراث همسرش را از پدرش.

پس ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما ارث برده نمی‌شویم، آن‌چه به جا بگذاریم صدقه است.

۷۸۴ - در ابتدای سندی که ملاحظه می‌فرمایید، به حضور این افراد تصریح شده است.

۷۸۵ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۲.

۷۸۶ - [جالب است که ابوبکر برای اشاره به خلافت خود از واژه «ولّی» بهره گرفته است؛ ولی سنیان آن را به دوست معنی می‌کنند!]

ولی شما او را دروغگو، گناهکار، خُده‌گر و خیانتکار دانستید...»

آیا اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام حتی یکی از محورهای مندرج در نقل‌های بخاری، طبری یا ابن‌قتیبّه را قبول می‌داشتند، روا بود که این چنین درباره شخصیت ابوبکر و ویژگی‌های او سخن بگویند و او را «کاذب»، «آثم»، «غادر» و «خائن» بدانند؟!

سند شماره ۲)

و به‌راستی اگر فرازهای مورد ادّعی امثال بخاری، طبری و ابن‌قتیبّه دروغ‌پردازی نبوده و ماجرای «بیعت مختارانه» و گفتگوهای

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر و سخنان ایشان درباره او، ساخته قلم‌های خائن تحریف‌گران تاریخ نمی‌باشد، چرا آن

حضرت علیه‌السلام در شورای شش‌نفره‌ای که جهت تعیین خلیفه سوم تشکیل یافته بود، با صراحت آشکار از پذیرش شرط فرزند عوف

مبنی بر عمل به سیره شیخین امتناع ورزیده و با این استنکاف خود، هرگونه مشروعیت دینی و عقیدتی خلیفه اول و دوم را زیر سؤال

برده و عملکردهای آن دو را ناحق و باطل اعلام می‌دارند؟^{۷۸۷}

همچنین برخی دیگر از اسناد تاریخی قرینه آن است که پس از شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر بیعت

نکرده‌اند؛ زیرا همان‌طور که گفته شد:

بیعت در اسلام دارای معنای مشخص و لوازم معینی می‌باشد که بیعت‌کننده خود را به انجام آن‌ها ملتزم می‌گرداند.

بنابراین، پیش‌بینی‌های عمر بن خطاب و عمرو عاص از واکنش‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاکی از آن است که حداکثر یک «آتش‌بس

مصلحتی» میان آن حضرت علیه‌السلام و ابوبکر رخ داده است و امیرالمؤمنین علیه‌السلام (به‌ویژه با فرض صحت غائله ارتداد) تنها به

۷۸۷ - رک: ابن‌قتیبّه: الامامة و السياسه، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ الیعقوبی، ج ۲،

ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

ترک مخاصمه با ابوبکر تن داده‌اند.^{۷۸۸}

سند شماره ۳)

خلیفه اول در مشورت با عمر می‌گوید:

«من بر آنم تا علی علیه‌السلام را به جنگ با قبایل کِنده و حَضْرَمُوت (در یمن) بفرستم، زیرا او را به کمال، فضل، شجاعت و... می‌شناسم و او فرد عادل است که اکثر مردم به او رضایت خواهند داد.

عمر (ضمن تأیید سخنان ابوبکر در برخورداری علی علیه‌السلام از این کمالات) می‌گوید: من فقط از یک چیز هراس دارم، می‌ترسم که او از جنگ با آن‌ها خودداری کند^{۷۸۹} و اگر او نجنگد، دیگر احدی به جنگ رغبت نخواهد داشت، مگر با اکراه^{۷۹۰}.

پس بهتر است علی علیه‌السلام در مدینه بماند و خلیفه از مشورت او بهره گیرد و عِکْرَمَة بن ابی جهل به جنگ آنان برود.

ابوبکر نظر عمر را تأیید کرد^{۷۹۱}. «علی علیه‌السلام به جنگ آنها نمی‌رفت (چون نه دستگاه خلافت را مشروع می‌دانست، نه قبایل کنده را مرتد) ولی خلیفه و مشاورانش حتی قبل از نظرخواهی از علی علیه‌السلام از این مسئله ترسیده و فوراً عِکْرَمَة را اعزام کردند.»^{۷۹۲}

۷۸۸ - منابع اهل سنت، حد اکثر نقشی که در این ماجرا برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ترسیم نموده‌اند، نصیحت ابوبکر در نبرد ذی‌القَصَّه می‌باشد. (رک: ابن‌کثیر: البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۱۵)

قابل توجه است که این نقل نیز با عنایت به تحقیقات علامه عسکری در حاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.

۷۸۹ - [انگیزه دستگاه خلافت در فرستادن عثمان به نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام را باید در همین نکته جستجو کرد.]

۷۹۰ - [چنین استنکاف‌هایی از قبول فرمان خلیفه، بهترین گواه بر عدم وقوع بیعت است.]

۷۹۱ - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ص ۱۱۶؛ به نقل از: واقدی: کتاب الردّه، ص ۱۹۷

- ۱۹۸؛ ابن‌اعثم: الفتوح، ج ۱، ص ۵۷.

۷۹۲ - همان منبع، ص ۱۱۷.

ابوبکر، عمروعاص را طلبید و از او در مورد به‌کارگیری علی علیه‌السلام در دفع فتنه طَلِيحَه سؤال کرد.

«عمروعاص در جواب او گفت: علی علیه‌السلام فرمان تو را نمی‌برد.»^{۷۹۳}

در مجموع می‌توان گفت:

این دو سند به وضوح حاکی از عدم وقوع «بیعت مختارانه» در ماجرای ارتداد عرب است؛ زیرا اگر بیعتی واقع شده بود، پای‌بندی به لوازم آن ایجاب می‌کرد که آن حضرت علیه‌السلام فرماندهی سپاه خلیفه را پذیرفته و از فرمان او اطاعت نمایند.

جمع‌بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه

(الف)

از مجموع بررسی‌های صورت گرفته در این تحقیق، چنین برمی‌آید که جز اقدامی «نافرجام» برای اخذ بیعت اجباری که با هجوم به بیت

فاطمه علیها‌السلام توأم بود، هیچ‌گونه اقدام دیگری برای انعقاد بیعت با ابوبکر صورت نگرفته و با نهایت تسامح می‌توان گفت:

آن حضرت علیه‌السلام برای حفظ اسلام، رفتاری «شبیبه به بیعت‌کنندگان»^{۷۹۴} با ابوبکر - و البته در چارچوبه‌ای محدودتر - در پیش

۷۹۳ - همان منبع، ص ۱۱۷؛ به نقل از: یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۷۹۴ - شیخ طوسی قدس سره در این باره می‌نویسد: «وَ أَيْ اخْتِيَارٍ لِمَنْ يُحْرَقُ عَلَيْهِ بَابُهُ حَتَّى يُبَايِعَ؟»

مگر کسی که در خانه‌اش بر رویش آتش زده می‌شود، راهی جز بیعت دارد؟»

(شیخ طوسی: تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶)

گرفتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این روش خویش می‌فرماید:

«بَايَعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَوْلَى بِالْأَمْرِ وَ أَحَقُّ بِهِ، فَسَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ رِقَابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ،

ثُمَّ بَايَعَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ وَ أَنَا وَاللَّهِ أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْهُ، فَسَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كُفَّارًا.»^{۷۹۵}

مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که (قسم به خدا) من از او به آن، شایسته‌تر و سزاوارتر بودم^{۷۹۶}؛ اما من نیز اطاعت^{۷۹۷} کردم، از ترس

آن‌که مردم کافر شوند و گروهی با شمشیر گردن گروهی دیگر را بزنند. سپس ابوبکر با عمر بیعت نمود [و او را خلیفه ساخت] در حالی

که (قسم به خدا) من از او سزاوارتر بودم^{۷۹۸}؛ اما من نیز اطاعت کردم، از ترس آن که مردم کافر شوند.»^{۷۹۹}

(ب)

سایر نقل‌های موجود در این باره - که در منابع مختلف مندرج است - همگی در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار داشته و نشانه‌های دروغ

۷۹۵ - خوارزمی: مناقب، فصل ۱۹، ص ۳۱۳؛ جوینی: فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۲۰، رقم ۲۵۱؛ ابن‌عساکر: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲،

ص ۴۳۴؛ ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۲؛ عسقلانی: لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶؛ متقی هندی: کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۴.

۷۹۶ - [خلافت حقّ انحصاری من بود.]

۷۹۷ - [منظور، طاعت به عنوان ثانوی است.]

طاعت ثانوی به معنای اطاعت از سلاطین و امرایی است که فرامین و دستورهای آنان به خداوند متعال مستند نبوده و به ناحق و با

زور بر مسند حکومت اسلامی تکیه زده‌اند. خداوند متعال اطاعت از فرامین آنان را (در چارچوبه‌ای که برای حفظ دین و جلوگیری از

ارتداد امت اسلام لازم بود) به امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه فرمودند. (ر.ک: محمد بیابانی اسکوئی: معرفت امام، ص ۲۲ - ۲۳)

۷۹۸ - [خلافت حقّ انحصاری من بود.]

۷۹۹ - امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور شدند که عدم قیام به سیف علیه خلافت را برگزیده و بدین‌وسیله از بروز جنگ داخلی و ارتداد

امت - که در نهایت به نابودی اسلام و اهل بیت علیهم السلام می‌انجامید - ممانعت به عمل آورند.

پردازى و تحريف در آنها به وضوح مشاهده مى‌شود؛ به گونه‌اى كه مى‌توان گفت:

هدف از نقل و طرح آنها، سرپوش نهادن بر حوادث تلخ و ناگوار مربوط به هجوم به بيت فاطمه **عليها السلام**، جهت اخذ بيعت از آن

حضرت **عليه السلام** در روزهاى نخستين خلافت غاصبانه ابوبكر مى‌باشد.

(ج)

با توجه به معناى بيعت و شرايط تحقق آن، تعبير «بيعت اميرالمؤمنين **عليه السلام** با ابوبكر» از اساس غلط بوده و تحقق شرعى چنين

بيعتى - به دليل فراهم نبودن شرايط آن - مُحال مى‌باشد.

(د)

در تحليل حوادث رخ داده پس از رحلت پيامبر **صلى الله عليه وآله**، به كار بردن واژه «بيعت» هر چند با قيد ظاهرى و صورتى همراه باشد؛

غلط بوده و تنها بايد از واژه «سكوت و عدم قيام به سيف» (كه معنايى متفاوت با بيعت دارد) بهره برد.

همچنين هنگام سخن گفتن درباره حوادث هجوم، بايستى از واژه «اجبار به انجام بيعتى كه از اصل باطل است» استفاده نمود.

(هـ)

در تحليل حوادث رخ داده پس از شهادت حضرت زهرا **عليها السلام** - با فرض قبول اسناد تاريخى آن - تنها مى‌توان از واژه بيعت با قيد

صورتى و ظاهرى (دست به دست زدن غيرواقعى) كه منشأ اثر نمى‌باشد، استفاده كرد و گفت: «تظاهر به انجام بيعتى كه از اساس باطل

است.»